

مُتَجَبَّاتٌ

از

مکتوبات معصومیه

حضرت خواجہ محمد معصوم قدس سرہ

و یلیہ

مسلك مجلد قدس سرہ

صاحبزادہ میان جمیل احمد شرقپوری

نقشبندی مجددی

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مکتبة الحقيقة



یطلب من مکتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفتح ۵۷ استانبول-تورکیا

میلاادی

هجری شمسی

هجری قمری

۲۰۱۰

۱۳۸۸

۱۴۳۱

من اراد ان یطبع هذه الرسالة وحدها او یترجمها الى لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل و منا الشكر الجميل و كذلك جميع كتبنا كل مسلم مأنون بطبعها بشرط جودة الورق و التصحيح



مقدمه

بفضله تعالی این مجموعه نیست از مکتوبات شریفه حضرت عروه الوثقی
خواجه محمد معصوم سرهندی قدس سره (سنه ۱۰۷۹ هـ.) ابن حضرت امام ربّانی
مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرهندی قدس سره (سنه ۱۰۳۴ هـ. [۱۶۲۴
م.]) بحسب ارشاد صاحب الرشاد شیخنا و سندنا الحافظ الحاج سید زوّار حسین شاه
صاحب [۱] دامت برکاته، صورت انطباع دیده نشر می شود

حضرت مولانا حافظ محمد هاشم جان مجدّدی [۲] مد ظلّه خیلی شفقت فرموده
نسخهای خطی فراهم نمودند و از کابل نیز نسخهای آورده بتصحیح و تزیین شرف دادند
و در معیت حضرت مولانا عبد الرشید نعمانی مد ظلّه و مولانا غلام محمد عارفی مد ظلّه
تصحیح دفتر اول فرمودند و برادر روحانی مولانا ذاکتر ابو الفتح محمد صغیر الدین مدّ مجده
در تصحیح دفتر دوم سعی فرمودند، ولی این همه را حضرت شیخنا دامت برکاته در نظر
ثانی تصحیح فرمودند جزاهم الله فی الدارین احسن الجزاء.

ترتیب دفتر اول از نسخهای که در سنه ۱۳۴۰ هـ. از کان پور (بسی یکی از
معتقدان حضرت فضل الرحمن نقشبندی گنج مراد آبادی رحمه الله علیه) طبع شده بود هم
مطابقت کرده شد و دفتر سوم که از تصحیح و ترتیب مولانا نور احمد امرتسری علیه الرحمة
طبع شده بود حالا بعد از چند حواشی بطرز عکسی شامل کرده می شود سنین مکتوب
الیهم چندانکه از انتخاب این مکتوبات (از مولانا نسیم احمد امروہوی) هم مستفاد
میشود درج کرده شد و در آخر این مجموعه اشاریه هم اضافه کرده می آید.

احقر - غلام مصطفی خان سنده یونیورسٹی حیدرآباد (سنده)

(۱) در سنه ۱۴۰۱ هـ. وفات یافت

(۲) افسوس که او بعد از تصحیح بروز دو شنبه ۲۲ رمضان المبارک سنه ۱۳۹۵ هـ وفات یافت وهم مولانا محمد اسحاق جان مجدّدی علیه الرحمة که او هم نسخه های خطی مرحمت فرموده بود بروز یکشنبه ۳ ذی الحجّه سنه ۱۳۹۵ هـ بروقت روانگی برای حج وفات یافت

حالات از عمده المقامات که تصنیف خواجه فضل الله فاروقی [۱] مجددی علیه
الرحمه است

حالات و کوائف حضرت عروة الوثقی قدس سره

نقل می شود:

حضرت عروة الوثقی خواجه محمد معصوم فرزند ثالث [۲] حضرت مجدد الف
ثانی و قائم مقام ایشان چنانکه حضرت مجدد الف ثانی ایشان را بر سایر فرزندان خود
فضل می دادند و برادر بزرگ ایشان حضرت خازن الرحمة رضی الله عنه با وجود کلان
سالی خود ایشان را از خود ممتاز دانسته مسند ارشاد را بایشان مسلم داشتند و نیز منصب
قیومی که از جمیع مناصب کمال فائق است بایشان رسیده چنانچه حضرت مجدد الف

(۱) بروصال خواجه فضل الله رحمة الله علیه مولانا عبد الباقي مجددی رحمة الله علیه يك قطعه تاريخ نوشته است:

آه بگذشت شيخ فضل الله	که مثالش درین زمانه نبود
عالم و فاضل و ولی الله	مبداء فیض و فضل و معدن جود
با کسی غیر حق نبودش کار	همه دم بود غرق بحر شهود
کرد عمر شریف خویش تمام	صرف اندر عبادتِ معبود
عملش با رعایتِ رخصت	همه اوقات بر عزیمت بود
خاطر هر کسی بُدش ظاهر	چه دهم شرح از کشف و شهود
روز مشغول دیگران بودی	همه شب بود در قیام و سجود
گر شقی هم شدی بخدمت او	می شدش فیضِ خاصِ او مشهود

کرد باقی سوال تاریخش

عقل گفتا «در بهشت کشود»

۱۲۴۱ هـ.

ولی بر لوح مزار ایشان در قندهار سال وفات سنه ۱۲۳۸ هـ. درج است.

(۲) در مقامات خیر (مطبعه دهلی سنه ۱۳۹۲ هـ. صفحه: ۳۳) مولانا شاه ابو الحسن زید فاروقی مدّ ظلّه نسب نامه
حضرت مجدد الف ثانی قدس سره بدین طور درج کرده است:

مخدوم عبد الاحد، زین العابدین، عبد الحی، محمد حبیب الله، امام رفیع الدین، نصیر الدین، سلیمان، یوسف،
اسحق، عبدالله، شعیب، احمد، یوسف، شهاب الدین علی فرخ شاه، نور الدین، نصیر الدین، محمود، سلیمان،
مسعود، عبد الله الواعظ الاصر، عبدالله الواعظ الاکبر، ابو الفتح، اسحق، ابراهیم، ناصر، عبدالله، عمر، حفص،
عاصم، حضرت عبدالله، حضرت عمر الفاروق رضی الله تعالی عنهم اجمعین.

ثانی بایشان می فرمایند که اشیا از قیومیت من بتو راضی ترند چنانچه در مجلس مذکور گردد انشاء الله تعالی و بشارت اصالت نیز بایشان داده اند جائیکه فرموده اند که بقیه از خلقت سرور دین و دنیا علیه و آله و صحبه التسلیمات و البرکات العلی مانده بود آنرا اولش گویان بیک فردی از دولتمندان امت او عطا فرمودند و تخمیر طینت او از آن نمودند و ازین راه آن فرد را از اصالت بهره ور ساخته اند. ازان بقیه بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیهٔ قلیلی مانده بود آن بقیه نصیب یکی از منتسبان آن فرد آمده است و تخمیر طینت او ازان فرموده اند و باندازهٔ آن حظی از اصالت نیز یافته (...إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ... * النجم: ۳۲) انگارم که نصیبی که حضرت مهدی موعود را علیه الرضوان از اصالت است از راه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و نیز خطاب فرموده بحضرت عروة الوثقی فرموده اند که هر قدر که نصیبی از اصالت داری موافق آن نشاء محبوبیت در نهاد تو مودع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی در حق ایشان داده اند لهذا فضل ایشان علی العموم چه فرزندان و چه اصحاب یعنی بر سائر مستفیضان والد ایشان در رنگ قطعی است چنانکه حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه به کرات و مرات بایشان خطاب می فرمودند.

بیت:

بعد ازین هرگز نه بیند هیچ ختماری دگر
همچومن می خواره و مثل تو سرشاری دگر

و نیز فرموده اند که محمد معصوم محمدی المشرب است و نیز در مکتوبی بر نگاشته اند که از فرزنددی محمد معصوم چه نویسد که وی بالذات قابل این دولت است یعنی ولایت خاصهٔ محمدی علی صاحبها الصلوة و التحیه چون ایمائی از فضائل ایشان نموده شد الحال از ابتدای تولد مبارک ایشان تا انقضای مدت عمر شریف ایشان بطریق ایجاز و اختصار چیزی نوشته می شود بگوش هوش استماع نما ولادت کثیر السعادت ایشان در موضع بستنی ملک حیدر که قریب بدومیل خام که از دار الارشاد سرهند است واقع شده یازدهم شهر شوال المکرم در حدود سنه یکهزار و هفت هجری بود که ابواب فتوح و برکات کافهٔ اهل عالم ازان روی داد.

فرد:

سرشتند از نور حق خاك او
 بود چون نبی طینت پاك او

☆ نبی نیست لیکن برنگ نبی
 بجوشد ز کویش هزاران ولی

حضرت مجدد الف ثانی رحمه الله علیه فرمودند که قدوم میمنت لزوم محمد معصوم رحمه الله علیه یعنی ولادت او مارا بس مبارك و همایون آمد که بعد از تولد او بچند ماه به ملازمت حضرت خواجه خود مشرف شدیم و دیدیم آنچه دیدیم.

فرد:

اقبال کشود در برویم * کافتاد ترا گذر بسویم

و نیز فرموده اند که از اقتضای علو استعداد وی بود که در ایام سه سالگی بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذات و حرف توحید لب کشود و می گفت من آسمانم من زمینم من فلانم و من فلان، یعنی از ارض و سما و سقف و جدران و وحوش و طیور و حجر و نباتات هر چه در نظر او می آمد می گفت آن منم آن منم.

فرد:

چون زلیخا از سپندان تا به عود
 نام جمله چیز یوسف کرده بود

آنچه اکابر سلف عمرها در سلوک و جذبات گذرانیده حاصل نموده و کمال دانسته وی در اول فطرت بسیر مرادی قطع نموده متوجه فوق الفوق گشته خواهان مطلبی شده که دست ادراک اکثری از اهل الله از دامان آن کوتاه.

مصرعه:

سالی که نکوست از بهارش پیداست.

می آرند که زبان زد ایشان در ایام طفولیت کلمه از سلوک بود هر کرا میدیدند می فرمودند از سلوک یعنی الزام السلوک و این کلمه جامعه شعر است بر کمال التزام سلوک در حق خود و در حق غیر خود که بمقام دعوت و ارشاد مناسبت کمال دارد و از شفقت عام که خاصه مقام دعوت است خبر میدهند بدلالیت بهدایه کلی می نماید (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ * الجمعة: ۴)

مصرعه:

قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

و اسم مبارك ایشان که چون ذات شریف شان معصوم است نیز مدل است بعصمت ذاتی و محافظت جبلی اما لقب ایشان مجد الدین است و شیوه ایشان ثبات و تمکین و مشهور به عروة الوثقی یعنی دست آویز محکم چون فقیر بجز ایشان در وسائل دست آویز ندارم لهذا در این کتاب هر جا اسم ایشان را عروة الوثقی می آرم و از ادب او زبان خود را لائق تکرار اسم ایشان نمی دانم اما سعادت زبان را نیز در ذکر اسم ایشان می شمارم لله در القائل **قطعه:**

آنکه نامش بزبان بردنم از بی ادبیت
گرچه ذرات تنم جمله بنامش گویاست
لیک زانجا که زبان نیز سعادت طلب است
گر باین نام شریفش نرسانم ز جفاست

قطب حق هادی دین خواجه محمد معصوم
آنکه پیشش بتواضع قد افلاک دوتاست
ظاهرش جمله بانوار شریعت روشن
باطنش جمله باسرار حقیقت دانااست

قطع شد بر قد او خلعت قیومیت
آری این خلعت فاخر بچنین قد زیباست

قدسنا الله تعالى بسره و افاض علينا و على العالمين فيوضه و فتوجه.

فرد:
رشته عمر قلم بسیار بایستی دراز
تا نوشتی شرح آن پیچیده کا کل اندکی

حضرت مجدد الف ثانی فرمودند که اقتباس محمد معصوم نسبتهای مارا یوماً فیوماً انا فانا بصاحب شرح وقایه می ماند که در خطبه کتاب خود آورده آنها جدی الوقایه سبقا سبقا و کنت اجری فی میدان حفظها طلقا طلقا حتی اتفق اتمام تألیفها مع اتمام حفظی.
حضرت وحدت قدس سره فرموده اند. **مثنوی:**

مجدد به توصیف اولب کشاد
بفرمود کای طفل عرفان نژاد
ز عرفان نوشتم ورق در ورق
همه خواندی از من سبق در سبق



تویک نقطه زین لوح نگذاشتی
هر آنچه نهادم تو برداشتی

★

تو آخر چو من قطب دوران شوی
ز من این بشارت بیاد آوری

چون در نهاد ایشان آثار رشد و رشاد و علو استعداد از زمان صغر سن مشاهده می فرمودند و نظر عنایات شامل حال ایشان مرعی داشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه که در مکمن استعداد ایشان مودع بود می بودند و می فرمودند که چون علم مبدأ حال است از تحصیل آن چاره نبود ازان جهت به تحصیل علوم از معقول و منقول دلالت می نمودند و از کتب دقیقه بقرائت صفحه صفحه ورق ورق امر کرد و میفرمودند که بابا زود از تحصیل علوم فارغ شوید که ما را بشما کارهای عظیم است و اکثر علوم از خدمت والد خود اخذ فرموده اند چنانچه حضرت مجدد الف ثانی نوشته اند که درین ایام فرزندی محمد معصوم جواهر شرح مواقف را تمام کرده در اثنای سبق او قباحتهای این بی خردان بوضوح آمده و فائدها بر آن مرتب شد (...الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَيْنَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَيْتَنَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ... * الاعراف: ۴۳) بالجمله بعضی از علوم را از خدمت برادر اکبر خود قدوة الاولیا حضرت شیخ محمد صادق و برخی را از شیخ محمد طاهر لاهوری که از فحول علمای و اعظم خلفای والد ایشان بوده اند حاصل نموده اند و از اماکن دیگر نیز مستفیض شده اند و اذن کتب حدیث را نیز از والد خود با حدیث مسلسل یافته اند بتوجه شریف مجددی و موهبت ایزدی به سنت والد بزرگوار خود و اخوین عالی مقدار خود در سن شانزدهم سالگی از تحصیل علوم فراغ کلی یافتند و در ضمن این علوم ظاهری اکثر کمالات باطنی را نیز حاصل نموده اند اما بعد از فراغ به همگی همت و تمامی قوت باقتباس انوار والد عالی مقدار خویش مقدار مشغول شدند و آنآ فانا باسرار خاصه و معاملات مختصه و مقامات فخیمه و درجات عظیمه و کمالات بلند و حالات ارجمند ایشان محقق شدند و در رنگ حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه بجمیع فضائل ایشان منصب گردیدند. **نظم:**

هست این حضرت ایشان امام معصوم
که چنان است مُبَرَّآ ز تلوٲٲ یکسر

★

صورت شرع مجسم بکمال تقوی
خلعت فاخره سنتش آمد در بر

در کمالات مجدد که تقرب بگذشت
کام بر کام بهر مرتبه اش کرد گذر

و نسبت محبوبیت آن قدر بایشان غلبه داشت که تقریر و تحریر را بر نمی تابد
فرد:

تواز خوبی نمی گنجی بعالم
مرا هرگز کجا گنجی در آغوش

لیکن ایمانی ازان در این معنی یافته می شود که خدمت حضرت والد ایشان هر چند برای نکاح آن مخدوم زاده متوجه می شدند که مأذون گردند بدان مأمور نمی شدند مدتهای در این اندیشه بودند تا آنکه روزی برای بول بالای بامی برآمدند بعد از نشستن دیدند که چند دانه گندم آنجا افتاده است از غایت رعایت ادب آنجای بول ننمودند با وجود غلبه آن در این اثنا ملهم شدند که در نکاح فرزند تو اذن دادیم و منکشف ساختند که منع از این امر از کمال غیرت الهی جل شانہ که در حق این نوباوه بوسستان محبوبیت است بود

بیت:
بوی گل را نسیم می آرد * زان بغیرت زاشتمام توام

بعده بدلالت مولانا طاهر لاهوری قدس سره که از خلفای والد ایشان بودند صبیبه حضرت سید سند میر سفر احمد که حضرت ایشان از روم تشریف آورده بودند از جمله سادات کرام و خلیفه عالی مقام حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه بودند برای حضرت عروة الوثقی خواستند میر مذکور بجان منت نهاده قبول فرمودند آن بدر فلک سیادت را بافتاب برج ولایت اقتران دادند و ازین اقتران تا مادام قیامت کواکب هدایت در شبستان عالم ماند (... إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ * هود : ۶۱) و جناب والد بزرگوار ایشان با وجود حقوق شتی که در ذمه ایشان داشتند آن قدر در تعظیم ایشان می کوشیدند که ما فوق آن متصور نباشد می آرند که در ایام صغر ایشان خدمت حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه در دهلی تشریف داشتند و حضرت عروة الوثقی هم رکاب ایشان بودند روزی در محل اضطجاع قیلولة والد خود خفته بودند خدمت والد ایشان جهت قیلولة تشریف فرما شدند بدر حجره چون رسیدند دیدند که حضرت عروة الوثقی در

مقام ایشان آرام دارند خادم خواست که خدمت ایشان را بیدار سازد آنرا منع فرمودند و گفتند که دوستی از دوستان خدا جلّ شانه در استراحت است مبدا موجب ملال او شود در بیرون آن حجره نشستند با وجودیکه ایام گرما بود و فرش صحن از سنگ چون تابه آهنی حرارت داشت باین همه مدتی آنجا ماندند تا حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه بطور خود بیدار شدند و مطلع شده آداب بجا آوردند آن زمان حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه اندرون حجره تشریف برده قیلوله نمودند می آرند که خدمت ایشان در سن چهارده سالگی بودند که بعرض والد خود رسانیده بودند که من از خود نوری می یابم که تمام عالم ازان منور است چون آفتاب اگر آن نور فرورود عالم ظلمانی است حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه بشارت قطیبت بایشان دادند و فرمودند که تو قطب وقت میشوی و این سخن را از من یاد آر خدمت حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه در بعضی مکاتیب خود بعد از نقل بشارت مسطوره نوشته اند الله سبحانه الحمد که موعود منجز گشت و اثر بشارت بحصول پیوست کذلک نور ارشاد ایشان در اطراف و اکناف عالم منتشر شد چنانچه این نوشته ایشان بر این مدعا شاهد عدل ست

ع: بر حال تو هم حال تو برهان و دلیل

بکرم خداوند جلّ شانه بطفیل رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و بیمن توجه حضرت پیر دستگیر قدسنا الله تعالی بسره معامله تسلیم و تکمیل بغایت سهولت پذیرفته و راه وصل اقرب گشته و کار دهور بایام و شهر مقرر شده هر چند بحسب کمیت مسترشدان این معامله قلت دارد چه این وقت کثرت آنرا بر نتابد لیکن از روی کیفیت افزون و بیش از بیش است یکی از مسترشدان بواسطه در هفت روز از ابتدای تعلیم طریقه فنای قلبی در خود نشان میداد و چیزها بیان می نمود که گویا بحوالی فنای نفس رسیده (وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ * ابراهیم: ۲۰) و اکثر مجازان فقیر که از احوال مسترشدان خود بیان میکنند و قصص سرعت وصول که میگویند عقل عقیل در تحیر می ماند

فرد: اگر پادشه بر در پیرزن * بیاید تو ای خواجه سبلت مکن

تم کلامه الشریف.

بعضی از خصوصیات ایشان در احوال حضرت خازن الرحمة ذکر یافته چنانچه از خوانندگان مخفی نخواهد بود حضرت عروة الوثقی رحمه الله علیه در بعضی مکتوبات خود نوشته اند که در نماز عصر بودم بسط عظیم روی داد و منزلت عالی و کیفیت بس شگرف که هرگز مثل آن رون داده بود بلکه مخطور و متصور هم نگشته شرف ورود یافت و اموری در میان آمد که مصداق لاین رأی و لا اذن سمعت تواند بود نه زبان را یارای گفتن و نه قلم را تاب نوشتن.

فرد:

فریاد حافظ. این همه آخر بهره ز نیست

هم قصه غریب و حدیث عجیب است

انگام که وصول آن وابسته بنشاء اصالت و محبوبیت ذاتی است مانا که آن مقام را خصوصیتی به کاتب بود که در آن بارگاه خود را منفرد دید نتایج کلمه طیه و سائر الفاظ ذکر مثل تسبیح و تحمید و تکبیر را دران حریم قدس گنجایش نیافت اگر گنجایش است قرآن را و نماز را هم بعلاقه آن سوی تلاوت قرآن مجید و ادای نماز نسبت بآن مقام تعطیل می نماید و می فهمد که هیچ کسب و عمل را در حصول این نسبت مدخل نیست موهبت صرف است سابقه عنایت می باید دیگر هیچ مانا که ریاضات و مجاهدات در مبادی قرب ولایت دخل دارد تا زمانی که سیر در اصول است اعمال سودمند و نتایج بخش است که بوسیله آن سالک مستعد ترقیات می فرماید و از تکرار کلمه نفی و اثبات از ظل باصل راه میکشاید و از اصل باصل عروج می نماید و آنچه مذکور شد آنجا اصل اصل را در رنگ ظل در راه باید گذاشت بریاضات شاقه در حوالی آن بارگاه معلی راهی نمی کشاید وصول بآن منوط بموهبت محض است یا محبت صرف خصوصیت و عدم شرکت احدی که بالا مذکور شده چون نیک تامل دید از این راه گذر است که هر کس که باین منزلت رسیده است مقامی از خود دارد که دیگری را باصالت بآن شرکت نیست هر چند واصلان آن مقام اقل قلیل اند از آنجمله حضرت ایشان را در آنجا ملاحظه نمود بغایت عظمت و نهایت ابهت و علو شان در نظر در آمدند چنانکه عقل در وهم و ادراک آن حیران و سراسیمه است و زبان قلم و قلم زبان در بیان آن عاجز و

قاصر، باید دانست که آن عالم را ظل حضرت حق جلّ سلطانه دانستن یا مرآت او تعالی تصور نمودن و موهوم دیدن و کمالات منعکسه ظل را باصل سپردن وظل را خالی بلکه معدوم فهمیدن بعد ازان آنرا بکمالات اصل متحقق بودن همه در قرب ولایات است که از ظل باصل پیوستن است می فهمید بعد ازان که اصل را در رنگ ظل در راه گذارد و بحوالی آن حریم اقدس برسد ازین امور هیچ در کار نیست بلکه متصور نبود آنجا ظل دانستن نیست اوصاف را باصل داده خود را فانی و مستهلك دیدن و بقای تحقیق باصل پیدا کردن مشهود نمی گردد و وصول آن موطن را راه جدا است از این به آن مقام رسیدن دشوار است تم کلامه الشریف و نیز خدمت حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه ببعضی مخلصان در مکاتیب شریف خود نگارش فرموده اند که از شمول عنایات که در باره این عاصی واقع است چه نویسد.

مصرعه:

دادِ اورا قابلیت شرط نیست

قبل من قبل بلا علة اگر بتفصیل آن پردازد یحتمل که قلم تاب آن نیارد و کاغذ بسوزد و متکلم و مستمع از هوش روند بعد ازان که گوید و که شنود خوش گفت

بیت:

سراپا آتشی امشب قدح کو دیگری پر کن
که خواهد سوخت مجلس تا تو می درجام خواهی کرد

ایضاً لطافت و علو زبان را می گیرد (وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْظِلُّ لِسَانِي... * الشعراء: ۱۳)

مصرعه:

سخن از لب تو گفتم به لبم سخن گره شد

که مستمعان متکلم را معذور دارید الی آخر کلامه الشریف مذکور فی زبدة المقامات و نیز از مرقومات ایشان است نقل از جناب حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه که روزی حضرت ایشان قدسنا الله تعالی بسره الاقدس پیش از آنکه بسفر اجیر رو آرند نواحی آب چناب در صوبه پنجاب همراه خلیفه عصر دیره بودند و موسم اعتدال خریفی در ایام تشریق دقائق اسرار فنا و بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان میفرمودند و سخن از وصول بکعبه مقصود و نشان آن بر زبان مبارک داشتند و زیاده از یکماه شده بود

که همین قسم معارف در میان بود روز بروز غرائب دقائق آن کشود و این فقیر غواصی بحار آن اسرار می نمود آنحضرت همواره در تبیین و تفتیش حال باین بی پروبال می بودند و ترقب ترقی وی داشته توجه بر آن میگماشتند تا آنکه در آن وقت که بیان دقائق مسطوره می نمودند غیر از این فقیر دیگری در خدمت شریف نبود بعد از استفسار حاصل روزگار دور ازین کارنوازشها در حق وی فرمودند و بشارت حصول معاملات مذبوره فرمودند حمد الله سبحانه علی ذلك وعلی جمیع نعمائه.

حضرت مجدد الف ثانی رحمه الله علیه کلمه چند در مکتوبی در حق ایشان و برادر بزرگ ایشان رقم نموده اند که دیروز بعد از نماز بامداد در مجلس سکوت داشتم ظاهر شد خلعتی که داشتم از من جدا شد و خلعت دیگر بمن متوجه که بجای آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسی خواهند داد یا نه آرزوی آن شد که آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدهند بعد از لمحہ دید که بفرزندی مرحمت فرمودند و آن خلعت او را بتمام پوشانیدند آن خلعت زائله کنایت از معامله قیومیت بوده است که بتربیت و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط باین عرصه مجتمعه او بوده است و این خلعت جدید را چون معامله بانجام رسد و مستحق خلع گردد امید است که از کمال کرم آن را بفرزندی اعزی محمد سعید عطا فرمایند این فقیر بتضرع مسئلت این معنی می نماید و اثر اجابت می فهمد و فرزندى را مستحق این دولت می یابد.

ع:

با کریمان کارها دشوار نیست

اگر استعداد است هم داد اوست تعالی

فرد:

نیاوردم از خانه چیزی نخست

تو دادی همه چیز من چیز تست

و باین تقریب حضرت خازن الرحمة و حضرت عروة الوثقی رضی الله عنهما هر دورا بشکر دلالت نمودند و نوشته اند قال الله تعالى (...إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) سبأ: ۱۳) میدانید که شکر عبارت از صرف عبد است جمیع ما انعم الله علیه من الجوارح والقوى الظاهرة و الباطنة الى ما خلق الله و اعطاه لاجله لولاه لما حصل الشکر والله

سبحانه الموفق و هر دو مخدوم زادگان بحصول این معاملات شگرف در ماده خودها تصریح نموده اند چنانچه در مجلس مذکور شود انشاء الله تعالی.

مخفی نماند که شمه از علوم و معارف ایشان ذکر یافت و اول و اعظم خوارق معارفی اند که موافق کتاب و سنت واقع شوند و تعظیم و توقیر کتاب و سنت و دین و شریعت کما ینبغی لاحد از مرقومات و مکتوبات ایشان (که ان شاء الله زود طبع شود) واضح و لائح گردد که ما فوق آن متصور نباشد پس ذکر خوارق عادات و تصرفات و کرامات که تعلق بعالم کون و فساد دارد پایه ادنی است بآنها و حاجت نوشتن آن نیست اما چون عادت مؤلفان احوال بزرگان چنین جاری شده که از آنها برخی نیز مینویسند لهذا این فقیر نیز تبعیت آنها نموده برخی از خرق عادت و تصرفات و کرامات جناب عروة الوثقی ثبت می نمائیم و هر نقلی که تعلق بخرق عادت داشته باشد ابتدای آن بسرخمی من خرق عاداته می نویسم و هر ذکری که مشعر از تصرف ایشان بود افتتاح آن من تصرفاته بسرخمی می نگارم می آرند که جناب حضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغة الله رضی الله تعالی عنه که فرزند اکبر و خلیفه اول و قائم مقام بی بدل ایشانند و منصب قیومیت فی سائر اخوان بر طریق اصالت بایشان رسیده و ممتاز تمامی فرزندان و مستفیضان والد بزرگوار خود اند از ایشان مروی شده.

من خرق عاداته: که روزی حضرت عروة الوثقی باهل خانه خود که والده فرزندان ایشان باشد خطاب نموده فرمودند که امروز ظهور روح پر فتوح قطب المحققین وارث المرسلین شفای دلهای دردمند حضرت خواجه بهاؤالدین نقشبند رضی الله تعالی عنه شده اشارت فرمودند که امروز یکی از بنات من بچند واسطه در خانه شما ورود میفرماید باید که در تعظیم و توقیر او کما ینبغی کوشش رود اگر کسی از روی نادانی بچشم حقارت در لباس او که از وراثت فقر است دیده بخنده پیش آید موجب مخاطره ایمان او خواهد بود حضرت ام المریدین از استماع این کلام از اول روز بدروازه حرم سرای رفته انتظار قدم برکتلوم آن مخدومه نموده نشستند تا ورود سعادت آمد آن مخدومه گردید به ادب و تواضع بسیار پیش آمد نموده لوازم نیاز مندی بجا آورده و خدمات شائسته نموده تا مدت اقامت در ملازمت خدمت خود هیچ دقیقه نامرعی نداشتند و چون

ایشان توجه بر رفتن فرمودند آنچه لوازم خدمتگاری است مهیا ساخته رخصت فرمودند حضرت ام المریدین شکرانه خداوندی جل شانہ بجا آوردند کہ امر حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ عنہ بجای آمد و نیز مخدومه محترمه از خدمات ایشان راضی و مسرور رفتند.

من تصرفاته: می آرند کہ در وقتی عبور عسکر سلطان زمان ایشان از دارالارشاد سرهند واقع شدہ بود سلطان وقت اورنگ زیب عالمگیر بود کہ از جملہ مریدان بلکہ از زمرہ مستفیضان و نسبت یافتگان ایشان بود چنانچہ در مکتوبات ایشان بطرف سلطان مذکور بسا مکاتبات ورود یافته و بشارات عالی و اشارات متعالی در بارہ او مندرج شدہ بلکہ بشارت فنای قلب و فنای نفس نیز مذکور گردیدہ و بطرف کشمیر عنان توجه ظل اللہ مصروف بود چون سلطان منسلک طریقه شدہ بود و بہرہ کلی یافتہ اہل عساکر تمام را رجوع نمودند و اکثر دست ارادت در فترک ایشان زدہ و از فیوضات باطنی و تصرفات ظاہری کامیاب مطالب دو جہانی گردیدند ازان جملہ یک شخصی را بپا آوردند و پدرش کہ از مریدان قدیم بود بعرض حضرت عروۃ الوثقی رسانید کہ این فرزند من گرفتار چنگ عشق مجازی شدہ دست از خدمت سلطان و جاہ و منصب خود بر داشتہ اسیر و بیقرار دیوانہ وار لیل و نہار در یاد قد و رخسار معشوق صوری گردیدہ اگر تصرفی در بارہ او رود تا بخود آید موجب آسائش این مخلص صمیمی خواهد بود خدمت ایشان خطاب بآن بیقرار نمودہ فرمودند کہ از این اندیشہ باطل و خیال لاطائل در گذشتہ روی ہمت بمرغزار حقیقت آری و از بستان معرفت ثمرہ یابی ہر آئینہ بہتر خواهد بود.

بیت:

عشق حقانی شعار خویش کن
عشق صوری را بطفلان واگذار

آن گرفتار بند یار فی الحال زبان را مترنم این فرد حضرت خواجہ حافظ شیرازی نمود.

فرد:

در کوی نیک نامی مارا گذر ندادند
گر تو نمی پسندی تغییر کن قضارا

ایشان در آن وقت بجذب فرمودند کہ تغییر کردند قضارا بمجرد استماع این کلام عقل رفته بسرش عود کرد و عشق مجازی مبدل بحقیقی شدہ و بسعادت ارادت مشرف شدہ از

فیوضات عام ایشان بهره حاصل نموده در زمره اولیاء و صلحاء درآمد و مکمل گردید.

من خرق عاداته: روزی جناب ایشان در تناول فواکه بودند و برغبت تمام میخوردند می آرند که آن انبه بود که اعلاى میوه‌های هندوستان است صالحه از مخلصات بزیارت آمده بود بخاطرش خطور نمود که اهل الله را اکل باین رغبت می باشد تا وجهش چه بود فی الحال از اشراف خاطر دریافته فرمودند و جهش آنست که هر چه اولیا تناول می فرمایند همه نور می شود پس نور هر قدر که بیش بود مرغوب است.

من تصرفاته: آورده اند که یکی در خانقاه عالم پناه ایشان آمده مشاهده کثرت اخراجات ایشان نموده استفسار وجوه مداخل از صوفیان کرد گفتند وجه مقرر اصلا مقبول امام معصوم قیوم نیست غیر از توکل خالصه اسبابی منظور خدمت ایشان نمی افتد آن مرد وقت خلوت ایشان را ملاحظه نموده معروض داشت که این مخلص اراده حج دارم و این داعیه دامنگیر شده در نزد من از عنایات ایزدی سنگی است که خاصیت آن دارد که مساس آن آهن اسود را طلاء احمر می سازد آنرا همراه نمی توانم برد و امینی چون شما منظور نیست و نیز موجب سعادت این مخلص است که آنرا بخدمت عالی گذارم که تا مراجعت آنچه جهت اخراجات فقرا ازان سنگ طلا نموده شود و بکار رود موجب رفاهیت ملازمان عالی باشد اگر حیات باقی بود و مراجعت نصیب شود بمن عنایت نمایند و الا نه بخدمت حضرت باشد ایشان در حضور آن شخص سنگ را گرفته بر طاقچه انداختند و آن مرد مرخص شد مدت دو سه سال که آن عزیز ازان سفر مراجعت نمود بدار الارشاد سرهند رسید و بملازمت عالی باریافت فرمودند که سنگ شما در همان طاقچه که در حضور شما انداخته بودیم افتاده است بر دارید و سبب نگاه داشت آن بود که این سنگ اگر درین سفر از نزد شما می رفت مرغ روح شما از مفارقت آن پرواز میکرد آنگاه بخادمی امر فرمودند که سنگ و کلوخ بسیار حاضر سازد چون حاضر نمود فرمودند که همه طلائی شوید به مجرد فرمودن طلای ناب شدند بعد ازان فرمودند که کسی را که این کمال عنایت شده باشد اورا نمی رسد و نمی سزد که باین چیزها گراید.

فرد محرره: در مس قلب من ای مظهر حق کن نظری

زانکه اکسیر اثر نرگس شهلا داری

من تصرفاته: صاحب کتاب برکات معصومی می آرد و از والد خود نقل می نماید که روزی خدمت حضرت عروة الوثقی بعد از ملاحظه يك سال مدخل خود را که يك لك شده بود و مصرف خانقاه معلی که يك لك و پنجاه هزار گردیده در ادای احسان حضرت رحمان تبارك و تعالی بزبان مبارك آورده اند که مدخل جناب حضرت خواجه احرار قدس سره يك لك و پنجاه هزار بوده و مصرف ایشان يك لك ثابت شده مدخل ما يك لك و خرچ يك لك و پنجاه هزار و با وجود آن قرضدار نه ایم بلکه کشائش کامله و رفاهیت تام شامل حال است زیاده چه تصرف باشد.

من خرق عاداته: چون ایشان عزم سفر حرمین الشریفین نمودند بایشان مکشوف ساختند که بعد خروج تو از دیار هند انواع بلاهای مختلفه بر زمین هند روی خواهد داد و انتقامات کلی از اینها خواهند نمود و تغییرات عظیم روی خواهد داد که بوجود تو در این دیار این همه اطوار معوق می بود به نسبت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چه تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب است بموجب آیه کریمه (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ... * الانفال: ۳۳) و چون باز مراجعت نمائی موجب رفاهیت امن و امان خواهد شد فَوْقَ كَمَا كُوشِفَ لَهُ می آرند که باعث باین مقدمات آن شد که چون خدمت ایشان باراده مذکور تا به دار السلطنت رسیدند یکی از سادات بخدمت ایشان آمد و عیان نمود که مرا زوجه جمیله بود که بسیار مطبوع و مقبول من بود روزی را نانام هندو که از رؤسای فرقه هند بود و مقرب سلطان او را بدید و فریفته او شده و جبراً او را از من ستاند از این ممر هرجا استغاثه بردم نظر بحشمت او نموده کسی عرض مرا بسطان نرساند و غور من ننمود خدمت حضرت عروة الوثقی با برادر بزرگ خود خواجه حضرت خازن الرحمة رضی الله تعالی عنهما از استماع این مقدمه از کمال غیرت که لوازم ولایت است متغیر شدند و فرمودند در نزد سلطان رفته احوال ترا اظهار خواهم ساخت اگر بغور تو رسید فیها و الا نه تغیر سلطنت او خواهیم کنانید و در آن وقت نزد سلطان رفتند در آن وقت دارا شکوه سلطان بود احوال سید مذکور باو رسانیدند و طلب غور فرمودند سلطان بنا بر خاطر رانا که یکی از اعظام امرا بود در غور این مقدمه تساهل نمود و گفت بخاطر يك زن نمی توان چنین امیری معتبری را فضیحت نمود بآن سید بنا بر خاطر شما مبالغه کثیر می دهم که

دیگر تزویج نماید حضرتین از این سخن متغیر شده فرمودند که هرگاه بغور این سید نمی رسی و آن کافر را بسزایم رسانی مایان از این سفر که در پیش داریم هرگز بملک هند مراجعت نخواهیم کرد تا تو پادشاه باشی در جواب ایشان گفت حضرات مخیر اند و من در این ایام عزیمت لشکر بطرف اورنگ زیب دارم بجانب دکن که از من باغی شده باین امور نمی توانم پرداخت و نمی توانم مثل رانا امیری را از خود رنجانیدن حضرت عروۃ الوثقی رضی الله تعالی عنه در جواب فرمودند که تا رانا و اعوانش بسزا نرسند انشاء الله تعالی مایان بهند نخواهیم آمد و از مجلس سلطان برخاستند هیبت باطنی ایشان آن قدر برو غلبه کرد که هیچ نوع اذیت بایشان نتوانست رسانید ایشان چون ببلاد دکن رسیدند و اورنگ زیب بدانطرف بود از اخبار قدم ایشان باراده سفر حرمین و مشاجرت ایشان بداراشکوه باخبر گردید از این معنی امید قوی حاصل روزگار خود دانسته خود را بخدمت حضرت عروۃ الوثقی رسانید و مرید شد و معروض داشت که نسبت من بداراشکوه هیچ گونه مقاومت را بر نمیآید الا بدست آویز محکم ایشان که عروۃ الوثقی جهان جهانیان اند ایشان فرمودند **بَاكَ مَدَارٌ بِمَوْجِبِ آيَةِ كَرِيمَةٍ (... كُمْ مِنْ فَيْئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فَيْئَةَ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ... البقرة: ۲۴۹)** به عنایات ایزد تعالی تا سلطنت تو مقرر شده هرگز رجوع ما بهند واقع نخواهد شد از این بشارت اورنگ زیب قوی دل گردیده تهیه عساکر نمود و مقابله دارا شکوه را مستعد شد چون خدمت ایشان بزیارت روضه منوره جناب اقدس کامیاب شدند وعده که باورنگ زیب فرموده بودند معرض داشتند چنان مأمور گردیدند که سلطنت را باورنگ زیب عنایت فرمودیم.

اما چون دارا شکوه خود را در زمره مریدان حضرت غوث صمدانی محبوب سبحانی جناب شیخ شاه سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه در آورده است و خدمت ایشان جانب او را دارند محمد صبغة الله فرزند اکبر خود را به بغداد فرست که رفته بایشان مقصود ترا حاصل سازد. تا بخاطر او ایشان از طرف دارا شکوه دست بردارند لهذا حضرت عروۃ الوثقی رحمة الله عليه موجب فرموده امر شریف حضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغة الله را ببغداد شریف فرستادند و ایشان بشرف زیارت مبارك مشرف شده مطلوب را معروض داشتند حضرت جناب غوث الجن والانس رحمة الله عليه

مقصود را قبول نموده علاوه بر آن خلعت غوثیت خود بحضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغة الله رحمة الله عليه عنایت فرمودند چنانچه در احوال ایشان مشروح نوشته خواهد شد. بر سر اصل سخن رویم که بعد رسیدن حضرت عروة الوثقی رحمة الله عليه در بلاد عرب بلدان هند به بلاهای مختلفه گرفتار شدند از قسم قحط و وبا و زوال سلطنت و تغیر آن و قتل و نهب و انواع ابتلا سبب هلاکت و ذلت اهل آن گردید چون خبر زوال سلطنت دارا شکوه و تسلط اورنگ زیب عالمگیر رسید حضرت عروة الوثقی از احکام حج و زیارت خلاص شده بودند عنان مراجعت بهند آوردند با هزاران انعامات ایزدی متوجه وطن گردیدند که تفصیل آن در رساله یواقیت الحرمین مذکور است فی الجمله ورود ایشان در بلدان هند موجب نزول رحمت ایزدی گردید و اهل آن از مهالك نجات یافتند و اورنگ زیب از استماع مراجعت ایشان چند منزل استقبال نموده انواع خدمتگاری بجا آورده مدتی متمکن تحت سلطنت فیروزی میمنت بود چون او در بلاد هند سلطان مستقیم بانواع دینداری و خدایپرستی و ظاهر آرائی و استحکام سلطنت نگذشت چنانچه این معنی مشهور انام است حاجت بیان ندارد.

من خرق عاداته: خدایپرست خان نام مردی از امراء از جهت تطبیق اسم با مسمی ترك امارت ظاهری نموده به تنویر باطنی ملترم خانقاه عالی شان حضرت عروة الوثقی بود در آن هنگام که در ظل هما آثار آن دیار میگذرانید اتفاقاً روزی شش نفر مهمان از اعزه زمان که بآن خان نسبت قرابت و معرفت داشتند در حجره او ورود نمودند خان مذبور از ممر افلاس که از لوازم فقر است در مهمانداری آنها مشوش شد و اظهار احوال خود را به متصدیان خانقاه از غایت تمکین نتوانست نمود و وقت ختم مقرره حضرت عروة الوثقی شد از خوف فوت آن وقت مهمانان را بجای خود گذاشته خود را به مکان ختم بخدمت عالی رسانیده در ختم شریک شد اما در خاطر اندیشه مذکور مرکز بود بعد از ادای ختم بدستور معمول فواکه حاضر آوردند و تقسیم نمودند قاسمان را عادت چنان جاری بود که اهل ختم را ده ده دانه انبه می دادند و غیر حضار را پنج پنج دانه تقسیم می کردند بخان مذبور نیز بدستور معمول ده دانه دادند همانا در خاطر خان مذبور مهمانان عبور کردند فی الفور حضرت عروة الوثقی خان را طلب داشته و یک سبد انبه را

بخود قریب فرموده از دست مبارک خود ده انبه جدا کرده دادند و فرمودند که این تقسیم یک ضیف شما و ده دانه دیگر جدا نموده فرمودند که این رسد ضیف دویم شما همین قسم شش رسد را جدا کرده عنایت کردند که جمله شصت دانه انبه شد و شش اشرفی نیز پوشیده در دست او دادند و فرمودند که شما بجای فرزند ما تید هرگاه در وقت بودن خانقاه مهمانی ورود فرماید بلا تماشای عیان مینموده باشند بعد از مرخص شدن شما از خانقاه کشایش بسیار حاصل روزگار شما خواهد شد فوقع کما اخبر رضی الله تعالی عنه این قصه از زبان خان مذکور در برکات مکتوب است.

من خرق عاداته: مخدوم زاده خامس حضرت شیخ محمد سیف الدین قدس سره که فرزند پنجم ایشان بودند در مکاتیب خود در مکتوب صد و چهل و یکم که بنام شیخ باقر لاهوری ورود یافته نگارش فرموده اند و بعینه عبارت آن مخدوم زاده ایراد می رود در بلده کابل عزیزى حضرت ایشان را یعنی حضرت عروة الوثقی رضی الله عنه را بخواب دید و آن حضرت او را نیمه تبرکی عنایت فرمودند چون بافاقت آمده آن نیمه را در بیداری پیش خود یافت تم کلامه الشریف.

من تصرفاته: از حضرت امام العارفين شیخ محمد اسماعیل قدس سره منقول می نویسد که روزی حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه بوضوی نماز اشتغال داشتند در عین وضو آفتابه که در دست مبارک داشتند بجوش تمام بر دیوار زدند خادمه که حاضر بود رفته آفتابه دیگر را حاضر آورد از این مقدمه وهم برداشته بخدمت حضرت ام المریدین رفته عرض این ماجرا نمود ام المریدین احوال خوف خادمه را بعرض رسانید فرمودند باو بگوئید خوف نکند در آن اثنا یکی از مخلصان ما را در صحرای شیر غرنده مقابل شده بود و قصد هلاک او کرده او از کمال عجز متوجه باطن شده استخلاص خود خواست نزد ما در آنوقت جز آن آفتابه اسلحه حاضر نبود بر سینه آن شیر زدیم و آن بیچاره را از شر آن سباع نجات دادیم تا روزی که میر محمد طاهر که یکی از مریدان حضرت عروة الوثقی بود از سفر بنگاله آمده بحضور جمع کثیر از تصرفات عالی ایشان بیان نمود که در صوبه بنگاله بجائی می رفتم ناگاه شیر غرنده رسید در آن اثنا یاد پیر بزرگوار خود کردم فی الفور به چشم سَر (بفتح سین) دیدم که حضرت عروة الوثقی رسیدند آفتابه که در دست مبارک

داشتند بر آن شیر زدند که زهره آن شیر ترقید و از نظر من غائب شدند و مرانجات از شر شیر دادند بعد از آن پرچهای آفتابه مبارک را تبرکاً برداشته ام و تا حال در پیش من است چونکه میر مذکور بار بحضور پر نور یافت بی آنکه او عرض نماید فرمودند الله سبحانه الحمد که مدد بر وقت در حق شما واقع شد و الا نه شیر کار شما را بآخر رسانیده بود

من تصرفاته: از زبان بادشاهزاده گوهر آرا بیگم که مرید مخلصه ایشان بود مینویسند که دران ایام که حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه بابرادرم دارا شکوه مناظره روی داد و بشارت سلطنت را ببرادرم اورنگ زیب عنایت کردند بدست خط مبارک خود بشارت مذکور نوشته باورنگزید دادند و متوجه سفر حجاز شدند حضرت اورنگ زیب بشارت مسطور را بوالده خود اظهار نمودند من حاضر بودم بیقین می دانم که برادرم محمد عالمگیر را سلطنت هندوستان از تصرف حضرت عروة الوثقی رسیده رضی الله تعالی عنه.

من تصرفاته: می آرند که سعدالله خان در حضور شاه جهان بتقریبی تکذیب حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه نمود فی الفور بدرد قولنج مبتلا شد و بر قبح کلمه ناشائسته خود متنبه شده مبلغ پانصد روپیه نیاز و کوزه آب فرستاد و از خدمت ایشان عفو تقصیر خود خواست که آب را دمیده بفریستند که بخوردن آن شفا یابد هرگز در معرض قبول نیفتاد چون حضرت مخدوم زادگان بشفاعت بسیار نمودند ایشان بغضب فرمودند دروغگویان دم نمیکند بآدمیان او گفتند زود بروید که روح او منتظر همین جواب است خادمان او مأیوس شده گردیدند و بسعد الله خان آنچه شنیده بودند معروض داشتند فی الفور رحلت نمود نعوذ بالله من غضب الله تعالی و غضب اولیائه.

بیت: این قوم چوتیغ آبدارند * جان از تن بی ادب بر آرند

من تصرفاته: می نویسند که روزی یکی از امرای ایران که مذهب رفض داشت متوجه دار السلطنت هند بود و عبور بدار الارشاد سرهند نمود از روی استهزا خادم بخدمت ایشان فرستاد که من بزیارت حضرت می آئیم ایشان از روی (اَکْرِمُوا الضَّيْفَ وَ لَوْ كَانْ كَافِرًا) امر تیاری اسباب مهمانداری نمودند تا نماز عصر منتظر بودند که خبر

رسید که امیر مذکور سوار شده رفت و غرض او استهزا بود. اتفاقاً در آن اثنا خدمت عرفان پناه خواجه محمد حنیف کابلی که از اعظم خلفای ایشان بود از کابل رسید و ما حضری که ترتیب داده بودند برای ایشان حاضر آوردند خواجه مذکور تحف نیاز که همراه داشت در خدمت گذرانید در آن ها چند عدد کارد ولایتی بود. حضرت عروة الوثقی يك کارد برهنه نموده فرمودند تربوزی حاضر آورید تربوز حاضر کردند بآن کارد تربوزه را بریدند و فرمودند که در اثنای بریدن تربوزه محسوس شد که سرِ رافضی را بریدیم همچنان شد که از این طرف بریدن تربوز بود و از آن طرف جدا شدن سر رافضی مذکور

بیت:

مکن بازی که سر اینجا بازی

در این میدان نشاید ترک تازی

من تصرفاته: - می آرند که شخصی در بلده اکبر آباد بوده - در وقت احتضار خود خواهرزاده خود را طلبید و فرمود که احوال تو ناتمام مانده باید که بخدمت عروة الوثقی رفته سلوک نمائی تا بکمال رسی بعده بزبان آورد که چنان معلوم می شود که بعد از دوازده سال باین دولت مستسعد خواهی شد اتفاقاً در این مدت هر چند او را سفرها دست داد بدار الارشاد سرهند نتوانست خود را رسانید تا که مدت موعود بسر آمد.

بیت: گل بختش شگفتن کرد آغاز * همای دولتش آمد بیرواز

خود را بسرهند مبارک رسانید و بشرف زیارت حضرت عروة الوثقی مشرف شد ایشان چون او را دیدند فرمودند که دوازده سال از وصیت پیر شما همین امروز پوره شد چون آن عزیز حساب نمود بموافق ارشاد ایشان برابر آمد فرمودند که این اظهار برای این معنی نمودم که کمال شیخ شما ظاهر شود شما و حضار مجلس همه از کمال او با خبر شوید و عزیز مذکور مدتی بملازمت خانقاه عالم پناه گذرانیده بموافق استعداد خود در مراتب معرفت سیر و سلوک نموده بخلافت امتیاز یافته مرخص وطن مألوف خویش گردید.

من تصرفاته: صاحب برکات می نویسد که روزی این درویش را صحبت

پادشاه وقت محمد معظم شاه که فرزند اورنگ زیب بود دست داد ذکر تصرفات حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه در میان آمد سلطان مذکور گفت که خدمت ایشان مرا در

ایامی که حضرت اورنگ زیب بسیر کشمیر متوجه بودند و عبور از دارالارشاد سرهند نمودند و بشرف زیارت مشرف شدند و آن سال پنجم جلوس بوده بشارت دادند که سلطنت بعد از انقضای مدت حیات والد تو بتو قرار خواهد گرفت و بعد از چهل و پنج سال این بشارت ایشان بوقوع آمد چه مدت سلطنت حضرت اورنگ زیب پنجاه سال بود. **بیت:**

اول و آخر ازل هم تا ابد * پیش علم عارفان پیدا بود

من تصرفاته: می آرند که خواجه محمد حنیف کابلی که از اعظام خلفای ایشان بودند قبل از وصول بخدمت ایشان در ایام جوانی فرخنده شبی بخواب دیدند که ایشان بدارالارشاد سرهند رفته اند و در خانقاه ملائک پناه رسیده می بینند که دو عزیز نورانی نشسته اند و شمع در حضور ایشان می سوزد خواجه مذکور بخاطر رسانید که اگر مطلع کردم که این دو عزیز کیانند فی الفور شخصی بطرف او آمد خواجه استفسار نمود که این دو عزیز کیانند آن شخص گفت که هر دو فرزندان حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه اند یکی خازن الرحمة خواجه محمد سعید رضی الله تعالی عنه نام دارد و یکی عروة الوثقی خواجه محمد معصوم موسوم است خواجه بدان شخص گفت که مرا بفرزند ثانی حضرت مجدد الف ثانی یعنی خواجه محمد معصوم برسان آن شخص میگوید که من نیز باشاره ایشان بنزد تو آمده ام آخر الامر خواجه را برده بخدمت ایشان رسانید چون خواجه ازان خواب دولت مآب بیدار شد احوال را باقارب خود در میان نهاد و شوق و جذب بخواجه غلبه کرد و با جمعی از احبّه خود روانه سرهند شریف شد اتفاقاً چون قریب دارالارشاد سرهند شریف رسیدند وقت شام بود تا بخانقاه عالم پناه می رسید شب شده بود بنوعی که دیده بود دید که دو عزیز نشسته اند و شمع در حضور ایشان می سوزد همان شخص که در خواب او را دلیل کعبه مقصود شده بود بخواجه ملاقی شده او را بخدمت حضرت عروة الوثقی رسانید خواجه مذکور در خدمت عالی مشغول شده در اندک مدت بدرجات کمال فائض شد و بخلافت ممتاز شده مراجعت وطن مألوف یافت بعد از رسیدن بوطن و اظهار خلافت اهل وطن متفق الکلمه بانکار برخاستند و باستهزا

میگفتند که خواجه از پیر خوابکی خود ارشاد آورده آخر الامر چندی متفق شده بخواجه گفتند که مایان بغیر دیدن خارق بتو نمی گرویم مایان تیاری مهمانی پیر تو می کنیم امروز وقت طعام اورا بما بگو اگر او وقت موعود بدعوت ما حاضر شد مایان همه مریدان تو می شویم و اگر حاضر نشدند پس اظهار کمال خود نزد مایان منما خواجه از کمال اعتقاد و غلبه جذبه که لوازم مبتدیان است قبول نموده فرمود که غالباً وقت طعام ایشان بعد از نماز عشای می باشد شما مایان تیاری طعام بکنید امید است که ایشان حاضر شوند جماعت متسخر کنان به تیاری طعام پرداختند و استبعاد می نمودند که پیر خواجه در یکروز از سرهند به کابل چگونه خواهد آمد همه اکابر کابل از اهالی و موالی وقت حاضر شدند و منتظر وقت بعد عشاء بودند و خواجه بعد از نماز عشاء مراقب شد اهل دعوت طلب بر آوردن طعام از خواجه کردند فرمودند طعام بر آرید که وقت طعام خوردن ایشان همین است آنها بر آوردن طعام مشغول شدند ناگاه از فراز بام آواز پای بگوش غفلت زدگان رسید دیدند که از راه زیننه حضرت خواجه عروة الوثقی با حضرات مخدوم زاده گان بصحن خیرامیدند و بر مسندیکه برای ایشان فرش کرده بودند نشستند و مخدوم زاده گان عالی شان گردا گرد والد مذکور خود حلقه بست نشستند جماعت مرضاء القلوب از مشاهده این حال متحیر شده بقدم مبارك افتادند و عذر تقصیر خواستند ایشان فرمودند که محض برای خاطر داری خواجه آمده ایم و الا ما را سر اظهار کرامت نیست زینهار بار دیگر از اولیای طلب کرامات نمی نموده باشند که ضرر خالص است القصه طعام تناول فرموده و شب را با جماعت بسر بردند و اکثر آن جماعت داخل طریقه علیه شدند قریب صبح باز بالای همان بر بام بر آمده فواکه تازه که بخدمت گذرانیده بودند حضرات مخدوم زاده گان برداشتند و فواکه خشک و غیره تحف که تیار نموده بودند بخواجه عنایت فرمودند که از پیشاور و لاهور بخدمت برساند و خود در يك لمحہ بدارالارشاد سرهند رسیدند هر چند آن مردم عرض نمودند که چند روز اقامت نموده باز برای متوجه وطن شوید فرمودند که خبر بکسی نکرده ایم از این واقعه مبادا اضطرابی در متعلقان واقع شود بالجمله نماز بامداد در مسجد خود بایاران ادا نمودند و فواکه مرطوبه را بذوی القریبی و غیره محبان تقسیم نمودند.

فرد:

چه شود گر بسر وقت من خسته جگر
قدمی رنجه نمائی و دلم شاد کنی

من تصرفاته: از خدمت اخوند موسی صاحب ساکن بهئی کوئی^[۱] منقول است که چون حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه باجارت مرا ممتاز کردند و خلعت خلافت عنایت فرمودند و رخصت بوطن مألوف کردند معروض ایشان نمودم که اکثر مردم آنجا افاغنه اند و شدید بی آنکه تصرفی ظاهر معائنه نمایند ارادت نخواهند آورد بلکه استهزا خواهند کرد اگر از تصرف عالی چیزی به بنده عنایت شود که دران سرزمین افاغی گزنده بسیار است و ایذای کلتی از آنها بخلق متعدی است در آنها نوعی توجه شود که مطیع من شوند هر آئینه موجب اخلاص از آنها خواهد بود فرمودند که نام شما بر هر گزنده که مذکور گردد سر از اطاعت شما نه بر دارد دیگر هر امراض دم شما موجب شفا است و جای دوا و همه مردمان آنجا بشما مخلص و مطیع خواهند شد فوق کما اخبر رضی الله عنه.

من تصرفاته: از صوفی پاینده ملا کابلی منقول است که وقتیکه این مخلص را مجاز نموده رخصت فرمودند بعرض اقدس رسانیدم که مشیخت را خرج خانقاه می باید و این درویش بجز نام خدا چیزی ندارم امر فرمودند که صوفی قدری کاغذ سرخ و سفید بیارید فقیر تجسس نموده پاره کاغذ سرخ و سفید بهم رسانیده بخدمت حاضر نمودم بدست مبارک خود از آن کاغذ بطور روپیه و اشرفی مدور قطع نمودند و بلعاب دهن مبارک خود آلوده بدست بنده دادند روپیه و اشرفی شده بودند بخاطر فقیر خطور نمود که اگر این تصرف به بنده عنایت شود خوبتر خواهد بود از این روپیه و اشرفی، به مجرد این خطور امر نمودند که این تصرف بشما عنایت نمودیم بشرطیکه زیاده از احتیاج نکنید بعده هر وقت که محتاج می شدم کاغذ سرخ را مدور نموده بلعاب دهن آلوده می بر آوردم اشرفی می شد و اگر کاغذ سفید را می بر آوردم روپیه می شد و این تصرف او مشهور بوده لهذا ملقب بصوفی پائنده ملا کابلی شده بود.

(۱) جلال آبادی که از اعظم خلفای حضرت عروة الوثقی اند قدس سرما

من تصرفاته: كذلك صوفی پائنده کرباس نیز از مجازان ایشان بوده در وقت رخصت باو پاره کرباس عنایت نموده بودند و فرمودند که در این کرباس برکت است صوفی مذکور مدت عمر خود ازان کرباس می فروخت و خرج مایحتاج خود می نمود و از کرباس هیچ کم نمی شد تا انقضای مدت حیات او، بعد از ارتحال صوفی مذکور همان کرباس را با مر او تکفین او نمودند و صوفی مزبور مشهور بصوفی کرباس پائنده بوده این قدر از خوارق و تصرفات که مذکور شد در رنگ آنست که از بحر بی پایان بجرعه آب اکتفا رود.

بیت: بحر را گر آوری در کوزه * چند گنجد قسمت یکروزه

اگر کتب و رسائل که در احوال ایشان و فرزندان و خلفای ایشان جمع شده و در آنها آنچه ذکر یافته جمع نمایم از قسم خوارق و تصرفات هر آئینه از احصای آن عاجز آیم.

فرد: ذکر حالاتش نباید در شمار * عاجزم گر یک نویسم از هزار

ذکر ارتحال حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه

می آرند که خدمت ایشان دوسه سال قبل از انتقال آثار قرب ارتحال را از فراست معنوی دریافته به تهیه سفر اخروی مستعد شده دست حق پرست از جمیع بائست دنیا برداشته بترنم الرفیق الاعلی مترنم بودند و اظهار این مقدمه جانکاه اشاره و علانیه بانواع به احبّ و اقربا می نمودند چنانچه کتبخانه که کلانتر خزینه سرکار معرفت مدار بود و محبوب ترین امتعه آن قدوه ابرار و مشتمل برکت متداوله و غیر متداوله از غرائب علوم و عجائب فنون مجتمع بوده که در جائهای دیگر یافته نمی شد آنرا بفرزندان گرامی خود و غیره و محبان و مخلصان و مستحقان قرعه انداخته بموجب آن تقسیم فرمودند و نیز شب پانزدهم شعبان در سال انتقال امر فرمودند که تفحص از نور قمر نمائید که بدستور معمول منور است یا در شعاع و ضیای آن فتور است هر چند بینندگان غور می نمودند اصلا در قمر اثر نور نمی دیدند با وجودیکه اثر از آثار ابر بر اطراف فلک پیدا نبود حتی که شب بنصف رسید بینندگان عاجز شده معروض داشت که ماه چون دیگ سیاه بروی

فلک انجم سپاه ایستاده و اثر ضیا در وی مشاهده نمی شود فرمودند که نام قطبی از صحیفه هستی محو نموده اند که ماه از غم آن کاهیده اهل آسمان را نیلگون ساخته است اما هیچ یکی از حُصَّارِ محفلِ خلد مشاکل دریافت معنی این مقوله ننمود تا آنکه واقعه این رحلت آن قیوم وقت روی داد بعد ازان از سر آن مطلع شدند و نیز می نویسند که در آن نزدیکی روزی در باغیچه عالی که مدفن متعالی ایشان شد تشریف فرما شدند و جای که مرقد مقدس قرار یافته ساعتی مراقب بودند و فرمودند که نزدیک است که مکان فقیری از فقیران صاحب کمال گردد و مردم از استماع این مقوله گمان بردند که مگر ورود کدام بزرگی در آنجا خواهد شد و دران ایام در واقعه بشرف زیارت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه مشرف شدند ازان جناب استفسار احوال آنجهانی نمودند ایشان در جواب فرمودند که اینجا مال همه برحمت است فردای آن مخلصان را بنوید فرحت جاوید خبردار کردند و مثل ما عاصیان را امیدوار ساختند می آرند که قبل از وصال ایشان بشش ماه این رؤیای صالحه دست داده بود می آرند که ایشان در این ایام بتمام جمال شده بودند که بوی از جلال در ایشان دریافته نمی شد گویا وجود شریف ایشان مظهر رحمت عام شده بود و هرکسی را بکمال شفقت و مهربانی و بشاشت تمام پیش آمد می نمودند و کثرت ارشاد آن قدر عالمگیر شده بود که بموجب کریمه (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا * النصر: ۱-۲) کثرت خلایق در اطراف و اکناف عالم بمرتبه رجوع یافته که افواج رجال و نساء و پیر و صغیر و کبیر و برنا بر نهجی ورود می نمود که تعداد آن جز در علم علام الغیوب ننگنجد و رود فیض و برکات بر صلحای و عصات ابرنیشان ریزان شده بود که هر که بدان درگاه رحمت اشتباه وارد می شد از خوانان الوانی رحمت ایزدی بفیوض و برکات سرمدی می رسید باوجود اینفیاضی از خوف (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ * فَاتِحَةٌ : ۴) لیل و نهار بناله زار میگذرانیدند و در مکاتیب مبارک نیز از این مقوله مذکور می بود.

منها در مکتوبی برنگاشته اند که افسوس که اشرف عمر در هوا و هوس رفت و در حرمان و معصیت گذشت و در و دیوار بر کردار این دور از کار گریان و زارزار است و هر سنگ و سفال بزبان حال فریاد می کنند ما لهذا خلقت و ما لهذا امرت.

بیت:

هر دو عالم در لباس تعزیت
اشک می بارند و تو در معصیت

أذْكُرُوا اللَّهَ وَتَوَبُوا إِلَى اللَّهِ جَاءَتِ الرَّاحِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ جَاءَتِ الْمَوْتُ بِحَذَا فِيرَهَا انْتَهَى
کلامه الشریف.

آورده اند که شروع مرض مبارک ایشان چنان بود که در عین عافیت و کمال صحت روزی بدرس کتاب مشکوة المصابیح اشتغال داشتند در حین قرائت این حدیث مبارک الحدیث هذا عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم (يُودِ اهل العافية يوم القيمة حين يعطى اهل البلاء الثواب لو ان جلودهم كانت قرصت في الدنيا بالمقاريض) رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب همانا از روی ابتلا در خاطر عاطر خطوط نمود فی الفور وجعی بساق مبارک بهم رسید بدست شریف ساق مبارک را سخت گرفتند و درس را موقوف فرمودند و معلوم اهل مجلس را شد که وجعی بساق ایشان لاحق شده اما بزبان مبارک نیاوردند چه آن متمنا بوده القصه آن وجع بحدی غلبه نمود که از ساق و زانو متجاوز شده بتمام بدن اوجاع محیط گردید در وقت غلبه اوجاع اکثر بتلاوت کلام مجید شغل می نمودند و بنماز جمعه و جماعت خسته حتی الامکان از دست نمی دادند و بصبر و شکیبائی بسر می بردند و این شعر عربی در آن اوجاع اکثر بزبان مبارک می رانند.

شعر:

ان قال لي ميتٌ مُتُّ سمعاً و طاعةً
و قلتُ لداعي الموتِ أهلاً و مرحباً

و دیگر اشعار شوق انگیز بزبان تازی و فارسی نیز بزبان مبارک میگذشت از آن ها یکی این است

بیت:

گر بجان دادن میسر می شدی کس را وصال
طالب وصلش بدی هر کس که جانی داشتی

و نیز تکرار این شعر می نمودند.

شعره: لیتک تحملوا الحیات مریره
لیت الذی بینی و بینک عامر
لیتک ترضی والاناس غضاب ★
و بینی و بین العلمین خراب

القصه وجع بر نهجی مستولی شد که روزی دست یکی از خدمه بعضوی از بدن مبارک رسید تمام بدن در رعشه در آمد آن عزیز از غایت تعجب معروض داشت که مجروح یک جزو بدن مبارک است که زانو و ساق باشد و از دست رسیدن بدیگر اجزای بدن چرا موجب لرزه کل بدن کرد فرمودند که کدام عضو است که مجروح نیست از کمال صبر و وقار هرگز بلب مبارک حرف صادر نمی نمودند که مخبر از شدت وجع باشد بلکه در حین غلبه آن تلذذات فراوان حاصل روزگار ایشان می شد چه بمشرب مجددی و معصومی ایلام محبوب را لذیذ تر فرموده اند از انعام او چه در انعام رضای محب و محبوب است و در ایلام رضای خالص محبوب است پس نزد محب راسخ المحبت رضای خالص محبوب از رضای مشترک جانبین لذیذ و دلپذیر است آورده اند که بتقریبی بیان نمودند که سجده من فوق العرش واقع می شود بلکه خادمه که در این وقت مرا ممد رکوع و سجود است سجده او نیز فوق العرش واقع شده از محرمان اسرار ایشان منقول است که شش ماه قبل از وفات می فرمودند که هر سجده که بوقوع می آید خواه از فرض خواه از نفل فوق العرش واقع می شود بلکه تمام نماز آنجا که لفظ جا در آن بارگاه از تنگیء میدان عبارت است وقوع می یابد بحکم کلام صادق سید البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام (الساجد یسجد علی قدمی الله فلیسجد والیرغب) می آرند که خدمت حضرت مخدوم زاده بر جاده شیخ ابوالقاسم که فرزند حضرت قیوم زمان اند و نبیره حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنهم از مشاهده دیدار پر انوار در شدت اوجاع و آزار کثرت صبر وقار ایشان را ملاحظه نموده می فرمودند که هر که را آرزوی دیدار سید الابرار باشد باید که مشاهده جمال باکمال حضرت عروة الوثقی نماید و از آنجا پی بوقار صوری و استقلال معنوی جناب نبوی برد علیه و علی آله الصلوة والسلام آورده اند که حضرات مخدوم زاده گان که همه بدرجات کمال فائض بودند و تصرفات عالی داشتند از غایت ملاحظه آزار والد خود همه در توجه و در جذب آزار و اوجاع مشغول می بودند ساعتی تحفیف لاحق می شد (ولی) بدستور سابق عود میکرد چه عافیت صوری بحقیقت تمام شده بود و معامله بعافیت معنوی

کشیده آورده اند که در ایام عرس جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه که بجهت نیاز عرس ایشان طعام تیار میکردند و جناب حضرت عروة الوثقی در شدت مرض بودند چه عرس جناب حضرت مجدد الف ثانی بیست هشتم شهر صفر المظفر واقع است و وفات حضرت عروة الوثقی نهم شهر شریف ربیع الاول ورود یافته در میانه زیاده از یازده روز مفاصله نبود و ایشان از کثرت شدت مرض در وقت تقسیم طعام حاضر نمی توانستند شد امر نمودند که مردم مدعورا طعام بدهند چون طعام بر آوردند و نزد مردم گذاشتند و مردم بخوردن طعام مشغول بودند حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه باوجود شدت مرض در محفه محفوف خود نشسته در مجلس حاضر شدند اما از کثرت ضعف نتوانستند که از محفه مقدسه بیرون شوند و در آن محفه نشسته ماندند و شله پرهیزانه که برای ایشان تیار نموده بودند حاضر آوردند ایشان در مجلس عرس بامدعوان در تناول پرهیزانه مشغول شدند در آن اثنا یکی از حضار مجلس را بخاطر خطور نمود که اگر از پرهیزانه خاص این فدوی را تبرکی عنایت شود موجب سعادت غیر مترقب خواهد شد ازین طعمه متلون که اهل مجلس تناول می نمایند آن پرهیزانه که الوش ایشان است در کام این مخلص عزیز تراست خدمت ایشان از اشراف باطن خطر را فهمیده نام او را بزبان مبارک آورده طلب نمودند چون قریب ایشان شد فرمودند که این شله بی روغن طیب برای من تجویز نموده است اگر مرغوب شما افتاده بگیرند آن مرد آن پرهیزانه را از مواهب جلیله ایزدی تصور نموده اظهار خطر خود کرده از خدمت شریف برداشته با رفقا و احباب خود لقمه لقمه تقسیم نموده برغبت تمام خوردند و از برکات آن که دو سه لقمه از آن تناول جناب ایشان بود امیدوار ترقیات بسیار شدند هذا من ادنی تصرفاته رضی الله تعالی عنه می نویسند که به قرب ارتحال خدمت ایشان رقعات بطرف فقرای گوشه نشینان که در دارالارشاد بودند نوشته اند و در آن رقعات اکثر این عبارت می بود که فقیر محمد معصوم از دنیا می رود باید که بدعای خیریت خاتمه ممد و معاون باشند هر یکی از آنها بموجب حوصله خود چیزی در جواب رقیمه مبارک نوشته اند از آنها سید میرزا نام عزیزی صاحب کمال بوده می نویسند که مزار آن عزیز در وسط بازار دارالارشاد واقع است در جواب رقیمه این دو بیت نوشته اند.

نظم: دری هر پیره زن می زد عزیزی یقین می دان که شیران شکاری
که ای زن در دعاها یادم آور ★ در این ره خواستند از مور یاری

یکی از بنات طاهرات ایشان روایت نموده که روزی در حجره خلوت ایشان در این ایام
آخر ایشان باریاب شدم این فرد را بشوق تمام تکرار می نمودند.

فرد:
تو دستگیر شوای خضر پی خجسته که من
پیاده می روم و همراهان سوارانند

آورده اند که يك روز قبل از رحلت مبارك ایشان عبد الملك که یکی از فقرای مبتدع بود
اما تسخیرات داشت بموجب آن قبولتی بهم رسانیده بود و از جهت حفظ مشیخت خود از
خدمت ایشان دور می بود خلاف عادت جهت عیادت آمده بخدمت ایشان باریاب شد
ایشان چون بطرف او دیدند و اثر فرحت در او مشاهده کردند یعنی ایشان را بشدت مرض
دید چون مریض القلب بود از آن فرحناك گردید ایشان آن معنی را در او مشاهده نموده از
راه غیرت که لوازم ولایت است فرمودند ازین قبولیت که از خواندن اسمای سیفی بهم
رسانیده و آنرا کمال نشاتین تصور نموده و اهل روزگار را مسخر و منقاد ساخته از
دریافت کمالات ولایت که ثمره اش حضور و مشاهده است بجز حصول مشیخت که
عین مباحثت مطلب کار نه فهمیده و استغنا از صحبت اکابر اولیا که اهل حضور اند
پیدا نموده عنقریب فرزندی سیف الدین او را منهدم و ناچیز خواهد نمود فوق کما اخبر در
اندک مدت رواج مشیخت جناب حضرت شیخ محمد سیف الدین چنان شد که از
مشیخت او نام و نشانی نماند نعوذ بالله من غضبه و غضب اولیائه.

بیت: این قوم چو تیغ آب دارند * جان از تن بی ادب بر آرند

فقیر بعضی از اولاد او را دیدم که در بند آمده اند و اسیر مردم اند.

بیت: هر آن کهتر که بامهتر ستیزد * چنان افتد که هرگز بر نخیزد

می آرند که روز وصال مبارك خود بحضرت مخدوم زاده بزرگ قیوم زمان شیخ محمد
صبغة الله رضی الله تعالی عنه که حاضر الخدمت بوده اند و خدمات ادویه و غیره مینمودند

باو خطاب نموده فرمودند که نزدیک آی باوجود نزدیکی نزدیکتر شد سراپا گوش گشته منتظر مواهب نشستند که **رضاء الله في رضاء الوالدین** زیاده متوجه شدند از استماع این کلام فرخنده مال بمصدق این مصرعه.

ع : همه گوشیم تاچه فرمائی

عنایت نموده گفتند که وضع بی نظیر شما در همه وجوه همیشه مقبول و محبوب ما است تغیر و تبدیل را در آن تجویز نخواهد بود دوم برادران و همشیره های شما همه از شما خورداند اگر از آنها تقصیری و کوتاهی سر برزند بر آن نخواهید گرفت و دل خود را از آنها رنجه ننمائید که برای آنها ضرر است و رشته اتفاق را مضبوط تر خواهید ساخت سوم صحبت سلاطین را بی ضرورت اختیار نخواهید نمود خدمت ایشان آداب بجا آورده از جناب قدس خداوندی جل سلطانه توفیق بران مسئلت نمودند تا آنکه در حین وصایا منصب عالی و نسبت متعالی خود که کنایه از معامله قیومیت باشد بر ایشان عنایت فرمودند صاحب برکات معصومی می نویسد که دران شب که فردای ایشان از دنیا رحلت می نمایند بر هر دری از درهای دارالارشاد هاتفی ندا میکرد که فردا قیوم وقت از این سرای فانی رخت بدار البقای جاودانی می کشد هر که را سودای جمال باکمال او در سر بود بشتابد و نقد وقت را دریابد.

فرد:

غنیمتی شم رای شمع وصل پروانه

که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند

و نیز می نویسند که در قصابات سرهند مبارک و غیره بلدان بعیده مثل لاهور و پشاور که وقوف این ماجرا نداشتند بایشان نیز این ندا رسیده بود و آن شب را نوشته گذاشته بودند که اثر این آواز و شورش این ندا از کی پرتوانداز خواهد شد چون این قضیه انتشار یافت تاریخ آن ندا بوفات ایشان برابر آمد و نیز دران روز زلزله عظمی واقع شده حتی که اشیاهائیکه بر طاقچه ها افتاده بر زمین شکستند گویا قیامت برپا شده بود لاشک که مقدمه قیامت بوده چرا که قیوم عالم و عالمیان بودند از انتقال ایشان در قوام عالم شکست آمده موجب (...**إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ** الحج: ۱) شده چنانکه می نویسند که یکی از

بنات طاهرات ایشان در آن ساعت بدوگانه نماز شغل داشتند چون از نماز فارغ شدند میبینند که پشت بقبله اند همانا که زلزله ایشان را منقلب نموده یا درحواس ایشان از کثرت غم و اندوه فتوری راه یافته از آن تشخیص قبله ناموده مشرق را ز مغرب فرق نمی کردند چنانکه در باره قیامت صادر است کریمه (...وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى... * الحج: ۲) و آخر کلام ایشان سلام بوده یعنی فرمودند السلام علیکم مانا که حضور سراپا سرور جناب نبوی علیه الصلوة والسلام باملانکه کرام و اولیای عالمقام شده باشد.

بیت:

چه خوش بود که بسر وقت من رسد دلدار
رخش به بینم و جان را فدای او سازم

وصالی مبارک اشتمال ایشان نصف یوم السبت نهم شهر ربیع الاول هزار و هفتاد و نه هجری ۱۰۷۹ بعالم روئداد (...إِنَّا لِلَّهِ وَأِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * البقرة: ۱۵۶)

بیت:

نه پنداری که جان را رایگان داد
فروغی روی جانان دید و جان داد

بعد ازین واقعه جانکاه آنقدر درد و آفات و بلیات بلانهایات بر کافه اهل جهان رخ نمود که شرح آن از تحریر و بیان بیرون است گویا که رحلت ایشان و تولد غم و محن توأمان افتاد.

بیت:

تا تو رفتی ز چمن لاله رخان خار شدند
نرگس و سوسن و گل این همه بیمار شدند

تواریخ وصال ایشان اهل فضل زمان چه نثر و چه نظم که بیان نموده اند نه آن قدر است که درین منتخب گنجایش یابد اما بعضی از آنها ایراد می نمائیم. منها حضرت وحدت قدس سره فرموده اند. **نظم:**

بنات النعش شد امروز هیهات
همان مجمع که پروین دیدمش دوش



ازین دنیای فانی در گذشته
شهی کین نه طبق را بود سرپوش

برسمِ ماتمی از سازِ ناهید
فلک از ابر کرده پنبه در گوش
خروش از شش جهت بر خاست آندم
که مرغ گلشن حق گشت خاموش

جهانرا آتشی در خرمن افگند
خود اندر خلوت وصلش هم آغوش
بسا کس خائمان بر باد دادند
بسا کس رفته رفته گم شد از هوش

زداغ غم بصحرا رو نهادند
چولاله نازنینان خانه بردوش
پی تابوت آن قطب زمانه
چو رعید نعره زن احباب درجوش

در پیرمغان بستند افسوس
کنون کورزند؟ کومیخانه؟ کونوش؟
چنان مرآتِ دل را حیرت افزود
که گشته صورتِ حالش فراموش

چوپنهان شد زچشم مردمان او
چو جان در جسم تربت گشته روپوش
ندا آمد که آن معصوم مطلق
بکوی وحدت آمد دوش بردوش

بگو سالِ وصالش غیب دان بود
که بود از جام غیب عشق مدهوش
اگر خواهی نشانِ سالِ عمرش
بگو والله دیگر باش خاموش

حضرت اورنگِ زیب عالمگیر فرموده اند: **نظم:**

قیوم جهان خلیفه الله
داننده رازهای مکتوم
در دائره وجود تا بود
بودش بجهان مثالی معدوم

تاریخ وصال او خرد گفت

«رفته زجهان امام معصوم» (سنة ۵۱۰۷۹هـ)

ناصر علی سرهندی که ملك الشعراء وقت بود و از جمله مخلصان چنین گفته:

بیت:
چراغ خاندان نقشبندان
فروغ دین احمد خواجه معصوم
بسوی گلشنِ جنت قدم زد
ازین ویران رباط کهنه بوم

طلب کردم زدل سالی وصالش

ندا آمد «زعالم رفته معصوم»

حضرت مروج الشریعة یافته اند «بجئات خوابید»

نیز عزیزی یافته «نقشبند ثانی بود» ۱۰۷۹ هـ.

نیز عزیزی گفته «الْمَوْتُ جِسْرٌ بِهِ يُوصَلُ الْحَبِيبُ إِلَى الْحَبِيبِ»

قدوة الواصلین امام العارفین مجتبی رب الجلیل حضرت شیخ میان محمد اسمعیل

فرموده اند «خدیو ولایت بود».

و عددِ سنینِ عمر مبارک ایشان هفتاد و دو سال کامل آمده چنانکه از اصل حساب بشمار تواریخ مبارک ایشان پوشیده نیست. غسل مبارک ایشان را آخوند (عبد الحق سجادل) که از فحول علمای زمان و استاد فرزندان ایشان بود و از مریدین قدمای و صاحب نسبت والای بود باذن حضرت مخدوم زادگان داده می آرند که چون بمضمضه رسید عرض نمود که مرا قدرت کشودن دهن مبارک نیست خود دهن مبارک را بزرگ احیا کشودند و قبول آب نمودند بعینه بطریق احیا مضمضه فرمودند که حاضران متحیر ماندند ازین معنی مخلصان را موجب ازدیاد عقیدت گردیده و غیر مردم را باعث اخلاص شد کفن مبارک بموجب مسنون سه جامه دادند که ازار و لقافه و قمیص باشد و عمامه ندادند چه مسنون نیست بلکه بدعت است و نزد حضرات مجددی در هیچ بدعتی حسن نیست اگر چه او را حسن نامند و مقدم بر نماز ایشان برادر اصغر ایشان حضرت شاه جیو بامر حضرات مخدومزادگان بودند و گویند که بنوعی اجتماع خلائق شده بود که از تعداد بیرون بود حتی که باغ فتحی که از سندل پوره که محل ایشان بود مسافت کثیر دارد همه مملو از خلائق بوده در وقت دفن مبارک آسمان بنوعی گریان شده که از شدت باران خیمه بر مدفن مبارک بر پا نمودند تا دفن صورت بندد و مدفن ایشان همان باغیچه قرار گرفت که در حیات خود فرموده بودند که اینجا محل یکی از فقرای صاحب کمال خواهد شد چنانکه در ابتدای این تذکره مذکور شد هر چند که گفتگو بسیار شد و مرضی حضرت مخدومزاده گان آن بود که در روضه حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بگذارند اما مخلصان عرض نمودند که ایشان را که مثل حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه اند باید که بمسافت از ایشان گذاشته شود

مصراع:

یک تخت دو شاه بر نشاید

تا در ما بین این دو روضه مقدسه محل وافر از برای قبور خلائق حاصل گردد که در آن امید است که موجب رحمت ایزدی گردد و از عذاب مأمون مانند و قرب جوار موجب شفاعت و سبب مغفرت جمعی کثیر شود نوشته اند که بر قبر مبارک ایشان خواهر حضرت اورنگ زیب عالمگیر قبه مرتفع عالی بنا نموده که از مسافت بعید بزرگ قبه خضرای نبوی علیه الصلوة والسلام ظاهر و مبرهن است بسه آشیانه قرار داده اند قبر مبارک ایشان و قبور اکثری از فرزندان آن قبله صفا کیشان در آن مکان عالی شان اقتران یافته. **بیت:**

رفعتِ قبه اش از تاركِ افلاك بلند
طوريك بار تجليگه سبحان گرديد
چار ديوارِ وي و هشتِ جنان شد همسر ★ هست هر لحظه برين روضه تجلی دگر
صورتش لؤلؤی صافی چو قصورِ جنت
هر که از فیضِ ازل شد بجوارش مدفون
خاك آن پاك زمين است چو مشك اذفر ★ يافت در روضه رضوان بعنايات مقرر

ذکر خلفای حضرت عروة الوثقی رحمه الله عليه

مخفی نماند که ارشاد حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه بتمام عالم منتشر شده بود و اطراف اربعه جهان چه شرق چه غرب و چه جنوب و چه شمال از فیض عام ایشان مالا مال مسموع شده که عزیزانیکه از صحبت عالی ایشان بدرجات ولایت رسیده اند زیاده از يك لك و چهل هزار اند و جماعت مریدان ایشان از خیطه تحریر و تقریر بیرون است اما کامل خلفای ایشان که بدرجه کمال و اکمال رسیده اند و از زمره مکملین شده اند زیاده از چهار صد بوده اند چون وضع این رساله بر انتخاب است بذکر اسمای بعضی از آنها اکتفا رفت و تفصیل احوال آنها ننمود

خلیفه اول و خلف بی بدل وقائم مقام مکمل و مبشر باصالت و متحقق بکمالات نهایت نهایت و صاحب منصب قیومیت و فردیت وارث کمالات قطبیت و غوثیت قبله جهان و جهانیان حضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغة الله رضی الله تعالی عنه که تفصیل احوال ایشان باحوال فرزندان و برادران ایشان حواله بالا شد ان شاء الله تعالی از آنجا قدری نوشته خواهد شد

و خلیفهٔ ثانی فرزند ثانی آن قبله دو جهانی است مسمی بحضرت محمد نقشبند مشهور و ملقب بحضرت حجة الله رضی الله تعالی عنه.

و خلیفهٔ ثالث ایشان فرزند ثالث ایشان است مسمی بحضرت محمد عبید الله مشهور و ملقب بمروج الشریعت رضی الله تعالی عنه.

و خلیفهٔ رابع فرزند رابع ایشان حضرت محمد اشرف قدس سره.

و خلیفهٔ خامس ایشان حضرت شیخ محمد سیف الدین قدس سره.

و خلیفهٔ ششم ایشان حضرت شیخ محمد صدیق قدس سره.

این هر شش مخدوم زاده بر جاده باعلی درجات کمال و اکمال مشرف شده اند و از نسبت‌های خاصهٔ والد شریف خودها حظ وافر و برخ کامل یافته و این هر شش به قطبیت جهات سته فائض بودند تفصیل احوالات ایشان انشاء الله تعالی در منتخب خامس چنانچه ایما بدان رفته است خواهد شد.

و خلیفهٔ هفتم ایشان نبیرهٔ ایشان حضرت شیخ ابو القاسم که فرزند حضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغة الله اند و حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه ایشان را داخل فرزندان گرفته اند وارث ظاهری در رنگ فیوض باطنی موافق فرزندان خود داده اند چنانکه تفصیل آن در ذکر ایشان خواهد شد انشاء الله تعالی.

حضرت وحدت برادر زادهٔ ایشان اند هر چند اول بخدمت والد خود حضرت خازن الرحمة مشرف شده اند اما در ثانی از خدمت حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه نیز تشریفات یافته اند و از صحبت حضرت حجة الله نیز بهره ور شده اند.

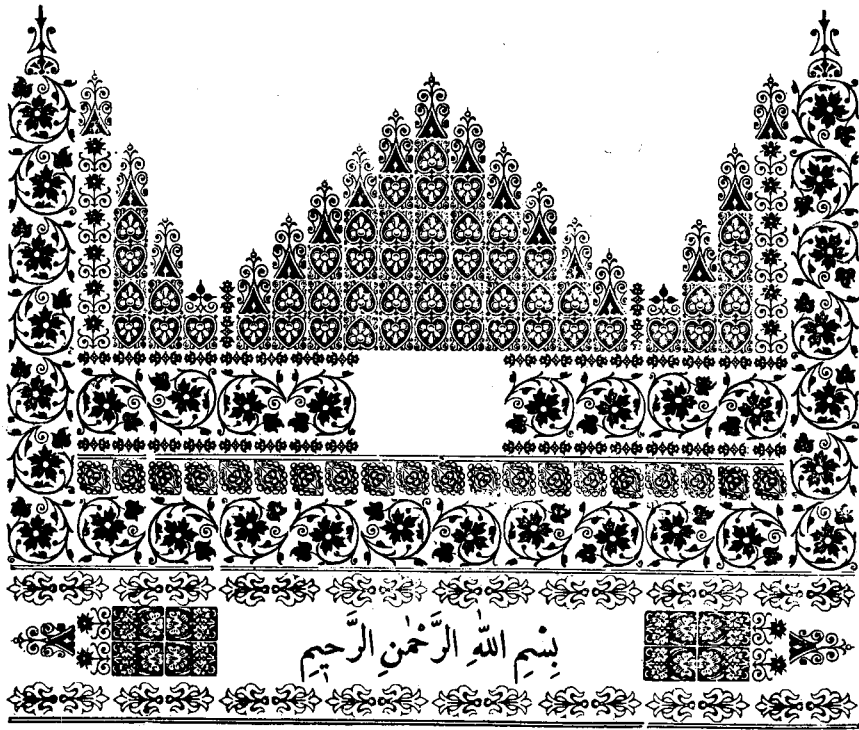
و خواجه محمد حنیف کابلی بعد از حضرات مخدومزاده گان در سائر مجازان ممتازند و بعد از ایشان خواجه محمد صدیق پشاور و ولد خواجه عبد الغفور سمرقندی که از جملهٔ مجازان جناب حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه بوده است در باقی خلفای امتیاز تمام دارند و این ده نفر که مذکور شد از جمله طبقهٔ اولی خلفای حضرت عروة الوثقی رحمة الله علیه اند در رنگ عشرهٔ مبشره که در اصحاب نبوی صلی الله علیه وسلم امتیاز داشتند نیز اینها از اکثر خلفای معصومی ممتازند و العلم عند الله سبحانه بحقیقة الحال و سواى ایشان برخی از خلفای جناب حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه نیز

مذکور می نمایم و اسمای مبارک ایشان را ثبت می کنم بگوش هوش استماع نما.

منها حضرت میر امان الله برهان پوری، شیخ ابو المظفر برهان پوری، شیخ علیم جلال آبادی، مولانا حسن علی پشاوری، مولانا شیخ باقر لاهوری، سیادت و ولایت مآب آخوند موسی بهٹی کوٹی (جلال آبادی)، مولانا بدر الدین سلطان پوری، شیخ بایزید سهارنپوری ولد شیخ بدیع الدین، حاجی حبیب الله حصاری ثم بخاری، مخدوم شیخ آدم تنهی، شیخ ابراهیم بکری، شیخ یوسف گردیزی ثم ملتانی، میر شرف الدین حسین لاهوری، شیخ انور الله لاهوری، شیخ حسین منصور جالندری، آخوند عبد الحق سجادل سرهنندی، میر رفعت بیگ گرز بردار، شاه حسین عشاق، خواجه عبد الصمد کابلی، شیخ عبد الکریم کابلی، شیخ ابو القاسم کابلی ولد صوفی مغربی که الحال مقیمین و اعزّه کابل از اولاد اویند، مولانا محمد امین حافظ آبادی، شیخ عطاء الله سورتی، شیخ نور محمد سورتی، حافظ محسن سیالکوٹی، محمد شریف لاهوری، حاجی امان الله لاهوری، شیخ محمد فاروق لاهوری، شیخ محمد عارف لاهوری، شیخ محمد حکیم، مولانا محمد حکیم، مولانا محمد امین بخاری ثم پشاوری، شیخ حاجی حکیم بلخی، شیخ حاجی عاشور بخاری، شیخ حافظ صادق کابلی، سید اسرائیل، مولانا حسن، خواجه ماه دهلوی، میر غضنفر داراشکوهی دهلوی، میر عبد الفتاح و شیخ محمد جان ولدان میر محمد نعمان قدس سره میر عارف نبیره حضرت میر محمد نعمان قدس سره، میر عماد هروی الحسینی، میر شرف الدین حسین ولد میر عماد مذکور جامع جلد ثانی مکتوبات سامی معصومی، میر مفاخر حسین ایضاً ولد میر عماد مذکور، میر محمد زمان، ملا محمد شریف، صوفی مشهور بصوفی پاینده طلا کابلی، صوفی عبد الرؤف مشهور بصوفی پاینده کرباس کابلی، صوفی عبد الرحمن، میر ماه عرب، صوفی سعد الله کابلی، میان شیخ محمد عبد الخالق بنگالی، شیخ رحیم داد افغان، شیخ غلام محمد افغان، شیخ حاجی خان افغان، شیخ احمد خان افغان، خواجه عبد اللطیف پشاوری، شیخ عبد اللطیف لشکر خانی، شیخ میر محمد خان، شیخ شاه خواجه ترمذی، شیخ اسد الله افغان، خواجه محمد فاروق، مولانا جمال الدین، مولانا محمد افضل، شیخ حاجی حسین، صوفی نور بیگ، مولانا قایم، ملا فیض محمد فتح آبادی، میان دینار که خواجه سرای شاه جهان بوده،

شیخ محمد یار ملقب بخداپرست خان، مولانا احمد ترك كه بارشاد اهل حرمین کامیاب شده بود، مولانا محمد یوسف، میر محمد معصوم سرهندی، خواجه محمد مؤمن جذبی، شیخ حاجی محمد خان طالقانی، مولانا مؤمن بیگ برهان پوری، میر مغل کابلی، شیخ مؤمن بیگ کابلی، ملا خواجه مسافر، شیخ عبدالحمید برهان پوری، مولانا محمد کاشف رحمة الله تعالى عليهم اجمعین.

و از جمله اغنیا که بتشریفات معصومی مشرف شده اند و از برکات مجددی کامیاب گردیده اند اول و اعظم آنها حضرت اورنگ زیب عالمگیر است رحمة الله تعالى علیه رحمة واسعة در ذکر فضائل او مستحق کتاب علیحده است بعضی خصوصیات او باحوال بعضی خلفای مذکور در برکات معصومی یافته می شود فان شئت فارجع الیه.



الحمد لله العلى الاعلى و الصلوة و السلام على رسوله محمد كما يحب ربنا ويرضى
 وعلى آله وصحبه كما يليق بعلو شانهم ويجرى. اما بعد اين لآلى ست منشوره وجواهرىست
 منشوره كه شناوران بحر عرفان از قعر غيب هويت بغواصى جذبات احديت بر
 آورده و كوهكنان غواشى امكان از كان سر اوقات واحديت به تيشه رياضت بل به سابقه
 موهبت كشيده مكنون در صدف جوامع الكلم و مرموز در ممكن مجامع الحكم متضمن
 اسرار خفيه و علوم بديعه و مشتمل بر شواهد عجيبه و معارف غريبه گلزار انوار كمال
 بوستان ازهار وصال شكوفه گلستان على و نوباوه باغستان هدى حلال حقائق تشبيه و
 مفتاح دقائق تنزيه شرح مراتب ولايت و تبين كمالات نبوت توضيح شريعت و تنقيح
 حقيقت تعبير بينات محكمات و تاويل آيات متشابهات اطوار علما از مبادى آن پيدا و
 احوال صوفيه كبرى از مقدمات آن هويدا منازل متاخرين مرعوج آنرا زينه و مدارج
 متقدمين را يك نكته ازان نگينه دائره نقطه اصول نقطه دائره وصول تفصيل مقامات
 قيوميت و خلت و اجمال مراتب محبت و محبوبيت.

شعره: ففى كل لفظ منه روض من المنى ★ و فى كل سطر منه عقد من الدرر

ادام الله تعالى ظلال مظهره وبركات مظهره وهو الانسان الكامل والفرد الجامع آية الاولياء و معجزة الانبياء سلطان ملك الولاية و مالك سرير النهاية فارس مضمار الكمال و حارس اسرار الجلال والجمال نجم سماء الهداية و شمس افق النهاية باسط الايدى بافاضة الاذواق و ناشر الايادى من الوجد و الاشواق الجوهر من بين الاعراض و الذات للعالم الذى هو ظل الصفات:

رباعى:

اي آنكه چو ذات خود سراپا آنى
بر سرّ خلافتِ بشر برهانى
★ عالم عَرَض و ذات تو آنرا جوهر
اي جوهر والا ز كدامين كانى

قوام العالمين وارث الانبياء و المرسلين

شعر: لا يدرك الواصف المطرى خصائصه

و ان يكن سابقاً فى كل ما وصفا

الفاروقى النسب و المحمدى الحسب القدسى المأخذ و السرهندي المولد و هو الشيخ محمد المعصوم ابن الامام الربانى و الاويسى الرحمي كاشف اسرار السبع المثانى و المجدد لالاف الثانى النائب مناب رسول الله و المهدي بهدى حبيب الله كمال الشيخين و رتبة الختتين صاحب الولاية الاصلية و مخزن الانوار الالوهية خزينة الرحمة و دفيئة الحكمة الصلة بين البحرين و المصلح بين الفئتين.

رباعى:

اي ناطقه ز اكليل كمال تو كليل
بر حالِ تو هم حال تو برهان و دليل
★ حسنت نمك حبيب را مى آميخت
با قند مصفاى سر خوان خليل

الامام الهمام حجة الله فى الانام الشيخ احمد رضى الله تعالى عنه و رضى عنه سبحانه بر طالبان ذى يقين و سالكان راه متين هو يداست كه دوستان حضرت ذو الجلال و باده نوشان خمخانه وصال بحكم (تخلّفوا باخلاق الله) و بامثال (...فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ... آل عمران: ٣١) بر وفق كلام الهى جل شاناه و بر طبق سنن مصطفوى على مصدرها الصلوة والسلام متكلم اند

جملگی در قفای ویند و مکون کائنات تعالی طالب رضای او کما ورد (انا اطلب
رضاک یا محمد) بیت

نماند بعضیان کسی در گرو * که دارد چنین سیدی پیش رو

شعر

ان الرسول لنور يستضاء به * مهتد من سیوف الله مسلول [۱]

صلوات الله و تسلیماته و تحیاته سبحانه علیه و علی آله و صحبه کلما ذکره الذاکرون و
کلما غفل عن ذکره الغافلون صلوة تكون لك رضاء و لحقه اداء پس بر جوانان
سعادت مند و طالبان هوشمند لازم ست که ظاهراً و باطناً در اتباع او کوشند و هر چه
منافی این دولت بود چشم سر و سر ازان پوشند و بیقین یقین بدانند که اگر شخصی
هزاران هزار فضائل و خوارق داشته باشد و در متابعت مداهن بود صحبت و محبت او
سم قاتل است و شخصی که هیچ ازین خوارق و فضائل ندارد و در اتباع قدم راسخ دارد
صحبت و محبت او تریاق نافع بیت

محال ست سعدی که راه صفا * توان رفت جز در پی مصطفا

علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی

مکتوب یازدهم (۱۱)

بقلیج الله در جواب اسوله که نموده اول آنکه بموجب (سبقت رحمتی
علی غضبی) باید که اهل رحمت از اهل غضب زیاده بوند و معامله بر عکس است دویم
آنکه حساب عمر قلیل را در مدت پنجاه هزار سال گرفتن از عدالت بعید می نماید سوم
آنکه بحکم جف القلم باید که او سبحانه مجبور بود چهارم؛ آنکه سرور عالم علیه الصلوة
والسلام باوجود محبوبیت چون خواهش حیرت نموده اند پنجم آنکه (یا لیت رب محمد لم
یخلق محمداً) بکدام معنی است، ششم آنکه روز سیوم بروحانیت میت طعام و گل دادن
اصل دارد یانه هفتم آنکه شیخ زاده که بارث بجای پدر نشینند مجوزست یانه.

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین

(۱) این بیت از اشعار کعب بن زهیر الصحابی است توفی سنه ۲۶ هـ. [۶۴۵ م.]

وآله اجمعین صحیفه شریفه که متضمن اسوله و اشعار دلکش بود مشرف گردانید باندازه فهم قاصر در حل هر کدام چیزی نوشته آمد والله سبحانه الموفق للسداد.

حاصل سوال اول آنکه مقتضای (سبقت رحمتی علی غضبی) آنست که اهل رحمت پیش از اهل غضب بوند و حالانکه معامله بر عکس است چه عصاة انس و جن پیش از صلحاء اینها اند و اهل تکلیف همین دو نوع اند پس سبقت رحمت چگونه راست آید و چه اثر بر آن مترتب شود.

جواب، در دنیا رحمت خداوندی جل سلطانه شامل حال مؤمن و کافرست کریمه (و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ * الاعراف: ۱۵۶) دال بر آنست و فردای قیامت رحمت مخصوص بمؤمنان باشد و کافران ازان محروم بوند کریمه (... فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ * الاعراف: ۱۵۶) الآیه شاهد آن است و سبقت رحمت بر غضب در دنیا همه را شامل است و در آخرت همه مخصوص اهل ایمان است جماعه از مؤمنان که بکسب معاصی مستحق غضب شده اند از کمال رأفت و رحمت آنها را خواهند بخشید و به بهشت خواهند برد و در ماده آنها رحمت خواهد سبقت کرد بر غضب اگر سبقت رحمت بر غضب نباشد امثال ما گناهگاران را در دنیا و آخرت امید رستگاری نبود از سبقت رحمت است که باین بارگناه بر روی زمین میگردیم و هلاک نمی شویم و بانواع نعم متنعم ایم و فردا امیدوار نجاتیم و اگر سبقت رحمت بر غضب باعتبار عدد مرحومان و معصوبان بگیریم چنانکه ذهن سائل بآن رفته هم درست می شود چه اهل رحمت اهل طاعت اند از انس و جن و تمام فرشتگان و اهل غضب کفار انس و جن و شك نیست که عدد ملائکه بچندین اضعاف زیاده است از مجموع عدد انس و جن و اهل رحمت را مخصوص به اهل طاعت از انس و جن نمودن و ملائکه کرام را ازان بر آوردن معنی ندارد که همه مأمور بامر الهی اند تعالی و اهل طاعت اند (... لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ * التحريم: ۶) و هر که مأمور امر الهی است تعالی از اهل تکلیف است و اهل تکلیف را باین معنی قرار دادن که در افراد او مطیع و عاصی باشد ممنوع است و بر تقدیر تسلیم حصر اهل تکلیف درین دو نوع غیر مُسَلَّم ست ظاهراً حق تعالی را بندها باشند از اجناس مختلفه و رای انس و جن که متضمن مطیع و عاصی بوند و باندازه عمل خود معذب و مثاب باشند چنانچه در اخبار آمده

است و زیادتی عدد اهل رحمت باندازه آنها باشد (... وَمَا يَعْلَمُ جُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ... *المدثر: ۳۱) حاصل سوال دویم آنکه روز قیامت پنجاه هزار سال خواهد بود تا آن روز تمام نشود هیچ یکی نه از انبیاء علیهم الصلوة و نه از غیر ایشان به بهشت نخواهند رفت حساب عمل قلیل دنیاوی را در مدت پنجاه هزار سال گرفتن خصوص مؤمنان را از عدالت بعید می نماید.

جواب آنکه حساب در مدت قلیله خواهد شد قال فی البدور السافرة [۱] ان فصل القضاء فی ذلك اليوم فی قدر ساعة. و یروی انه علیه السلام سئل عن محاسبة الخلق فقال (كما یرزقهم فی غداة واحدة كذلك بحاسبهم فی ساعة واحدة). و فی تفسیر قاضی بیضاوی فی تفسیر قوله تعالی (وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ) بحاسب الخلائق فی مقدار حلب شاة لایشغله حساب عن حساب و این همه طول روز قیامت از راه عظمت و بزرگی وجه و جلال و استغناى حضرت (مالك يوم الدين) ست بر در بزرگان انتظار ناگزیر است انتظار باندازه استغنا و جاه و جلال است ماند شدت و عذاب آن روز که خاص بکفره و فسقه است قال الله تعالی (... وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا * الفرقان: ۲۶) مقربان از انبیا علیهم الصلوات والبركات و اولیا و سائر اهل طاعت و تقوی در آن روز ازان شدت و عذاب ایمن باشند (لَا يَخْرُجُ لَهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ... * الانبیاء: ۱۰۳) بعضی از آنها در سایه عرش بوند و بعضی از آنها در منابر نور بوند و بعضی بر کرسیها و بعضی بر کثیب مسک و بعضی در مساجد بالجمله در جاهای آراسته در لذت قرب متلذذ بوند و مائدها از اطعمه جنت و ابریقها از اشربه بهشت بایشان رسد و مردم در شدت باشند و بعضی در بهشت روند و باز بعرضات بیایند و بعضی را آن روز بآن شدت و درازئی مقدار وقت نماز فرض کوتاه گردد هر چند باهل طاعت نیز در آن روز رواست که زمانی بیاید که هولناک گردند اما هول پیوسته و عذاب و سختی دائم نصیب اهل طغیان است معامله ابرار جدا است هر جا که باشند در عرضات یا در برزخ یا در بهشت در مراتب قربند هر بلای که هست بر جان اهل عصیان است. و آنچه نوشته اند که تا آن روز تمام نشود هیچ کس از بنی آدم نه از انبیا علیهم الصلوات والبركات و نه از غیر ایشان بجنّت نرود عجب است از کجا نوشته اند آنچه از ظاهر قرآن

(۱) البدور السافرة فیمن له خصوصية فی الآخرة لمحمد ابن طولون دمشقی المتوفى سنة ۹۰۳ (۲) الانعام: ۶۲)

و احاديث مفهوم ميشود خلاف آنست اما القرآن فقوله تعالى (إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ * نَسَ ٥٥) وقوله تعالى (أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا * الفرقان : ٢٤) قاضى بيضاوى در تفسير اين كريمه مى نويسد و يروى انه يفرغ من الحساب فى نصف ذلك اليوم فيقول اهل الجنة فى الجنة اهل النار فى النار. و احاديث درين باب بسيار است بعضى از آنها ايراد مى نمايد در بدور السافرة مى آرد و اخراج ابن المبارك والطبرانى وابن حبان عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال (تجمعون يوم القيمة فيقال اين فقراء هذه الامة فيقومون فيقال لهم ماذا عملتم فيقولون ربنا ابتلينا فصبرنا و وليت الامور والسلطان غيرنا فيقول الله صدقتم فيدخلون الجنة قبل الناس بزمن و يبقى شدة الحساب على ذوى الاموال والسلطان قالوا ف اين المؤمنون يومئذ قال يوضع لهم منابر من نور يظل عليهم بالغمام و يكون ذلك اليوم اقصر على المؤمنين من ساعة من نهار الضيافة) و اخراج ابن جرير عن سعيد الصواف قال بلغنى ان يوم القيمة يقصر على المؤمنين حتى يكون كما بين العصر الى الغروب و انهم ليقيلون فى رياض الجنة حتى يفرغ الناس من الحساب فذلك قوله تعالى (أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا) و تقدير پنجاه هزار سال مى تواند كه باعتبار شدت باشد بر كافران قال القاضى بيضاوى فى تفسير قوله تعالى (... فى يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ * المعارج : ٤) و استطالته اما للشدة على الكفار و لكثرة ما فيه من الحالات و المحاسبات اولانه على الحقيقة كذلك و فى تفسير الكواشى^(١) كان مقداره على الكافرين لشدته خمسين الف سنة و هو على المؤمن كصلوة مكتوبة و فيه ايضا فى تفسير قوله تعالى (... فى يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ * السجدة : ٥) او المعنى يرجع امر الخلاق و تدبيرهم اليه فى يوم القيمة و مقداره الف سنة فمعنى خمسين الف سنة على هذا انه يشتد على الكافرين حتى يكون خمسين الف سنة فى الطول و يسهل على المؤمنين حتى يكون كقدر صلوة مكتوبة فى البدور السافرة اخراج احمد و ابو يعلى و ابن حبان و البيهقى بسند حسن عن ابى سعيد قال انه سئل رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله و صحبه وسلم عن يوم كان مقداره خمسين الف سنة ما اطول هذا اليوم فقال (والذى نفسى بيده انه ليخفف على المؤمن حتى يكون اهن من الصلوة المكتوبة بصليها فى الدنيا) و فى رواية (على المؤمن كمقدار ما بين الظهر والعصر) و بر تقدير تسليم گوئيم كه نسبت بحق

(١) صاحب تفسير الكواشى موفق الدين احمد موصلى توفى سنة ٦٨٠ هـ. [١٢٨١ م.]

تعالی هیچ چیز خلاف عدالت و ظلم نیست اگر همه را بدوزخ فرستد هیچ ظلم نباشد که این تصرف در ملك و ملك خود است. در ملك دیگری تصرف بی اذن او کردن ظلم است و هو سبحانه مالك على الاطلاق يتصرف في ملكه كيف يشاء (لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ* الانبياء: ۲۳)

حاصل سوال سویم آنکه بمقتضای حدیث نفیس جف القلم بما هو كائن باید که حق تعالی مجبور تقدیر خود بود پس کار بتعطیل کشد و نیز (... كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ* الرحمن: ۲۹) و (يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ* الرعد: ۳۹) بچه معنی باشد بدانند که حق تعالی در ازل تقدیر فرموده که بارادت و اختیار خود در اوقات مختلفه چنین و چنان خواهم کرد بر طبق تقدیر ازلی حق تعالی همیشه با اختیار خود در کار است و تعطیل نیست و هیچ جبر نه این تقدیر ازلی که با اختیار خواهم کرد مؤید اختیار است نه منافی آن و کتاب محو و اثبات لوح محفوظ است و محو و اثبات آن نیز در ازل مقدر است و قلم خشک شده و آنچه نوشته اند (... وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ* الرعد: ۴۳) بنای اعتراض بر آن نمودن خطا است در قرآن مجید (... وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ* الرعد: ۳۹) ست یا آنکه گوئیم که جف القلم نسبت بامت که در قید زمان مقیدیم و حق تعالی که زمان بروی جاری نیست ماضی و مستقبل و ازل و ابد نزد او تعالی آن واحد است پس تقدیر و خلق در یک آن واقع است تقدم و تأخر در آنحضرت گنجایش ندارد.

حاصل سوال چهارم آنکه سید عالم علیه و علی آله الصلوٰة والسلام باوجود حصول مقام محبوبیت چرا آرزوی مقام حیرت کرده اند فرموده (رب زدنی تحیراً فیک) بدانند که حیرت کنایت از معرفت است (اعرفهم بالله اشد هم تحیراً فیه) پس سوال زیادتی تحیر سوال زیادتی معرفت است که معرفت را پایانی نیست محبان و محبوبان همه طالب زیادتی معرفت اند یا آنکه گوئیم که بر تقدیر تسلیم که حق معرفت واقع است و معرفت را پایانی هست می تواند که بعد این سوال بدرجه کمال از معرفت رسیده باشند که فوق آن متصور نباشد یا این دعا برای تعلیم امت بود.

حاصل سوال پنجم مخدوما مقتضای کمال محبت رفع اثینیت است میان محب و محبوب و انخلاع تام از بشریت و امکان و احکام آنها چه هر قدر از امکان و بشریت در

ممکن باقی است همانقدر حجاب مطلوب ست و انخلاع و رفع اثینیت ممکن نه چنانچه شیخ عطار فرموده.

بیت: نمی بینی که شاهی چون پیمبر

نبرد او فقر کل تو رنج کم بر

بنابر آن امر فرموده باشند (یا لیت رب محمد لم یخلق محمداً) و نیز فرموده (لا احصى ثناءً عليك انت کما اثنت علی نفسك) چه هر قدر که امکان از ممکن باقی ست از ثناء واجب لذاته کما هو عجز دارد و چون معرفت فنا فی المعروف ست پس حق معرفت حاصل نیاید چه کمال فنا برفع اثینیت ست که مستلزم وجوب ذاتی ست لاجرم (ما عرفناک حق معرفتک) وارد گشته یا آنکه گوئیم در ثبوت این حدیث از سرور کائنات علیه و آله الصلوات و التسلیمات سخن است و (کلمینی یا همیرا) هنگام ورود وارد قوی است که این وجود طاقت بر داشت آن ندارد و در آن وقت خود را بامور دیگر میخواد که مشغول دارد تا ازان بار ساعتی تخفیف یابد و بَدَّک و فک نکشد مولوی گوید.

بیت:

این تکلفهای من در شعر من

کلمینی یا همیرای من ست

منقول ست که عبد الله اصطخری همراه سگبانان برای تماشای بصحرا می رفت تا ساعتی از بار وجود آسایش یابد.

حاصل سوال ششم آنکه طعام بروحانیت میت روز سوم یا دهم و گل دادن روز

سوم از کجاست

مخدوما طعام دادن لله تعالی بی رسم و ریا و ثواب آنرا میت گذرانیدن بسیار خوب است و عبادت بزرگ اما تعیین وقت را اصل معتمد علیه ظاهر نمی شود و روز سوم گل دادن در مردان بدعت است آری در زنان خوشبوی آوردن روز سوم آمده است برای رفع سوگ که غیر از منکوحه را از اهل قرابت زیاده از سه روز سوگ داشتن مشروع نیست پس روز سوم خوشبوی بیارند تا زنان دیگر غیر از منکوحه میت از سوگ بر آیند.

حاصل سوال هفتم از شیخ زاده‌ها که بارث بجای پدر می نشینند و مردم را مرید

میگیرند پرسیده بودند.

مخدوما در جا نشینی پدر مقتدی وراثت معنوی می باید که منوط بولادت معنوی است که عبارت ست از تحقق بکمالات پدر ولادت صوری را نتیجه وراثت صوری ست که اخذ مال و متاع پدرست نه وراثت معنوی که ارشاد و تکمیل باشد پس بمجرد ولادت صوری در وراثت معنوی دخل نمودن خطرست از پیری و مریدی رسمی کاری نمی کشاید و آنچه از طفل سوال کرده بودند اگر کاملی بتفرس دریابد که ازین طفل بعد بلوغ انتظام این معامله خواهد شد و بوراثت معنوی خواهد رسید باو بیعت بکناند و اورا جانشین خود سازد گنجایش دارد و السلام علیکم.

مکتوب چهاردهم (۱۴)

در ذکر بعضی نصائح که طالب این راه را لابدی ست و بیان برخی از کمالات نماز بسم الله الرحمن الرحیم (استجیوا لربکم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله ما لکم من ملجا یومئذ و ما لکم من نکیر * الشوری: ۴۷) صحیفه شریفه که بمصحوب اخوی مولانا محمد حنیف کابلی فرستاده بودند و این مخمول زاویه خمول را یاد آوری نموده مطالعه آن فرحت فراوان رسانید و چون مبنی از حرارت طلب و شوق مطلوب بی همتا بود فرحت بر فرحت افزود چه نعمتی است که حق سبحانه و تعالی درین طور اوان که آخر الزمان است سودای جناب قدس خویش در سر بنده پیدا آورد و آتش محبت خود در سر او بیفروزد و بسوز هجرانش سرفراز سازد شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد و بمنون این عطیه باید بود و کمر همت را چست بر بسته هل من مزید گویان ازدیاد این را جویان باید شد و چشم انتظار را بر آن باید داشت که سودائی مذکور بسر حد جنون برسد و از ماسوی مطلوب بیگانه سازد و از کشاکش لاطائل وارهاند و از نائره محبت مناره انانیت را که از علو سرکشی اماره برپاست پاک بسوزد تا بانوار کمال لا یزال انارت واضاءت پیدا آید (لئن شکرتم لازیدنکم * ابراهیم: ۷) سعادت آثارا چون شمارا شوقی بطریق این اکابر بهمرسیده است باید که در رعایت شرائط و آداب این طریقه عالی مهما امکن بکوشند و اتباع سنت و اجتناب از بدعت

لازم گیرند که مدار این راه بر آن ست و بفتوی علماء متدین در اقوال و افعال و اخلاق زندگانی نمایند و سیر صالحین را شعار خود سازند و فقرا را دوست دارند و در خفتن و خوردن و سخن کردن حد اعتدال را رعایت کنند و سحر خیزی را مهما امکن از دست ندهند و نماز و استغفار و گریه و زاری آن وقت را مغتنم شمرند و بصحبت صلحا راغب باشند (دین المرء دین خلیله) شنیده باشند و بدانند که طالب آخرت را از ترك دنیا چاره نیست ترك حقیقی اگر میسر نشود ترك حکمی لابدست تا امید نجات صورت پذیرد و ترك حکمی عبارت ازان ست که در اموال نامیه و انعام سائمه و اموال تجارت زکوة را که تقدیر آن در کتب شرعیه مبین است بمنت بمصارف آن بدهند و صلۀ رحم و حق جار و سائل و مستقرض و غیره را رعایت کنند و مال را بیجا صرف نکنند و اسراف دران نه نمایند و آنرا وسیله لهو و لعب و زینت خلق و تفاخر و تکاثر نکنند چون چنین شود مال از مضرت بر آید و دنیا بآخرت جمع شود بلکه دنیا نماند و نیز بدانند که نماز ستون دین است اگر آنرا بر پا کرد دین را بر پا داشت و اگر آنرا هدم کرد دین را هدم کرد پس باید که نماز را در اوقات مستحبه با شرائط و آداب آنکه در فقه بیان یافته است با جماعت ادا نمایند و کوشش کنند که بتحریمۀ اولی برسند و در صف اول جا یابند و بترك یکی ازین امور ماتم دارند مصلی کامل در وقت ادای آن گوئیا از دنیا که از دولت قرب قلیل النصیب ست و اگر نصیبی دارد قرب ظلی دارد می بر آید و بآخرت که موطن قرب اصلی است می پیوندد و دولتی که بآن نشأ مربوط است مناسبت آن فرا میگیرد و متعطشان بوادی حیرت و فراق درین نشأ از سر چشمۀ زلال نماز مانوس و سیراب اند و متولهان بیدای کبریائی و جلال امروز در سرا پرده محفل عروسی او مدهوش بوی وصال رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فرموده است (اذا قام العبد فی الصلوة فتحت له ابواب الجنان و کشفت الحجب بینه و بین ربه و استقبلت الحور العین ما لم يتمخط) و تا رسیدن بصحبت شیخ کامل و مکمل این طریقه اوقات را بتلاوت و وظائف طاعات و اوراد که از کتب معتبره احادیث ثابت شده است بسر برند بعضی ازین قسم وظائف اوراد و اعمال را این فقیر جمع نموده است ملا محمد حنیف ظاهرا

داشته باشند و اکثر اوقات را بتکرار کلمه طیبه لا اله الا الله معمور دارند که در طهارت باطن اثر تمام دارد و اگر عدد معین را ازین کلمه طیبه مبارکه ورد سازند نیز گنجایش دارد و بطهارت و غیر طهارت می گفته باشند و محبت این اکابر را سرمایه سعادت دانند و مدار کار را بر آن تصور نمایند بیت:

دادیم ترا ز گنج مقصود نشان * گر ما نرسیدیم تو شاید بررسی

و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی صلی الله علیه و
علی آله الصلوٰت و البرکات العلی و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة و سائر
الصالحین آمین

مکتوب بست و یکم (۲۱)

بشیخ محمد جان اکبرآبادی در ذکر خواص محبت.

بسم الله الرحمن الرحيم. الله تعالى بمراتب کمال و اکمال ترقیات دهداد و بر
جاده سنت سنیه مستقیم و مستقیم دارداد صحیفه گرامی بتعاقب یکدیگر رسیده مسرت بر
مسرت بخشیدند. حمداً لله سبحانه که بعافیت اند و از یاد فقراء فارغ نیند محب این طائفه
با این طائفه است عزیز می گفته است خداوندا مرا ازین قوم گردان یا از نظارگیان این
قوم گردان که قوم دیگر را طاقت ندارم حق سبحانه محبت کامل با این طائفه علیه
کرامت فرماید تا از فیوض و برکات شان بهره تام بخشد و از اسرار و معانی خفیه ایشان
سیراب و شاداب گرداند رابطه محبت است که محب را همواره با محبوب می دارد و
بصفات کامله او موصوف می سازد و طالب را برنگ مطلوب می برآرد و جوش عشق
است که سالک را از وجود بشریت سبکبار می کند و از تنگنای انانیت می رهاند او را
از وی رباید و بی او در حریم قدس جا می دهد و بمنازل قرب می رساند بلی از پیشگاه
چنین آمده است محبت است که سبب وجود گشته است و سلسله ایجاد را جنبانیده و
حب ست که باعث ظهور و اظهار گردیده و گنج مکنون را در عرصه بروز آورده اول
چیزی که قبول تعین کرده حب است که حقیقت سرور کائنات است علیه و علی اله

الصلوة والسلام باين حب او حبيب رب العالمين شده و سائر كائنات از اقتضای حب و جوش محبت بوجود و ظهور آمده است.

بيت: گر عشق نبودی و غم عشق نبودی
چندین سخن نغز که گفتی که شنودی
و السلام توقع که این دور از کار را گاهی بدعا یاد فرمایند

مکتوب بست و دوم (۲۲)

بملا محمد حنیف در تحریر بر احیای سنت و امامت بدعت و ترغیب بر متابعت و محبت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة والسلام و جواب کتابت وی که مشتمل بر احوال او و یاران او بود.

بسم الله الرحمن الرحيم. حامداً لله و مصلياً على رسوله الكريم اما بعد، مجاری الامور مشكورة المسئول من الله سبحانه عافيتكم و استقامتكم على جادة الشريعة العلية والسنة السننية المصطفوية على مصدرها الصلوة والسلام والتحية. مخدوما هنگام قرب قيامت است و وقت ترا کم ظلمات عالمی در گرداب این ظلمات فرورفته و می روند جوانمردی باید که درین طور زمان احیای سنتی فرماید و امامت بدعتی نماید بی انوار سنن نبوی راه راست یافتن بسی محال است و بی التزام اطوار نبوت نجات جستن محض خیال سلوک طریقه صوفیه و وصول بمحبت ذاتیه بی اتباع حبيب رب العالمين صورت ندارد کریمه (قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ... آل عمران: ۳۱) شاهد صدق است درین باب سعادت خود را دران باید دید که در امری از امور تشبیه بآن سرور دین و دنیا نموده آید علیه و علی آله الصلوة والسلام چه در عادات و چه در عبادات و چه در معاملات در عالم مجاز شخصی که بمحبوب کسی تشبیه پیدا می کند در نظر محب چه بلا محبوب و زیبا می در آید و مرغوب و رعنا می نماید و همچنین دوست داران محبوب نزد محب محبوب و عزیز اند و مبغضان او مبغوض و مغضوب پس کمالات صوری و معنوی

مربوط بحبب اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام و متزن بمیزان آن لهذا افضل طاعات موالات اولیا و معادات اعدا آمد چه این معنی ناشی از فرط محبت است چه در دوستی دوست داران دوست و دشمنی دشمنان او این کس بی اختیار است و درین باب جنون دارد (لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون) هر که چنین نبود از محبت بی نصیب است ع «تولی بی تبری نیست ممکن» را این جا کار باید فرمود. نه در صحابه کبار چنانچه بعضی گمان برده اند که موالات حضرت امیر کرم الله وجهه بی تبری از اکابر صحابه صورت ندارد و غلط فهمیده اند چه تبری از اعدا شرط موالات است نه تبری از احبا، چه حضرت حق سبحانه اصحاب کرام را (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ*)^[۱] فرموده است و رحماء جمع رحیم است که از صیغ مبالغه است پس باید که این بزرگواران بکمال مهر بانی با یک دیگر موصوف باشند و چون صفت مشبه دلالت بر استمرار دارد باید که این صفت کمال مهر بانی در میان این بزرگواران بر دوام و استمرار بود، بغض و کینه و حسد و عداوت که منافی رحم است بر سبیل دوام از ایشانان با همدیگر مفقود باشد در حدیث آمده است (ارحم امتی بامتی ابوبکر) کسی که ارحم بود از او کینه و عداوت نسبت بامت چگونه متصور بود.

بر سر اصل سخن رویم که مؤید آنست که مذکور شد که موالات اولیا و معادات اعدا افضل طاعات است چنانچه در اخبار آمده است (ان الله تعالی قال لموسی علیه السلام هل عملت لی عملا قط قال الهی صلیت لك وصمت وتصدقت و ذکرک فقال الله عزوجل اما الصلوة فلك برهان والصوم جنة والصدقة ظل والذکر نور فای عمل عملت لی فقال موسی الهی دلتی علی العمل الذی هو لك قال یا موسی هل والیت لی ولیتا او عادت لی عدوا فعلم انه الحب فی الله والبغض فی الله.) در کتابی که ملا تیمور آورده بود مندرج بود که شبی بر خاسته بود بعد از شکر وضو دست برداشته بعجز تمام دعا کرده درووزه نسبت خاص حضرت ایشان و فلان عزیز نمود آنی نگذشته بود که نسبتی ظاهر شد کذا و کذا قریب یک و نیم گهڑی در طغیان بود بعد ازان کم کم فرو شد شکر خداوندی جل سلطانه بجا آرید که بمجرد دعا کردن اثری از اجابت مفهوم شد و نسبتی خاص ظهور نمود لیکن عجب است که با نسبت پیر دستگیر نسبت عزیز دیگر هم آرزو کردید با

آنکه مقرر است که اگر از جای دیگر نسبتی برسد آن را راجع به پیر باید داشت و قبله توجه را پیریشان نباید ساخت، مانا که مراد شما آنست که نسبت خاص آنحضرت و نسبت آن بزرگ که بآن حضرت رسیده است، پس برین تقدیر هر دو نسبت حضرت ایشان ما باشد.

و نیز نوشته بودند که یاران و خویشان تکلیف خانهای خود کردند آن حلاوت و التذاذ نماند در حضور هم شما اظهار این معنی می کردید و می پرسیدید که درین باب چه باید کرد. مخدوما اجابت دعوت خود سنت است باتیان سنت فتور در حلاوت چگونه رود لیکن آنرا شرائط است که کتب شرعیه مبین است مثل آنکه طعام بریا و سمعه نبود از وجه حلال باشد و در مجلس هو و لعب نبود و دعوت عام نباشد و مانند آن اگر دعوت مستجمع همه شرائط بود و به نیت اقامت سنت اجابت واقع شود و خوردن طعام و خصوصیت منظور نبود امید است که در نسبت باطن فتور نه آرد در روایت آمده است و یخضر الولیمة بنیة اقامة السنة دون اكل الطعام و عن سفیان الثوری: ^[۱] من دعا احداً الى طعام بغیر نية کتبت علیه خطیئة فان اجابه کتبت علیه خطیئتان و اگر یکی از شرائط مفقود بود اجابت آن مسنون نیست چه در کار که در ارتکاب آن در حلاوت باطن خلل نمایند. نوشته بودند که یاران آنجای از نسبتی که درین سفر عنایت کرده بودند بهره یافتند چه عجب و للارض من کاس الکرام نصیب. و آنچه شیخ عوض در باره این دور از کار وقائع مبشره دیده و از آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام و از مشائخ دیگر عنایتها و التفاتها دیده و شنیده که در کتابت ملا تیمور و کتابت ملا میرنوروز مندرج بود امیدوار گشته و شکر خداوندی جل شانہ بجا آورده و آنچه از احوال جوان احدی و جوان دیگر نوشته بودند اصیل و عالی ست اللهم اکثر اخواننا فی الدین. از ارتحال فرزند جگر گوشه نوشته بودند (... اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ * البقرة: ۱۵۶) حق سبحانه نعم البدل عنایت کند و صبر و رضا بقضا بدهد فانما المحروم من حرم الثواب. در حدیث آمده است که (عجبت من قضاء الله للمؤمن ان اصابه خیر حمد ربه و شکر وان اصابته مصیبة حمد ربه و صبر یوجز المؤمن فی کل شیء حتی اللقمة التي یرفعها الی فی امراته) والسلام علیکم و علی من لدیکم.

(۱) سفیان ثوری توفی سنة ۱۶۱ هـ. [۷۷۸ م.] فی بغداد

مکتوب بست و پنجم (۲۵)

به میرزا عبید الله بیگ در آنکه هر بقعه را حکمی ست خاص و هر سرزمین را فیضی است مخصوص.

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب اخوی اعزی میرزا عبید الله بیگ می رساند صحیفه شریفه که بمصحوب میرضیاء الدین حسین فرستاده بودند رسید چون متضمن احوال و اذواق سنیه بود لذات معنویه بخشید. الله تعالی همواره بترقیات دارد و بر اتباع سنت سنیه استقامت بخشد فعل الحکیم تعالی لا یخلو عن حکمته در رفتن صوبه دکن ظاهراً حکمتی باشد هر زمین را فیوض مختلفه است و هر بلده را خاصیت علیحده و با هر قریه معامله جدا اهل بصائر از هر بقعه فیض خاص می گیرند و از هر سرزمینی کمالی بدست می آرند حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس دران هنگام که بتقریب سلطان وقت در بلده لاهور تشریف داشتند اول یک دو ماهی در گذر حاجی سوای در حویلی کهنه خواجه قاسم تشریف داشتند در آنجا اسرار و معارف بیشمار که اکثر آن تعلق بکمالات فنا و عدمیت اشیا و لحوق عارف بعدم صرف دارد فائض میگشتند و بیان میفرمودند مکتوبی که معنون به (هَلْ آتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَدَّ كُوراً * الانسان : ۱) است با چند مکاتیب که گرد و پیش آنست همانجا نگارش یافته است چون آن حویلی بسیار کهنه بود اراده انتقال بحویلی دیگر که در گذر طلا بود نمودند پیش ازان که بآنحویلی انتقال فرمایند فرمودند که در آنجا معارف و اسرار که متعلق بکمالات بقا است خواهند فائض شد انشاء الله تعالی بعد از انتقال همچنین شد و اسرار و نازکیهای مقام بقا افاضه فرمودند و آن مکتوب که در ان این عبارت مندرج است که بر عکس مرایای دیگر بکلّیت خود بتشخص او مرآتیت خود را و مینماید فهم من فهم.

بیت: قیامت میکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن
مسلم نیست طوطی را بدورانت شکر خائی

با چند مکتوب دیگر که در اطراف این مکتوب است همانجا تحریر یافته است مأمول از دوستان دعا و توجه ظهر الغیب است و السلام.

مکتوب بست ونهم (۲۹)

بمیرزا عبیدا لله بیگ در رد جماعه که مذهب صوفیه علیه را ترك تعرض دانسته اند باسقاط عمل و مفاسد دیگر قائل گشته با ذکر احادیث که در فرضیت امر معروف و نهی منکر وارد شده است و ذکر احادیث فضائل جهاد.

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين محمد وآله وصحبه اجمعين مخدوما در اهل زمانه زبان زده و شائع شده است که مشرب صوفیه علیه ترك تعرض است بحال خلق و بدنا بودن با کسی چون این کلمه خلاف واقع است و متضمن مفاسد کثیره بخاطر رسید که درین باب چیزی نویسد و مفاسد آنرا ظاهر سازد و بدین تقریب احادیثی که تعلق بامر معروف و نهی منکر و حب فی الله و بغض فی الله و فضیلت جهاد فی سبیل الله و علورتبة مجاهدان و درجات شهدا دارد ایراد نماید و بعضی نقلها از صوفیه کرام که مناسبتی باین مقام دارد و منبئ از استقامت بر جاده شریعت غزاست و رد جماعه ایست که خود را منتسب باین طائفه علیه می سازند و سر از ربقه شریعت حقه می بر آرند نیز درج نموده بدوستان ارسال دارد و من الله سبحانه العصمة والتوفيق مکرما کسی که معتقد این معنی است معلوم نیست که از صوفیه کدام جماعه را می خواهد طریقه پیران ما که مشائخ نقشبندیه اند خود اتباع سنت و اجتناب از بدعت است چنانچه از کتب و رسائل شان ظاهر و هویدا است و امر معروف و نهی منکر و بغض فی الله و جهاد فی سبیل الله از سنن مقررۀ مصطفویه است بلکه از واجبات و فرائض دین او علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها پس ترك امر معروف ترك این طریقه علیه بود حضرت خواجه نقشبند قدس سره می فرمودند که طریقه ما عروه وثقی است چنانچه در ذیل متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه و

آله وسلم دست زدن است و اقتدا بآثار صحابه کرام عليهم الرضوان کردن ست درین
طریقه باندک عمل فتوح بسیار است اما رعایت متابعت سنت کار بزرگ است و هر که
ازین طریقه ما روی گرداند خطر عظیم دارد اگر مشرب صوفیه علیه ترک تعرض بودی
چرا حضرت خواجه نقشبند که از رؤسای صوفیه اند و رأس این طریقه علیه به پیر خود
حضرت امیر کلال رحمة الله علیه که جای ادب بود و احق بودند بعدم تعرض در باب
ذکر جهر که طریقه حضرت امیر رحمة الله علیه بود امر معروف کردند و علمای بخارا را
جمع نموده پیش ایشان بردند و ایشان از راه حسن نشأة مسلمانی و کمال حقانیت گفته
حضرت خواجه را قبول کردند و جهر را در ذکر گذاشتند چنانچه منقول است و طریقه
سلف و صوفیه و مشائخ مستقیم نیز همین بود صوفیه کرام که این همه دفاتر در سلوک و
ریاضت و موعظت نوشته اند و مهلکات و منجیات قرار داده امر معروف و نهی منکر
است یا چیز دیگر و تعرض است یا ترک تعرض حضرت خواجه معین الدین چشتی
رحمة الله علیه از پیر خود نقل می فرمایند که فرمود راه دوستی تاریک و باریک است می باید
که خلق را نصیحت کنی و بترسانی شیخ محی الدین بن العربی قدس سره که پیشوای
اهل وحدت وجود است چرا صوفیه وقت خود را که طریقه سماع و رقاصی داشتند مانع
آمد و دلالت بترك آن نمود و بعضی از آنها بگفته شیخ باز آمدند و طریقه خود را
گذاشتند و بعضی باز نگشتند لیکن اعتراف بنقص و قصور خود کردند چنانچه شیخ در
بعضی از رسائل خود نوشته است غوث صمدانی شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره
العزیز در بعضی رسائل خود باب بزرگ در امر معروف و نهی منکر آورده است و دقائق
آنها بیان فرموده و احتیاطها در آن امر خطیر رعایت نموده همانجا می آرد فاذا ثبت انه
لا یجب علیه الانکار ای النهی عن المنکر عند عدم القدرة فهل یجوز انکاره اذا غلب علی ظنه
الخوف علی نفسه فعندنا یجوز ذلك وهو الافضل اذا كان من اهل العزیمة و الصبر فهو
کالجهاد فی سبیل الله تعالی مع الکفار وقد قال الله تعالی فی قصة لقمان علیه السلام (... وَأْمُرْ
بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلٰی مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ * لقمان: ۱۷) لا سیما
اذا كان عند سلطان جائر و لاظهار الايمان عن ظهور كلمة الکفر لان الفقهاء اتفقوا علی
ذلك و انما الخلاف بیننا و بینهم فی غیر هذین الموضعین انصاف باید داد اگر مشرب

ایشان که پیشوای اهل ولایت و مقتدای صوفیه بودند ترك تعرض بودی اینهمه مبالغه در امر معروف کی کردندى و نیز حضرت شیخ فرموده الذى يؤمر به وينكر على ضربين فكلما وافق الكتاب و السنة و العقل فهو معروف و كلما خالف ذلك فهو منكروم ذلك ينقسم قسمين احدهما ظاهر يعرفه العوام و الخواص و هو كوجوب الصلوة الخمس و صوم شهر رمضان و الزكوة و الحج و غير ذلك و من المنكر كتحريم الزنا و شرب الخمر و السرقة و قطع الطريق و الربوا و الغصب و غير ذلك فهذا القسم يجب انكاره على العوام كما يجب على الخواص من العلماء و القسم الثانى مالا يعرفه إلا الخواص مثل اعتقاد ما يجوز على البارئ عزوجل و مالا يجوز عليه فهذا مختص بالعلماء انكاره فان اخبر واحد من العلماء ذلك احداً من العوام جاز له ذلك و وجب على العامى انكاره عند القدرة.

فضیل عیاض که از اکابر صوفیه است فرموده من احب صاحب بدعة احبط الله عمله و اخرج نور الايمان من قلبه و اذا علم الله عزوجل من رجل انه مبغض لصاحب البدعة رجوت الله تعالى ان يغفر له و ان قل عمله و اذا رايت مبتدعا فى طريق فخذ طريقاً آخر و قال فضیل سمعت سفیان بن عیینة رضى الله تعالى عنه يقول: من تبع جنازة مبتدع لم يزل فى سخط الله عزوجل حتى يرجع وقد لعن النبى صلى الله تعالى عليه و على آله وسلم فقال صلى الله تعالى عليه و آله وسلم (من احدث حدثا او آوى محدثا فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين لا يقبل عنه صرف ولا عدل) يعنى بالصرف الفريضة و بالعدل النافلة در حديث آمده است (يا عائشة إنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِيَنَهُمْ وَكَانُوا شِبَعاً هُم أَصْحَابُ الْبِدْعِ وَأَصْحَابُ الْأَهْوَاءِ لَيْسَ لَهُمْ تَوْبَةٌ انا منهم بَرِيءٌ وَهُمْ مِنِّي بُرَاءٌ) طسى عن عمر. اگر مشرب صوفیه کرام ترك تعرض بودى چرا یکى از رؤسای صوفیه فرمودى آن روز که در میان صوفیان بنقار نگذرد آنرا خير ندانند شیخ الاسلام فرموده که نقار صوفیان کن مکن است پس حاصل معنى چنان شد که روزى که صوفیان میان خودها امر معروف و نهى منکر ننمایند و مدهانت بکنند آن خير نيست نيك تأمل بايد نمود جماعه که بعدم تعرض قائلند عذاب و ثواب اخروى و مواعيد شديده که در باب اعمال سوء در قرآن مجيد و احاديث صحيحه وارد شده است قبول دارند يا نه اگر قبول دارند پس چرا نامرادى را از مهلكه عظيمه نه برآرند و طريق نجات را از عذاب سخت باو ننمایند اگر بر

س راه نابینانی چاهی یا ماری بود یا کسی در مهلکه دنیاوی دیگر می افتاده باشد ظاهر آنست که این جماعه او را متنبه خواهند ساخت و راه نجات خواهند نمود و تعرض حال او خواهند کرد چرا بر مهلکه اخروی که اشد و ابقی است متنبه نسازند و راه نجات ننمایند یقین است که قبول ندارند و معتقد قیامت و حشر و نشر و مافیہ نیند اعاذنا الله سبحانه عن اعتقادهم السوء اگر ترك تعرض خلق مرضی حق بودی جل و علا چرا بعثت انبیا علیهم السلام نمودی و تشریح شرائع فرمودی و دعوت بدین اسلام و بطلان ادیان دیگر و رای اسلام کردی و هر که دعوت این بزرگواران قبول نکرد در امم سابقه بعد از انبیا گوناگون گرفتار نموده هلاک و استیصال شان نمودی بایستی که خلق را بطور آنها می گذاشت و هیچ تعرض نمی نمود و منکر آن به خزی عذاب و هلاک نمی فرمود و نیز برین تقدیر جهاد را برای چه فرض می ساخت که هم متضمن ایذا و قتل مسلمانان است و هم ایذا و قتل کفار و اینهمه فضیلت و مزیت جهاد را و مجاهدان و شهدای فی سبیل الله را که بنصوص قطعیه ثابت شده است چنانچه بعضی از ان خواهد آمد چون باشد که بنسحق تعرض مردم می نمایند و ایذا می رسانند و نیز نفس انسانی که از مخلوقات حق است سبحانه چرا بحرب و معادات او امر نمود و جهاد او را جهاد اکبر فرمود و قرب خود را باین جهاد مربوط ساخت کما ورد (عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی) او را هم بوضع او باینست می گذاشت پس معلوم شد که اینها اعداء الله اند حق سبحانه می خواهد که انتقام از اعدای خود بگیرد (... وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ * آل عمران : ۴) از کمال رحمت انبیا را باالاصالت و اولیا را به تبعیت بدعوت فرستاد و اعلام عذاب و ثواب بر زبان آنها فرمود و حجت را بر مخالفان درست ساخت و زبان عذرشان بند نمود (... لِيَلْأَنَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ... * النساء : ۱۶۵) بچشم پوشی و خواب خرگوشی این کارخانه عظیم القدر مرتفع نمی شود و هیچ کس آنرا نمی تواند رفع کرد (إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ * مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ * الطور : ۷-۸) اگر می خواست همه را براه راست هدایت می نمود و بدار السلام می فرستاد (... وَلَوْ شَاءَ لَهَدِیْكُمْ أَجْمَعِينَ * النحل : ۹) لیکن ارادت ازلی چنین خواست و حکمت لم یزل همچین اقتضا نمود (... وَلَکِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * السجدة : ۱۳) بمولای حقیقی جل شانہ جای پرسش نیست که چرا چنین کرد و چنان نکرد (لَا يُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ * الأنبیاء : ۲۳)

بیت: کرا زهره آنکه از بیم او
کشاید زبان جز بتسلیم او

قال الله تعالى (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي... يوسف: ۱۰۸) پس متابعان او عليه وعلى آله الصلوة والسلام باو در دعوت و امر معروف شريك اند و هر كه تارك امر معروف است تابع نيست انصاف بايد داد اگر فساق و كفار مبعوض و اعداى حق جل و علا نبودندى بغض فى الله از واجبات دين نيامدى و از افضل مقربات و مستكمل ايمان نگشتى و سبب حصول ولايت و رضا و قرب خداوندى جل سلطانه نشدى عن عمرو بن الجموح انه سمع النبي صلى الله عليه وعلى آله وسلم يقول (لا يحق العبد حق صريح الايمان حتى يحب لله تعالى و يبغض لله تعالى فاذا احب لله تبارك و تعالى و ابغض لله تبارك و تعالى فقد استحق الولاية من الله عزوجل) رواه احمد و عن ابى امامة قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلم (من احب لله و ابغض لله و اعطى لله و منع لله فقد استكمل الايمان) رواه ابو داود و عن ابى ذر قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلم (افضل الاعمال الحب فى الله و البغض فى الله) رواه ابو داود و عن معاذ بن جبل انه سأل النبي صلى الله تعالى عليه و آله وسلم عن افضل الايمان قال (ان تحب لله و تبغض لله و تعمل لسانك فى ذكر الله) قال و ماذا يا رسول الله قال (وان تحب للناس ما تحب لنفسك و تكره لهم ما تكره لنفسك) رواه احمد. و هم در حديث آمده است (تقربوا الى الله سبحانه ببغض اهل المعاصى و لقوهم بكفهره و التمسوا رضى الله تعالى بسخطهم و تقربوا الى الله عزوجل بالتباعد منهم) رواه ابن شاهين و الديلمى عن ابن مسعود و فى الكنز الحفى فى الخبر (ان الله تعالى قال لموسى عليه السلام هل عملت لى عملا قط قال الهى صليت لك و صمت و تصدقت و ذكرت فقال الله عزوجل اما الصلوة فلك برهان و الصوم جنة و الصدقة ظل و الذكر نور فافى عمل عملت لى فقال موسى الهى دلتى على العمل الذى هولى قال يا موسى هل واليت لى ولياً او عادت لى عدواً فعلم موسى انه الحب فى الله و البغض فى الله) و در بالا از فضيل قدس سره نقلى درين باب گذشته است و الحق كه محبت دوستان محبوب و عداوت دشمنان او از لوازم محبت است محب صادق درين دو عمل اختيار ندارد و محتاج بكسب و تعمل نيست چنانچه در اعمال ديگر محتاج است دوستان دوست چه

بلا بنظر زیبا مینمایند و دشمنان او چه قسم زشت و بدین معنی در مجاز ظاهر و هویدا است
 بهر که دعوی دوستی نماید تا تبری از دشمنان او نکند مقبول نیست منافق بیش نمیدانند
 شیخ الاسلام [۱] گفته که من با ابوالحسین سمعون [۲] نه نیکم که استاد من حصری را
 [۳] میرنجانید و هر که پیر ترا رنجه دارد و تو از وی رنجه نباشی سگ به از تو بود قال الله
 تعالی (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَ
 مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَأ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا
 بِاللَّهِ وَحَدُّهُ... *المتحنة: ۴) نیز فرموده (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ
 وَالْيَوْمَ الْآخِرَ... *المتحنة: ۶) پس ازین کریمه معلوم شد که طالب حق را جل و علا این
 تبری و بغض و عداوت ضرور و ناگزیر است و نیز فرمود او تعالی (...لَا تَقُولُوا قَوْلًا غَضِبَ
 اللَّهُ عَلَيْهِمْ... *المتحنة: ۱۳) و نیز فرموده (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ
 أَوْلِيَاءَ...) الی قوله سبحانه (... فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ *الْمُتَّحِنَةُ: ۱) ازین آیت معلوم شد که
 موالات اعداء الله موجب گمراهی است و راهی بوصول بطلب ندارد و نیز فرموده تعالی
 (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ... *التحریم: ۹) و نیز فرموده (...وَمَنْ
 يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ... *المائدة: ۵۱) و نیز فرموده تعالی (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
 الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ... *
 المجادلة: ۲۲) و نیز فرموده (وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوا أَوْلِيَاءَ... *

المائدة: ۸۱) مصرع: **تولی بی تبری نیست ممکن**

اینجا صادق است نه در اصحاب کرام چنانچه رفضه گمان برده اند چه تبری از اعدا
 باید نه از احبا و جمعی که بشرف صحبت مشرف اند بمحبت و مودت با یکدیگر موصوف
 اند شدت و غلظت شان با کفار بود کما قال الله تعالی (...أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ... *
 الفتح: ۲۹) اگر گویند خلق همه مظاهر و مجالی حق اند جل و علا و غیر از نمایندگی
 کمالات او سبحانه در اینها چیزی دیگر نیست چنانچه مشرب اهل وحدت وجود است
 پس همه را بچشم محبت باید دید و بهیچ کدام بد نباید بود چنانچه گفته اند.

مصرع: **پس بدی مطلق نباشد در جهان**

(۱) شیخ الاسلام عبد الله انصاری توفی سنة ۴۸۱ هـ. [۱۰۸۸ م.] فی هرات
 (۲) ابوالحسین محمد بن سمعون توفی سنة ۲۸۷ هـ. [۹۹۷ م.]
 (۳) محمد حصری حنبلی توفی سنة ۳۷۱ هـ. [۹۸۱ م.]

گوئیم عداوت و عدم موالات کفار و غلظت و جهاد با اینها بنصوص قطعیه ثابت شده است که ریب را اصلاً دران گنجائش نیست اینها فی انفسهم هرچه باشند متابعت بنصوص ما را فرض ونا گزیر است ما را بنص کار است نه بفص نجات فردا وابسته بنص است نه بفص خواب وخیال وکشوف و الهامات در برابر نص نمی تواند شد غایه الامر شخصی که مغلوب حال است باید که خود را بتکلف بر متابعت بنصوص دارد و عمل بنصوص هر چند خلاف وجدان و کشف او بود نماید و همواره ملتجی و متضرع باشد که حقیقت کار کما هو منکشف گردد و چشم بصیرت او مکتحل بتراب اقدام انبیا و صحابه کرام علیه السلام بود.

مصرع:

این کار دولت است کنون تا کرا دهند

یا آنکه گوئیم که جماعه که مشرب وحدت وجود دارند وجود را مراتب اثبات می نمایند و احکام هر مرتبه را از احکام مرتبه دیگر جدا اثبات می کنند و احکام کثرت را که بنای شریعت غرا بران است از دست نمی دهند و رفع آنرا الحاد و زندقه می شمزند.

مصرع:

گر حفظ مراتب نه کنی زندیقی

پس امر معروف و بد بودن با اهل فسق و کفر از احکام کثرت است در رنگ سائر احکام شرعیه برداشتن آن الحاد و زندقه بود و هر چند بدی مطلق را نفی می کنند لیکن بدی نسبی اثبات می نمایند.

مصرع:

بد به نسبت باشد آنرا هم بدان

و بدی نسبی در بد بودن و احتراز کردن کافی ست و اهل وحدت وجود از سم پرهیز میکنند و دیگران را ازان مانع می آیند و مار و کژدم را می کشند و مردم را ازان میترسانند و از مطیعان و معتقدان خود راضی اند و از مخالفان و منکران خود ساخت و در غضب. مولوی روم قدس سره که از رؤسای صوفیه موحده است می فرماید.

بیت:

منکر این حرف این دم در نظر

شد مثل سرنگون اندر سقر

و از طعام لذیذ و آب شیرین و متاع نفیس و آواز خوش و بوی خوش و منزل خوش و صور جمیله بیشتر راغب و ملتذ باشند نسبت باضداد آن و رعایت احوال منتسبان خود و حمایت شان نسبت بدیگران بیشتر می نمایند و از مهالك خود را کناره می گیرند و جلب منافع و دفع مضار مهما امکن می کنند و از تدبیر معاش و تربیت فرزندان فارغ نه اند و از مشورت و کنگاش خالی نه اند و زنان خود را در پرده می دارند و تجویز نمی نمایند که نا محرمی گرد شان گردد و دست درازی کند و اطفال خود را از صحبت بد دور میسازند و ظالم و متعدی را به سزا می رسانند و مریضان را از غذاهای ناملائم پرهیز میکنند این همه رعایت احکام کثرت است یا چیز دیگر پس در امور دنیای دنی رعایت این احکام کردن باوجود اباحت ترك آن و در امور اخروی ترك رعایت این احکام کردن باوجود ورود امر الهی جل سلطانه باتیان آن و بحیله وحدت وجود سر از ربقه بندگی کشیدن عجب انصاف است و از قاعده عقل دور اندیش دور. منشاء آن عدم انقیاد و ناگرویدن است باحکام الهی جل شان و عدم اعتقاد است بطور نبوت و انکار است از قیامت و از عذاب و ثواب آن اعاذنا الله سبحانه و ایاکم عنه.

اهل وحدت وجود که مستقیم الاحوال اند قصص تشریح و تصلب شان در دین مشهور و مأثورند محتاج نوشتن نیست حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسر این همه احتیاط که در وضو و طهارت و نماز و آداب آن داشتند می فرمودند که از عمل والد بزرگوار خود اخذ نموده ام از کتب این قسم عمل بدست آمدن مشکل است و والد بزرگوار ایشان که جد این فقیر باشند باوجود که مشرب وحدت وجود داشتند و بفصوص دانی طاق بودند تشریح ایشان هم بر وجه کمال بود چنانچه معروف است ایشان میفرمودند که این احتیاط را از عمل شیخ خود که در سلسله چستیه بودند شیخ رکن الدین اخذ نموده ام ایشان نیز باوجود مشرب توحید به تشریح کامل موصوف بودند حضرت شیخ این احتیاط را در اعمال از عمل شیخ و والد بزرگوار خود حضرت شیخ عبد القدوس گرفته بودند و ایشان درجه علیا در مشرب وحدت وجود داشتند و همواره مغلوب حال میبودند مع ذلك در تشریح و احتیاط ظاهری نیز فرد کامل بودند حضرت خواجه احرار که چراغ نقشبنديه اند باوجود که مائل بمشرب توحید بودند در تشریح و ترویج شریعت قدم

راسخ داشتند می فرمودند که اگر من شیخی کنم هیچ کس را یارای شیخی نماند لیکن مرا برای ترویج دین آورده اند نه برای شیخی.

شیخ محی الدین بن العربی قدس سره در علم حدیث صاحب اسناد بود و در علم فقه پایه اجتهاد داشت فرموده که بعضی از مشائخ محاسبه اعمال یومی و لیلی خود بمقتضای حدیث (حاسبوا قبل ان تحاسبوا) اختیار کرده اند من در محاسبه از ایشان افزودم و محاسبه خطرات نیز با محاسبه اعمال قرین کردم سلطان العارفين وسيد الطائفة که گوئیا بانئ این مشرب بودند سر تا پا به تشریح آراسته بودند می آرند که چون بایزید نماز می کردی قعقه از استخوان سینه وی بیرون می آمدی و مردم می شنیدندی از هیبت حق و تعظیم شریعت فی العوارف عن الجنید یقول لرجل ذکر المعرفة فقال الرجل اهل المعرفة بالله یصلون الی ترک الحركات من باب البر والتقوی الی الله تعالی فقال جنید ان هذا قول قوم تکلموا باسقاط الاعمال و هذه عندی عظيمة والذی یسرق و یزنی احسن حالاً من الذی یقول هذا و ان العارفين بالله اخذوا الاعمال بالله و الیه یرجعون فیها ولو بقیت الف عام لم انقص من اعمال البر ذرةً الا ان یحال لی دونها و انها لا کذب فی معرفتی و اقوی بحالی. منقول است که منصور حلاج با آنهمه دعوی هر شبانروز هزار رکعت نماز می کرد و آن شب که روز آن کشته شد پانصد رکعت گذارده بود یکی از کمل مشائخ طبقات فرموده غصوا ابصارکم ولو عن شاة انثی، اگر مشرب اهل وحدت وجود ترک تعرض و آزار خلق بودی مولانا عبد الرحمن جامی که از کمل ارباب وحدت وجود و از محققان شان بوده چرا رد این جماعه در کتاب سلسله الذهب نمودی و مثنوی طویل در نکوهش اینها آوردی عنوان مثنوی را باین عبارت نوشته در مذمت آنانکه بنای مذهب خود بر کم آزاری نهاده اند و در ورطه اباحت و اتحاد افتاده اند. **بیت:**

منکر آمد به پیش او معروف
شد بمنکر عنان او مصروف



ترک آزار کردن ای خواجه
دفتر کفر راست دیباچه

شد یکی پیش او حرام و حلال
می نه اندیشد از نکال و وبال



نفس محنت گزین راحت جوی
داردش در اباحت روی

- می شود مرتکب مناهمی را
می افتد در عقب ملامتی را
- ★ گاه لافد ز مذهب تجرید
گه گزافد ز مشرب توحید
- نیست لاف و گزاف او عاری
لیکن او را چونیک انگاری
- ★ مذهبش جمع فضه و ذهب است
مشربش شرب باده عنب است
- از علامات عقل و دین عاری
مذهبش حصر در کم آزاری
- ★ نه از احوال سابقش عبرت
نه از احوال لاحقش حیرت
- نسبت خود کند بدرویشان
دم زند از ارادت ایشان
- ★ هر که درویش ازو بود بیزار
کی ز درویش آید این کردار
- نیست درویشی آنکه زنده است
نیست جمعیت آنکه تفرقه است
- ★ اصطلاحات عارفان از بر
کرده و می کند بیان فرفر
- دلش از سرکار واقف نه
معرفت بی شمار و عارف نه
- ★ همچو جوز تهی نماید نغز
لیک چون بشکنی نیابی مغز
- کرده وهم و خیال ناپاکان
مندرج در عبارت پاکان
- ★ لفظها پاک و معنیش گرگین
نافه چین لفاغه سرگین

نافه نکشاده مشك افشاند

ور کشاید جهان بگنداند

وفي العوارف سئل سهل عن رجل يقول انا كالباب لا اتحرك الا اذا حرکت قال هذا لايقوله الا احد الرجلين اما صديق او زنديق لان الصديق يقول هذا القول اشارة الى ان قوام الاشياء بالله سبحانه وتعالى مع احكام الاصول و رعاية حدود العبودية والزنديق يقول ذلك احالة للاشياء على الله تعالى و اسقاطاً للائمة عن نفسه و انخلاعاً عن الدين و رسمه عجب كار و بار است جمعی از آنانکه مشرب کم آزاری و صلح کل اختیار کرده اند باهمه فرق از کافران و جهودان و جوگیه و براهمه و ملاحده و زنادق و ارمنی

وغير آن نيك اند صلح و محبتها و انبساطها و صحبتها بايكديگر دارند غير از متابعان سنت رسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله وسلم كه اهل سنت و جماعت اند و فرقه ناجيه اند و در باب آنها وارد شده است **(الذين هم على ما انا عليه واصحابي)** كه باينها غلظت و عداوت دارند صلح شان با ديگران ست با اينها در مقام ايذا و آزارند و تخریب اينها ميخواهند عجب صلح كل است كه با محمديان كه پيشواي شان رحمت عالميان ست غلظت و عداوت باشد و با غير محمديان كه محل غلظت است بنصوص قرآني محبت و مودت بود بلي **(الكفر ملة واحدة)** نيك تأمل نمايند ترك تعرض خلق اگر محمود می بود امر بالمعروف و نهی عن المنكر از واجبات دين متين نمی گشت و حق سبحانه اين امت را باتيان اين امر جليل القدر خير امت نمی فرمود. قال الله تعالى **(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ... * آل عمران: ۱۱۰)** و جای ديگر مي فرمايد **(...الأمرون بالمعروف والناهون عن المنكر والحافظون لحدود الله... * التوبة: ۱۱۲)** و نيز فرموده **(والمؤمنون والمؤمنات بعضهم أولياء بعضهم بالمرءة وبالمرءة وبالمرءة وبالمرءة... * التوبة: ۷۱)** و جميع انبياء و نبينا عليهم السلام و صحابه و تابعين و تبع تابعين و سائر سلف صالحين چه كوششها در اتيان امر معروف و نهی منكر نموده اند و چه ايذاها در تحصيل اين امر كشيده اند بامر عبث اينهمه جهد نمودن و ايذا كشيدن سفاهت محض است اگر ترك تعرض مستحسن می بود چرا انكار قلبی را از انكار شرعی اضعف ايمان فرمودی كما ورد في الحديث الصحيح عن رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلم انه قال **(من رأى منكم منكراً فليغيره بيده وان لم يستطع فليسانه فان لم يستطع فليقله و ذلك اضعف الايمان)** رواه مسلم و چرا تارك امر معروف را در بلده از بلاد داخل عذاب اهل آن بلده ساختندی و در زير و زبر آن شريك نمودندی كما روى جابر انه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلم **(اوحى الله عز وجل الى جبرئيل عليه السلام ان اقلب مدينة كذا و كذا باهلها فقال يا رب ان فيهم عبدك فلاناً لم يعصك طرفه عين قال فقال اقلبها عليه و عليهم فان وجهه لم يتغير في ساعة قط)** رواه البيهقي. اگر گویند كرمه **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ... * المائدة: ۱۰۵)** دلالت بترك امر معروف و نهی منكر دارد.

گوئیم ممنوع است چه معنی اهتدا که در کریمه آمده است شامل امر معروف و نهی منکر است کما قرره المفسرون یعنی چون شما اعمال صالحه بجا آرید امر معروف کنید و نهی منکر ننمائید گمراهی دیگران شما را زیان ندارد و شان نزول این آیت نیز مؤید این معنی است چون مسلمانان از کفر و عدم انقیاد کفار نگون سار دلتنگ شدند حق تعالی تسلیه مسلمانان باین آیه کریمه فرمود یعنی چون شما این کار خود را کردید و دلالت براه راست نمودید و از کفر و طغیان ترسانیدید بعد ازان کفر آنها بشما مضرت نرساند و جمعی که این آیت کریمه را بر ظاهر گذاشته اند گفته اند که این آیت بآیت امر معروف منسوخ گشته است عن ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنه انه قال (فی خطبته) یا ایها الناس انکم تقرؤن هذه الآیة (یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضلّ اذا اهتدیتم... المائدة: ۱۰۵) و انی سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم یقول (ان الناس اذا راوا منکرا فلم یغروه یوشک ان یرمهم الله بعقابه) رواه ابن ماجه و الترمذی و صححه. و فی روایة ابی داود (اذا راوا الظالم فلم یأخذوا علی یدیه لیوشک ان یرمهم الله بعقاب) و فی روایة اخرى له (ما من قوم یعمل فیهم بالمعاصی ثم یقدرون علی ان یغیروا ثم لا یغیرون الا یوشک ان یرمهم الله بعقاب) و عن ابی ثعلبة فی قوله تعالی (... علیکم انفسکم لا یضرکم من ضلّ اذا اهتدیتم... المائدة: ۱۰۵) فقال اما والله لقد سألت عنها رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال (بل ایتمروا بالمعروف و تناهوا عن المنکر حتی اذا رایت شحا مطاعا و هوی متبعا و دنیا مؤثرة و اعجاب کل ذی رأی برأیه و رأیت امرا لا یرد لك منه فعلیک نفسک و دع امر العوام فان وراءکم ایام الصبر فمن صبر فیهن مثل قبض علی الجمر للعامل فیهن اجر خمسين رجلا یعملون مثل عمله) قالوا یا رسول الله اجر خمسين منهم قال (اجر خمسين منکم) رواه الترمذی و ابن ماجه. اگر گویند که امر معروف و جهاد فی سبیل الله طریقه انبیاء کرام است علیهم و علی اتباعهم الصلوات و التسلیمات و طریقه اولیا ترک تعرض است و عدم امر معروف چنانچه بعضی از اهل این وقت می گویند. گوئیم که وجوب و فرضیت این امور و فضائل اتیان آن و مواعید ترک آن بنصوص ثابت گشته است و فرضیت و وعد و وعید نسبت بکافه انام است خصوصیت باشخاص دون اشخاص ندارد خواص و عوام و انبیا و اولیا در اتیان فرائض برابرند و همه داخل وعد و

وعید. یا آنکه گوئیم حصول نجات و وصول بدرجات کمال مربوط بمتابعت انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیمات اولیا هر چه یافته اند از ولایت و محبت و معرفت و قرب الهی جل شانہ همه بمتابعت و طفیل انبیا علیهم السلام یافته اند راه وصول منحصر در اتباع این بزرگواران است (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ... * آل عمران: ۳۱) سوای این هر راهی که هست رو بضلالت دارد و سبیل شیاطین است کریمه (...فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ... * یونس: ۳۲) دلیل شافی است بر این معنی (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَكُمُ عَنْ سَبِيلِهِ... * الأنعام: ۱۵۳) شاهد عدل بر آن و عن عبد الله بن مسعود قال خط لنا رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم خطأ ثم قال (هذا سبيل الله) ثم خط خطوطاً عن يمينه وعن شماله وقال (هذه سبل الشياطين على كل سبيل منها شيطان يدعو اليه) وقرأ (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ... * الأنعام: ۱۵۳) الآیه رواه احمد و النسائی والدارمی پس هر که بی متابعت انبیا خواهد که در راه حق درآید جل و علا و بکمال برسد غیر گمراهی چیزی حاصل نه کرده باشد و اگر چیزی حاصل نماید استدراج بود که نتیجه آن در آخرت خسران و حرمان است (وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ * آل عمران: ۸۵)

بیت: محال است سعدی که راه صفا توان رفت جز در پیء مصطفی

جنید بغدادی قدس سره که رئیس صوفیه و سید الطائفه است می فرماید من لم يحفظ القرآن ولم يكتب الحديث لا يقتدى به في شاننا هذا فان عملنا هذا مقيد بالكتاب و السنة.

می آرند که درویشی از حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره پرسید که شیطان را بر روندگان این راه هیچ دست باشد خواجه فرمودند که هر رونده که بسر حد فنای نرسیده است چون در خشم شود شیطان بروی دست یابد اما آن رونده که بفنای نفس رسیده باشد وی را خشم نبود غیرت بود هر کجا غیرت بود شیطان بگریزد و این چنین صفت آنکس را مسلم شود که روی براه حق دارد تعالی و کتاب خدای را عز وجل بدست راست گیرد و سنت رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم را بدست چپ گیرد و در میان این دو روشنای راه سلوک کند.

از حضرت خواجه احرار منقول است که می فرمودند اگر تمام احوال و مواجید را
بما دهند و حقیقت ما را بعقائد اهل سنت و جماعت متحلی نسازند جز خرابی هیچ نمی دانیم
اگر تمام خرابیها را برما جمع سازند و حقیقت ما را بعقائد اهل سنت و جماعت بنوازند هیچ
باک نداریم انصاف باید داد نبوت ختم یافته است و زمان وحی منقطع شده و دین کامل
گشته و نعمت تمام شده امروز بکدام حجت و بکدام سند این چنین دین متین را کسی
تواند برداشت و بخواب و خیال خود کلمه متفقہ انبیارا علیهم الصلوة والتسلیمات که
بوچی قطعی و اخبار الهی مثبت و متیقن گشته یکسو ساخت عقل دور اندیش را کار
باید فرمود و بخواب و خیال مغرور نباید شد و از سبیل شیاطین دور باید بود و صراط
مستقیم سنت سنیه را از دست نباید داد اتباع انبیا علیهم الصلوات و التحیات البتہ
منجی است و مثمر برکات و سوای آن همه خطر در خطر است فالحذر کل الحذر. راه
نجات قطعی را گذاشته براه خطر رفتن و در دام شیاطین لعین افتادن و خود را در معرض
هلاک سردی دادن از عقل بسی مستبعد است وجد و حال و خواب و خیال که بر
خلاف پیغمبران بر حق بود (کَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً) ^[۱] است چون کار بخدا افتد
جل و علا گور و قیامت پرتو اندازد غیر از متابعت انبیا علیهم البرکات که بوچی قطعی
ثابت شده است هیچ چیز سود ندارد و دستگیری در آن وقت ننماید آری اگر احوال
و مواجید و کشف و الهامات باین متابعت جمع شود نُورٌ عَلٰی نُورٌ باشد و چون بکمال آن
برسد معامله از صورت شریعت بحقیقت شریعت آید چنانکه صحابه کرام و سلف
صالحین و مشائخ مستقیم الاحوال را بود رزقنا الله سبحانه و ایا کم هذه الدرجة القصوی.
پس مقرر شد که راه وصول بدرجات قرب الهی جل شانہ خواه قرب نبوت بود و
خواه قرب ولایت و واصلان انبیا باشند علیهم الصلوات یا اولیا منحصر در راه شریعت
است که پیغمبر خدا علیه و علی آله الصلوة والسلام بدان راه رفته و دعوت کرده و مأمور
بدان گشته در کریمه (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِيْ اَدْعُوْا اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيْرَةٍ اَنَا وَّمَنِ اتَّبَعَنِ... * يٰۤاَيُّهَا
۱۰۸) و کریمه (قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ... * آل عمران : ۳۱) نیز بآن
دلالت دارد سوای آن هر راهی که هست رو بضلالت دارد و از مطلوب حقیقی منحرف

(کل طریقه رَدِّهِ الشَّرِيعَةَ فَهِيَ زَنْدَقَةٌ) کریمه (وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا... * الأَنْعَام: ۱۵۳) الآیة و کریمه (...فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ... * یونس: ۳۲) و کریمه (وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ... * آل عمران: ۸۵) و حدیث (خط لنا) الحدیث و حدیث (کل بدعة ضلالة) و احادیث دیگر شاهد این معنی است و آنچه در عبارت بعضی از اکابر واقع شده است که راه های که موصل جناب قدس خداوندی است جل سلطانہ دوراه است راهی است که بقرب ولایت تعلق دارد و راهی است که بقرب نبوت متعلق است منافاتی باین تحقیق ندارد چه این هر دوراه داخل دائره شریعت غراست و این هر دو قرب منوط بمتابعت انبیا علیهم الصلوات و البرکات که صراط مستقیم است پس کسی که خواهد که بی اتیان احکام شریعت و بی تبعیت رسل علیهم الصلوات و التسلیمات بیکی ازین دو قرب برسد بمطلب نرسد و راه گم کند و خائب و خاسر بود همچنین آنچه مشهور گشته که (الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْمَخْلُوقَاتِ) درست است چه هر ظل را باصل خود شاهره است و هر مخلوقی را عین ثابته جدا و بما نحن فیه هیچ تدافع ندارد چه اینهمه راهها در حق وصول مشروط باتیان احکام شرعیہ است هر که از دائره شریعت غرا برآمده خواهد که بیکی از این طرق درآید در راه ماند و بمطلب نرسد بلکه گمراه گردد پس منشاء این همه طرق شریعت آمد و با وجود تعدد طرق عاید بیک طریق گشت اتحاد طریق گفتن باعتبار منشا است و تعدد طرق باعتبار ناشی و دو طریق باعتبار طرق کلیه است و طرق بسیار باعتبار طرق جزئیہ. فی معارج الهدایة قال بعضهم الطرق الی الله تعالی بعدد انفس المخلوقات ولكن كلها مندرجة و مندرجة و منطوية و منسکبة فی دائره الشریعة الكبرى المجللة الشریعة المحمدية العظمی و هذه الطرق بالنسبة الی ارکان الشجرة الشریعة اصولها و فروعها و عروقها و اغصانها و اوراقها و ازهارها و انوارها و لایقال هی اشیاء سواها و امور مباینه لها لا والذی برأ النسمة و شق الحبة ماوراء الحجة البيضاء و الشریعة الحنفية الكبرى الا بنیان الضلال و العمی فما بعد صراط الحق القویم و سبیل الله المستقیم الا سبیل الشیطان المبعد الرجیم المطرود الابتر العقیم فماذا بعد الحق الا الضلال قال الله تعالی (وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ * الأَنْعَام: ۱۵۳) فی العوارف قوم من المفتونین سما

انفسهم ملامتية ولبسوا ألبسة الصوفية لينسبوا بها الى الصوفية و ما هم من الصوفية بشيء بل هم فى غرور و غلط يستترون بلبسة الصوفية توقيا تارة و دعوى اخرى و ينتهجون مناهج اهل الاباحة و يزعمون ان ضمائرهم خلصت الى الله تعالى و هذا عندهم هو الظفر بالمراد و الارتسام بمراسم الشريعة رتبة العوام و القاصرين الافهام و المنحصرين فى مضيق الاقتداء تقليداً و هذا هو عين الاحاد و الزندقة و الابعاد و كل حقيقة ردتها الشريعة زندقه و جهل هولاء المغرورين ان الشريعة حق العبودية و الحقيقة هى حقيقة العبودية و من صار من اهل الحقيقة تقيد بحقوق العبودية و حقيقة العبودية و صار مطالباً بأمور و زيادات لا يطالب بها غيره ممن لم يصل الى ذلك لا انه يخلع عن عنقه ربة التكليف و يخامر باطنه الزيف و التحريف و احاديث النبوى على صاحبها الصلوة و السلام و التحية كه درباب امر معروف و نهى منكر و جهاد فى سبيل الله و ارد شده است ايراد مى نمايد نيك مطالعه فرمايند عن حذيفة ان النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال (والذى نفسى بيده لتأمرنَّ بالمعروف و لتنهون عن المنكر او ليوشكن الله ان يبعث عليكم عذاباً من عنده ثم لتدعونه و لا يستجاب لكم) رواه الترمذى و عن العرس بن العميرة الكندى ان النبى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال (اذا عملت الخطيئة فى الارض من شهدا فكرهها كان كمن غاب عنها، و من غاب عنها فرضيها كان كمن شهدها) رواه ابو داود و عن عدى ابن عدى الكندى قال حدثنا مولى لنا انه سمع جدى يقول سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم يقول (ان الله تعالى لا يعذب العامة بعمل الخاصة حتى يروا المنكرين ظَهْرَانِيَهُمْ و هم قادرون على ان ينكروه فلا ينكروا فاذا فعلوا ذلك عذب الله العامة و الخاصة) رواه فى شرح السنة و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم (لما وقعت بنو اسرائيل فى المعاصى نهتهم علمائهم فلم ينتهوا فجالسهم فى مجالسهم و آكلهم و شاربوهم فضرب الله قلوب بعضهم ببعض فلعنهم على لسان داود و عيسى بن مريم ذلك بما عصوا و كانوا يعتدون) قال فجلس رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم و كان متكئاً فقال (لا و الذى نفسى بيده حتى تاطروهم اطراً) رواه الترمذى و ابو داؤد و فى رواية قال (كلا والله لتأمرنَّ بالمعروف و لتنهون عن المنكر و لتأخذن على يدى الظالم و لتأطرنه على الحق اطراً و لتقصرنه على الحق قصراً او ليضربن الله بقلوب بعضكم على بعض ثم ليلعنكم كما لعنهم) و هم در حديث است (اذا

رأيت امتى تهاب الظالم ان تقول له انك ظالم فقد تودع منهم) طب سطر وعن عمر بن الخطاب رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم (انه تصيب امتى فى آخر الزمان من سلطانهم شدايد لا ينجو منه إلا رجل عرف دين الله فجاهد عليه بلسانه ويده وقلبه فذلك الذى سبقت له السوابق ورجل عرف دين الله فصدق به ورجل عرف دين الله فسكت عليه فان رأى من يعمل الخير احبه عليه وان رأى من يعمل باطل ابغضه عليه فذلك ينجو على ابطانه كله) رواه البيهقى. وهم در حديث است. (ما من نبي بعثه الله فى امته قبله إلا كان له فى امته حواريون واصحاب يأخذون بسنته ويقفون بامرهم ثم انها يخلف من بعدهم خلوف يقولون مالا يفعلون ويفعلون مالا يؤمرون فمن جاهدتهم بيده فهو مؤمن ومن جاهدتهم بلسانه فهو مؤمن ومن جاهدتهم بقلبه فهو مؤمن ليس وراء ذلك من الايمان حبة خردل) حم عن ابن مسعود. وهم در حديث ست (اذا خفيت الخطيئة لا تضر إلا صاحبها واذا ظهرت فلم تغير ضرت العامة) طس عن ابى هريرة وهم در حديث است (اذا رايتم الامر لا تستطيعون تغييره فاصبروا حتى يكون الله هو الذى يغيره) عد هب عن ابى امامة. وهم در حديث است (وجب عليكم الامر بالمعروف والنهى عن المنكر ما لم تخافوا ان يؤتى اليكم مثل الذى نهيتهم عنه فاذا خفتم ذلك فقد حلّ لكم السكوت) ابو نعيم والديلمى عن مسور. وهم در حديث است (ألا أخبركم باقوام ليسوا بانبياء ولا شهداء يغبطهم يوم القيمة الانبياء والشهداء بمنازهم من الله على منابر من نور يعرفون الذين يحبون عباد الله الى الله ويحبون الله الى عبادهم ويمشون فى الارض نصحاء) قيل كيف يحبون عباد الله الى الله قال (بأمرورهم بما يحب الله وينهونهم عما يكرهه الله فاذا اطاعوهم احبهم) هب ابو سعيد النقاش فى معجمه وابن النجار عن انس. وهم در حديث است (اذا ظهرت المعاصى فى امتى عمهم الله عز وجل بعذاب من عنده) قيل اما فى الناس يومئذ الصالحون قال (بل يصيبهم ما اصاب الناس ثم يصيرون الى مغفرة من الله ورضوان) حم طب عن ام سلمة. وهم در حديث است (بش القوم قوم يستحلون المحرمات بالشبهات وبش القوم قوم لا يأمرورن بالمعروف ولا ينهون عن المنكر) ابو الشيخ عن ابن مسعود. وهم در حديث است (من ارعب صاحب بدعة ملاً الله قلبه امانا وامانا ومن انتهر صاحب بدعة امانه الله من الفرع الاكبر ومن اهان صاحب بدعة رفعه الله فى الجنة درجة ومن لان له اذا لقيه تبشيشا

فقد استخف بما انزل على محمد) عليه وآله الصلوة والسلام ابن عساكر عن ابن عمر و در روايتى آمده (من اعرض عن صاحب بدعة بغضا له ملأ الله قلبه اماناً و ايماناً و من انتهر صاحب بدعة امنه الله يوم الفزع الاكبر و من اهان صاحب بدعة رفعه الله فى الجنة مائة درجة و من سلم على صاحب بدعة اولقيه بالبشر و استقبله بما يسره فقد استخف بما انزل على محمد) الخطيب عن ابن عمر و هم در حديث است (من انش حقا بلسانه جرى له اجره حتى ياتى الله يوم القيمة فيوفيه ثوابه سموبه) حل عن انس. و هم در حديث است (من مشى مع مظلوم حتى يثبت له حقه ثبت الله تعالى قدميه يوم تزل الاقدام) ابو الشيخ و ابو نعيم عن ابن عمر رضى الله تعالى عنه. و هم در حديث است (والذى نفسى بيده ليخرجن من امتى من قبورهم فى صورة القردة و الخنازير بمداهنتمهم فى المعاصى و كفهم عن النهى و هم يستطيعون) ابو نعيم عن عبد الرحمن بن عوف. و هم در حديث است (يكون فى آخر الزمان قوم يحضرون السلطان فيحكمون لغير حكم الله و لا ينهونه فعليهم لعنة الله) ابو نعيم و الديلمى عن ابن مسعود. و هم در حديث است (لا ينبغي لنفس مومنة ترى من يعصى الله فلا تنكر عليه) الحكيم عن حسين بن على و هم در حديث است (افضل الجهاد كلمة عدل عند سلطان جائر و امير جائر) خط عن ابى سعيد. و هم در حديث است (افضل الاعمال الحب فى الله تعالى) رواه ابو داود و فى رواية (ان احب الاعمال الى الله تعالى الحب فى الله و البغض فى الله تعالى) و عن ذرة بنت ابى لهب قالت قلت يا رسول الله من خير الناس قال (اتقاهم للرب عزوجل و اوصلهم للرحم و آمرهم بالمعروف و انها هم عن المنكر) رواه ابو الشيخ و البيهقى. و هم در حديث است (لا تزال لآله الا الله تشفع من قالها ترد عنهم العذاب و النقمة مالم يستخفوا بحقها) قالوا يا رسول الله و ما الاستخفاف بحقها قال (يظهر العمل بمعاصى الله تعالى فلا ينكروا و لا يغيروا.) رواه الاصفهاني و عن ابى ذر قال اوصانى خليلي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم بمخالف من الخير اوصانى ان لا اخاف فى الله لومة لائم و اوصانى ان لا اقول الا الحق و ان كان مرا. رواه ابن حبان و عن ابى هريرة قال كنا نسمع ان الرجل يتعلق بالرجل يوم القيمة و هو لا يعرفه فيقول مالك ائى و ما بينى و بينك معرفة فيقول كنت ترانى على الخطاء و على المنكر و لا تنهانى ذكره رزين فضيلت جهاد، قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم (ان فى الجنة مائة درجة اعدتها الله للمجاهدين فى سبيل الله ما بين الدرجتين كما بين السماء و الارض) رواه

البخارى. وهم در حديث است (مثل المجاهد في سبيل الله كمثل الصائم القائم القانت [۱] بآيات الله لا يفتر من صيام ولا صلوة حتى يرجع المجاهد في سبيل الله) متفق عليه. وهم در حديث است (والذى نفسى بيده لولا ان رجالا من المؤمنين لا تطيب انفسهم ان يتخلفوا عنى ولا اجد ما احملهم عليه ما تخلفت عن سرية تغزو في سبيل الله والذى نفسى بيده لوددت ان اقتل في سبيل الله ثم احيى ثم اقتل ثم احيى ثم اقتل ثم احيى ثم اقتل) متفق عليه. وهم در حديث ست (رباط يوم في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها) وفي رواية (لغدوة في سبيل الله أو روحه خير من الدنيا وما فيها) متفق عليه. وهم در حديث است (ما اغبرت قدما عبد في سبيل الله فتمسه النار) رواه البخارى. وهم در حديث است (لا يجتمع كافرو قاتله في النار ابدأ) رواه مسلم. وهم در حديث است (ما من احد يدخل الجنة يجب ان يرجع الى الدنيا وله ما في الارض من شىء الا الشهيد يتمنى ان يرجع الى الدنيا فيقتل عشر مرات لما يرى من الكرامة) متفق عليه. وهم در حديث است (يضحك الله تعالى الى رجلين يقتل احدهما الآخر يدخلان الجنة يقاتل هذا في سبيل الله فيقتل ثم يتوب الله على القاتل فيستشهد) متفق عليه. وهم در حديث است (من سأل الله الشهادة بصدق بلغه الله منازل الشهداء وان مات على فراشه) رواه مسلم. وهم در حديث است (من مات ولم يغز ولم يحدث به نفسه مات على شعبة من نفاق) رواه مسلم. ونيز آمده جاء رجل الى النبى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فقال الرجل يقاتل للمغنم والرجل يقاتل للذكر والرجل يقاتل ليرى مكانه فمن في سبيل الله قال (من قاتل لتكون كلمة الله هي العليا فهو في سبيل الله) متفق عليه. وهم در حديث است (كل ميت يجتم على عمله الا الذى مات مرابطا في سبيل الله فانه ينمى به عمله الى يوم القيمة ويأمن فتنة القبر) رواه الترمذى و ابو داود و الدارمى. وهم در حديث است (من قاتل في سبيل الله فوآق ناقة فقد وجبت له الجنة ومن جرح جرحا في سبيل الله او نكب نكبة فانها تحبى يوم القيمة كاغرر ما كانت لونها الزعفران وريحها المسك ومن خرج به خراج في سبيل الله فان عليه طابع الشهداء) رواه الترمذى و ابو داود و النسائى وهم در حديث ست (لا يلج النار من بكى من خشية الله حتى يعود اللبن في الضرع

(۱) يحتمل ان يراد ههنا بالقانت القائم فيكون تعلق الباء كتعلقه في قولك قام بالامر اذا جد فيه فتجد له فالمنى القيام بما تجب عليه من استفراف الجهد في معرفة كتاب الله تعالى والامتثال بما امر به والانتهاء بما نهى عنه وان يراد به طول القيام اى المصلى الذى يطول قيامه في صلوة قراءة فيها طس.

ولا يجتمع على عبد غبار في سبيل الله ودخان جهنم) رواه الترمذى وزاد النسائى فى اخرى (فى منخرى مسلم ابدا) وفى اخرى له (فى جوف عبد ابدا ولا يجتمع الشح والايمان فى قلب عبد ابدا). وهم در حديث ست (عينان لآتمسهما النار عين بكت من خشية الله وعين باتت تحرس فى سبيل الله). رواه الترمذى وهم در حديث است (رباط يوم فى سبيل الله خير من الف يوم فيما سواه من المنازل) رواه الترمذى والنسائى. وهم در حديث است ان النبى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم سئل اى الاعمال افضل قال (طول القيام) قيل فآى الصدقة افضل قال (جهد المقل) قيل فآى الهجرة افضل قال (من هجرما حرم الله عليه) قيل فآى الجهاد افضل قال (من جاهد المشركين بماله ونفسه) قيل فآى القتل اشرف. قال (من اهريق دمه وعقر جواده) رواه ابو داود. وهم در حديث ست (للشهيد عند الله ست خصال يغفر له فى اول دفعة ويرى مقعده من الجنة ويحار من عذاب القبر ويأمن من الفزع الاكبر ويوضع على راسه تاج الوقار الياقوتة منها خير من الدنيا وما فيها ويزوج اثنتين وسبعين زوجة من الحور العين ويشفع فى سبعين من اقربائه) رواه الترمذى وابن ماجة وهم در حديث است (من لقى الله بغير اثر من جهاد لقى الله وفيه ثلثة) رواه الترمذى وابن ماجة وهم در حديث است (الشهيد لا يجد الم القتل الا كما يجد احدكم الم القرصة) رواه الترمذى والنسائى والدارمى وقال الترمذى هذا حديث حسن غريب. وهم در حديث است (ليس شىء احب الى الله من قطرتين واثرين قطرة دموع من خشية الله وقطرة دم تهرق فى سبيل الله واما الاثران فآثر فى سبيل الله وآثر فى فريضة من فرائض الله تعالى) رواه الترمذى وقال هذا حديث حسن غريب وعن ابى امامة قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى سرية فمر رجل بغار فيه شىء من ماء وبقل فحدث نفسه بان يقيم فيه ويتخلى من الدنيا فاستأذن رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فى ذلك فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم (انى لم ابعث باليهودية ولا بالنصرانية ولكنى بعثت بالحنيفية السمحة والذى نفس محمد بيده لغدوة او روحة فى سبيل الله خير من الدنيا وما فيها ولقام احدكم فى الصف خير من صلوته ستين سنة) رواه احمد. وهم در حديث است (المؤمنون فى الدنيا على ثلثة اجزاء الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فى سبيل الله والذى يأمنه الناس على اموالهم وانفسهم ثم الذى اذا اشرف على طمع تركه الله عز

و (جل) رواه احمد. وهم در حديث ست (من ارسل نفقة في سبيل الله واقام في بيته فله بكل درهم سبعمائة درهم ومن غزا بنفسه في سبيل الله وانفق في وجهه ذلك فله بكل درهم سبعمائة الف درهم) ثم تلا هذه الاية (...وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ... * البقرة: ٢٦١) رواه ابن ماجة. وعن فضالة بن عبيد قال سمعت عمر بن الخطاب يقول سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم يقول (الشهداء اربعة رجل مؤمن جيد الايمان لقي العدو فصدق الله حتى قتل فذلك الذي يرفع الناس اليه اعينهم يوم القيمة هكذا ورفع رأسه حتى سقطت قلنسوته) فلا ادري قلنسوة عمر اراد ام قلنسوة النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال (و رجل مؤمن جيد الايمان لقي العدو كما ضرب جلده بشوك طلع من الحن اناه سهم غرب فقتله فهو في الدرجة الثانية ورجل مؤمن خلط عملاً صالحاً وآخر سيئاً لقي العدو فصدق الله حتى قتل فذاك في الدرجة الثالثة ورجل مؤمن اسرف على نفسه لقي العدو فصدق الله تعالى حتى قتل فذاك في الدرجة الرابعة.) رواه الترمذى وقال هذا حديث حسن غريب وهم در حديث است (القتلى ثلاثة مؤمن جاهد بنفسه وماله في سبيل الله فاذا لقي العدو قاتل حتى يقتل) قال النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فيه (فذلك الشهيد الممتحن في خيمة الله تحت عرشه لا يفضله النبيون الا بدرجة النبوة ومؤمن خلط عملاً صالحاً وآخر سيئاً جاهد بنفسه وماله في سبيل الله اذا لقي العدو قاتل حتى يقتل) قال النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فيه (مُضْمَصَةٌ تحت ذنوبه وخطاياها ان السيف محاء للخطايا وادخل من اى ابواب الجنة شاء ومنافق جاهد بنفسه وماله فاذا لقي العدو قاتل حتى يقتل فذاك في النار ان السيف لا يمحو النفاق) رواه الدارمى، وعن ابن عاخذ قال خرج رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم في جنازة رجل فلما وضع قال عمر بن الخطاب لا تصل عليه يا رسول الله فانه رجل فاجر فالتفت رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم الى الناس فقال (هل راه احد منكم على عمل الاسلام) فقال رجل نعم يا رسول الله حرس ليلة في سبيل الله فصلى عليه رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وحثى عليه التراب وقال (اصحابك يظنون انك من اهل النار وانا اشهد انك من اهل الجنة) وقال يا عمر (انك لا تسأل عن اعمال الناس ولكن تسأل عن الفطرة) رواه البيهقى في شعب الايمان وهم در حديث است (وفد الله ثلثة الغازى والحاج والمعتمر) رواه النسائى وهم در حديث ست (حرس ليلة في سبيل

الله على ساحل البحر افضل من صيام رجل وقيامه في اهله الف سنة السنة ثلاث مائة يوم واليوم كالف سنة) رواه ابن ماجه. وهم در حديث است (غزوة في البحر مثل عشر غزوات في البر والذي يسدر في البحر كالمشحط في دمه في سبيل الله) رواه ابن ماجه عن ام الدرداء. وهم در حديث است (شهيد البحر مثل شهيدى البر وما بين الموجتين كقاطع الدنيا في طاعة الله وان الله عز وجل وكل ملك الموت بقبض الارواح الا شهيد البحر فانه يتولى قبض ارواحهم ويفغر لشهيد البر الذنوب كلها إلا الدين ولشهيد البحر الذنوب والدين) رواه ابن ماجه، و عن ابى امامة قال جاء رجل الى النبی صلی الله عليه وآله وسلم فقال رأيت رجلاً غزا يلتمس الاجر والذكر ما له فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم (لا شيء له) فاعادها ثلث مرات يقول له رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم (لا شيء له) ثم قال (ان الله لا يقبل من العمل الا ما كان خالصا وابتغى به وجهه) رواه احمد و النسائي. وهم در حديث است (ان صلوة المرابط تعدل خمسمائة صلوات ونفقة الدينار والدرهم منه افضل من سبعمائة دينارينفقه في غيره) رواه البيهقي و في رواية بالفى صلوات و فيه نكارة. وهم در حديث است (ثلاثة لا ترى اعينهم النار عين حرست في سبيل الله وعين بكت من خشية الله وعين كفت من محارم الله) رواه الطبراني. وهم در حديث است (الا انبئكم ليلة افضل من ليلة القدر حارس حرس في ارض خوف لعله لا يرجع الى اهله) رواه الحاكم وقال صحيح على شرط البخارى. وهم در حديث است (كل عين باكية يوم القيمة إلا عين غضت من محارم الله وعين سهرت في سبيل الله وعين خرج منها مثل راس الذباب من خشية الله) رواه الاصبهاني. وهم در حديث است (من اعان مجاهدا في سبيل الله او غارما في عسرتة او مكاتبا في رقبته اظله الله في ظله يوم لا ظل إلا ظله) رواه احمد و البيهقي. وهم در حديث است (من اظل راس غازٍ اظله الله يوم القيمة) رواه ابن حبان في صحيحه و البيهقي. وهم در حديث است (من احتبس فرساً في سبيل الله ايماناً بالله وتصديقاً بوعده فان شعبه وريته وروثه وبوله في ميزانه يوم القيمة) يعنى حسنات رواه البخارى وغيره. وهم در حديث است (طوبى لمن اكثر في الجهاد في سبيل الله من ذكر الله فان له بكل كلمة سبعين الف حسنة كل حسنة منها عشر اضعاف مع الذى له عند الله من المزيد) الحديث رواه الطبراني. وهم در حديث است (صلوة في مسجدي تعدل بعشرة آلاف صلوات وصلوة

في المسجد الحرام تعدل بمائة الف صلوة والصلوة في ارض الرباط بالفى الف صلوات) الحديث رواه ابو الشيخ وابن حبان. وهم در حديث ست (من رمى رمية في سبيل الله قصر او بلغ كان له اجر اربعة اناس من بنى اسماعيل اعتقهم) رواه البزار. وهم در حديث است (مقام الرجل في الصف في سبيل الله افضل عند الله من عبادة ستين سنة) رواه الحاكم وقال صحيح على شرط البخارى. وهم در حديث است (ساعتان لا ترد على داع دعوته حين تقام الصلوات وفي الصف في سبيل الله) رواه ابن حبان. وهم در حديث است قال رجل يا رسول الله انى اقف الموقف اريد وجه الله و اريد ان يرى موطنى فلم يرد عليه رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم شيئاً حتى نزلت (...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا* الكهف: ١١٠) رواه الحاكم وقال صحيح على شرط الشيخين. وهم در حديث است (ان اول الناس يقضى عليه يوم القيمة رجل استشهد فاتى به فعرفه نعمته فعرفها قال فما عملت فيها قال قاتلت فيك حتى استشهدت قال كذبت ولكن قاتلت لان يقال هو جرى فقد قيل ثم امر به فسحب على وجهه حتى القى في النار) الحديث رواه مسلم والحافظ والنسائى والترمذى وابن خزيمة فى صحيحه. وهم در حديث است (من فاته الغزو معى فليغزوا فى البحر) رواه الطبرانى. وهم در حديث است (الشهداء ثلثة رجل خرج بنفسه وماله فى سبيل الله لا يريد ان يقاتل ولا يقتل لكن يكثر سواد المسلمين فان مات او قتل غفر له ذنوبه كلها واجر من عذاب القبر و يؤمن من الفزع ويزوج من الحور العين و حلت عليه حلة الكرامة و يوضع على رأسه تاج الوقار و الخلد و الثانى خرج بنفسه وماله محتسبا يريد ان يقتل ولا يقتل فان مات او قتل كانت رقية مع ابراهيم خليل الرحمن بين يدي الله تبارك و تعالى فى مقعد صدق عند ملك مقتدر و الثالث خرج بنفسه وماله محتسبا يريد ان يقتل و يقتل فان مات او قتل جاء يوم القيمة شاهراً سيفه واضعه على عنقه و الناس جاثون على الركب يقولون الا افسحوا لنا فانا قد بذلنا اموالنا ودمائنا لله تبارك و تعالى) قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم (والذى نفسى بيده لو قالوا ذلك لابراهيم الخليل او لنبي من الانبياء لرحل لهم من الطريق لما يرى من واجب حقهم حتى يأتون مناير من نور تحت العرش فيجلسون عليها ينظرون كيف يقضى بين الناس لا يجدون غم الموت ولا يغتمون فى البرزخ ولا تفزعهم الصيحة ولا يسمهم الحساب ولا الميزان ولا الصراط

ينظرون كيف يقضى بين الناس ولا يسألون شيئاً إلا أعطوا ولا يشفعون في شيء الا شفّعوا فيه و يعطون من الجنة ما احبوا وينتهون من الجنة حيث احبوا) رواه البزار والبيهقي والاصفهانى، و عن نعيم بن عمار ان رجلا سأل رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم اى الشهداء افضل قال (الذين ان يلقوا في الصف لا يلتفتون وجوههم حتى يقتلون اولئك ينطلقون في الغرف العلى من الجنة ويضحك اليهم ربهم واذا ضحك ربك الى عبد في الدنيا فلا حساب عليه) رواه احمد وابويعلی و رواها ثقة. وهم در حديث است (الا اخبركم عن الاجود الاجود والله الاجود وانا اجود ولد آدم واجودهم من بعدى رجل علم علما فنشر علمه يبعث يوم القيمة امة واحدة ورجل جاهد بنفسه لله عز وجل حتى يقتل) رواه ابويعلى والبيهقى. وهم در حديث است (ثلاثة يحبهم الله ويضحك اليهم ويستبشر بهم الذى اذا انكشفت فئته قاتل ورائها بنفسه لله عز وجل فاما ان يقتل واما ان ينصره الله ويكفيه فيقول انظروا الى عبدى هذا كيف صبر بنفسه والذى له امرأة حسنة و Fraش لين حسن فيقوم من الليل يذرشهوته و يذكرنى ولو شاء رقد والذى اذا كان في سفره و كان معه ركب فسهروا ثم هجعوا فقام من السحر في السراء والضراء) رواه الطبرانى باسناد حسن، و عن ابى هريرة عن النبى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم انه سأل جبرائيل عن هذه الآية (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ... الزمر: ٦٨) من الذين لم يشأ الله ان يصعقهم قال هم الشهداء يبعثهم الله متقلدين اسياهم حول عرشه فاتاهم الملائكة من المحشر بنجائب من ياقوت ازمتها الدر الابيض برحال الذهب اغشيتها السندس والاستبرق و غارقها اللين من الحرير خطاها مد ابصار الرجال يسرون في الجنة على خيول يقولون عند طول النزهة انطلقوا بنا ننظر كيف يقضى الله بين خلقه يضحك الله اليهم واذا ضحك الله الى عبد في موطن فلا حساب عليه) رواه ابن ابى الدنيا. وهم در حديث است (ما ترك قوم الجهاد الا عمهم الله بالعذاب) رواه الطبرانى باسناد حسن. وهم در حديث است (ثلاثة يضحك الله اليهم الرجل اذا قام بالليل يصلى والقوم اذا صفوا في الصلوة والقوم اذا صفوا في قتال بالعدو) وهم در حديث است (الجهاد واجب عليكم مع كل امير برأ كان او فاجراً وان هو عمل الكبائر) عن ابى هريرة. وهم در حديث است (الجنة تحت ظلال السيوف) عن ابى موسى. وهم در حديث است (من راح روحه في سبيل الله كان له بمنل ما اصاب به من

الغبار مسكا يوم القيمة) ايضا عن انس. وهم در حديث است (من سل سيفه في سبيل الله فقد باع الله) ابن مردويه عن ابي هريرة. وهم در حديث است (من صدع راسه في سبيل الله فاحتسب غفر له ما كان قبل ذلك من ذنب) طب عن ابن عمر. وهم در حديث است (من فدا اسيرا من ايدى العدو فانا ذلك الاسير) ط ص عن ابن عباس. وهم در حديث است (ساعات في سبيل الله خير من خمسين حجة) عن ابن عمر وهم در حديث است (السيوف مفاتيح الجنة) ابو بكر بن عساكر عن زيد (كفى بالسيف شاهدا) عن سلمة بن المحبق (السيوف اردية المجاهدين) فر عن ابي ايوب المحاملي في اماليه عن زيد بن ثابت. وهم در حديث است (الا اخبركم بخير الناس منزلة رجل اخذ بعنان فرسه في سبيل الله حتى يقتل او يموت الا اخبركم بالذي يليه رجل معتزل في شعب يقيم الصلوة ويوتى الزكوة ويشهد ان لا اله الا الله) ت ك عن ابي هريرة. وهم در حديث است (الاسلام ثلثة آيات سفلى وعليا وغرفة فاما السفلى فالاسلام الذى دخل فيها عامة المسلمين ولايسال احد منهم الا قال انا مسلم واما العليا فتفاضل اعمالهم بعض المسلمين افضل من بعض واما الغرفة العليا فالجهاد في سبيل الله لايناها الا افضلهم) طب عن فضالة بن عبيد. وهم در حديث است (من مرض يوماً في سبيل الله او بعض يوم او ساعة غفرت له ذنوبه وكتب له من الاجر عدد عتق مائة الف رقبة قيمة كل رقبة مائة رقبة) ابن زنجويه عن رجل من اهل الحجاز مرسل. وهم در حديث ست (لموقف في سبيل الله لايسل فيه سيف ولا يطعن فيه برمح ولا يرمى فيه بسهم افضل من عبادة ستين سنة لايعصى الله فيها طرفة عين) ابن النجار عن ابن عمر. وهم در حديث است (لايزال الجهاد حلوا حضرا ما امطرت السماء وانبتت الارض وينشأ نشوء من قبل المشرق يقولون لاجهاد ولا رباط اولئك هم وقود النار بل رباط يوم في سبيل الله خير من عتق الف رقبة ومن صدقة اهل الارض جميعا) ابن عساكر عن انس وضعفه. وهم در حديث است (المنفق على الخيل كباسط يده بالصدقة ولا يقبضها و ابواها واوراثها عند الله يوم القيمة كزكى المسك) ابن سعيد طب عن يزيد بن عبد الله. وهم در حديث است (من مرض يوما في البحر كان افضل من عتق الف رقبة يجهزم وينفق عليهم الى يوم القيمة) الحديث كل عن علي.

مکتوب سی و یکم (۳۱)

بیکی از اهل زمانه در جواب کتابت او که تعرض بحال درویشان نموده بود

نوشته بودند که هر گز در عمر خود باین خواری زندگانی نکرده است که اکنون میکند مخدوما بنده عاجز که به بنده مثل خود تملق نماید و التجا و الحاح پیش گیرد جای آن دارد که ذل و خواری بکشد چرا بدرگاه غنی مطلق رونه آرد و تضرع و التجا نه کند که سزاوار این معنی اوست کشایش مشکلات ازو می آید و بس وسعت رزق و تنگی آن همه ازوست نه از غیر او (وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ... * الآية. یونس: ۱۰۷) نوشته بودند که فقر و درویشی همین تنها ذکر نیست الخ

مخدوما این را بکسی نویسند که دعوی فقر و درویشی داشته باشد این فقیر خود را بمراحل از معنی فقر و درویشی دور میداند از هر چه گویند ازان هم زبون تراست و هر عیب که اثبات نمایند ازان هم معیوب تر نوشته بودند که غرض از مسلمانی تعطف و تल्प است الخ هر مسلمانی باندازه طاققت خود در این امور کوشش می نماید لیکن در آنچه مقدور اینکس نیست معذور است و این دور از کار خود را از کمال مسلمانی و حقیقت آن بسی دور می داند هر چه می نویسند بر محل است

نوشته بودند که صحبت باهل الله ارباب نفس را برای حصول مطالب دنیاست یا نتیجه آخرت است بالفعل نقد وقت ادراک فوائد دنیاست و معامله آخرت بدست آفریدگار است بقدر اعمال و افعال مخدوما کسی که باهل الله محض از برای دنیا صحبت دارد و آخرت ملحوظ نبود از برکات شان محروم مطلق است و خسران دنیا و آخرت نصیب وقت اوست در رنگ آنست کسی دنیا را بعمل آخرت طلب نماید خائب و خاسر است چنانچه بقرآن مجید و احادیث نبوی علی مصدرها الصلوات و التسلیمات

ثابت شده است این سخن در رنگ آن سخن است که از ابوالفضل یافیزی نقل می کنند که می گفته که دنیا نقد است و آخرت نسیه هیچ کس نقد را بنسیه نفروخته است آری معامله آخرت بافریدگار است بقدر اعمال لیکن اخلاص در اعمال و حسن قبول آن از صحبت اهل الله است عمل بی اخلاص در رنگ قالب بی روح است که قابل قبول نیست صحبت اهل الله است که مس وجود را بکیمیای معرفت زرخالص می سازد و خلاصی از مکر شیطان و شرارت نفس اماره از صحبت این بزرگواران مامول است و وصول بدرجات قرب الهی جلّ شانه و معرفت او که مقصود از آفرینش انسان است از باطن این اکابر مسؤل و معامله که ورای اعمال و افعال است از خدمت ایشان ماخوذ است دنیای نجس و خسیس چه باشد که بطمع آن کسی باهل الله صحبت دارد در رنگ آنست که کسی به بادشاه بطمع فضل او صحبت دارد اگر چنین بود بس راه صوفیه و طریقه ارشاد شان و قطع مفاوز و بوادی در طلب حق که بزرگان کرده اند همه عبث باشد هیچ کس بعمل خود بی فضل بجائی نرسیده است عملی که وجود عامل دران در میان باشد از حیز اعتبار ساقط می دانند و رفع وجود عامل در صحبت درویشان است آنچه نوشته اید انکار است از فوائد صحبت و از ارشاد باطنی صوفیه علیه بلکه انکار است از اکابر صوفیه که صاحب ارشاد بوده بزعم شما ارادت آوردن باهل الله و صحبت داشتن با ایشانان محض برای دنیای دنی است و هر که از اکابر در خدمت پیر و مرشد خود بوده اند مطمح نظر او مطالب دنیاوی بوده و بس ذلك مبلغهم من العلم معامله آخرت بافریدگار است بقدر اعمال و افعال و صحبت اهل الله در رنگ صحبت اهل دنیا نیست بواسطه جلب منافع دنیا اعاذنا الله سبحانه عن هذا الاعتقاد

مکتوب سی و سوم (۳۳)

بحاجی محمد افغان در آنکه مدار کار بر محبت شیخ کامل و متابعت

سنت سنیه است

بسم الله الرحمن الرحيم کتابتی که برادر اعز ارشد میان حاجی محمد فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت در یوزة توجهات در باره خود و در باره مسترشدان خود نموده بودند گاه گاه توجه کرده میشود بیشتر هم خواهد کرد انشاء الله تعالی لیکن بدانند که مدار کار بر رابطه معنوی ست که عبارت از محبت و اعتقاد و گرویدن و تسلیم است مسترشد را نسبت بمرشد خود هر چند این رابطه قوی تر بود اخذ فیوض و برکات از باطن او زیاده تر کند محبت صرف و رابطه معنوی بی توجه در اخذ فیوض از باطن قطب کامل مکمل کافی ست و توجه محض بی محبت و رابطه معنوی کمتر مؤثر است تاثیر توجه را قابلیت محل در کار است آری توجه که با رابطه مذکوره معنوی جمع شود نور علی نور بود مدار بر قوت رابطه است و اتباع سنت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم اگر درین دو امر رسوخ دارد غم نیست آخر او را ضائع نخواهند گذاشت و از کمالات اکابر محروم نخواهند ساخت و اگر در یکی ازین دو چیز خلل رفت خطر در خطر است اگر چه هزار ریاضت نماید و السلام

مکتوب چهل ونهم (۴۹)

بمیر محمد خافی در آنکه معالجه امراض استیفای لذات فانیه بدواء امتثال اوامر و نواهی است جلّ شانه

حضرت حق سبحانه بحصول مطالب کونین سر بلند دارد معالجه لذات و تنعمات فانیه منوط باتیان احکام شرعیه است و امتثال اوامر و نواهی الهیه اگر این امتثال و انقیاد در میان نباشد آن لذات مفسد و ناگوار است و مثمر سخط و عقوبات فلاح حقیقی در ترك استیفای لذات است مهما امکن و هر که مرتکب است و معالجه

آن در کار دارد نیز از مضرت آن رسته است فویل لمن ارتكبها و افتتن بحلاوتها ولم يعالجها بمرارة الاوامر والنواهي وانهمك في السفليات ولم يرفع رأسه الى العلا (۳۸: حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ... * الزمر: ۵۶) واتبع الهوى (وَأَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا * النازعات: ۳۴-۳۵) و اعرض عن ما هو خير و ابقى (الَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى * العلق: ۱۴) و ان العاقبة للتقوى (فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى * يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى * النازعات: ۳۴-۳۵) و يا حَبِذَا لِمَنْ ارْتَقَى إِلَى رَبِّهِ وَلَمْ يَلْتَمِسْ إِلَى الْوَرَى وَلَمْ يَمِدْ عَيْنَيْهِ إِلَى زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۳۸: خَفَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى * النازعات: ۴۰) و أمر أهله بالصلوة و اصطر على طوبى له و بشرى - والسلام على من اتبع الهدى و التزم متابعة المصطفى عليه و على آله الصلوات و البركات العلى .

مکتوب پنجاهم (۵۰)

بشېخ اسد الله افغان در اجوبهٔ اسوله كه نموده اول آنكه توحيد دوام پذيرد يانه دوم آنكه بعد از حصول سير انفسى بجهت سير آفاقى تعب كند يانه سوم آنكه خوارق افضل است يا معارف چهارم آنكه فنا فى الله بى فناى فى الشيخ صورت بندد يانه پنجم آنكه آنچه مقرر طلاب ست كه هر ساعت منزل نوباید بسبب محبت باطنى است يا بطاعات ظاهر يا در كشوف يا در فنا و بقا اگر آخر است پس ترقى فانى بچه معنى است ششم آنكه چون حالت مرید بجای رسد كه هر گاه خواهد صورت مرشد حاضر شود ويرا لازم است كه در حضور آید يانه هفتم آنكه چون سالك را وقت در خلوت و انجمن يكسان باشد خلوت نشیند يانه هشتم آنكه شهود ارواح در مراقبه بهتر است يا در معائنه .

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى كتابت برادر عزيز شيخ اسد الله رسيد

وخوشوقت ساخت اسوله چند اندراج یافته بود در حل آن باندازه فهم قاصر مینویسد
استماع فرمایند پرسیده بودند که مسعود بك میفرماید.

بیت:

رفت ز مسعود بك جمله صفات بشر
او که همه ذات بود باز همان ذات شد

هر که را این دید رو می دهد همیشه دران می ماند یا گاه گاهی می شود بدانند
که بعضی طالبان را گاه گاه دست میدهد و بعضی را این حالت دائمی است معتبر نزد
کامل اهل الله همان حالت است که دوام پذیرد این حالت بود یا غیر این حالت و آنچه
دائمی نیست چندان اعتبار ندارد مگر آنکه ترقی ازان حالت شود و بلند تر رود باید
دانست که منشاء این حالت غلبه سکر و افراط محبت است که تمیز را از دیده بصیرت
سالك برداشته است و ممکن را عین واجب تعالی ساخته این معامله در شهود سالك
است و بس قلب حقیقت محال است.

بیت:

تو او نشوی ولیك گر جهد کنی
جای برسی گر تو توئی بر خیزد

در این راه توحید شهودی در کار است توحید وجودی هیچ در کار نیست باید که
مشهود و معلوم و مطلوب سالك غیر از احدیت ذات تعالی هیچ چیزی نبود تا فنا روی نماید
و بدونه خطر القتاد دیگر پرسیده بودند که کسی را که سیر انفسی بی سیر آفاقی حاصل
آید برای سیر آفاقی محنت کند یانه بدانند که کمال سیر انفسی را وصول بمطلوب قرار
داده اند و سیر آفاقی را از مطالب نشمرده پس هر که واصل مطلوب گردد در پی غیر
مطلوب چرا محنت کشد و بعد از رسیدن منزل هوس راه چون نماید.

بآنکه گوئیم هر کرا جذبۀ او بر سلوک مقدم است سلوک در ضمن جذبۀ حاصل

می شود و سیر آفاقی در ضمن سیر انفسی صورت می بندد چه جذبه عبارت از سیر انفسی است و سلوک سیر آفاقی.

دیگر پرسیده بودند که خوارق افضل اند یا معارف و اگر معارف افضل اند پس همه فاسق و فاجر معارف می گویند و بیان می کنند و خوارق از این قسم نیست. بدانند که معارف الهی تعالی افضل از خوارق عادات و کشف مغیبات از مخلوقات است زیرا که معارف کشف اسرار ذات و صفات واجبی است تعالی و تقدس و خوارق کشف احوال مخلوقات است پس چنانکه فرق در خالق و مخلوق است فرق در معارف و خوارق باید تصور نمود که اول متعلق بخالق است تعالی و تقدس و ثانی متعلق بمخلوق و نیز معارف صحیحه داخل کمال ایمان است و سبب ازدیاد آن و خوارق نه این چنین است و هیچ کمال انسانی بآن وابسته نیست اینقدر هست که بعضی کاملان را حاصل می شود و نیز تفاضل اهل الله بمعارف الهی است جل سلطانه و بکشف اسرار ذات و صفات تعالی و تقدس نه بکشف و کرامات اگر خوارق عادات از معارف الهی افضل باشند باید که جوگیه و براهمه که بریاضات اظهار خوارق می نمایند از کمال اهل الله که در معارف قدم راسخ دارند و باظهار خوارق التفات نمی فرمایند و توجه بکشف احوال مخلوقات با وجود توجه بخالق تعالی تنزل خود می انگارند افضل باشند عجب سوال عامیانه نموده اند خوارق عادات هیچ دلیل کمال و قرب الهی نیست که اهل بطالت را نیز حاصل است مدار آن بر جوع و ریاضت است بقرب و معرفت کاری ندارد و طالب کشف و کرامات طالب و گرفتار ماسوا است و از قرب و معرفت بی نصیب.

شعر:

ز ابلیس لعین بی سعادت گهی از در درآید گاه از بام
شود پیدا هزاران خرق عادت گهی در دل نشیند گه در اندام

رها کن ترهات و شطح و طامات کرامات تو اندر حق پرستی است
خیال طور و اسباب کرامات جز این کبر و ریاء عجب و هستی است

یعنی کمال مرتبه انسانی در فنا و نیستی است و غرض از طاعت و عبادت و سلوک و ریاضت فی الحقیقه آنست که سالک بر عدمیت ذاتی خود عالم و بینا گردد و داند که هستی و توابع آن بالا صالت خاصه مرتبه و جوب است تعالی و هر گاه که خواهد اظهار کرامت و خرق عادت نماید و عوام را معتقد خود گرداند و خود را بدین سبب از سائر خلائق ممتاز سازد هر آئینه موجب کبر و عجب و هستی خواهد بود و از فائده عبادت و سلوک و ریاضت بی بهره و محروم باشد و سد راه معرفت گردد نعوذ بالله سبحانه من ذلك.

سلطان وقت شیخ ابو سعید ابو الخیر^[۱] را گفتند که فلان کس بر روی آب می رود گفت سهل است مرغی و صعوه نیز بر آب می رود و گفتند فلان کس در هوا می پرد گفت زغنی و مگسی نیز در هوا می پرد گفتند فلان کس در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق بمغرب میرود این چنین چیزها را بس قیمت نیست مرد آن بود که در میان خلق نشیند داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق در آمیزد و یک لحظه از خدای خود عز و جل غافل نباشد.

حضرت شیخ الشیوخ در عوارف^[۲] می فرماید بعد از ذکر خوارق و کرامات که مرتبه این همه خوارق و کرامات فرو تراست از مرتبه تجوهر قلب بذکر و وجود ذکر ذات شیخ الاسلام هروی قدس^[۳] سره می فرماید که فراست اهل معرفت آن است که تمیز کنند کسانی را که صالح اند مر حضرت حق سبحانه را از کسانی که صلاحیت ندارند و بشناسند اهل استعداد را که بحضرت حق سبحانه اشتغال دارند و بحضرت جمع رسیده اند و فراست اهل ریاضت و جوع و اهل خلوت و تصفیه باطن که بمرتبه ولایت نرسیده اند کشف صورت و خبر دادن از مغیبات کشف و اخبار اینها خاص بمخلوقات است چه این جماعه از حضرت حق سبحانه محجوبند و اهل معرفت چونکه اشتغال شان بمعارف و واردات الهی است جل و علا لاجرم اخبار شان نیز از آنحضرت است و اکثر اهل عالم چون ازان جناب قدس بیگانه اند و دلهای ایشان مائل بدنیا است کشف صورت و اخبار از مغیبات نزد اینها بسی عزیز است و اهل آنرا اهل الله میدانند و مقربان حق جل و علا می شمروند و از کشف اهل حقیقت اعراض دارند و آنچه اینها از حق خبر می کنند باور ندارند و می گویند اگر اینها اهل حق باشند چرا از احوال مخلوقات خبر ندهند و هر

(۱) ابو سعید ابو الخیر توفی سنة ۴۴۰ هـ. [م ۱۰۴۸] (۲) شیخ شهاب الدین السهروردی توفی سنة ۶۳۲ هـ.

[م ۱۲۳۵] فی بغداد (۳) عبد الله الانصاری توفی سنة ۴۸۱ هـ. [م ۱۰۸۸] فی هرات

گاه بر کشف احوال مخلوقات قادر نباشند بر کشف اموری که برتر از انست چگونه قادر بوند و چگونه از اهل معرفت باشند و باین قیاس فاسد تکذیب اهل الله می نمایند نمیدانند که حق سبحانه و تعالی اهتمام و غیرتی که در ماده اینها دارد نمیگذارد که اینها باحوال خلق به پردازند و ماسوای او تعالی ملحوظ شان بود و اگر باحوال خلق متعرض شوند شایان این مرتبه علیا نباشند پس اهل حق شایان خلق نیستند چنانکه اهل خلق شایان حق سبحانه نیستند و اگر اهل حقیقت ادنی التفات بکشف صور نمایند از دیگران بهتر یابند و چون فراست اهل صفا و ریاضت نزد حق سبحانه قدری ندارد لاجرم مسلمانان و یهودی و نصاری و سائر طوائف در آن شرکت دارند و خصوصیت باهل الله ندارد تا اینجا محصول کلام شیخ الاسلام است.

آری بعضی از اولیا را جهت بعضی حکم و مصالح باظهار خوارق مأمور و مأذون می کنند عجب هزار عجب که خوارق را با معارف چه نسبت تصور کرده اند که باین قسم سوال ساقط جرأت نموده اید معارف الهی را که غیر اهل آن بیان کند هیچ نقصانی در شان معارف ندارد و حجت بر وی درست می شود و در رنگ آنست که جوهر نفیس بدست کناس خسیس افتد هیچ نقصانی در جوهریت و نفاست آن راه نمی یابد پس مندفع شد آنچه نوشته بودند که معارف را فاسق و فاجر بیان می کند و خوارق نه اینچنین است.

یا آنکه گوئیم که این مقدمه مشترك الالزام است در خوارق نیز محق و مبطل شرکت دارند پس خوارق نه ازین قسم است بگفتن راست نیاید. و نیز گوئیم که سخن در کشف معارف و اسرار الهی است که اهل الله بآن ممتازند اگر بطالی بتقلید بیان معارف نماید نه بکشف و حال از مبحث خارج است اگر گویند که بسیاری از بطلان دعوی کشف و حال در معارف الهی می نمایند و توحید و احاطه و سریان ذاتی بکشف بیان می کنند. در جواب گوئیم بر تقدیر تسلیم دعوی شان از کجا که این معارف که این بطلان میگویند معارف الهی باشند و مشهودشان درین توحید و سریان و احاطه ذات حق و شیون ذاتیه او تعالی بود تسویلات شیطانی از احاطه ما و شما بیرون است کسی چه داند که بکدام راهها باهل خود می آید و اباطیل را بعنوان حقانیت وا

مینمایید و غیر حق را حق می داناند و احاطه و سریان آنرا احاطه و سریان حق میفهماند
تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. در راه غیب الغیب هر ذره از ذرات ندای انا الحق می زند
و هر خس و خاشاک آن بعبادت خود می خواند و ای اگر رحمت دستگیری نفرماید
وازین ورطهای مهلك نه برآرد حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس نوشته اند
که بساست که برسالك عالم ارواح منکشف گردد و بعلاقة لطافت و بیچونی آنرا
ذات حق داند تعالی و احاطه و سریان او که باجسام است احاطه و سریان حق بیند و
شهود آنرا در مرآت کثرت شهود وحدت در کثرت تصور نماید و این مغلطه عظیمه است
مرسالکان این راه را عزیزی از مشائخ متقدمین فرموده است که سی سال روح را
بخدای پرستیده ام و در مکتوبات قدسی آیات آنحضرت قدس سره دیده باشند که یکی
از مشائخ وقت بآنحضرت پیام فرستاد و احوال خود را بیان نمود که فنا و محویت بجای
رسیده است که اگر بجانب زمین نظر می کنم زمین را نمی یابم و اگر بجانب آسمان نظر
می کنم آنرا نیز نمی یابم و همچنین عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را نیز وجود نمی یابم
و خود را هم نمی یابم و پیش کسی که می روم آنرا نیز نمی یابم و وجود حق تعالی را پایانی
نیست نهایت او را هیچ کس نیافته است الی آخر ما قال و نیز نوشته که من این را
نهایت کار می دانم و مشائخ نیز تا همین جا سخن کرده اند اگر شما هم همین معنی را
نهایت میدانید فبها اگر و رای این چیزی دیگر نهایت میگوئید پس بن اعلام کنید تا
بطلب حق پیش شما بیایم حضرت ایشان در جواب آن نوشتند که صاحب این حال
ربع قلب را طی کرده است و نیز نوشته اند که این فنا و محویت او در عنصر هواست که
محیط هر ذره از ذرات ست و مشهود او غیر از هوا امر دیگر نیست و همان را خدای
بینهایت دانسته است تعالی الله عن ذلك.

بساست که این توحید بعنوان کشف و حال ظاهر شود و فی الحقیقه کشف و حال
نبود بلکه ناشی از سلطان خیال باشد و از کثرت تعقل این معنی در متخیله نقش بسته
باشد چنانکه حضرت ایشان ما قدسنا الله بسره الاقدس در مکتوب تحقیق توحید شهودی و
وجودی نوشته اند که منشاء توحید وجودی جمعی را کثرت ممارست مراقبات توحید است
و تعقل معنی کلمه طيبة لاله الا الله بلا موجود الا الله است ظهور این قسم توحید بعد از

تمحل و تأمل و تخیل بواسطه استیلاى سلطان خیال است که از کثرت مزاولت معنی توحید این معرفت در متخیله نقش بسته است و چون بجعل جاعل مجعول است هر آئینه معلول است صاحب این توحید از ارباب احوال نیست چه ارباب احوال ارباب قلوب اند و او از مقام قلب درین وقت خبری ندارد علمی بیش نیست لیکن علم را درجات است بعضها فوق بعض الی آخره. هرگاه در طبقه صوفیه که از اهل حق اند این نوع مغلطها رو میداده باشند در اهل بطالت که دام گاه شیطان لعین اند خدا داند جل شانہ که چه قسم مغلطها خواهد بود که از تلبیس ابلیس لعین راه بر آمد ندارند پرسیده بودند که فنا فی الله بی فنا فی الشیخ میشود یا نه، بدانند که شیخ واسطه فیوض است تا واسطه درست نشود بمطلب چگونه راه یافته شود پس بی فنا فی الشیخ مشکل است که فنا فی الله بحصول پیوندد و مرید را باید که ارادت خود را تابع ارادت شیخ خود کند و خود را بتمام باو سپارد و در صحبت او کالمیت بین یدی الغسال بود و این معنی در همه طریق در کار است علی الخصوص در طریقه ما که افاده و استفاده درین طریق عالی انعکاسی است و مدار بر صحبت است پس هر چند وجوه مناسبت بشیخ مقتدا بیشتر داشته باشد تأثیر صحبت زیاده تر بود و راه اخذ فیوض کشاده تر باشد آری اگر شخصی اویسی بود و محتاج به پیر ظاهر نباشد و صرف عنایت متکفل حال او بود تواند که بی فنا فی الشیخ فنا فی الله او را حاصل شود.

پرسیده بودند که طالبان خدا می گویند جل و علا که در يك منزل و يك مقام نباید ماند هر ساعت و هر لحظه منزل نو می باید پس این در محبت باطن است و یا در طاعت ظاهر و یا در کشوف است و یا در فنا و بقا است اگر در فنا و بقا است پس چیزی که فانی شد ترقی او بچه معنی است.

گوئیم که این منازل و مقامات در کمالات اسمای الهی است جل سلطانه و در بقا بآن کمالات سالک رشید چون از کدورات بشریت تصفیة مرآت باطن نماید و تخلیه سر از ماسوی کند که حاصل فنا است مستعد آن می شود که اسماء الهی در وی جلوه فرماید و بیک يك اسم بقا و تحقق پیدا کند پس فنا از ماسوی مد ترقی است در بقا و تحقق باسما نه منافی آن چه مقرر است که بقا بعد از فنا صورت می بندد. گفته اند

کمالات محبوب را نهایت نیست محبوب هر ساعت در مرآت محب بیک کمال جلوه گر است و همواره راه ترقی بروی مفتوح است و اگر در یک تجلی بند شود راه ترقی مسدود گردد و بهمین معنی مسعود بگ گفته.

بیت:

بیزارم ازان کهنه خدای که تو داری
هر لحظه مرا تازه خدای دگری هست

و نیز باین اعتبار گفته اند منازل الوصول لا ینقطع ابد الابدین

بیت:

نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان
بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی

و این سیر را سیر در معشوق گویند گفته اند عاشق در اینجا از سیر سیر شده است.

بیت:

آئینه صورت از سفر دورست
کان پذیرائی صورت از نورست

و این جواب بر اصطلاح قوم است و حضرت ایشان ما را در اینجا مقاله مفرده است که از مکاتیب و رسائل ایشان واضح و لائح است.

پرسیده بودند که چون کسی را صورت مرشد چنان غالب آید که هرگاه توجه کند آنرا حاضر یابد آنکس را لازم است که در خدمت حضور آید یا نه. مخدوما صورت پیر که حاضر وقت مرید بود آنرا نسبت رابطه گویند و بزرگان ما اشارت بهمین نسبت نموده اند آنجا که فرموده اند.

مصرع:

سایه رهبر به است از ذکر حق

یعنی این نسبت که حفظ صورت پیر باشد نافع تراست مرید را از ذکر و غلبه و دوام این معنی مرید را نعمت عظمی است گوئیا همواره در حضور است و اخذ فیوض از پیر بسهولت می نماید و نیز حصول آن خبز از مناسبت تامه به پیر میدهد مع ذلك خدمت حضور پیر اثر دیگر دارد و منافع دیگر می آرد مرید صاحب رابطه را که بحد کمال

نرسیده است خدمت حضور پیر لازم و ناگزیر است و از صحبت چاره و گذر ندارد بصورت و رابطه اکتفا نمودن او از خطاست اصحاب رسول علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بدولت صحبت و حضور اصحاب شدند و بدرجات علیا برسیدند او پس قرنی هر چند از راه مناسبت معنویه اخذ فیوض از باطن آنسرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام نمود لیکن چون بشرف صحبت مشرف نشد از درجه صحابه متنزل ماند و در جرگه تابعین داخل شد صورت پیر فی الحقیقت عین پیر نیست و از پیر مستغنی نمی کند در پیر چیزهاست که در صورت او نیست خوش گفت. بیت:

گر مصور صورت آن دلستان خواهد کشید • حیرتی دارم که نازش را چه سان خواهد کشید
[ازین حکم ظاهر میشود که صوت و صورت مؤذن و امام که در هویارلور و رادیو و تله ویزین است عین صوت و صورت ایشان نیست بدین سبب بنماز و اذان ایشانرا اقتدا کردن مشروع نیست]
پرسیده بودند که اگر کسی را وقت چنان غالب آمده است که مجلس و گوشه او را یکسان شده است پس او را خلوت گزیدن و گوشه نشستن لازم است یا نه مخدوما برای تحصیل وقت و حال گوشه نشستن لازم نیست لیکن خلوت منافع بسیار دارد از جمع نمودن ظاهر باباطن بوظائف طاعات و اذکار و قلت لایمنی و امثال آن چنانچه در اختلاط خلق از راه گزند خلق مضار بسیار است از غفلت ظاهر و ارتکاب فضول کلام و نظر بنا محرمان و جزآن پس نظر باین کسب منافع و دفع مضار گوشه گرفتن از خلق مستحسن و ناگزیر است اما بشرطیکه حقوق خلق ضائع نشود و ادا یابد العزلة منیة الصدیقین شنیده باشند و نیز این قسم شخصی اگر خلوت نشیند برای حصول ترقی از وقت و حال بوقت و حال دیگر بلکه ترقی از حال بمحول حال گنجایش دارد که دریک حال ماندن نه از کمالات است.

پرسیده بودند که شهود ارواح و سوال و جواب نمودن بانها در مراقبه بهتر است یا صریح دیدن بهتر است مخدوما صریح دیدن بهتر است احتیاج سوال ندارد لیکن در غیر مراقبه و بی پوشیدن چشم هم که خواهد دید بچشم سِر خواهد دید نه بچشم سِر هر چند کمال معتد به باین مشهود وابسته نیست والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله واصحابه الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی.

مکتوب شصت و دوم (۶۲)

بملا محمد قلی در آنکه در مقام رضا دو اعتبار است.

بسم الله والسلام علی رسول الله در مقام رضا که منتهای مقامات است دو اعتبار است اعتبار اول رضای حق سبحانه است از عبد و اعتبار ثانی رضای عبد است از حق سبحانه و اعتبار ثانی فوق اعتبار اول است چه اول رضای حق است بعد از آن رضای عبد کما قال سبحانه (...رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ... * المائدة: ۱۱۹) و السلام.

مکتوب شصت و چهارم (۶۴)

بشاهزاده دین پناه سلطان محمد اورنگ زیب سلمه الله تعالی در بیان فضائل جهاد اصغر و شرح معارف جهاد اکبر. [۱]

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اما بعد ذره احقر بعرض می رساند خوشا وقت و حال آنانی که در این امر خطیر و مهم عظیم کمر همت را در خدمت پر بهجت چست بر بسته اند و به نیت صالحه این سفر صعب را که فی الحقیقه مثمر خیرات و برکات ست و وسیله ترقی درجات بشوق برگزیده اند. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند (ان فی الجنة مائة درجة اعدّها الله للمجاهدين فی سبیل الله ما بین الدرجتين كما بین السماء والارض.) رواه البخاری. و ابو هریره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود (موقف ساعة فی سبیل الله خیر من قیام لیلۃ القدر بمكة عند الحجر الاسود) رواه البيهقي وابن حبان فی صحیحہ قال العلماء فیكون موقف ساعة فی سبیل الله خیر من قیام مائة الف الف شهر لان قیام لیلۃ القدر بمكة بمائة الف الف شهر فی غیرها، و انس رضی الله تعالی عنه روایت کرده است

(۱) سلطان هند اورنگ زیب عالمگیر توفی سنة ۱۱۱۸ هـ. [۱۷۰۶ م.] فی الهند

که رسول خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرموده (من رابط ليلة في سبيل الله حارساً من وراء المسلمين كان له اجر من كان من خلفه ممن صام وصلى) رواه الطبرانی باسناد جيد قال العلماء هذا الحديث دليل على ان الله تعالى يكتب للوالی مثل اعمال من عبد الله آمناً في محل ولايته بحماية له وما اجزل هذا الفضل العظيم افسوس که این دور از کار ازین قسم نعمت خوشگوار بحسب ظاهر محروم است وجهه بعضی عوائق وموانع ازین جهاد في سبيل الله مهجور (...يا ليتني كنت معهم فأفوز فوزاً عظيماً * النساء: ۷۳) لیکن از روی باطن باخود دانند و از راه دعا و توجه که وظيفه فقرا است ممد و معاون تصور فرمایند اگر فقرای اهل عزلت سالها ریاضت کنند و اربعینات کشند بگرد این عمل نرسند طاعات و عبادات که در آن مقام بوقوع آید بأضعاف بر طاعات عزلت زیاده است ذکر و تسبیح آن موطن ثواب دگر دارد و نماز آنجای رتبه علیحده دارد و صدقات و نفقات آن محل را درجه بزرگ و امراض آن معرکه را نتیجه جُدا رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم فرموده اند (طوبی لمن اكثر في الجهاد في سبيل الله من ذكر الله فان له بكل كلمة سبعين الف حسنة كل حسنة منها عشرة اضعاف مع الذي له عند الله من المزيد) رواه الطبرانی و نیز فرموده اند علیه الصلوة والسلام (الصلوة في مسجدي تعدل بعشرة آلاف صلوة والصلوة في المسجد الحرام تعدل بالف مائة صلوة والصلوة بارض الرباط بالف الف صلوة) رواه ابو الشیخ و ابن حبان. و نیز فرموده اند علیه و علی آله الصلوة والسلام (ان صلوة رباط تعدل خمس مائة صلوة و نفقة الدینار و الدرهم فيه افضل من سبع مائة دینار بنفقته في غيره) و نیز فرموده اند علیه و علی آله الصلوة والسلام (من اعان مجاهدا في سبيل الله او غازيا في عشيرته او مكاتبا في رقبته اظله الله في ظله يوم لا ظل الا ظله) رواه احمد و البيهقي. و نیز فرموده اند علیه و علی آله الصلوة والسلام (لموقف في سبيل الله لا يسئل فيه بسيف ولا يطعن فيه برمح ولا يرمى فيه بسهم افضل من عبادة ستين سنة لا يعصى الله فيها طرفة عين) رواه ابن النجار. و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام (من مرض يوماً في سبيل الله او بعض يوم او ساعة غفرت له ذنوبه و كتب له من الاجر عدد عتق مائة الف رقبة قيمة كل رقبة مائة الف) رواه ابن زنجويه

و شك نیست که این خدمت و مهم که بآن توجه دارند جهاد في سبيل الله است

اخرج ابو ذر و الذهبي عن ابن عباس رضی الله تعالى عنهما مرفوعاً (يكون في آخر الزمان قوم يسمون الرافضة يرفضون الاسلام فاقتلوهم فانهم مشركون). و اخرج الدارقطني عن علي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال (سيأتي من بعدى قوم لهم يقال لهم الرافضة فان ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون) قال قلت يا رسول الله ما العلامة فيهم قال (يفرطونك بما ليس فيك ويطعنون على السلف) و اخرجه عن طريق آخر نحوه و كذلك من طريق آخر و زاد عنه (ينتحلون عنا اهل البيت و ليسوا كذلك وآية ذلك أنهم يسبون ابا بكر و عمر) رضی الله تعالى عنهما.

فصل بالخیر (رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر). در حدیث قدسی آمده

است (عاد نفسك فانها انتصبت بمعاداتي) نفس اماره انسانی با وجود تصدیق قلبی و اقرار لسانی بر کفر و انکار خود مصر است با حکام سماوی نمی گروند و با و امر الهی جل سلطانه انقیاد ندارد می خواهد همه منقاد او باشند و او منقاد احدی نبود دعوی همسری و خودی در وی متمکن است و ندای (انا ربکم) از نهاد او سر می زند لهذا معادات او مرضی و مقبول آمد و مخالفت و جهاد با وی بر وفق شریعت غرر جهاد اکبر گشت جهاد باعدای آفاقی گاهی اتفاق می افتد و جهاد با دشمن درونی دائمی است ارحم الراحمین از کمال رأفت و رحمت در حصول ایمان و نجات از عذاب مخلد بتصدیق قلبی کفایت فرمود و باذعان نفس تکلیف نفرمود.

بیت:

چشم دارم که دهد اشک مرا حسن قبول

آنکه در ساخته است قطره بارانی را

آری بعضی کمال افراد انسانی باشند که نفس شان از امارگی بر آمده باطمینان پیوسته بود و منقاد احکام الهی گشته مجال مخالفت در وی نمانده باشد و راضی و مرضی گردیده کریمه (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُظْمِنَةُ * اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * الفجر: ۲۷-۲۸) در شان او وارد است ایمان کامل و اسلام حقیقی درین موطن صورت می بندد این ایمان از زوال محفوظ است و از خلل مصون بخلاف ایمان سابق که از خلل و زوال محفوظ نیست رسول خدا صلی الله تعالى علیه و علی آله وسلم همین ایمان را طلب نموده اند آنجا که برای

تعلیم امت فرموده اند (اللهم انی اسئلك ایماناً لیس بعده کفر) و در کریمه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ... * النساء: ۱۳۶) الآیة و کریمه (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ
الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ... * الحديد: ۱۹) گوئیا اشارت باین ایمان است و در
حدیث نفیس (لن یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به) همین ایمان مراد است
مطلوب اولی در طریقه صوفیه علیه حصول اسلام حقیقی است که بانقیاد نفس اماره
مربوط است و اسلامی که پیش از اطمینان نفس بمحض تصدیق قلبی حاصل است آنرا
اسلام مجازی میگویند و این را حقیقی المجازینفی و الحقیقة تثبت ولا تنفی.

ارکان اسلام از نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و سائر اعمال حسنه که پیش
از اطمینان نفس بوقوع آید گوئیا صورت اعمال است اگر نماز میخواند صورت نماز است و
اگر صائم است صورت صوم است و علی هذا القیاس سائر الاعمال چه نفس اماره هنوز
بسرکشی و انکار خود است حقیقت اعمال چگونه صورت بندد و چون نفس باطمینان
رسد و از سرکشی و طغیان باز آید حقیقت اعمال بجا آید و حقیقت نماز و روزه و غیرها
ادا یابد و باندازه تفاوت این صورت و حقیقت تفاوت در درجات جنان و نعیم آن و مراتب
قرب و رویت اخروی باید تصور نمود جنات مقربین را باجنات عوام مؤمنین چه نسبت
است قطره را با دریا نسبتی هست که هر دو از یک جنس اند و مرکب از اجزای مائی
تفاوت بکثرت و قلت اجزا است و صورت را با حقیقت هیچ نسبت نیست رویت
اخروی هم همه را یکسان نیست درجات و مراتب دارد باندازه تفاوت درجات بینندگان
چنانکه امام محمد غزالی قدس سره تصریح بآن نموده است پس رویت غیر متکیفه هر
کدام اهل صورت و اهل حقیقت قیاس باید نمود که چه نسبت خواهد داشت.

بیت:

بود که صدر نشینان بارگاه قبول

کنند گوشه چشمی باهل صف نعال

این صورت و حقیقت هر دو داخل دائرة شریعت علیه است و مأخوذ از سنن
صوریه و انوار معنویة نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام و التحیة یکی صورت شریعت
است و دیگری حقیقت شریعت پس معدن همه کمالات شریعت غرا آمد و هیچ کمالی

نماند که ورای شریعت حقه بدان احتیاج افتد معرفة الله را بمعنی ادراك بسیط که اهل الله قرار داده اند و کمال انسانی را بآن منوط ساخته نیز تمامی و کمال آن مربوط بفنا و اطمینان نفس است.

بیت:

هیچ کس را تا نگردد او فنا
نیست ره در بارگاه کبریا

پس عقلای اولی الابصار را ناگزیر است که در حاصل کار و نقد روزگار خود تأمل شافی نمایند هر که این دولت مطلوبه دارد فطوبی له و بشری آنچه مقصود از خلقت او بود بجا آورد و نعمت در حق او تمام شد و الا از طلب آن فارغ نباشد و از هر جای بوی بمشام او برسد از پی آن برود.

بیت:

ترسم که یار با ما نا آشنا بماند
تا دامن قیامت این غم بما بماند

والسلام اولاً و آخراً.

مکتوب شصت و پنجم (۶۵)

مولانا حسن علی در ترغیب برترك تسویف و نفی ارادت.
حققنا الله سبحانه و ایاکم بحقیقة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة و خلصنا عما یشغلنا عن المعرفة الالهیة. مخدوما اشرف عمر که ایام جوانی است و هنگام درستی قوی و جوارح گذشته میرود ارذل عمر رسیده می آید افسوس که اشرف اشیارا که معرفت الله است بارذل عمر که موهوم محض است حواله نموده آید و اشرف عمر در هوا و هوس که ارذل اشیاست صرف یابد (هلك المسوفون) مقصود از خلقت ثقلین تحصیل این معرفت است درین نشأ فانیه و کسب رضای مولای

حقیقی است درین مهلت یسیره و امثال ما بوالهوسان در پی آرزوهای بیهوده تا کی ازین دولت مطلوبه محبوب باشیم و تاچند به ارضای نفس و شیطان از رضای خداوندی جل شانہ دور و مهجور گردیم (الْمَ يَأْنِي لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ... *الحدید: ۱۶) حاجز حصین و مانع قوی از معرفت کامروائی و هوا پروریست و آرزوها لاطائل و امانی بیهوده هر چه مقصود تست معبود تست شنیده باشید (أَقْرَأْتِ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ... *الجمائیه: ۲۳) نص قرآنی ست.

بیت:
عشوه ابلیس از تلبیس تست
گر کنی يك آرزوی خود تمام
در تو صد ابلیس زاید و السلام
★ در تو يك يك آرزو ابلیس تست

مکتوب شصت و هفتم (۶۷)

بحضرت مخدوم زاده عالی قدر جامع علوم ظاهری و باطنی خواجه محمد نقشبند سلمه ربه در بیان مذهب علما در مسئله کلام الهی جل شانہ و تدقیقی که درین مسئله حضرت مجدد الف ثانی راست.

مذهب اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم در مسئله کلام آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی از ازل تا ابد متکلم است بکلام واحد بسیط حقیقی تکثر و تفصیل را دران گنجایش نیست میفرمایند که از همان يك کلمه بسیط امر و نهی ناشی گشته و همان کلمه بسیط استفهام و تمنی و ترجی و اخبار و وعید و وعده صدور یافته و همان کلمه بسیط است که فرقان و توراة نام یافته و بزبور و انجیل تفصیل گرفته حضرت ایشان مارا رضی الله تعالی عنه درین مقام مقاله مفرده است و تدقیقی است بعد تحقیق و آن آنست که در کلام الهی جل شانہ باوجود اجمال و عدم تجزی تفصیل هم ثابت است و وسعت و تمیز هم کائن باوجود بساطت أمر از نهی ممتاز است و اخبار از انشا جدا چنانچه در مرتبه ذات تعالی باوجود اجمال تفصیل و وسعت اثبات می نماید چه وسعت و تفصیل

نیز از صفات کمال است قال الله تعالى و تقدس (... وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * آل عمران : ۳۴) باید دانست که اجمال و تفصیل که در آن مرتبه علیا اثبات می نمائیم نه آن اجمال و تفصیل است که در فهم ما در آید و مدرک ما گردد که آن موجب تبعض و تجزی است تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا بلکه در رنگ ذات و صفات بیچون و بیچگون است (عرفت رَبِّي بجمع الاضداد.) این معرفت هر چند ورای طور عقل است اما مؤید بکشف صحیح و الهام صریح است و تمیزی که علماء کرام نفی آن نموده اند تمیزی است که از قسم چون و چند است که منافی بساطت است.

فائده چون لفظ اجمال و وحدت را دران حضرت مناسبت زیاده است از لفظ تفصیل و کثرت چه لفظ تفصیل و کثرت موهم تبعض و تجزی است بنابراین اجمال و وحدت را برای اطلاق بران حریم متعال اختیار نموده اند و الا او تعالی ازین اجمال و تفصیل که مدرک ما است منزّه و مبراست و اگر وحدت و وسعت بیچون گیریم هر دو ثابت است فافهم ولا تکن من القاصرین.

مکتوب هفتادم (۷۰)

بملا محمد افضل ولد شیخ بدرالدین سرهندی در معنی حدیث (القبر روضة من رياض الجنة) بابیان بشارتی که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بآن مبشر گشته بودند.

بسم الله العظیم و مصلیا علی رسوله الکریم وآله اجمعین در حدیث نبوی علی مصدره الصلوة والسلام و التحية آمده است که (القبر روضة من رياض الجنة) مراد از روضه بودن قبر آن است که حجبی و مسافتی که میان بقعه قبر و جنت بوده است مرتفع میگردد و هیچ پرده و مانعی دران هر دو مقام نمی ماند گویا بقعه قبر را فنای و بقای بجننت حاصل می گردد فافهم و هذا معنی قوله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم (ما بين

قبرى و منبرى روضة من رياض الجنة.) بايد دانست كه اين قسم روضه مراخصِ خواصِ راست هر مومن را ميسر نيست غايه ما فى الباب چون قبور مؤمنين صفائى و نورانيتى پيدا كند استعداد آن حاصل ميشود كه پرتوى از جنت براى قبور منعكس گردد و حكم آئينه تصفيه كرده مى گردد.

مخفى نماند كه حضرت مجدد الف ثانى حضرت ايشان ما از غايه اتباع سرور دين و دنيا عليه افضل الصلوات و اكمل التحيات نيز مبشر شده بودند كه روضه متبركه كه قبر آنحضرت در آن ست و صحن قديم آن روضه مقدسه روضه ايست از رياض جنت مى فرمودند كه مبشر شده ام بآنكه اگر مشتى از خاك آن روضه مبشره در قبر شخصى بيندازند اميدوارىهاى عظيم است فكيف من دفن فيها الحمد لله رب العالمين و الصلوة والسلام على رسوله محمد و آله اجمعين.

مكتوب هفتاد و هشتم (۷۸)

بمير محمد ابراهيم ولد سيادت دستگاه مير محمد نعمان در ترغيب بر تحصيل رابطه و فنا فى الشيخ و اتباع سنت و اختيار صحبت شيخ كامل و فنا فى الله كه قدم اول اين راه است بسم الله حامدا لله العظيم و مصليا على رسوله الكريم سيادت و نقابت پناها در طريقه ما مدار وصول درجه كمال مربوط بر رابطه محبت است بشيخ مقتدا طالب صادق از راه محبتى كه بشيخ دارد اخذ فيوض و بركات از باطن او مى نمايد و بمناسبت معنويه ساعه فساعه برنگ او مى بر آيد گفته اند فنا فى الشيخ مقدمه فناى حقيقى است ذكر تنها بى رابطه مسطوره و بى فنا فى الشيخ موصل نيست ذكر هر چند از اسباب وصول است ليكن غالبا مشروط بر رابطه محبت و فنا در شيخ است آرى اين رابطه تنها با رعايت آداب صحبت و توجه و التفات شيخ بى التزام طريق ذكر موصل است و در سلوك و تسليك اختيارى كه بطرق ديگر وابسته است مدار كار بر وظائف اوراد و اذكار است و بنياد معامله بر رياضت و اربعينات و به پير طريقت باين مثابه رجوع نيست و در اين طريق كه طريقه صحابه كرام است عليهم الرضوان افاده و استفاده انعكاسى است صحبت

شیخ مقتدا با رعایت آداب کافی است و وظائف اذکار و طاعات نیز از ممدات و معاونات است صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة و الزاکیات و التسلیمات و التحیات النامیات در حصول کمالات بشرط ایمان و تسلیم و انقیاد کافی بود لهذا راه وصول درین طریق اقرب گشته است و در اخذ فیوض و برکات از شیخ کامل مکمل کهول و صبیان و شیوخ و احیا و اموات برابرند ریاضت درین طریق عالی که متضمن اندراج نهایت است در بدایت اتباع سنت سنیه است و اجتناب از بدعت نامرضیه است حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند اگر پرسند که معتقد درویشان خانواده حضرت خواجهگان قدس الله تعالی اسرارهم چیست بگو اعتقاد اهل سنت و جماعت و دوام عبودیت که بی ادای عبادت متصور نیست و آن عبارت از دوام آگاهی است بجناب قدس حق سبحانه بی مزاحمت شعور بوجود غیری بلکه ذهول از صفت آگاهی بوجود حق سبحانه در یافت این سعادت عظمی بی تصرف جذبه که عبارت از ظهور محبت ذوقیه است میسر نیست هیچ سببی در طریق جذبه قوی تر از صحبت کسی که سلوک او بطریق جذبه واقع شده باشد نیست اگر حق سبحانه بمحض عنایت بصحبت کسی رساند که اثر تصرف جذبه که عبارت از آگاهی است بحق سبحانه بر سبیل ذوق و دل را درین آگاهی لذتی هست ظاهر شود باید که سعادت خود را در تسلیم در کلی و جزئی باو داند و شقاوت خود را در اعراض ازو داند همیشه اوقات خود را مصروف نگاهداشت ادب او گرداند از هر چه منکر اوست خویش را نگاهدارد و در غیر مرضی او خویش را صرف نکند چنانچه هر چه محبوب او باشد محبوب خویش گرداند هر چه منکر اوست بالطبع آنرا کاره باشد تا بصفتی گردد که جز مراد او مراد دیگرش نبود و همه مرادها از ساخت سینه اش رخت بر گیرد چون حال اینجا رسد شاید که آن وصف که بر دل عارض شده است بقا یابد تم کلامه. بزرگان این طریقه گفته اند مصرع:

سایه رهبر به است از ذکر حق

و سایه رهبر را اشارت بطریقه رابطه کرده اند که عبارت از حفظ صورت شیخ

است بطرزی که در این طریق معهوده است یعنی طریقه رابطه طالب مبتدی را سودمندتر است از ذکر هر چند ذکر فی نفسه شرافت و فضل دارد بیانش آنست که مرید بیچاره چونکه گرفتار عالم سفلی است بعالم علوی مناسبت ندارد تا اخذ فیوض و برکات از آنحضرت بی توسط نماید متوسطی باید ذو جهتین که از عالم علوی حظی فرا گرفته بعالم سفلی برای دعوت و ارشاد خلق رو آورده باشد و از راه مناسبت او از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه مناسبت ثانیه که بعالم سفلی دارد آن فیوض را بمستعدان آن رساند پس طالب رشید هر چند وجوه مناسبت بشیخ بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید بیت:

زان روی که چشم تست احوال * منبع نور پیر تست اول

و چیزهایی که محصل مناسبتند بشیخ محبت اوست و خدمت و رعایت آداب او است ظاهرا و باطنا هیچ بی ادبی بخدا نرسیده است شنیده باشند و اتباع او است در عبادات و عادات و مرادات خود را تابع مرادات او ساختن و در همه امور خود را باو سپردن کالمیت بین یدی الغسال

و طریقه رابطه از اجل این امور است و اشد مناسبت بشیخ پیدا می کند و مستهل امور مسطوره است که محصل مناسبت اند و چون نسبت رابطه غالب می آید خود را عین شیخ میبیند و بلباس و وصف او خود را موصوف می یابد و هر کجا می نگرد صورت شیخ می بیند بیت:

ازین بتان همه در چشم من تو می آئی * بهر که مینگرم صورت تو می بینم
مخدوما از نشأ طلب ظاهر ساخته بودند بدانند که حق سبحانه می فرماید (الا لله
الدين الخالص * الزمر: ۳) طالب حق را گزیر است که در طلب و محبت او تعالی يك
جهت و یكرو بود که این امر خطیر شرکت را بر نمی تابد هر قدر که بکثرت آویخته
است و جهات کثرت با خود دارد و لو بالطلب و العلم و المحبة از وحدت حقیقی دور و
مهجور و هر چند اسقاط کثرت نماید چه از روی توجه و التفات و طلب و چه از روی
دید و دانش بوحدت اقرب بود تا سالک در صدد اسقاط ست در مقام طریق است و

چون معامله از اسقاط بسقوط آید و از محبت و دید و دانش ماسوی وارهد بحقیقت برسد در این مقام دل را آنقدر انقطاع از ماسوی و نسیان آن دست می دهد که اگر سالها بتکلف یاد و احضار ماسوی نماید میسر نشود و بیاد نیاید این کمال نخستین است از کمالات ولایت و شرط ست مر کمالات دیگر را و این معامله معبر بفنای قلبی است سعی باید نمود تا کمال اول بدست آید بعد ازان سخن از کمالات دیگر در میان آورده شود مصرع:

در خانه اگر کس است يك حرف بس است

مکتوب هشتم (۸۰)

بمیرزا محمد فاروق در تضاد بندگی بارادت و مداحی روضه مبارک حضرت ایشان خود و شرافت بلده سرهند

الله تعالی بحصول مرادات مکرم دارد بلکه از جمیع مرادات تهی کناد و بارادت خویش قیام دهداد مقام بندگی که نیستی و بی وجودیست وصف ارادت را بر نتابد که منبئی از هستی و خودی ست و نقطه هستی و انانیت بر سینۀ محب کوه قاف است و سد سکندری که رفع آن بی سابقه کرم امکان پذیر نیست مجرد اعمال صوریه بی جذبات قویه معنویه ازین گرداب نمی بر آرد و تا نائره آتش شوق در باطن مشتعل نسازند و عشق شرکت سوز ندهند نجات و تخلص ازین بار گران محال است تا سالک در بند ارادت خود است مرید است و چون از ارادت و مرادات وارهد و بارادت او تعالی قائم شود از مقام ارادت بر آید مقام شیخی را شاید.

درین جزو زمان این معنی که کمال نخستین است از کمالات ولایت و همچنین سائر کمالات ولایت از مزار فائض الانوار قدوة کبار حضرت پیر دستگیر قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس مفاض و مستفاد است و مجاوران آن روضه منوره بلکه طالبان اطراف و اکناف که از روی صدق می آیند و سر نیاز بآن سده سنیه میسایند ازین دول مستفیض و مستفید میگردند و از يك نوش بصد جوش و خروش ترك خویش نموده بمطلب پی می برند امروز بقعه سرهند از کثرت فیوض و انوار و از بسیاری ظهور اسرار

رشك هند و غير هند است آنرا از هند ندانند كه دريچه ولایت است خاك هند با آب ولایت يكجا شده است و باده محبت با افیون جمع در طینت آن باهم آمیخته لا جرم از جوش سكر عین و اثر را از طلبه آن بر بوده است سرو دستار از رقصان آنجای برداشته خوش گفت بیت: ازان افیون كه ساقی در می افگند * حریفان را نه سر ماند و نه دستار مع ذلك از شربت جمع الجمع سیرابست واز شیر صحو و دعوت تر و تازه این همه هدایت و ارشاد اثر آن ست و این دید و داد پرتو آن تا كجا لطافت طینت این بقعه را بیان نماید و فیوض و اسرار وجود و ایثار آنرا ظاهر سازد كه از طالبان هوشمند مخفی نیست و بر منصفان صفاكیش پوشیده نه از بحار اسرار آن گهري بدست می آید كه در جائهای دیگر كمیاب است و از خمخانه آن بكام مشتاقان شربی می رسد كه از آفاق و انفس می برد مثنوی: بس كنم خود زیركان را این بس است * بانگ دو كردم اگر درده كس است و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب نود و یکم (۹۱)

بشیشخ طاهر بدخشی جونپوری در اظهار محبت حضرت پیر دستگیر خود و محبت اصحاب آنحضرت رضی الله تعالی عنه.

بسم الله الرحمن الرحيم حضرت حق سبحانه بمراتب قرب و ارشاد ترقیات بخشاد خدمت معارف آگاه دور افتادگان را فراموش نساخته باشند چون بموجب (المراء مع من احب) هر جا كه ارتباط حبی در میان است معیت معنوی باندازه آن نیز ثابت است امید است كه تبادی ایام مفارقت فتوری در نسبت سابق نیارد بلکه اگر ارتباط حبی مذکور قوی تر گردد چنانچه متوقع از دوستان است نسبت مسطور نیز زیاده تر شود و بیش از بیش گردد این فقیر را بجماعت كه بشرف خدمت و پای بوسی حضرت قطب المحققین قدوه خدا طلبان حضرت ایشان مشرف گشته اند نسبت علیحده است در نظر ازعالم جدانند بكسی مناسبتی ندارند چه این جماعه مرایای محبوب اند و نشانی ازان بینشان دارند جذبه محبوب هنگام غیبت او خصوصاً بغایت محبوب و مرغوب اند نزد والهان

و شیفتگان قدر این جماعت بیش از پیش است هر چند این جماعت بی پروا باشند و از لوازم ارتسباط مسطور دور بوند اما نزد ما مردم نهایت عزیزند و خدمت و محبت شان بر ما لازم بهر حال از دعا غافل نباشند و توجه نمایند که فردا در زمره محبان و خادمان آنحضرت یکجا محشور گردیم و در تیه لوای مبارکش جا یابیم (... رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ وَغَيْرُ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * التحريم : ۸)

مکتوب نود و دوم (۹۲)

بشیخ حمید احمدی در ترغیب بر تحصیل طریقه بندگی و بیان معالجه عجب در اعمال. محبت آثار اخوی شیخ حمید دعا و سلام خوانند و از نوشتن احوال فارغ نباشند و در ادای طاعات و عبادات مردانه باشند و کمر همت را در خدمت مولی جل و علا چست بر بندند امروز روز کار است روز اجر فردا است در وقت کار منتظر اجر نشستن فی الحقیقت خود را از اجر باز داشتن است و در ادای خدمات مقید بلذات نباشند اگر لذت دهند نعمت است و اگر ندهند طاعت را از دست نباید داد مقصود از بندگی محنت و مشقت است که معادات نفس و مخالفت هواست نه عیش و راحت که متمنای هوا و نفس است آن لذت و راحت دیگر است که ازان طرف عطا شود و نفس و هوا را اصلا دران مدخل نبود که نفس در عین آن لذت با ناله و فغان است لیکن آن لذت چون موهبت است طاعات را بفقد آن موقوف نمی توان داشت در تحصیل طاعات بجان کوشند و امید نجات از رحمت جویند و طاعات را نیز اثر رحمت او فهمند و عائد بتوفیق او دارند و حول و قوه خود را اصلا دران دخل ندهند تا از عجب بر آیند و اگر احیاناً حول و قوه را بخود عائد بینند ازان نادم و مستغفر بوند تا طاعات ناچیز نگردد و باثم متبدل نشود لیکن باین بهانه از اعمال و طاعات در نمانند هم طاعات کنند و هم استغفار ازان طاعت نمایند و آنرا شایان جناب مقدس ندانند و امیدوار باشند که این ندامت و استغفار رفته رفته علاج آن دید حول و قوه نماید و اعمال را قابل قبول سازد.

بیت: چشم دارم که دهی اشک مرا حسن قبول
ای که دُر ساخته قطره بارانی را

بزرگی گفته **أَعْمَلُ وَاسْتَغْفِرُ** طریق بندگی اینست **اللهم مغفرتك** اوسع من ذنوبی و رحمتك
ارجی عندی من عملی.

بیت: دادیم ترا ز گنج مقصود نشان
گر ما نه رسیدیم تو شاید برسی

والسلام.

مکتوب نود و هشتم (۹۸)

مولانا حسن علی در بیان طریقه مرضیه عبودیت.

بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات بسعدت آثار اخوی مولانا حسن علی می
رساند احوال فقرای این حدود بحمد الله سبحانه مقرون بعافیت است خیریت احبه
دور افتاده مأمول و مسئول باید که احوال را نویسان باشند و اوقات را معمور دارند و دراهم
امور صرف نمایند و در سر و علانیه بخوف و تقوی بوند و قوت جوانی را مصروف طاعات
سازند و احیای لیالی را از مغتلمات شمرند و شبهای تار را باذکار و افکار و گریه و
زاری و تذکر ذنوب و تفکر گور و قیامت منور دارند و مهما ممکن عمل سنت را از دست
ندهند و از بدعت و مبتدع محترز باشند و سعی نمایند که دوام حضور مع الله سبحانه بی
مزاومت اغیار حاصل کنند و همت بران گمارند که نفس حاضر نیز از میان بر خیزد تا
حضور او با و صورت بندد و اوصاف و اخلاق او بجای اخلاق و اوصاف این نشیند و
انانیت اماره رو بزوال آرد، خوش گفت.

شعر:

چو جان آئی بجان من نشینی
مرا دیگر بجای من نه بینی

توئی از هر دو عالم آرزویم
ترا چون یافتم از خود چه گویم



بالجمله اگر نجات مطلوب است مرادات حق را جل و علا بر مرادات خود در باید گزید بلکه خود را از همه منتسبات تهی باید دید کلمه لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ را ازو باید شنید (... إِنَّهُ حَمِيدٌ مُجِيدٌ هود: ۷۳) طریقه بندگی این است انه میسر لکل عسیر و هو علی ما یشاء قدیر و بالاجابة جدیر امید که این بی حاصل را بدعای سلامتی خاتمه یاد میکرده باشند که دعای ظهر الغیب اقرب باجابت است.

مکتوب صدم (۱۰۰)

بمیرزا لطف الله در بیان حاصل طریقه علیه صوفیه و ذکر بعضی نصائح.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى بورود صحیفه گرامی مشرف گردید چه نعمتی است که در عنفوان جوانی و تهیه اسباب عیش و کامرانی سودای مطلوب حقیقی در سویدای دل پیدا آید و هوای هویت غیب از جبین جان هویدا باشد محبت درویشان اثر آن است و نیاز به ایشان بینه واضح بران پیر انصار قدس سره می فرماید الهی چیست این که دوستان خود را کردی که هرکه ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت محب این طائفه با این طائفه است (المرء مع من احب) شنیده باشند سعادت آثار این موسم جوانی و فراغ را مغتنم دانند و قوت آنرا صرف خدمات مولی علی الاطلاق نمایند هنگام کار همین موسم است در وقت پیری و سستی قوی بر تقدیر حیات و فراغ معلوم است که چه از دست می آید در حدیث آمده است (سبعة یظلهم الله فی ظله یوم لا ظل الا ظله امام عادل و شاب نشأ فی عبادة الله و رجل قلبه معلق بالمساجد و رجلان تحابا فی الله اجتماعا علی ذلك و تفرقا علیه و رجل دعته امرأة ذات منصب و جمال فقال انی اخاف الله و رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتی لا تعلم شماله ما ینفق یمینه و رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه) رواه البخاری و مسلم و غیرهما.

سعی فرمایند که برشش عمل اخیر قیام نمایند و بنیابت امام بر عدالت مستقیم باشند بدانند که حاصل طریقه بزرگان ما قدسنا لله سبحانه باسراهم العلیة اتباع سنت

است و اجتناب از بدعت و دوام توجه و نگرانی است بجناب قدس سبحانی بوصف عجز و نیستی بحدی که دل را انقطاع تام از ماسوای او تعالی حاصل آید و تعلق علمی و حسی او از اشیاء کسسته شود و از رقیب ماسوی آزاد باشد نه از شادی آن شادان و نه از غمی آن غمگین و نیز دل را حضور و آگاهی بمطلوب حقیقی بنوعی پیدا شود که غیبت در قفای آن نبود حضوری که غیبت در قفای آن بود نزد این اکابر معتبر نیست تا حضور و آگاهی ملکه نشود و وصف ذاتی او نگردد چنانچه سمع صفت سامعه و بصر صفت باصره این نسبت شریفه متصور نبود و نفی نمودن است نفس حاضر را چون بفضل او سبحانه تمام منتفی شود و حضور و شهود مطلوب خود بخود پدید آید درین هنگام شهود بود بی وصف شاهی و مشهودی بعد از ان بمقتضای (من قتلته فانا دیته) بوجود موهوب موجود گردد درین هنگام سیر معشوق در عاشق است، خوش گفت.

بیت:

آئینه صورت از سفر دورست
کان پذیرای صورت از نورست

و آنچه در بالا گفتم که حاصل طریقه بزرگان ما الخ زیرا که حقیقت این برگزیدگان و رای این گفتگو است سربست که تعبیر آن بامثال این عبارات متعسر بلکه متعذر است من لم یذق لم یدر باید دانست که دریافت این معانی مسطوزه بذوق و وجدان بی طول صحبت و خدمت اکابر این طریق عالی دشوارست ازین عاصی مهجور که از تذکر این امور لرزان و هراسان است در یوزه حصول این معانی نمودن در رنگ سوال است از سائل فقیر هر چند از راه محبت این طائفه علیه ایمانی باین معانی حاصل نموده است لیکن چون در محبت ناقص است در آنچه مترتب بر محبت است نیز باید که ناقص باشد چه محب را اطاعت محبوب لازم است ان المحب لمن هواه مطیع و چون اطوار این کابر در خود کمتر می یابد متفرع علیه آنرا چگونه بر وجه کمال یابد آری بمقتضای حدیث قدسی (انا عند ظن عبدی بی) چون حسن ظن باین فقرای دور از کار دارند یحتمل که باندازه ظن شما باشما معامله فرمایند.

بیت:

می تواند که دهد اشک مرا حسن قبول
آنکه دُر ساخته است قطره بارانی را

و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه و علی آله
الصلوات و البرکات العلی.

مکتوب صد و یکم (۱۰۱)

بسیادت پناه میر محمد نعمان در آنکه مصداق حصول نسبت صوفیه علیه تحلی است به
احکام شرعیه.

بسم الله حامداً و مصلياً علی رسوله الکریم الله تعالی ذات با برکات را مشمول
الطاف داشته مسند آرای ارشاد دارد و از هستی موهوم متخلع ساخته بدوام نیستی
موصوف کناد تا هستی حقیقی جلوه فرماید و خود بخود حاضر باشد این معنی ذوقی ست
و وجدانی بگفتن و نوشتن راست نمی آید و بنظر و فکر این معما نمی کشاید که با وجود
تکالیف سماوی نابودن بچه معنی است و بودن و نابودن در یک وقت چگونه باشد (عرفت
ربی بجمع الاضداد). عزیز می گفته در هر چیز رحمت است الا در عشق که میکشند و
از کشته دیت می خواهند یعنی از گم شده احکام بندگی فرو نمی گذارند و مصداق این
نسبت تحلی است با احکام شرعیه چه کمال آن بفنا و اطمینان نفس میرساند و از نفس
مطمئننه جز موافقت نیاید و مخالف و مداهن شریعت که دعوی این نسبت نماید از مغز
جز پوست حاصل ندارد و آنچه دارد از راه استدراج است (وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ
يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْأَخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ * آل عمران: ۸۵) امید که این دور از کار را از دعای
خیر منسی نسازند و در اوقات مرجوه استقامت او خواهند. فان الاستقامة فوق الكرامة
و السلام.

مکتوب صد و دوم (۱۰۲)

باحبه اکبر آباد علی الخصوص ارشاد پناه میر محمد نعمان در تذکیر بر تحصیل معرفت صانع جل و عز و تحذیر از حرمان آن.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد این تذکار است ازین خسته دلفکار برای احبه هوشیار (... فَاغْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ * الحشر: ۲) بدانند که مقصود از آفرینش انسان تحصیل معرفت حق است جل و علا و در معرفت اقدام متفاوت است باعتبار تفاوت استعدادات بعضها فوق بعض هر کس در معرفت بقدر عرفان خود سخن کرده است اما آنچه مجمع علیه این طائفه علیه است و قدر مشترك است و لابد است در مدارج قرب آنست که معرفت بی فنای در معروف صورت نمی بندد.

بیت: هیچ کس را تانه گردد او فنا از تست حجاب تو یقین است

نیست ره در بارگاه کبریا ★ شرط همه رهروان همین است

می بین و مگوی مذهب این است

می باش و مباش مشرب این است

پس بریاران هوشمند ناگزیر است که در حاصل کار و نقد روزگار خود نیک تأمل فرمایند هر که را معرفت مسطوره حاصل است فطوبی له و بشری باید که این حاصل را صرف امور غیر حاصله نماید و همت بر آن گمارد که اصل را در رنگ ظل واگذارد و هر که را بمعرفت راهی نکشوند و درد طلب و فقد این دولت نیز ندادند فالویل له کل الویل آنچه مقصود از خلقت او بود ادا نمود و امری را که در این نشأ از وی طلب داشتند بجا نیاورد و بامور دیگر پرداخت و تعمیر چیزی که تخریب آن خواسته اند نمود و سرمایه عمر گرامی را در هوا و لایعنی مصروف ساخت و زمین استعداد خود باوجود حصول اسباب معطل گذاشت کمال انفعال است که مطلوب را درین مهلت قلیله باوجود دعوت بآن در آغوش نا کشیده ازین دعوت گاه رخت بریند فردا بکدام رو در حضرت صمدیتش

در آید و بکدام حیلت زبان عذر بکشاید و عذاب بُعد و حرمان بدتر از عذاب جحیم است چنانچه لذت قرب و وصال زیاده از لذات جنات نعیم است فیا ویلتا علی من اعرض عن الله و یا حسرتا علی من فرط فی جنب الله دوباره در دنیا آمدنی نیست (وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا * الاسراء: ۷۲)

بیت:

ترسم که یار با ما نا آشنا بماند
تا دامن قیامت این غم بما بماند

می آرند که استاد ابو القاسم قشیری رحمه الله تعالی علیه بو علی دقاق را قدس سره پس از وفات بخواب دید که بسیار بیقراری می کرد و می گریست گفت ای استاد چه بوده است مگر باز گشتن بدنیا می بایدت، گفت آری ولی نه از برای مصلحت دنیا و نه برای آنکه مجلس گویم بلکه از بهر آنکه میان بر بندم و عصا برگیرم و همه روز بر یک یک در شوم و حلقه و عصا بر در بزنم و بگویم نکنید نمی دانید که از که باز می مانید.

بیت:

صاحب خانه را دهم آواز
کز پی هیچ ماند از همه باز
★
عمر بگذشت در پریشانی
بنگری کز چه باز می مانی

پس بر امثال ما مهجوران لازم است که عمر گرامی را بخوض این معانی بدیعه صرف نمائیم و درین زندگانی فانی حکمت وصول بفقہ آن اصول خواهیم و از سیر صالحین و نعت عارفین بیان این معانی و تفسیر این حدیث جوئیم و در طلب آن بجان کوشیم و از هر جای که بوی ازان بمشام جان برسد از پی آن شویم هر چند دست طمع از نقد این گنجینه تهی بود باری از طلب و درد فقد آن فارغ نباشیم و از جرگه متمردان بیرون شویم خوش گفت

بیت:

بچه مشغول کنم دیده دل را که مدام
دل ترا می طلبد دیده ترا می خواهد

طالب را باید که طلب خود را آرام ندهد و همواره مضطرب باشد . ابوبکر طمستانی قدس سره گفته که تصوف اضطراب ست چون سکون آمد تصوف فماند محب را بی محبوب قرار نیست و هیچگونه بما سوای او اُنس و الفت نمی گیرد و گفته اند مرید را

(۱) ابو القاسم عبد الکریم قشیری شافعی توفی سنة ۴۶۵ هـ. [۱۰۷۳ م.] فی نیشاپور

(۲) ابو علی حسن دقاق توفی سنة ۴۰۵ هـ. [۱۰۱۴ م.] فی نیشاپور

بدین صفت باید بود که در کلام مجید مسطور است (... حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ... * التوبة: ۱۱۸) چون طالب آواره بدین صفت شود بمصدق (... ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا... * التوبة: ۱۱۸) امید است که بحر بخشش بجوش آید و عاشق صادق را ازین خروش برآرد و در پیمه از معرفت در باطنش بکشاید نشانی ازان بینشان پدید آرد و در جرگه (رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ... * النور: ۳۷) در آرد و بصفت (... لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا يَخْمُصُهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... * التوبة: ۱۲۰) متصف سازد.

بیت: بس کنم خود زیرکان را این بس است
بانگ دو کردم اگر درده کس است

مامول از دوستان مقبول آنست که این دور افتاده را از دعاهاى مرجوه منسى نسازند و در یوزه حصول معانى مزبوره در باره او نمایند (... إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ * هود: ۶۱) (... رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ وَآغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * التحريم: ۸) و صلی الله تعالی علی سید المرسلین کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن ذکره الغافلون و علی آله و صحبه وسلم تسلیما کثیرا و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی ملائکته المقربین و علی عباد الله الصالحین.

مکتوب صد و سوم (۱۰۳)

بارشاد پناه میر محمد نعمان در اظهار محبت و دید قصور اعمال.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی خدام نجابت و نقابت دستگاه این احبه دور افتاده را از دعای خیر منسی نسازند رابطه حب معنوی و شوق ملاقات صوری که این احقر را بجناب شماست محتاج تحریر نیست چون دل را بدل راهی ست بحقیقت جامعه خود رجوع فرمایند المجاز قنطرة الحقیقة اینجا سر یست پس شگرف (ان الله خلق آدم علی صورته) اظهار آن سرکار این دل افکار نیست از کرمیه (... أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ

وَقَلْبِهِ... * الانفال: ۲۴) اگر توانند بآن سرپی برند شاید که این کریمه بحریت بی پایان غواصی باید که فرائد روزگار را از آنجا بدست آرد (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ... * ق: ۳۷) سبحان الله سخن از حوصله خود بیرون رفت و بجای شد که از آنجا خود در راه ست امثال ما مردم بوالهوس را با این قسم سخنان چه نسبت شخصی که مستغرق لجه عصیان بود اورا فکر آثام و ماتم ذنوب خود داشتن از همه امور اهم است امروز یا فرداست که یکایک طپانچه مرگ بر روی عیش خوشگوار می رسد و معاملات گور و قیامت در پیش می آید و نامه پر از عیوب این کس در حضرت علام الغیوب آشکارا میشود و سوء معامله او با حضرت هویدا میگردد فیا خجلتا علی ما عملنا و یا حسرتا علی ما فرطنا (... رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا... * البقرة: ۲۸۶)

مکتوب صد و چهارم (۱۰۴)

بمیرزا عبید الله در تحقیق فنای نفس و دلالت بر التزام آداب شرعیه و وراثت مطلوب جل و علا.

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند بمطالعه صحیفه لطیفه و احوال پسندیده آن گرامی برادر خوشوقت و ملتذ گردید. نوشته بودند که دل از کار اذکار مأموره آرام پذیر نیست و همگی افعال را نسبت بخود جز اضافه تهمت و همی نمیداند و وجود خود را بلکه جمیع وجودات را در تحت قهرمان وجودی که لا و هو در نفی و اثبات او بمراحل از پسماندگان اند مضمحل می یابد و بتکلف در ادای اوامر و اجتناب نواهی قهراً للوقت نموده بجای می آرد.

مخدوما این مراقبه و این دید لطیف و اصیل است و کمال این مراقبه آنست که این نسبت و همی اوصاف و افعال هم بخود نه بیند و این افعال و اوصاف درست باصل حوالت نماید و خود را بعدم صرف ملحق یابد و لاشیء محض و نیست سازج بیند تا از خود بانا نتواند تعبیر نمود علامتش آن ست که در خود نه ذکری یابد و نه توجهی نه همتی بیند

و نه حرارتی از دل تحرك ذكر و توجه مذکور مطلقاً مسلوب شود و اگر احياناً در دل حرکتی یا توجهی و حرارتی فهمد دليل عدم صفائی مراقبه مسطوره نماید دل را آرام ذكر آن هنگام بود که نفس ذکر ثابت باشد ذکر و توجه از مباعدت و کمال مبائنت مشعر است و چون این گمان از میان برخواست نماند الا الواحد القهار نه بآن معنی که ممکن واجب گشت و بآنحضرت اتحاد پیدا کرد که آن غیر واقع ست بلکه بآن معنی که ممکن نماند و از خلعت موهومۀ خویش تجرد گزید و واجب بر صرافت اطلاق خود چنانچه بود هست و خواهد ماند بعد از حقوق افعال و اوصاف باصل اگر ذکر و توجه است از خود بخود است خوش گفت.

شعر: **و لوجهی من وجهه قمر ★ ولعینی من عینه کحل**

و اذواق دیگر که نوشته اند بهترین همه آنها همین مراقبه است که مذکور گشت باید که در جمیع واردات آداب و حدود شرعیه را نیک رعایت نمایند و بترك ادبی از آداب آن مساهله نکنند و اگر خلاف مقرر علماً امری ظاهر شود بدانند که آن از راه سکر و غلبه محبت است و حق منجی همان است که علماً بیان آن نموده اند مقصود از سیر و سلوک حصول فنا و نیستی است و زوال گرفتاری ست از ماسوای مطلوب حقیقی چه آفاق و چه انفس تا در دیده بصیرت هیچ چیز منظور و مشهود نبود حتی که اسما و صفات نیز در شهود و محبت شریک ذات مجرد نباشد و گرفتاران احدیت مجردة شرکت امری را راضی نیستند و همه مشهودات و محبت را در تحت لا آورده نفی می نمایند خواه اسم بود و خواه صفت و شما می نویسید که وجود صور خیالیه را چون ظلال شیون صفات می داند نفی آنها باعث انخلال وقت می شمارد و به یقین مبین نصب عین علمی شده که هریکی از مخطی و مصیب در تحت فرمان قهرمان وجودند و تلوین اینها را ملون دیگر است.

مخدوما هر چند همه در تحت فرمان قهرمان وجودند لیکن باید که متعلق طلب و محبت مرتبه باشد که هیچ نسبت و اضافت بآن ذروه علیا راه نیافته باشد و وراء مشهودات و متخیلات بود از ظهورات و ظلال رو تافته مطمح همت جز ذات ظاهر که وراء

این مراتب است چیز دیگر نباشد باید که همه مشهودات را در تحت لا آرند تا منتفی گردند بحمد الله سبحانه که امثال این مشهودات بنظر پست در آمده است که نوشته اند که این همه کشاکش از نارسیده گیست التماس خلاصی از ماسوا از توجه بندگان خداوندی دارد اللهم ارنا الحق. و آنچه نوشته اند اگر امر ایراد پذیرد دل را تابع وقت سازد.

مخدوما هر واردی که روی نماید شکر آن بجای آرند و بعد از حصول تمکن دران طالب ترقی ازان باشند و هل من مزید گویان بورای آن پویان بوند.

بیت: نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان

بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی

إلى أن يبلغ الكتاب أجله.

مکتوب صد و بنجم (۱۰۵)

بشیر محمد صالح تنها نیسری در فضیلت فقر و ترغیب بر تحصیل فنا.
مکتوب مرغوب اخوی اعزی شیخ محمد صالح رسیده خوشوقت ساخت از مضائق روزگار نوشته بودند بر فعل و ارادت حق سبحانه راضی بلکه ملتذ باید بود و سختی فقر و تلخی فاقه را نعمت خوشگوار دانسته آن را مرآت فعل و صفت جمیل علی الاطلاق باید تصور نمود و شیوه مرضیه حبیب خداوندی جل سلطان که مقصود است از خلقت و مرکز دائره خلت و محبت است باید دانست حدیث نفیس (الفقراء الصابرون جلساء الله غداً يوم القيامة) شنیده باشند حیات دنیاوی چند روزه بیش نیست فکر گور و قیامت درین فرصت یسیره ناگزیر است و علاج علت معنوی که عبارت از گرفتاری است بمادون حق سبحانه از اهم مهام. دلی که گرفتار غیر است از چه توقع خیر است سلامتی قلب که شرط نخستین این راه است وقتی متحقق شود که ماسوی را در دل گنجائی نبود لاحقاً و علماً بحیثیتی که اگر بتکلف یاد اشیا نماید بیادش نیاید بواسطه

نسیانی که دل را از ماسوی حاصل شده است این زمان مورد اسرار و مهبط انوار قدم می گردد و محل تجلیات غیر متکیفه می شود.

مصرعه: این کار دولت است کنون تا کرا دهند

(... وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ * الْمُطْفِفِينَ : ۲۶) والسلام.

مکتوب صد و ششم (۱۰۶)

بخواجه محمد فاروق در آنکه در محبت ذاتی جلال زیاده از جمال لذت بخش است.

الحمد لله في السراء والضراء والصلوة والسلام على سيد الانبياء و آله
الاصفياء مصيبتی که درین ایام بآن عزیز روزگار رسیده است باعث تألم احبه دور
افتاده گردیده (... اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ * البقرة : ۱۵۶) لیکن چون فعل حق است جل و
علا و دلالت خاص بفاعل خود می نماید، دولت‌مندانرا وسیله وصول آنجناب عالی ست و
این مرارت صوری سبب چندین حلاوت‌های معنوی است.

بیت: می تلخ است چو جور گل‌گذاران ★ که هر چندش خوری باشد گواران
هر آتش کان بیفروزد بت سیم ★ خلیلان را بود باغ براهیم

لذتی که از راه جلال و ایلام محبوب ست عاشق صادق را بیش از لذت جمال و انعام
اوست چه لذت اولی از شائبه حظ نفس مبراست و خالص مراد محبوب ست بخلاف
لذت ثانیه این کمال ناشی از محبت ذاتی ست بلکه در محبت ذاتیه هم خصوصیت
علیحده دارد چه مقتضای مطلق محبت ذاتی استوای ایلام و انعام است و زیادتی ایلام
نشان دیگر دارد و آنی دیگر آرد خوش گفت.

بیت: آن دارد آن نگار که آنست هر چه هست

آنرا طلب کنید حریفان که آن کجاست

صحائف شریفه پی در پی رسیده است و در جواب تقصیر رفته معذور خواهند فرمود چون
قاصدی بآن حدود معلوم نبود بنابراین ازان تقاعد نمود والسلام.

مکتوب صد و هفتم (۱۰۷)

بشاه فضل الله برهانپوری در عظمت مطلوب و بزرگی طالب صادق.
بسم الله الرحمن الرحيم همواره بعنايات رحمانی جل شانہ ممتاز باشند نمیداند که به
احبه دور افتاده چه نو یسد لطایف محبوب زیاده از آنست که زبان زد این هرزه گوی
گردد و نفایس معشوق برتر ازان ست که قلم این بواهوس خیال ترجمانی آن نماید هرگاه
تذکر و خطور آن دقائق هوش بر بود و خیال فکر و اندیشه از تصور آن بلغزد جای آن دارد
که زبان در میدان ترجمان آن اسرار گنگ باشد و قلم در بوادی تعبیر آن بشگافد بیچاره
مشتاق را معامله بجای می رسد که تصور و خطور او را هم آنجا بار نمی دهند دیگران
بحقیقت او چه پی برند.

بیت: دلها همه آب گشت و جانها همه خون

تا چیست حقیقت از پس پرده برون

بلی غیرت معشوق باندازه احسان اوست هر چند احسان بیش غیرت بیش.

مکتوب صد و هشتم (۱۰۸)

به محمد فاروق ولد خواجه عبد الغفور سمرقندی در نصیحت.
برخوردار سعادت آثار ازین گرفتار دعا خوانند باید که در تحصیل علوم دینی
کوشش بلیغ مرعی دارند و سعی نمایند که عمل بر طبق آن حاصل شود و از صحبت
نا جنس و اهل تفرقه و اهل بدعت محترز باشند و باطن را به نسبت ماخوذه معمور دارند و
در دوام آن کوشند و از هر چه منافی دوام آن بود معرض بوند چه نعمتی است که ظاهر
بإحکام شرعیه متحلی باشد و باطن بآن نسبت معمور بود و صحبت و خدمت برادر کلان
خود را مغتنم شمردند و مشغولی را در مجلس او تازه دارند و بطریقی که دلالت نمایند مهما
امکن آنرا مرعی دارند و احوال را نویسان باشند و بر محبت فقرا مستقیم بوند. والسلام.

مکتوب صد ونهم (۱۰۹)

بخواجه محمد فاروق در تفضیل حالتی که در قیامت و موت و نوم رو دهد بر نسبتی که درین دار حاصل شود و در یقظه رو دهد و چنانچه در دنیا عالم امر اصل است و عالم خلق تابع او در آخرت معامله بر عکس است و بعضی کامل بودند که دنیای ایشان را حکم آخرت بود.

بسم الله الرحمن الرحيم والصلوة والسلام على رسوله الكريم وعلى من تبعه في سلوك المنهج القويم. مخدوما استماع یافته که سعی بلیغ در تعمیر اوقات دارند و مهما امکان بامور مالا یعنی نمی پردازند خدا را سبحانه علی ذلك چه نعمتی است که در ایام جوانی و تهیة اسباب کامرانی توجهی بجناب قدس سبحانی داشته کوشش در جمعیت اوقات نموده آید شکر این نعمت عظمی را بجا آرند و در ازدیاد آن کوشند (... لئن شکرتم لآزیدنکم... * ابراهیم: ۷)

و بدانند که جمعیت صوری که بظاهر وابسته است اثر نسبت معنوی است که نصیبه باطن است و لازم نیست که نسبت باطن کماهی بر ظاهر جلوه گر باشد چه آن نسبت بمنزله معشوق اوست ظاهر بمشابه عاشق آن و مشکل که معشوق در قید عاشق در آید که گرشمه لازمه معشوق است و حیا دامنگیر او. عاشق بیچاره هر قدر که شائق و واله معشوق بود همان قدر معشوق را ناز افزایش و از عاشق گردن کشی نماید هر چند باطن بامداد ظاهر ترقی می نماید و بدستگیری او بمدارج قرب عروج می فرماید.

بیت: عاشقان را نصیب از معشوق ★ جز خرابی و جان گدازی نیست

عجیب معامله است هر چند ظاهر در خدمات باطن کوشد و در ترقی آن سعی جمیل مرعی دارد باطن از وی بیگانه تر گردد و از آغوش آن دور تر رود چه طاعات و مجاهدات ظاهر سبب ازدیاد حسن و طراوت باطن است و وصف معشوقی او که ناز و استغنا از لوازم آنست بکمال می رسد ازینجاست که در انتهای نسبت باطن از درک

دورتر می افتد عزیزی می فرماید نسبت باطن هر چند بجهالت کشد زیبا تر بود قال الصدیق الاکبر رضی الله تعالی عنه العجز عن درک الادراک ادراک و این تعطش و نایافت ظاهر تا زمانی ست که کارخانه ظاهر بر پاست و چون خلل دران رود و ندای الرحیل در رسد نسبت باطن میدان خالی یافته بصد آب و تاب بی پرده در جلوه ظهور آید و مدرکه هم آغوش نسبت باطن شود چه حجاب او ازان نسبت ظاهر که بود ارتحال نمود و نیز چون موت از مقدمات قیامت است مشهود آنجا اتم و اکمل است و از ظلیت دور و باصالت نزدیک تر است و چون نوم را باموت اخوت و مناسبت است بعضی از دولتمندان را در حین نوم حالتی رو می دهد که شبیه حالت موت بود و برحالت یقظه تفوق داشته باشد.

مصراع: زهی مراتب خوابی که به زبیداری ست

تفصیل این معامله را این احقر در جای دیگر نوشته است از آنجا باید طلبید. بدانند که چون معامله برزخ صغری بانجام رسد و برزخ کبری رونماید و اجزای منتشره و عظام رمیمه را جمع سازند و معامله از خلل و اهره دران وقت دولت قرب بالا صاله بدن عنصری را باشد و بمصداق کریمه (وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * الْقِصَص : ۵) این بدن مخزون نا مراد را که چندین محن و شدائد دنیوی دیده و لکد کوبی و ایذای خلق کشیده و در ته بار او امر و نواهی فرو مانده و تلخی مرگ چشیده و بخاکساری گور ساخته و بآتش فراق و سوز اشتیاق سوخته بصد خوبی و ناز در معرکه خلایق بر سریر سلطنت بنشانند و بکمال عز و جاه امام و پیشوای لطائف عالم امرش گردانند و بر عکس معامله دنیوی که باطن در معاملات قرب اصل ست و ظاهر تابع آن در آنجا ظاهر اصل بود و باطن تابع آن ظاهر باشد نه بآن معنی که نسبت از باطن سلب نموده بظاهر دهند و او را تابع ظاهر گردانند بلکه بآن معنی است که باطن به نسبت سابق متمکن بود ظاهر را امری دهند و قربی و منزلتی بخشند که باطن با وجود معامله خود بشوق و آرزو تبعیت ظاهر خواهد و نسبت خود را در جنب نسبت او محو و متلاشی بیند اذا جاء نهر الله بطل نهر عیسی.

تنبیه بعضی کامل باشند که درین نشاء آن یابند که دیگران فردا یابند امروز

ظاهرشان را بر باطنشان مزیت داده آنرا متبوع و این را تابع سازند و دنیای شان را حکم آخرت دهند آخرت اینها را بران قیاس باید نمود که چه حکم خواهد بود چنانچه حضرت ایشان ما را بخطاب دنیای ترا حکم آخرت دادم مشرف ساخته اند.

بیت:

اگر چه این لحظه ممکن کارِ شب نیست

ز بختِ مقبلان این هم عجب نیست

باید دانست قرب نبوت بعالم خلق تعلق دارد و قرب ولایت بعالم امر هر که را بقرب نبوت بنوازند این کمال در حق او ثابت بود.

مصرع:

این کار دولت است کنون تا کرا دهند

سخن بجای دیگر رفت مقصود آنست که بجمعیت صوری باشند و بمقتضای (المرء مع من احب) با بزرگان خود از راه محبت معیت پیدا کنند و احبۀ دور افتاده را بدعا ها یاد آوری می نموده باشند و السلام علیکم و علی من لدیکم.

مکتوب صد و نوزدهم (۱۱۹)

مولانا محمد امین در جواب کتابت او که متضمن واردات بوده و وجه توفیق در میان کریمه (... قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ... النساء: ۷۸) و کریمه (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ... النساء: ۷۹) الآیه و بیان حضور نقشبندیه و جواب اسوله دیگر.

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی اعزی مولانا محمد امین وصول یافته باعث فرحت و مسرت گردید زادکم الله سبحانه شوقاً و ذوقاً و توفیقاً اظهار آمم مهاجرت نموده بودند. مخدوما دنیا دار الفراق است دعا کنید که در دارالسلام جمع گردیم نوشته بودند که درین ایام دید نیستی و تغیر عالمیان در هر آن از سر تازگی گرفته. مخدوما دید نیستی معبر بعدم است که مقدمه فنا است و تغیر عالمیان در هر آن تعلق بشهود سالک دارد چنانچه تفصیل آن بمشافهه مذکور شده است.

و نیز نوشته بودند که جهانیان را همه ظهورات حق جل و علا می یابد و در مرآت مظاهر غلط نما جز ذات واحد مشهود نمی گردد و نمی داند که معبود چیست و عابد کیست. مخدوما این دید و این شهود را مشائخ دیگر کمال می دانند و فتح الباب میفرمایند نیک و مبارک است لیکن در غلبه این حال آداب شرعی را محافظت تام باید نمود و حقوق بندگی را نیک بجا باید آورد و باید یقین کرد که این شعبه بر تقدیر صحت از راه استیلائی محبت محبوب است که محب هر چه بیند و داند غیر محبوب نه بیند و نداند و از هر کجا لذت فرا گیرد نسبت بمحسوب نماید و عدم تمیز میان عابد و معبود که نوشته بودند ناشی از مقام جمع است که آنرا کفر حقیقی نیز گویند چون بمقام فرق بعد الجمع رسد و از کفر باسلام حقیقی آید عابد را از معبود متمیز یابد و خلق را از خالق تعالی جدا بیند و آنچه در بالا مذکور شد که این شعبه بر تقدیر صحت زیرا که مشهود در مرایای کثرت نه ذات واحد است تعالی.

بیت:

خلق را وجه کی نماید او ★ در کدام آئینه در آید او

نوشته بودند سبحان الله قائل انا الحق و سبحانی را ارباب ظواهر تشنیع مینمایند مگر نمی دانند که از نسبت غیریت چه کشاید و اهل این ورطه را چه حاصل آید الخ. بدانند که حقائق ممکنات اعدام است که بواسطه انعکاس کمالات امتیاز یافته است پس کمالات در ممکنات مستعار و مستفاد از مرتبه و جوب بود و ذوات آن غیر از اعدام چیزی دیگر نباشد و چون این دید عاریت بر عارف غالب می آید کمالات منعکس را درست باصل می سپارد و خود را عدم صرف می بیند و بوی از هستی و توابع آن در خود نمی یابد این زمان بفنای حقیقی مشرف می شود نه آنکه خود را عین حق تعالی یابد که خودی از وی زائل گشته و بیخ انانیت بر کنده به انا الحق و امثال آن تکلم نمی نماید معدوم را با موجود حقیقی چه اتحاد و کدام اشتراك مقصود از نفی غیریت انتفای شرکت ممکن است با واجب تعالی در خیر و کمال و این انتفای اشتراك درین صورت بر وجه اتم حاصل است از برای نفی این اشتراك چه در کار که بعینیت قائل شویم و در محذورات افتیم و چه توفیق در میان دو کریمه که کریمه (... فُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ...)*

النساء : ۷۸) و کریمه (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ...*
النساء : ۷۹) باشد پرسیده بودند بدانند که خلق سیئات که درین جا عبارت از
بلیات است از حق است سبحانه لیکن جزاء اعمال سوء بنده است و بشامت عمل خود
مورد بلا و مصیبت میگردد چنانچه از عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها منقول است که
فرموده (ما من مسلم یصیبه وصب و لایصب حتی الشوکه یشاکها و حتی انقطاع شمع
نعله الا بذنب و ما یعفو الله اکثر) پس باندازه خلق بلا و ایصال آن فرموده (... قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ
اللَّهِ...* النساء : ۷۸) و باعتبار استجلاب آن بکسب ذنوب فرمود (فمن نفسک) فلا تدافع
بخلاف حسنه که تفضل محض است همه اعمال خیر بنده مکافات نعمت وجود هم نمی
کند بنعم دیگر چه رسد رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم فرموده (لا یدخل الجنة
احد الا برحمة الله) قیل ولا انت قال علیه و علی آله الصلوة والسلام (و ما انا) و آنچه بعضی
از نعم عاجله و آجله جزای عمل بنده در قرآن و احادیث آمده است آن نیز از راه تفضل
است که بفضل صرف عمل بنده را باین درجه رسانند.

بیت:

چشم دارم که دهد اشک مرا حسن قبول
آنکه دُر ساخته است قطره بارانی را

و ایضاً وجود که بالاصالت خاصه حضرت معبود است تعالی مبدأ هر خیر و
کمال است پس مبدأ حسنات او بود تعالی و عدم که ذات ممکن است منشاء هر شر و
نقص است پس منشاء سیئات نفس ممکن باشد و کریمه (... قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ...*
النساء : ۷۸) باعتبار خلق است منشأ دیگر است و خلق دیگر چنانچه گویند منشأ
نباتات ارض است و منشأ مروارید آب باوجود آنکه خلق ازوست تعالی از نسبت
نقشبندیه و حضور خاص این اکابر استفسار رفته بود بدانند که نسبت نقشبندیه و حضور
ایشان شهودی ست میرا از وصف شاهدهی و مشهودی و حضوری ست برتر از نسبت
حاضر و حاضریست که بحیرت تعلق دارد و دران موطن شهود حق سبحانه خود بخود
است و این حضور را حضوری غیب نیز گویند حضرت قدوة المحققین حضرت ایشان ما
نوشته اند که اندراج النهایت فی البدایت درین موطن صورت می بندد و حصول این

نسبت مر طالب را درین طریق در رنگ اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر اذکار و اوراد را از پیر تا بران عمل نماید و پی به مقصود برد.

مصراع: قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

و نیز نوشته بودند در باب نقشبندیه که می فرمایند که ما فضلیانیم که نهایت دیگران در بدایت ما مندرج است پس نهایت ایشان علیهم الرضوان عبارت از چه باشد مخدوما بیان این معنی در کتب این اکابر هیچ بنظر نه آمده است معلوم نیست که کسی شرح این معما نموده باشد غیر از حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره که جواب این سوال بتفصیل در مکتوب دو یست و بست و یکم از مکتوبات جلد اول نوشته اگر شوق این معنی دامنگیر شود آنجا مطالعه نمایند و واقعه که دیده اند که میگویند که قدوة المحققین حضرت ایشان ما از همه اولیا افضل اند حتی از فلان عزیز و اضطرابی ازین واقعه ظاهر ساخته اند مخدوما جای اضطراب نیست افضل درین جای تواند که بمعنی انفع باشد و بهمین معنی حضرت خواجه احرار قدس سره العزیز فرموده اند.

مصراع: سایه رهبر به است از ذکر حق

یعنی حفظ صورت پیر که آنرا رابطه گویند سودمندتر است مرید را از ذکر گفتن و واقعه که در باب انگشترین بواسیر دیده اند الحق که فقیر نیز آن انگشترین را خوش نمی کند مضمون حدیث (من علق شیئاً وُکل الیه) شنیده باشند نوشته بودند که بی انصافان به تهمت متهم می کنند نه این چنین ست. مخدوما اگر در شما نیست کفارت شما می شود بخاطر هیچ نیارند نعوذ بالله من الحور بعد الکور. از حق سبحانه استقامت مسألت نمایند و این دور افتاده را از دعا فراموش نکنند.

مکتوب صد و چهل و هفتم (۱۴۷)

بیر محمد خافی در ترغیب بر تعمیر اوقات و ذکر احادیث فضائل قضای حوائج مسلمانان و فضائل حسن خلق.

ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین حبیب رب العالمین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها شفقت آثارا حیات دنیوی بغایت قلیل است و معاملات ابدی و سرمدی بآن مربوط سعادتند کسی است که این فرصت یسیره را غنیمت دانسته ساختگی کار آخرت دران نماید و توشه سفر دراز را مهیا سازد و چون شمارا حق تعالی مرجع مهمات جمعی از خلائق ساخته است شکر خداوندی جل سلطانه بجا آورده کمر همت را در روائی مهمات خلق الله چُست بر بندند و خدمتکاری عبید و آماء صاحب خود را وسیله نیل درجات دنیوی و اخروی تصور فرمایند و نیک سلوکی و احسان باخلائق و طلاق وجه و حسن خلق با اینها و رفق و سهولت در معاملات اینان را دریجه رضامندی مولای حقیقی جل سلطانه دانند و سبب نجات و واسطه ترقی درجات فهمند در حدیث آمده است (الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله من احسن الی عیاله).

احادیث چند در فضیلت قضای حوائج مسلمانان و ادخال سرور را بایشان و فضیلت حسن خلق و رفق و تانی و برد باری می آرد نیک تأمل نمایند و اگر در معنی حدیثی خفای ماند از طالب علمی متدین حل آن خواهند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است. (المسلم اخ المسلم لا یظلمه ولا یُسْلِمُهُ و من کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته و من فرج عن مسلم کربة فرج الله عنه کربة من کرب یوم القیمة و من ستر مسلما ستره الله تعالی یوم القیمة) رواه البخاری و مسلم^[۱] و در روایت مسلم است: (والله تعالی فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه) و هم در حدیث است (ان الله خلقا خلقهم لحوائج الناس تفرع الناس الیهم فی حوائجهم اولئک الامنون من عذاب الله) رواه الطبرانی. و هم در حدیث آمده است (ان الله تعالی اقواما اختصهم بالنعم لمنافع العباد و یقرهم فیها ما بذلوا

(۱) تفصیل معنی این حدیث در جلد اخیر ترجمه المشکوة است

فاذا منعوها نزعتها منهم فحوها الى غيرهم) رواه ابن ابى الدنيا والطبرانى. وهم در حديث است (من مشى فى حاجة اخيه كان خيراً له. من اعتكاف عشر سنين ومن اعتكف يوماً ابتغاء وجه الله تعالى جعل الله بينه وبين النار ثلاث خنادق كل خندق ابعد مما بين الخافقين) رواه الطبرانى والحاكم وقال صحيح الاسناد. وهم در حديث است (من مشى فى حاجة اخيه حتى يقضيها له اظله الله عز وجل بخمسة وسبعين الف ملك يصلون عليه ويدعون له ان كان صباحاً حتى يمسي وان كان مساء حتى يصبح ولا يرفع قدماً إلا حط الله عنه بها خطيئة ورفع بها درجة) رواه ابن حبان وغيره. وهم در حديث است (من مشى فى حاجة اخيه المسلم كتب الله تعالى له لكل خطوة سبعين حسنة ومحى عنه سبعين سيئة الى ان يرجع من حيث فارقه فان قضيت حاجته على يديه خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه وان هلك فيما بين ذلك دخل الجنة بغير حساب) رواه ابن ابى الدنيا. وهم در حديث است (من وصل لـاخيه المسلم الى ذى سلطان فى مبلغ برّ وتيسير عُسْر اعانه الله تعالى على اجازة الصراط يوم القيمة عند دحض الاقدام) رواه الطبرانى. وهم در حديث است (افضل الاعمال ادخال السرور على المؤمن او كسوت عورته او اشبعت جوعته او قضيت له حاجته) رواه الطبرانى و ابو الشيخ. وهم در حديث است (احب الاعمال الى الله تعالى بعد الفرائض ادخال السرور على المسلم) رواه الطبرانى. وهم در حديث است (ما ادخل رجل على مؤمن سروراً إلا خلق الله تعالى عز وجل من ذلك السرور ملكاً يعبد الله عز وجل ويوحده فاذا صار العبد فى قبره اتاه ذلك السرور فيقول اما تعرفنى فيقول له من انت فيقول انا السرور الذى ادخلتنى على فلان انا اليوم انس وحشتك والقنك حجتك واثبتك بالقول الثابت واشهدك مشاهد يوم القيمة واشفع لك الى ربك واربيك منزلت من الجنة) رواه ابن ابى الدنيا و ابو الشيخ. وهم در حديث است سئل رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم عن اكثر ما يدخل الناس الجنة فقال (تقوى الله وحسن الخلق) وسئل عن اكثر ما يدخل الناس النار فقال (الفرج والفرج) رواه الترمذى وابن حبان والبيهقى. وهم در حديث است (ان من اكمل المؤمنين ايماناً احسنهم خلقاً والطفهم باهلهم) رواه الترمذى والحاكم. وهم در حديث است (ان العبد ليبلغ بحسن خلقه عظيم درجات الآخرة واشرف المنازل وانه يضعف العبادة وانه ليبلغ بسوء خلقه اسفل درجة فى جهنم) رواه الطبرانى. وهم در حديث است (ألا اخبركم بايسر العبادة واهونها

على البدن الصمت وحسن الخلق) رواه ابن ابى الدنيا. ونيز در حديث است ان رجلا جاء الى النبى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم من قبل وجهه فقال يا رسول الله اى العمل افضل قال (حسن الخلق) ثم اتاه عن شماله فقال يا رسول الله اى العمل افضل قال (حسن الخلق) ثم اتاه عن خلفه فقال يا رسول الله اى العمل افضل فالتفت اليه رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم فقال (مالك لا تفقه حسن الخلق هو ان لا تغضب ان استطعت) رواه محمد بن نصر المروزى. وهم در حديث است (انا زعيم بيت فى ربض الجنة لمن ترك المراء وان كان محقا وبيت فى وسط الجنة لمن ترك الكذب وان كان مازحا وبيت فى اعلاء الجنة لمن حسن خلقه) رواه ابو داود و ابن ماجه و الترمذى. وهم در حديث قدسى آمده (ان هذا دين ارتضيته لنفسى ولن يصلح له الا السخاء وحسن الخلق فاكرموه بهما ما اصبحتموه) رواه الطبرانى و البزار. وهم در حديث است (الخلق الحسن يذيب الخطايا كما يذيب الماء الجليد والخلق السوء يفسد العمل كما يفسد الخل العسل) رواه الطبرانى. وهم در حديث است (ان الله رفيق يحب الرفق فى الامر كله) رواه البخارى و مسلم. وهم در حديث است (ان الله عز وجل يحب الرفق ويرضاه ويعين عليه ما لا يعين على عنف.) رواه الطبرانى وهم در حديث است (ألا اخبركم بمن يحرم على النار او بمن يحرم عليه النار يحرم على كل هين لين سهل) رواه الترمذى. وهم در حديث است (التأنى من الله تعالى والعجلة من الشيطان وما احد اكثر معاذير من الله تعالى وما من شىء احب الى الله من الحلم) رواه ابو يعلى. وهم در حديث است (ان العبد ليدرك بالحلم درجة الصائم القائم) رواه ابن حبان. وهم در حديث است (وجبت محبة الله على من غضب فحلم) رواه الاصفهانى وهم در حديث است (الا انبئكم بما يشرف الله به البنيان ويرفع به الدرجات) قالوا نعم يا رسول الله قال (تحلم على من جهل عليك وتعفو عن ظلمك وتعطى من حرمك وتصل من قطعك) رواه الطبرانى و البزار. وهم در حديث است (ليس الشديد بالصرعة انما الشديد الذى يملك نفسه عند الغضب) رواه البخارى و مسلم. وهم در حديث است (ان من الصدقة ان تسلم على الناس وانت طليق الوجه) رواه ابن ابى الدنيا. وهم در حديث است (تبسمك فى وجه اخيك لك صدقة و امرك بالمعروف ونهيك عن المنكر صدقة و ارشادك الرجل فى ارض

الضلال لك صدقة و اماطتك الحجر والشوك والعظم عن الطريق لك صدقة و افراغك من دلوک في دلو اخيك لك صدقة) رواه الترمذی. وهم در حديث است (ان في الجنة غرفة يرى ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها) فقال ابو مالك الاشعري لمن هي يا رسول الله قال (لمن اطاب الكلام و اطعم الطعام و بات قائما و الناس ينام) رواه الطبرانی و الحاكم. اين احاديث از كتاب ترغيب و ترهيب كه از كتب معتبره علم حديث است ايراد نموده شده است الله تعالى عمل بمقتضای آن كرامت فرمايد صفحه حال خود را بمضمون اين احاديث موازنه نمايند آنچه موافق حال آيد شكر خداوندى جل سلطانه بران بجا بايد آورد و آنچه نه چنين باشد بعجز و زارى توافق حال خود بآن از حق سبحانه مسألت بايد نمود و اگر بالفعل توفيق عمل آن كسى نيابد بهر حال اعتراف بتقصير خود نقد او خواهد بود آنهاهم نعمتى است العياذ بالله سبحانه كه توفيق عمل نيابد و خود را مقصر هم نداند كه از اسلام قليل النصيب است.

بيت:

هر كس كه بيافت دولتى يافت عظيم
و انكس كه نيافت درد نيافت بس است

مکتوب صد و چهل و هشتم (۱۴۸)

بجناب ارشاد پناه مير محمد نعمان در آنكه قبيح و شرارت مرآت حسن و جمال است. الله تعالى ذات با بركات را مشمول الطاف داشته مسند آراى ارشاد دارد (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ...# الروم: ۴۱) بشأمت اعمال ما دويم سال است كه خلق بلبية قحط گرفتارند مردم بجهت استسقاء برآمده بودند و اين دور ازكار نيز در ميان ايشان بود با اين همه بار گناه بيقين تصور مى كرد كه ورود اين بلا از نتايج اعمال سوء اوست مردم از وجود او بركت مى جستند و او را در يوزه دفع بلا مى ساختند و از حقيقت حال واقف نبودند و از ظلم حكام مى ناليدند و او چون اين ظلم را باعمال خود نسبت مى داد در جنب اين آترا هباء منثور خيال مى كرد.

مخدوما با این همه تقصیرات از امثال اعزه و احبه امید دارد که رحمی بحال او نمایند و عفو زلات او خواهند و بسبب کثرت معاصی او را مهجور نکنند هر چند عاصی است اما امیدوار رحمت است ارحم الراحمین هم نظر رحمت بحال عاصیان راجی دارد و فردا شفاعت نیز نصیب عاصیان باشد کما ورد می آرند که روز قیامت یحیی ابن زکریا را علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات بیارند و هیچ معصیت در دیوان او نه. او را در دیوان عاصیان بدارند تا حساب از ایشان گرفته شود صفت غفران برای اهل عاصیان است و ستاری ذنوب و عیوب را خواهان است و عفو تقصیرات را جو یان است ظهور خیریت را شریعت می باید و خداوندی را بندگی.

بیت: منم کاستاد را استاد کردم ★ غلامم خواجه را آزاد کردم

پس هر چند وجوه قبح و نقص و شر بیشتر نمایندگی و آئینه داریء حسن و کمال و خیر زیاده تر سبحان الله قبح و نقص درین جا معنی حسن و کمال پیدا کرد اعدام مقیده با وجود شرارت چون وجوه خیریت عارضی دارند آئینه داری اسما و صفات نمودند عدم مطلق که وجهی از خیریت ندارد شر محض است تقابل بوجود بحت دارد تعالی و بآئینه داری آن مرتبه مقدسه بر پاست.

بیت:
غلام خویشتم خواند لاله رخساری
سیاه روئی من کرد عاقبت کاری

از هزاران یکی از عرفا بعد قرون متطاوله بحصول این کمال ممتاز است و نزول بعدم صرف می فرماید و آئینه داری حضرت ذات تعالی معرا از اسما و صفات می نماید و نور هدایت او از عرش تا فرش فرو می گیرد لهذا پستی خاک سبب رفعت او گشته است و خواص خاکیان را بر قدسیان فضل داده سخن بجای دیگر رفت مقصود آنست که این دور از کار را در اوقات مرجوه بدعا یاد آرند و عفو زلات او خواهند.

مکتوب صد و چهل و نهم (۱۴۹)

مولانا محمد صدیق در آنکه حزن لازمه این دارست و آنکه نسبت اگر از ظاهر مخفی گردد و بر باطن جلوه گر باشد مضر نیست.

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى مكاتيب شريفة اخوى اعزى مولانا محمد صدیق رسیده خوشوقت و مسرور ساخت زادکم الله سبحانه ترقياً و توفيقاً از شکر و شکایت که می نویسد بوضوح می انجامد. مخدوما دنیا دار الفراق است محل لقا در پیش است کریمه (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ... العنكبوت: ۵) مشعر این معنی است پس طالب او تعالی درین نشأه غیر از آنکه بسوز و گداز سازد و بحزن و فکر موصوف بود چاره ندارد هرگاه صفت حبیب علیه و علی آله افضل الصلوات والتسليمات دوام حزن و تواصل فکر باشد بدیگران چه رسد غایت الامر جهت تسلیه طالب نمونه از بعض امور موعوده بر باطن او جلوه گر می سازند.

مصراع:

بلا بودی اگر این هم نبودی

از گم کردن مهمان نوا اظهار تألم می نمایند باکی ندارد اگر از ظاهر مستور گشته بر باطن متجلی است در نفعات می آرد درویشی ابو محمد جریری را گفت بر بساط انس بودم دزی از بسط بر من بکشادند از مقام خود بلغزیدم و ازان محبوب شدم راه بگم کرده خود چون یابم مرا براهی که بآن رساند دلالت کن ابو محمد بگریست و گفت ای برادر همه باین درد گرفتارند و باین داغ مبتلا لیکن بر تو بیستی چند بخوانم که بعضی ازین طائفه گفته اند.

شعر:

کم قد وقت بها اسائل خبیرا

عن اهله او صادقا او مشفقاً



قف بالديار فهذه اثارهم

تبکی الاحبة حسرة و تشوقاً

فاجابنی داعی الهوی فی رسمها

فارقتم تهوی تُعزَّز الملتقی

مکتوب صد و پنجاهم (۱۵۰)

بشیخ محمد شریف کابلی در آنکه فنا قدم اول است درین راه.
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی گرامی مولانا محمد شریف این
دور از کار را از دعای خیر منسی نسازند و برسنت نبوی علی صاحبها الصلوة والسلام
مستقیم باشند و از هستیء موهوم بتمام منخلع گردیده بوجود موهوب متحقق بوند و بدام
نیستی صید هستی نمایند و ظهور هستی و توابع آن بی کمال نیستی میسر نیست و تخلق
باخلاق محبوب بی فناء از منتسبات ممکن نه کمالات دیگر فوق آن بسیارند لیکن همه
مشروط باین فنا اند.

بیت: هیچ کس را تا نگردد او فنا ★ نیست ره در بارگاه کبریا

پس فنا قدم اول ست درین راه.

شعر: ومن بعد هذا ما تدق صفاته ★ وما کتمة احظی لیدیه واجل

مکتوب صد و پنجاه و یکم (۱۵۱)

بلا نعمت الله در آنکه هر چند نسبت باطن قوت پذیرد تحلی به احکام شرعیه بیشتر
گردد.

کتابتهای اخوی مولانا نعمت الله رسیده خوشوقت ساخت بجمعیت و
استقامت باشند فان الاستقامة فوق الکرامة و از هستی موهوم بر آمده بدوام نیستی
موصوف باشند تا هستی مطلوب حقیقی جلوه فرماید وسالک را ازوی رباید خود بخود
حاضر باشد این معنی ذوقی است و وجدانی بگفتن و نوشتن راست نمی آید و بنظر و فکر
این معما نمی کشاید که با وجود بقای تکالیف شرعیه نابودن بچه معنی است و بودن و

نابودن در يك وقت چگونه باشد عرفت ربی بجمع الاضداد عزیزى گفته در هر چیز رحمت است الا در عشق که رحمت نیست می کشند و از کشته دیت می خواهند یعنی از گم شده احکام بندگی فرو نمی گذارند عجب معامله است هر چند این نسبت بر عارف غالب می آید سبب ازدیاد تحلیء او با احکام شرعیه می گردد چه نفس اماره که بالذات آبی احکام شرعیه است رو بانقیاد می آرد و کمال تحلیء بکمال اطمینان است و مداهن شریعت که دعوی این نسبت می نماید از حقیقت نسبت بی بهره است از مغز به پوست در مانده چه کمال این نسبت باطمینان می کشد و علامت اطمینان کمال اتباع احکام منزله است و لیس فلیس ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی کمال متابعة صاحب الشریعة علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات و التحیة.

مکتوب صد و پنجاه و دوم (۱۵۲)

بفتح خان شیرپوری در حل شبهه که بر کلام حضرت خواجه بزرگ قدس سره العزیز نموده بسم الله الرحمن الرحیم پرسیده بودند که حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره فرموده اند روزه ما نفی ماسواست پس معلوم می شود که ماسوی هست اما چیست بحقیقت وجود دارد یا نه اگر بحقیقت وجود دارد بنفی ما منتفی نمی شود و اگر بحقیقت وجود ندارد چه حاجت بنفی جواب مراد حضرت خواجه قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس و الله اعلم بالصواب از نفی ماسوی نفی تعلق و نفی مقصودیت ماسوی است بلکه نفی شهود و شعور ماسوی که حاصل فنا و توحید شهودی است که شرط این راه است ماسوی بحقیقت موجود باشد یا نباشد توحید وجودی هیچ در کار نیست تا نفی وجود ماسوی کرده آید آنچه لابدست و وصول بمنازل قرب بران موقوف توحید شهودی است باید که در دیده بصیرت سالک نامی و نشانی از ماسوی نماند و تعلق علمی و حُبّی او از ماسوی گسسته شود تا قابلیت ظهور انوار قدم پیدا کند و راهی ببارگاه قدس یابد و بدونه خطر القتاد مقرر است تا نرهی نیابی مارا بنفی وجود اشیا چندان کاری نیست علاج مرض باطنی

که مانع وصول است نزد ما از اهم مهم است و آن تعلق و گرفتاریست باشیا و شهود و شعور است بماسوی چه بطور ولایت علوم کونی بامعرفت الهی جل سلطانہ جمع نیاید و شهود کثرت باشهود وحدت یکجا نشود سالک را ناگزیرست که به لانی این امور نماید تا نسیان ماسوی شود و فنا پدید آید.

بیت: تا بجاروب لا نروبی راه ★ نرسی در سرای إلا الله

نوشته بودند اگر گفته شود بحقیقت وجود ندارد مگر وجود مجازی جواب همین وجود مجازی در مرتبه خودش هست یانیست اگر هست چه فائده بنفی ما و اگر نیست نیست فائده در نفی آن گوئیم وجود مجازی چونکه در اذهان بعنوان وجود حقیقی مرکوز شده است سالک نفی عنوان حقیقی آنرا می نماید تا مجاز بعنوان حقیقت ظاهر نشود و بوجود حقیقی حق جل و علا مشارکت پیدا نیاید و سد راه سالک نشودالمجازینفی شنیده باشند.

نوشته بودند اگر گفته شود اصلا نیست مگر وجود موهوم جواب چون اصلا نباشد وهم و موهوم از کجا گوئیم که مرتبه وهم که عبارت از نمود بی بود است در علم الله کائن وثابت است رواست که حق سبحانه عالم را درین مرتبه که در علم او تعالی بود بوجود خلق فرماید و در خارج اصلا نبود و تحقیق این معنی در کتب این اکابر مذکور است نوشته بودند اگر گفته شود وجود ظلی جواب پس من وجه باشد و من وجه نباشد و این نفی در وجهی است که نیست هست نما لاجرم نفی بی فائده بود. گوئیم که نیست هست نما را سالک چون بعنوان هست حقیقی تصور کرده و بنیاد دراز برین بی بنیاد نهاده است نفی عنوان هستی حقیقی او می نماید تا از روی ذوق و حال نیستی ذاتی او هویدا گردد و زینہ صعود هست حقیقی گردد و از ظل باصل شاه راهی کشاید.

مکتوب صد و پنجاه و سوم (۱۵۳)

بحاجی حسین در آنکه مقصود از فنا و بقا زوال گرفتاری ماسوی است و صفائی عبودیت نه امر دیگر.

بسم الله الرحمن الرحيم خدمت حاجی الحرمین الشریفین ازین محب دور افتاده سلام عافیت انجام خوانند صحیفه شریفه رسیده سبب مسرت گردید مطالعه احوال پسندیده و اذواق مواجید سنجیده مسرت بر مسرت بخشید الله تعالی ترقیات بی اندازه دهاد و علوم و اذواق تازه بخشاد. مخدوما چون این دار دار عمل است و محل کشت و کار در افزونی عمل سعی بلیغ باید نمود در ازدیاد کمیت و کیفیت آن بیاید کوشید مقصود از فنا و بقا زوال گرفتاری ست از مادون حق سبحانه که مانع دوام اقبال است بجناب قدس معبود حقیقی و حصول یسراست در اعمال و طاعات و تنقیه عبادات است از دقائق شرك خفی از حصول فنا و دید عدمیت بنده بجای نرود و معدوم مطلق نشود و سر از ربقه بندگی نکشد و در جانب بقا هم باحق جل و علا در نفس الامر یکی نگردد و متحد نشود مقصود صفائی عبودیت است و نیک بودن ست در معاملت باو سبحانه این معنی در فنا ظاهر است و در بقا نیز چون دید اتحاد است پس بمقتضای (انا عند ظن عبدی بی) گوئیا حضرت معبود تعالی باین کسوت متلبس گشته بعابدیت آمده است و مقرر است که هر چه بآنجناب قدس منسوب ست اتم و اکمل است لاحصی ثناء علیک انت کما اثنت علی نفسک پس عبادتی که هنگام بقا بود اتم و اکمل باشد.

مکتوب صد و پنجاه و چهارم (۱۵۴)

بمیرزا عبید الله در شرح احوال وی که در عریضه نوشته بوده.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که بمصحوب شیخ

نورالدین درویش ارسال داشته بودند رسید از مطالعه آن ذوقها یافت.

نوشته بودند که درین ایام در ادای نماز حالتی روی می دهد که قبل ازین نبود چنان ظاهر می شود که جسم در حرکت تابع جسم دیگر است چنانچه جامه تابع بدن است و اصلا این حال از نظر پوشیده نمی شود و در قلیل اوقات در خارج نماز در حرکت و سکون همین حال است. مخدوما این حالت بغایت اصیل است نماز را چنانچه بر غیر نماز تفوق است حالت صلوتیه را بر غیر حالت صلوتیه نیز تفوق است و این جسم دیگر متبوع که نوشته بودند مانا که صورت مثالیه وجود موهوب است که بولادت ثانیه مربوط است که بعد از تحقق فنا و بقا باسمى که مبدأ تعین او است آن وجود حاصل گشته و باطن عارف گردیده و لطائف عشره عالم خلق و امر او نسبت بآن ظاهر آمده و این ظاهر و باطن و رای آن ظاهر و باطن است که متعارف قوم است که عالم خلق را ظاهر گویند و عالم امر را باطن نامند و آنکه گویند که عارف ظاهر با خلق است و باطن با حق جل و علا

بیت: از برون در میانِ بازارم ★ وز درون خلوتی ست بایارم

مراد از ان ظاهر و باطن متعارف است و تصفیه باطن بهمین معنی گویند چه تصفیه باطن بمعنی اول معنی ندارد و نگرانی و توجه او بمطلوب صورت نه پذیرد چه توجه و نگرانی مشعر بمبائنه و مباحثت است و این باطن که حکم قیوم ظاهر دارد هر چند از عالم اجسام نیست لیکن امور معنویه درین راه بسیار است که در صورت مثالی بعنوان اجسام ظاهر می شوند و آنچه نوشته با آنکه عرض نموده که نسبت و همیه بخود حواله باصل است و این حال معروض متضاد با اوست. مخدوما میان این هر دو حالت هیچ تضاد نیست حالت صلوتیه مسطوره می تواند که مترتب بر بقا باشد و حواله نسبت و همیه فنا است و فنا را بابقا هیچ تدافع نیست فنا و بقا نزد ما دائمی است در عین فنا باقی است و در عین بقا فانی چه فنا از ماسوای مطلوب است و بقا با مطلوب این شبهه شما مشتبه بشبهه صاحب نزهت است که بر مقرر قوم تخطیه و اعتراض نموده است و گفته:

شعر: گویند عنانِ خود چه تابی
این نکته نمود نا صوابم
گم شو که چو گم شوی بیابی
چون گم شوم انگهی چه یابم

یابنده اگر کسی دگر خواست
از گم شدنم پس او چه می خواست

پس اعتراض نیز مدفوع است چه گم شدن که فناست نسبت بهاسوی است و یافت که از بقا است نسبت بحق تعالی است و در میان این و آن تدافع نیست این فقیر این مطلوب را در کاغذی بتفصیل نوشته است اگر خفای مائد آنجا رجوع نمایند. مخدوما آنچه از امور غیبیه کونیه و احوال موتی که ظاهر شود در کار نیست که آنرا بتفصیل نویسند اجمال هم کافی ست که بمطلب اصلی چندانی کار ندارد مگر چیزی که غرابت داشته باشد و آنچه بمطلب اصلی تعلق دارد بتفصیل آن اگر به پردازند مستحسن است و در هر که نشه طلب یابند بعد استخاره طرفین طریقه را باو بگویند و اگر ازدحام خوش نیاید در صحبت کم کسی نگاه دارند و طریقه ستر احوال محمود است محتاج استفسار نیست عزیزى از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در خواب پرسید یا رسول الله ما التصوف گفت (التصوف ترك الدعاوى و کتمان المعانى) و حصول بشارت مقام فردیت که نوشته بودند مبارك است لیکن نه نوشته اید که آثار این هیچ در خود یافته شد یا نه آری این قدر نوشته اید که در آن مقام ارشاد فرود مقام فردیت متصور نمود فقیر نیز در آن باب توجه خواهد نمود انشاء الله تعالی آری در مراتب عروج مقام فردیت بر مقام ارشاد تفوق دارد ارشاد چونکه متضمن عروج و نزول است بر فردیت مزیت دارد چه در فردیت همین عروج و روبحق است تعالی نزول و روبخلق که مقام تکمیل و دعوت است ندارد (وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ... البقرة: ۱۴۸) آری کسی که جامع کمالات فردیت و قطبیت بود کبریت احرست چنانچه حضرت ایشان ما در اوائل جامع این هر دو نسبت بوده اند بعد ازان بکمالات وراثت پیوستند و سید الطائفه قدس سره نیز جامع بود نسبت فردیت اورا از شیخ محمد قصاب حاصل شده بود و نسبت قطبیت را از شیخ سری سقطی نسبت قطبیت را در جنب نسبت فردیت فراموش نموده است آنجا که فرموده مردم می دانند که من مرید سری ام نه من مرید محمد قصابم.

و ظهور الوان و اضواء و انوار چندانی منافات به نسبت فنا و نیستی ندارد و هنگام ظهور آن خود را بآن سر نباید داد هر چند لذت بخش بود متوجه نسبت خود باید بود.

نوشته بودند که صحبت در وقائع با سلاسل دیگر بسیار واقع است و التفاتها بسیار مفهوم می شود بلکه در حینی از احیان آنقدر انکشاف جلی است که نمود ارواح را بصر با بصیرت شریک است تکلیف طریقه‌های خود می کنند ازین وهم بسیار دارد کذا و کذا . مخدوما شما در کار خود سرگرم باشید و حرمت مشائخ را نگاه دارید لیکن قبله توجه را پراکنده نکنید و توجه بیک جانب مقصور دارید ایشان بزرگ اند بر تقدیر وقوع شفقت می کنند هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا نه .

باید دانست که اگر بر طالب این راه که ارادت بشیخی آورده است ظاهر شود که نسبت یا نوری بوی از عزیز دیگر رسیده است باید که آن نسبت را از پیر خود داند که بصورت آن عزیز ظاهر گشته افاده نموده است و اعتقاد کند که پیر او جامع است لطیفه از لطائف او که مناسبت بآن عزیز دارد بصورت آن عزیز خود را نموده است این از جمله اغلاط طلاب است شما خود محفوظید اما یاران را ازین دقیقه آگاه سازند شیطان دشمن قوی است مبادا ازین راه قبله توجهرا بطلاب منتشر سازد و از وصول بمطلوب باز دارد بلکه از راه ببرد . مخدوما یک کتابتی از شما پیش ازین به مدتی رسیده بود پس از ترك آنرا نوشته بودید بعد از ان از شما کتابتی نرسیده غیر از همین کتابت که جواب آن نوشته شد و دران کتابت شوق ترك و استنکاف و بی رغبتی تمام از وضعی که داشتند بیش از بیش بود و پاره بسط مقدمات درین باب نموده بودند و نیز دران کتابت مندرج بود که درین ایام بکا و حیرت و عجز و افتقار بسیار است و ارادت و غنا و طاقت و پردلی که در اوائل مفهوم می شد کمتر است مسبب بی توسط اسباب در نظر علمی بود الحال که در قباب اسباب ست اول صنع مدلول صانع بود الحال قضیه بر عکس است آرزوی شعوری بود الحال زوال شعور آرزو است فنا را بر بقا می گزید الآن بقا را اصطفا می کنند صفات را عین ذات میدانست از روی تحقیق بی کم و کاست الحال وجود را در اینها تبائن مفهوم می شود اعتبار امنیت صحب بود اکنون دل گرو سکر است جلوت و محافل و سیر و سفر خوش می آمد درین زمان زوایا و اقامت و تقاعد معقول همت شده . مخدوما معامله هر چند از ابتدا دور تر می افتد امور مسطوره روی می نماید نهایت هی الرجوع الی البدایت . مندرج بود که مرتبه سلوک قدمی و رتبه سلوک نظری ظاهراً بی

تفاوت بیک معنی باشد یا نه بیک معنی است چنانچه حضرت ایشان در مکتوبات این معنی را بتفصیل نوشته اند از انجا ملاحظه نمایند والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات و البرکات العلی وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وعلی کل الملائكة المقربین وسائر الصالحین آمین.

مکتوب صد و پنجاه و هفتم (۱۵۷)

مولانا عبد الغفور سمرقندی در اظهار افراط محبت پر دستگیر و اصحاب آنحضرت و در آنکه این وقت تاب ظهور نسبت شریفه ایشان ندارد.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی چه نعمتی است که کسی در آوان پیری بحلیه طاعات متحلی باشد و هنگام ضعف بر اعدای قویه غالب بود و آثار قبول اهل الله از اطوار او پیدا باشد و انوار جبینش بشهادت این معنی هویدا بود استماع اخبار توفیق آن عزیز باعث فرحت تمام و شکر خداوندی جل سلطانه می گردد و سبب دعا و امداد ازدیاد آن نعمت هنی می شود این همه انوار از برکات نظر دوستان اوست سبحانه و این جمعیت صوری که ظاهر بادای وظائف بندگی یافته است اثر نسبت معنوی ست که از باطن شان بر باطن تافته است جماعت که بشرف خدمت و بسعادت پا بوس حضرت قبله حقیقی مشرف گشته اند بغایت عزیز و محبوب اند و بنهایت شریف و مرغوب چه اینها مریای کمالات محبوب اند و یادگار آن جمال پاک او هر گاه این جماعت را می بیند حالتی رو می دهد که گوئیا جمال مبارک آن قبله خدا طلبان را مشاهده می نماید و آن صحبت و آن اجتماع لله فی الله که گرد عالم مثل آن متصور نبوده و نیست خطور می کند دیده پر آب و جگر کباب می گردد آرزو همین است که بآنها صحبت دارد و حرف و حکایت بهمینها نماید لیکن افسوس که این جماعت روز بروز در قلت اند و با وجود این قلت از یکدیگر دور افتاده اند.

بیت: ز هجر دوستان خون شد درون سینه جان من
فراقِ همنشینان سوخت مغز استخوان من

الخیر فیما صنع الله سبحانه هر جا هستند مغتم اند.

مصراع بیادگار بمانی که بوی آن داری

حالت این سوخته فراق و دل شده مشتاق آنست که کسی که پروانه وار گرد شمع وجود آنحضرت نگشته و نشانه وار هدف تیر توجه یگانه او نشده و شکار رفتار و اداهای محبوبانه او نگردیده و بسته فتراک نزاکت قدر عنای او نگشته و کشته چشمان میگون معشوقانه او نیست و عاشق متبسم دلبرانه او نه و جبین نازنین خود را بر آستانه علیای او بکمال شوق و آرزو نسائیده و خاک پای سگان درگاه او را توتیای چشمهای خود نساخته و نشان خط بندگی او بر جبهه او پیدا نبوده و سلسله غلامی آن بارگاه در گردن جان و تن او هویدا نباشد باوی نه نشیند و آشنائی نکند و سخن نگوید چکنم مرا چنین آفریده اند در اختیار خود نیستم دیوانگان محبت هر جا بوی محبوب یا بند جان فدا نمایند و هر جا از محبوب نشانی نه بیند بصد فرسنگ ازان جا بگریزند هر که باین آواره میل نشست و خاست دارد باید که چنین بود والا باوارگان چه آشنائی و کدام نشست و خاست بارها بخاطر می رسد که کنجی اختیار نماید و مفاکی در ته زمین گزیند تا جماعه را که نه باوصاف مذکوره اند نه بینند و سخن اینها نشنود. مخدوما این وقت را تاب برداشت این نسبت شریفه نیست و بواسطه قرب قیامت و تراکم ظلمات روز بروز این نسبت علیه در استتار است و انوار آن در اختفا و حمله آن در کمی غیر از آنکه این کس در زاویه بخزد علاجی ندارد لیکن این نیز در اختیار اینکس نیست خداوندا مرا از محبان ایشان گردان و از نظار گیان محبان ایشان گردان که طاقت نظاره قوم دیگر ندارم. والسلام علیکم و علی من لدیکم.

مکتوب صد و هفتاد و هفتم (۱۷۷)

بلا جمال الدین در آنکه بر کشف و وقائع اعتماد نباید نهاد کمال معتبر معرفت صانع است جل و علا و در تحقیق فناء.

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحائف شریفه بتعاقب یکدیگر رسیده خوش وقت و مبتهج گردانید حضرت حق سبحانه همواره باذوق و شوق دارد و عروجات و ترقیات دهد. مخدوما چون تفرقه در کشف و منامات و بشارات صحیحہ صادقہ و خلاف آن متعسر است اعتماد بران نباید نهاد و اعتبار آن چندان نباید نمود که کمال معتد به بآن مربوط نیست آنچه شایان اعتماد است و بیشک منجی است کتاب و سنت است باید که همت برآن گمارند که عمل بمقتضای کتاب و سنت میسر آید و ذکر نیز از مأمورات شرعیہ است دوام آنرا از دست ندهند و اوقات را بآن مستغرق دارند و کمال که اهل الله مقرر نموده اند معرفت صانع است جل و علا و معرفت عبارت از فناست در معروف.

بیت:

تو مباش اصلا کمال این ست و بس
رؤ در وگم شو وصال این ست و بس

و فنا بطور ما دوگونه است پس فنای قلب نسیان اوست ماسوای مذکور را بحدی که اگر بتکلف یاد ماسوی نماید بیادش نیاید بالجمله تعلق حبی و علمی او از ماسوی منقطع گردد و فنای نفس عبارت از انتفای نفس حاضراست بتمام و لحوق است بعدم صرف بحیثیتی که تعبیر از خود بانا نتواند کرد درین موطن عارف را نه ذکر بود و نه توجهی چه از عارف اثری نمانده است ذکر و توجه که را بود بعد ازان اگر توجه و ذکر و حضور است از خود بخود است مقصود ازین فنا زوال گرفتاری ما دون حق سبحانه ست چه آفاق و چه انفس که سم قاتل و مرض مهلك است و انجلای ایمان است و انقیاد احکام شرعیہ است بر وجه کمال و حصول یسر است در امتثال اوامر و

انتها از نواهی و دفع عجب و ریاست در طاعات تا اخلاص پیدا آید و اطمینان نفس اماره است که بالذات معادی احکام الهی است جل و علا و مسلمان گشتن است باسلام حقیقی مجمل آنکه مقصود از سیر و سلوک و فنا و بقا تحصیل بندگی است و نیستی تا احکام و لوازم بندگی کماهی بقدر الامکان بجا آرد و سرکشی که از راه نفس و هوا پیداست رو بزوال آرد نه آنکه بنده سر از ربقه بندگی بکشد و دعوی خواجگی بنماید و تماشای صور و انوار غیبی کند صور و انوار حسی چه کمی دارد که کسی آنرا گذشته هوس صور و انوار غیبی نماید صور و انوار حسی و غیبی هر دو مخلوق اند و بداغ حدوث متمم رویت و مشاهده حق جل سلطانه بآخرت تعلق دارد و در دنیا نیست چنانچه اجماع علمای کرام و صوفیای عظام بران واقع است و آنچه بنشأ دنیوی تعلق دارد حصول ایقان است پس نتیجه طریقه صوفیه علیه در نشأ دنیوی کمال احکام شرعیه است و وصل و مشاهده و قرب نتیجه است که تعلق بآخرت دارد باید که کمر همت را در اتیان احکام شرعیه چست بر بندند و امر معروف و نهی منکر را شیوه خود سازند و احیای سنن متروکه را از اهم امور دانند و هر واردی که روی دهد در ستر آن کوشند و بروقائع و منامات اعتماد نه نهند اگر کسی در خواب پادشاه یا قطب وقت گشت چه می شود پادشاه و قطب آنست که در خارج به این دو منصب برسد و اگر در خارج هم کسی پادشاه شد یا مکونات مسخر وی گشتند کدام بزرگی حاصل کرد و کدام عذاب گور و قیامت از وی رفع شد.

بیت:

گر دیو مسخر تو گردد

زین هر دو چه حاصل تو گردد

بلند همتان باین قسم امور التفات نمی نمایند و در مرضی مولی جل سلطانه میکوشند و در فنا و نیستی و ستر واردات سعی می نمایند خداً الله سبحانه که در محبت و اعتقاد بزرگان رسوخ تام دارند و اوضاع شما پسندیده مستمع می شود از امثال شما دوستان امیدواریم که این عاصی را از دعا فراموش نسازند و رحمت و مغفرت و رضای خداوندی در حق این فقیر دریوزه نمایند والسلام.

مکتوب صد و هفتاد و هشتم (۱۷۸)

مولانا حسن علی در ترغیب برکسب علوم شرعیه و احیای سنن مصطفویه علی مصدرها الصلوة والسلام و التحیة باذکر نصائح دیگر.

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بسعادت آثار اخوی اعزی مولانا حسن علی احسن الله سبحانه حاله و حصل آماله می رساند احوال مستوجب حمد است لله سبحانه الحمد و المنة علی ذلك المسئول من الله تعالی ثباتکم و استقامتکم علی طریقه الکبراء فانها ملاک الامر و مدار النجاة و بدونها خطر القتاد ای برادر چون آوان آخر الزمان است و دین سستی پیدا کرده است و سنت متروک گشته و بدعت شائع شده تحصیل علوم و نشر آن درین طور وقت ظلمانی از اهم مهام است و احیای سنت محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام و التحیة از اعظم مقاصد کمر همت در کسب علوم شرعی و نشر آن و احیای سنت مصطفویه چست بر بندند و زاویه نا مرادی و دوام نگرانی را بجناب قدس ایزدی عز برهانه بوصف عجز و نیستی از دست ندهند دیگر هیچ فکر احوال و مواجید نکنند که کمال آن مربوط بآخرت است و اموری که صوفیه وقت بآن خرسندند یا از قبیل (... کَسْرَابٍ بِقَبِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً... * النور: ۳۹) ست یا بهر تسلیه شان از هزاران یکی را و نموده اند خوش گفت آنکه گفت تلك خیالات تربی بها اطفال الطریقه این دار دار عمل است در ادای طاعات مردانه باشند و انزوا و گوشه را مغتنم دانند و امور معاش صوری را بحضرت رزاق ذو القوة المتین سپارند و جمعیت را در ترك تدبیر آن دانند که معامله تدبیر و جمع اسباب بدور و تسلسل می کشد و حصول جمعیت تام ازان محال عادی است دیگر فاتحه پدر عزیز شما خوانده شد (... اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ * البقرة: ۱۵۶) حق سبحانه مشمول رحمت خویش کناد و شما و پس ماندگان را رضا بقضای خود دهد و بفاتحه و صدقه و استغفار همواره یاد می نموده باشند.

مکتوب صد و هفتاد و نهم (۱۷۹)

بخواجه محمد صدیق در دلالت بر طلب استقامت بر شریعت و بر محبت مرشد و در آنکه حصول نسبت دیگر است و علم بآن دیگر و کشف بر آنکه حال باشد و علم بآن نباشد. بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند که مکتوب مرغوب مع جزوی نیاز مره بعد اخری رسید و مقدمات دور و دراز آن واضح گردید. مخدوما ازین جانب کمال صفاست غباری در خاطر راه ندهید افسردگی نصیب اعدا باد در کار خود سر گرم بوند و در هر وضع که باشند دوام اقبال را بوصف نیستی از دست ندهند و از حضرت حق سبحانه استقامت طلبند الاستقامة فوق الکرامة شنیده باشند فقیر نیز استقامت شمارا در یوزه کردم امید که آثار آن بظهور آید اگر از احوال و مواجید هیچ ظاهر نشود و استقامت بر شریعت و بر محبت حضرت ایشان و فقرای ایشان باشد باکی ندارد و از حقیقت بی نصیب نیست و اگر معامله بر عکس است جز استدراج نباید دانست این سر رشته را محکم باید داشت نسبت بزرگان ما بس عالی است و از حیطة دانش بیرون مشکل که دست ادراک یکا یک بدامان آن رسد هر چند حاصل بود چه حصول امر دیگر است و علم بآن دیگر یعنی علم حصول نسبت باطن راست که علم والتذاذ نصیب اوست اگر با ظاهر مختلط است چنانچه در ابتدا علم و التذاذ باطن در ظاهر نیز بحکم جوار سرایت می کند و ظاهر نیز واجد و ملتذ می گردد و چون کار بانتهای آید باطن از ظاهر مفارقت گیرند و حق جوار مرتفع شود ظاهر بیچاره از دولت باطن بهره کم گیرد و خود را خالی و بی نسبت یابد بلکه گاه بود که از کمال بی مناسبتی بباطن مبتدی رشید را که چاشنی از انتها بحکم اندراج النهایة فی البدایه یافته است و از قلب که مقام جذبه است نه برآمده و به مقلب آن نه پیوسته و بظاهر بذوق و وجد موصوف است از خود کامل داند و از خود نفی نسبت نموده او را صاحب نسبت داند ازین جاست که طالب در صحبت این قسم مبتدی و متوسط بظاهر رشد بیشتر می فهمد و وجد والتذاذ زیاده تر می بیند چون مرشد او بشوق و وجد ملتذ است در مسترشد نیز این

کیفیت پرتومی افکند شیخ الاسلام گفته اگر خرقانی و محمد قصاب بجائی بودندی من شمارا بوی فرستادمی نه بخرقانی که وی شمارا سودمندتر بودی از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود مرید از وی کم بهره یافتی راقم گوید یعنی بهره که بوجد و دانش تعلق دارد نه مطلقا چه بهره کامل آنست که در صحبت منتهی حاصل است بهره اولی را باین بهره چه نسبت آن صورت بهره است و این حقیقت بهره لیکن از کمال علو چون نسبت او از ادراك متعارف بیرون است در طالب نیز باین کیفیت ظهور می نماید نسبت اصحاب کرام علیهم الرضوان همین بوده است (...فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ * آل عمران : ۶۰)

مکتوب صد و هشتادم (۱۸۰)

بحضرت حقائق و معارف آگاه جامع علوم ظاهری و باطنی شیخ محمد یحیی دامت برکاته در ذکر خصائص حضرت مجدد الف ثانی بطریق اجمال و تعرض بر احوال درویشی.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما در کتابت اخیر مندرج بود که در مشافهه هم ذکر بعضی معارف خاصه آنحضرت نموده می شود مثل گذشتن از معارف توحیدی و بالا رفتن از مقام جذبه وسلوک بی تکلف تسلیم و تصدیق می نماید. ای عزیز این مزایا و ما به التفاضل آنحضرت که فقیر نوشته بود امور دیگر است که دیده عقل و وهم در ادراك آن خیره و زبان خیال در تبیان آن لال است و این کمال که شما در معرض بیان آورده اید رتبه ایست پائین از زینه های صعود آن کمالات و مزایا بلکه این کمال را که از کمالات ولایت است نسبت بآن امور که متفرع بر کمالات نبوت است هیچ اعتباری و اعتدادی نیست کاش حکم قطره داشته باشد نسبت بدریای محیط این کمال از قبیل علوم لائق الاظهار است و آن امور از اسرار لازم الاستتار معلوم است که علوم را باسرار چه نسبت است و معامله که باخلقت آنحضرت قدس سره وابسته است جداست و اسرار و دقائق و نازکیهای که در ذات و صفات نوشته اند و تحقیقات و

مقالات مفرده که بیان فرموده اند علیحده و معاملات اصالت و تخمیر طینت از بقیه خلقت خاتم الرسل علیه و علیهم و علی آل کل الصلوات و التسلیمات را خود چه بیان نماید و از ولایت آنحضرت که ناشی از مقام محبت و محبوبیت ذاتی است چه نشان دهد از حقیقتهای هویت که خصوصیت بایشان دارد و آن حقیقت محزن رحمتهای نامتناهی است که يك چشمه آن نشأه پهن گشته و چشمه دیگر بنشأه دیگر ذخیره شده و صفت رحمن و ارحم الراحمین هم ازان حقیقت انباع یافته است و ایضاً ترقی از تعین اول اثبات نموده اند و دیگران را ازان منع نموده و منتهای سیر و سلوک را تا آنجا گفته و فوق آن مرتبه اطلاق و لاتعین و ذات بحت تصور نموده که سیر و سلوک و علم و معرفت را در آنحضرت ممتنع دانسته و حضرت ایشان چندین مراتب و تعینات از گذشت آن اثبات فرموده اند و تعین اول را بمراحل ازان بالا برده بلا تعین خود چه رسد و دقائق حقیقت محمدی و حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی و حقیقت صلوة و حقیقتی که فوق این حقائق است که آنحضرت به بیان آن ممتازند در مکتوبات مسطور است و کمالات حقیقت ولایت محمدی و ولایت ابراهیمی و ولایت موسوی و ولایت احمدی و کمالات انبیا و خصوصیات رسل و مزایای اولو العزم و مبادی تعینات هر کدام ازین بزرگواران و خصوصیت حضرت روح الله و حضرت مهدی موعود و مبادی تعینات ملاء اعلی و ولایت حضرت صدیق و مبدأ تعین او رضی الله تعالی عنه که بیان فرموده اند تا کی نویسد علی نبینا و علی سائر الانبیاء و الملائکه الصلوات و التسلیمات و علی اتباعهم و همچنین تفاوت اقدام و اصلان بحقیقت صلوة و مزیت انبیا درین جا و صفوف اربعه این بزرگواران علیهم التحیات و خصوصیات انبیاء که اسامی متبرکه آنها در قرآن مجید مسطور است علیهم الصلوات و آنکه مقام آن سرور را علیه السلام بر همه این مقامات سروری ست و نصیبی که آنحضرت را ازین مقام ثابت است و نصیب حضرت مهدی موعود ازان و منشاء اصالت و ولایت خود و اصالت حضرت مهدی علیه الرضوان تا کجا شرح دهد و در مرض موت اسرار و دقائق که بیان فرموده اند و کمالات اهل بیت آنسرور را علیه السلام و علیهم التحیات و البرکات و بعضی از خدمات شایسته خود نسبت باینها بچه طریق معقول سازد و حقائق قیومیت و دقائق مقام خلّت و مزایای

محبت و اسرار صباحت و ملاحظت و امتزاج این دو حسن مطالعه نموده باشند و اسرار مقطعات که در بالا رمزی ازان گذشته دریائی است بی پایان که در گفت و شنود نیامده و سر بسته رفتند و آنچه نوشته اند که مکشوفات خود را برابر معارف آنحضرت می داند سخن در فهم معارف آنحضرت است بلکه در فهم اصطلاح شیخ ابن عربی میرود که بمراحل ازان دوراست برابری بآن جستن خیال محض است که ناشی از نادانی و خام خیالی است بسا نادان که از روی جهل مرکب اعتماد بر بعضی وقائع خودها نموده در توهمات فاسده افتاده اند و مردم را از راه برده اند ضلوا فاضلوا ضاعوا فاضاعوا برابری جستن فرع ادراك بلکه فرع تصور است که بوقوع نیامده برابری کجا و مساوات کو.

مصراع: بخواب اندر مگر موشی شتر شد

مکتوب صد و هشتاد و یکم (۱۸۱)

مولانا جمال الدین در بیان مقام جمع و ترغیب بر تحصیل فرق بعد الجمع.
الحد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه لطیفه مشرف ساخت از مطالعه
اذواق و مواجید و اشواق و تلوینات که در ضمن اشعار رنگین و عبارات دلکش بود
حظها نمود.

مصراع: ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

مخدوما امثال این ولولهای شوق و دیوانگیهای عشق که سالکان را دست میدهد
شگوفه انجمن جمع است که هنگام استواء شمس حقیقی از غنچه سویدای قلبی سر می
بر آرد و نماز را درین وقت استواء مرفوع می داند و تکالیف شرعیه را زنجیر دست
و پای مجنون می یابد و خیال سقوط تکالیف می نماید ذکر را لقلقه و ذنب می فهمد و
می گوید توبه العوام من الذنوب و توبتی من قول لا اله الا الله و نیز میگوید ذکر الله
یسود القلب و یزداد المعاصی والذنوب و از تعیین مذهب و ملت یکسوست و ترانه انا علی

مذهب ربی مترنم و به نماز رسمی کمتر می آید و بقیام و قعود آن نمیگراید و می پندارد
لاصلوة للمؤمن الا فی قلبه و میخواند:

بیت:

بکفر و باسلام یکسان نگر

که هر یک ز دیوان او دفتر است

هر چند بظاهر از حدود شرعیه تجاوز نمی نماید و به نماز و سائر احکام مقید است و
اگر این را هم نداشته باشد ملحد و مردود است که از مبحث خارج است فارق عدل میان
محق و مبطل اتیان احکام شرعیه است و التزام ملت مصطفویه علی مصدرها الصلوة و
السلام و التحیه هذا و آنچه این فقیر بآن ترغیب نموده است از تعمیر اوقات و اتیان اعمال
صالحه بشوق و رغبت مناسب مقام جمع الجمع و فرق بعد الجمع است که مقام صحواست
درین وقت آرام در بندگی ست و التذاذ در طاعات (ارحنی یا بلال) رمز است ازین معما
(وقرة عینی فی الصلوة) اشاره است باین متمنا این کمال ناشی از مقام نبوت است
و آنچه بالا گذشت ناشی از شطح ولایت این اسلام حقیقی است و آن کفر حقیقی نسبت
آن باین نسبت قطره ایست با دریای محیط بلکه نسبت قشر است بالب بلکه نسبت
موهوم است باموجود حقیقت معامله اینجا هویدا ست آنجا بیش از شبیح و نمونه نیست و
از شمس حقیقی جز تمثال ازان حاصل ندارد خوش گفت.

بیت:

تو از خوبی نمی گنجی بعالم

مرا هرگز کجا گنجی در آغوش

چون این کمال پرتو اندازد کمال سابق رو باستار آرد و نشانی ازان نماند بلکه ازان نادم
و مستغفر بود نماز مقصور برین صورت نیست در عالم غیب الغیب حقیقتی دارد که فوق
حقیقتهاست تا بآن حقیقت نرسد از کمال این چه در یابد و آن حقیقت باین صورت بر
پاست نماز معشوقی ست دلربا گوئیا صورت زیبائی او را در عالم مجاز باین ارکان
مخصوصه و انوده اند و اداهای رعنائی او را باین قیام و قعود و آداب و خشوع ظاهر ساخته
هر که واله آن صورت نگردد حقیقت آن ارکان را چه در یابد و کسی که فریفته آن
اداهای نشود حقیقت این قیام و قعود را چه فهمد.

بیت:
چکد مشک تر از دستم چو آن گیسو بچنگ افتد
دمد صبح از گریبانم گر آن مه در کنار آید

والسلام علیکم.

مکتوب صد و هشتاد و دوم (۱۸۲)

بمیرزا عبید الله در شرح احوال و جواب استفسارها و تحقیق حیوة و موت حضرت خضر علیه السلام.

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی بمطالعه صحیفه شریفه گرامی مسرور و خوشوقت گردید نوشته بودند که ازان مقام استخلاص یافته نسبت و همیه مضافه بخود را که حواله باصل ست شبحی بیش در نظر نمی افتد در اکثر اوقات اما در اقل قلیل اوقات علم بشیح هم نمی ماند بل علم بعدم او حمداً لله سبحانه که از کوچه تنگ بشاهراه در آمده اند و از ظل باصل شتافته این کمال که وابسته بانعدام سالک است بعد از حقوق منتسبات باصل بطور حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسرہ الاقدس معبر به تجلی صفات ست و کمال این تجلی وابسته به تجلی ذات است چه تمامی هر مقام مربوط بگذشتن است از آن مقام از آثار تجلی ذات است که شیح و جماد که در نظر عارف بعد از حقوق منتسبات باصل می ماند نیز زائل گردد عارف محو صرف و متلاشی محض گردد و آن شیح و جماد عدم بوده است که بواسطه انعکاس کمالات از سائر اعدام متمیز گشته بود و چون کمالات امانتی باهل امانات ملحق شد ما به الامتیاز این عدم ازان اعدام نماند پس ناچار آن عدم که مرآت کمالات وجودی بوده و این مجموع ذات ممکن گشته بعدم مطلق شود این زمان از عارف نه عین ماند و نه اثر (لَا تُبْقِی وَلَا تَدْرُکُ المذثر: ۲۸) و آنچه نوشته اند که در اقل قلیل اوقات علم بشیح هم نماند مانا که مقدمه این کمال بود و آنچه گفتیم که مقدمه این کمال بود چه ذات چون متجلی شود مر اورا

استتار نیست و نیز از علامت این مقام انتفای ذکر و حضور و توجه است از عارف اصلاً و زوال مورد کلمه انا است رأساً بعد از لحوق کمالات باصل حضور خود بخود است و نصیب عارف ازین مقام جز استهلاك و استخلاص از قیود وهمیه و خروج از جهل مرکب که شرك خفی و مرض معنوی بوده نیست.

و آنچه نوشته اند که وجود قبل ازین بر ذائقه چاشنی وحدت می داد و عین او تعالی می دانست امروز از تعینات چون اوصاف در نظر است بغایت عالی ست و مطابق قول علماء اهل حق شکر الله تعالی سعیهم و موافق مذاق حضرت ایشان است و این تعین وجودی بطور آنحضرت فوق تعین علمی جملی است که اسبق تعینات ست بطور دیگران و از حیرت و عدم دریافت و رای معامله وجود اظهار نموده اند بلی غیر از جهل و حیرت ازان حضرت جلت عظمته چه نصیب باشد هر چند درك بود اما درك درك نبود (العجز عن درك الادراك ادراك) نشان حال آن مقام است این جهل و حیرت که هزاران مزیت بر شهود و معرفت دارد از اعلی مقامات ست زینهار میل به پستی ننمایند و از اوج بحضیض نگریند و از آب بسراب نه فریند خوش گفت.

بیت: اگر ندهی بکف دامان یارم ★ گرفتاری کسی دیگر ندارم

آری از هستی گذشتن بعقل راست نیاید و بظاهر در نیستی کوشیدن است لیکن چه توان کرد (عرفت ربی بجمع الاضداد) هستی و نیستی هر دو چون از اعتبارات ست پس از آنحضرت تنزل باشد.

لا وهوزان سرای روز بهی ★ باز گشتند جیب و کیسه تهی

تعجب و تحیر شما بر محل است هر گاه فوق تعین علمی جملی سیر و سلوک و علم و معرفت تجویز ننمایند که بطور اینها نیز این تعین مسبوق بحضرت وجود است فوق حضرت وجود چگونه نسبت علم اثبات نموده آید هر چند بطور ایشان این حضرت وجود مرتبه ذات بحت است و بطور ما تعینی است از تعینات او قال الشيخ محی الدین العربی قدس سره فی الفصوص ما حاصله ان التجلی من الذات لایکون إلا بصورة المتجلی له فالتجلی له ما رأی سوی صورته فی مرآة الحق و مارای الحق و لایمکن ان یراه بعد ازان فرموده که این

تجلی منتهای تجلیات ست و غایت مشاهدات فلا تطمع ولا تتعب فی ان ترقی من هذا الدرج من التجلی الذاتی ثم قال وما ورائه إلا العدم المحض چه عالم ظهور اسما وصفات است از اسما و صفات بالا گذشتن در عدم خود کوشیدن است لیکن باید دانست که بموجب (المرء مع من احب) محبوب چونگه و رای آفاق و انفس است و و رای نسبت و اعتبارات چه نسبت علم و چه نسبت وجود ناچار محب را بحکم این معیت بیرون آفاق و انفس و و رای نسبت علم و هستی گذرگاه بود و و رای ظل و اصل نظرگاه باشد با فنا و بقای هر مرتبه بر رفتن فوق آن امداد می نماید و دلیر می سازد و اصل را در رنگ ظل آن در راه می گذارد تقاعد ازان چه صورت دارد و گرفتار آن ذات بحت را با دون آن تسلیه چگونه متصور بود چاشنی ظلال و اعتبارات بر ذائقه طالب ذات تعالی لذت نمی دهد و در رنگ طفلان باین شیرینیء اضافی و حسن عارضی فریفته نمی گردد و لب تشنه شراب تسنیم بوج سراب سیراب نمی شود (وَمِرَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ * المطففين: ۲۷-۲۸) ما به التفاضل بین اخص خواص از آنجاست و تفاوت انظار کامل کامل دران مرتبه پیدا است طمع و تحمل تعب طلب هم در آنحضرت زیبا (... وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ * المطففين: ۲۶)

مخدوما مباشرت اسباب منافی توکل نیست چه تأثیر از جانب حضرت حق سبحانه داند و ثقه باو نماید و سبب متیقن را در میان آرد عین توکل باشد آری ارتکاب اسباب موهومه بعیده را اگر دور از توکل گویند گنجایش دارد اما از اسباب متیقنه چاره نیست آتش بسوزد و تأثیر احراق از حق داند و طعام بخورد و سیری ازو بیند سبحانه اگر در وقت حاجت ازین قسم اسباب تقاعد نماید و ازین رهگذر مضرت رسد عاصی شود و اسباب سه گونه است اسباب موهومه لازم الترك اند و اسباب متیقنه واجب الایمان و اسباب مشکوکه و مظنونه جائز الطرفین اند حق سبحانه امر بمشورت فرمود که از اسباب است بعد ازان امر بتوکل نمود قال الله تعالی (... وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ * آل عمران: ۱۵۹) در اعمال اخروی توکل معنی ندارد که آنجا مأمور بجهد و کوششیم خوف و خشیت و رجا دران موطن محبوب و مرضی است (... يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا... * السجدة: ۱۶) درین معنی تمام تراست

اعتماد بر فضل و کرم داشته باشد و اعمال ظاهره را از دست نه دهد از امثال اوامر و انتها از نواهی طریقه بندگی و حقیقت توکل اینست و راه منحصر درین. پرسیده بودند که بنده را مقامی دست دهد که از خود بدوام اوقات چنان فارغ شود که مزاحمت اصلاً نماند یانه. مخدوما این معنی مودای فناست که در انجا از خود بلکه از جمیع ماسوی بدوام فراغ حاصل است لیکن فنا و بقا از احوال باطن است و ظاهر تا این نشأه برپاست بضروریات بشری محتاج است فراغ ازان ندارد.

ایضاً پرسیده بودند که کشف خواطر و علم بر مغیبات و استجابت دعوات از علامات قبول این راه است. مخدوما امور مسطوره و امثال این که از خوارق عادات است دلائل قبول نیست که اهل استدراج نیز دران شرکت دارند و مشروط بریاضت هستند که بی ریاضت هرگز حاصل نشوند چه بعضی را بی ریاضت نیز دست می دهند هر چند قلیل بوند و خوارق نیز قلیل باشند چه کثرت ظهور آن توان گفت که مشروط بریاضت است چنانچه ولایت نیز مشروط بریاضت و کرامات نیست. قال شیخ الشیوخ قدس سره فی العوارف بعد ذکر الخوارق و الکرامات و قد یکون فوق هؤلاء من لایکون له شیء من هؤلاء الی آخر ما قال و اکثر خواص اولیا از عجب محفوظ اند چه فهای اتم بنیاد عجب و بیخ ریا را ازینها بر داشته است و نیز جائز است که از مقبولان بعضی از زلات بحکم بشریت صادر شود چه اولیا از زلات محفوظ نیستند لیکن زود متنبه شوند و تدارک آن بحسنات نمانند و بعضی قدرتها که در نوم یا در واقعه دست دهد اگر آن در عالم یقظه پدید آید از خوارق است والا لا وهم و خیال اگر اعجوبه بدست فکرت دهد اگر اذعان و ایقان قلب مساعد آن باشد اعتماد را شاید و الا لا و عمدۀ در توجه و گماشتن خاطر بدیگری جمع همت است بجانب او و قلت طعام و منام از مرغوباتست احتیاج استفسار ندارد لیکن نه بحدی که از طاعات باز دارد و خشکیء دماغ و خیالات فاسده آرد و از ریاضات و صعوبات دیگر هر چه موافق سنت باشد مبارك است از قسم رهبانیت نباشد (لارهبانیه فی الاسلام) کشف صحیح نه از احکام خیالیه است بلکه از احکام الهامیه است که مورد آن قلب است آری بعضی از کشف باشد که منشاء آن خیال بود آن کشف شایان اعتماد نبود تا تصدیق قلب به آن منضم نشود چنانچه گذشت این قدر

هست که وهم و خیال را در ادراک امور غیبیه دخل تمام است که بمد آن زود می تواند دریافت وهم است که پنجاه هزار ساله راه را که میان رب تعالی و مربوب ثابت است بطرفه العین قطع می نماید و خیال است که احوال باطنه و امور غیبیه و علوم لدنیه را بتصویر و تمثیل نکو می فهماند و ارباب جهل را ارباب علم می سازد و هر چند از خود استقلال ندارد و بر احکام آنها که باستقلال بود اعتماد نیست لیکن خدمات شائسته درین راه ازین ها بوقوع می آید طی ارض را که جمعی مربوط ببعضی ادعیه می دانند چه عجب اسماء الهی را زیاده ازینها تأثیر است لیکن رواست که بعضی را بی توسط ادعیه میسر شود در نماز اعضای جسمی که خوار و حقیر نماید و گاهی ازان هیچ نماند بسیار نیک است حالتی که در نماز رو دهد اصیل است و بر غیر حالت صلوتیه مزیت دارد سعی نمایند که التذاد و جمعیت در نماز پیدا شود که التذاد در صلوات علی الخصوص در صلوات مفروضه از علامات انتها است نماز را امر عظیم دانند در اوقات مستحبه با جماعت و سایر شرائط و مستحبات و تعدیل ارکان بسکون و وقار ادا نمایند مضمون حدیث را شنیده باشند که در نماز حجاب را که میان او و میان پروردگار او است بر می دارند و نیز (الساجد یسجد علی قدمی الله فلیسأل ولیرغب) از کشف صور مثالیه گوناگون و صحبت داشتن بآنها که نوشته بودند نیک است که مبشر علم است اما بمطلب حقیقی کاری ندارد و چون محل نسبت باطنی نیست چه باک کیفیتی که در بلده کابل رو داده نوشته بودند محظوظ ساخت زاد کم الله سبحانه ذوقاً و شوقاً.

استفساری از حضرت خضر رفته بود علی نبینا و علیه الصلوة و السلام نوشته بودند که در کتب کلامیه حیات ایشانرا از معتقدات شمرده اند مخدوما علما را درین مسئله قیل و قال است تا در کدام کتاب از معتقدات گفته باشد نقلهای شواذ درین باب بسیار است که همه قابل اعتماد نیست و آنچه از بعضی مشائخ کرام از ملاقات آنحضرت و صحبت داشتن و حرف و حکایت نمودن منقول است بر تقدیر صحت ثبت حیات نیست چه هرگاه روح ایشان را قدرت کارهای اجسام داده باشند و اموری که از اجسام بوقوع آید روح ایشان متجسد گشته بوقوع آرد امور مسطوره مستبعد نبود و اگر نقلی که صریحاً دلالت بر حیات ایشان داشته وارد گشته باشد یا مسلم داریم که نقلهای

سابق مثبت حیات است نیز منافات ندارد چه می تواند که دران وقت در قید حیات بوده باشند و الحال در گذشته و ما نقل عن علي ابن ابى طالب رضى الله عنه انه قال لما توفى النبى صلى الله تعالى عليه وآله وصحبه وسلم وجاءت التعزية فجاء هم آتٍ يسمعون حسه ولا يرون شخصه فقال السلام عليكم اهل البيت و رحمة الله و بركاته (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...^[١] إِنَّ لِلَّهِ عِزًّا مِنْ كُلِّ مِصْيبَةٍ وَخَلْقًا مِنْ كُلِّ هَالِكٍ وَ دَرَكًا مِنْ كُلِّ مَافَاتٍ فَبِاللَّهِ فَتَقُوا وَ اِيَاهُ فَارْجُوا فَانِ الْمَصَابِ مِنْ حَرَمِ الثَّوَابِ قَالَ عَلِيٌّ اَتَدْرُونَ مَنْ هَذَا هَذَا الْخَضِرُ مُؤَيَّدٌ لَمَّا قَلْنَا لِان سَمَاعِ الْحَسِّ وَ عَدَمِ رُؤْيَةِ الشَّخْصِ يَدُلُّ اَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي عَالَمِ الْاَرْوَاحِ وَ مَا جَاءَ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ فَدَخَلَ عَلَيْهِمْ رَجُلٌ طَوِيلٌ وَاسِعٌ الْمَنَكِبِينَ فِي اِزَارٍ وَرَدَاءٍ يَتَخَطَّى اصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ حَتَّى اخَذَ بَعْضَادَتِي بَابِ الْبَيْتِ فَبَكَى ثُمَّ اقْبَلَ عَلَيَّ الصَّحَابَةَ فَقَالَ اِنَّ لِلَّهِ عِزًّا مِنْ كُلِّ مِصْيبَةٍ الْخ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ لَعَلَّ هَذَا الْخَضِرُ جَاءَ اَنْ يَعْرِزِنَا عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فَمِمَّا ضَعَفَهُ الْبِخَارِيُّ وَالْعَقِيلِيُّ فِي الْاِصَابَةِ فِي مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ نَقَلَ أَبُو بَكْرٍ النِّقَاشَ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضِيِّ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اِسْمَاعِيلِ الْبِخَارِيِّ اَنْ الْخَضِرَ مَاتَ وَ اَنْ الْبِخَارِيُّ سَأَلَ عَنْ حَيَاةِ الْخَضِرِ فَانْكَرَ ذَلِكَ وَ اسْتَدَلَّ بِالْحَدِيثِ اَنْ عَلِيَّ رَأْسَ مِائَةِ سَنَةٍ لَا يَبْقَى عَلَيَّ وَجْهُ الْاَرْضِ مِنْ هُوَ عَلَيْهَا اَحَدٌ وَ هَذَا الْحَدِيثُ اَخْرَجَهُ هُوَ فِي الصَّحِيحِ عَنْ ابْنِ عَمْرٍ وَ هُوَ عَمْدَةٌ مِنْ تَمَسُّكِ بَانِهِ مَاتَ وَ اَنْكَرَ اَنْ يَكُونَ بَاقِيًا وَ نَقَلَ أَبُو الْحَسَنِ ابْنُ الْمَنَاوِي فِي كِتَابِهِ الَّذِي جَمَعَهُ فِي تَرْجُمَةِ الْخَضِرِ عَنْ اِبْرَاهِيمَ الْحَرْبِيِّ اَنْ الْخَضِرَ مَاتَ وَ بِذَلِكَ جَزَمَ ابْنُ الْمَنَاوِي الْمَذْكُورُ وَ ذَكَرَ ابْنُ الْجَوْزِيِّ فِي جِزْئِهِ الَّذِي جَمَعَهُ فِي ذَلِكَ عَنْ اَبِي يَعْلَى ابْنِ الْفَرَاءِ الْحَنْبَلِيِّ قَالَ سَأَلَ بَعْضَ اصْحَابِنَا عَنْ الْخَضِرِ هَلْ مَاتَ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ وَ بَلَّغْنِي مِثْلَ هَذَا عَنْ اَبِي طَاهِرِ الْعِيَّارِيِّ وَ كَانَ يَحْتَجُّ بِاَنَّهُ لَوْ كَانَ حَيًّا لَجَاءَ اِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ اسْتَدَلَّ ابْنُ الْجَوْزِيِّ بِاَنَّهُ لَوْ كَانَ حَيًّا مَعَ اَنَّهُ كَانَ فِي زَمَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَبْلَ ذَلِكَ لَكَانَ قَدْرُ جَسَدِهِ مَنَاسِبًا لِجَسَادِهِمْ وَ مَقْدَارُ اجْسَادِهِمْ لَا يَمِثُلُ مَقْدَارَ اجْسَادِنَا وَ الَّذِيْنَ يَدْعُونَ رُؤْيَةَ الْخَضِرِ فِي سَائِرِ اَخْبَارِهِمْ لَا يَدُلُّ عَلَيَّ اَنْ جَسَدَهُ نَظِيرُ اجْسَادِهِمْ ثُمَّ اسْتَدَلَّ بِمَا اَخْرَجَهُ اَحْمَدُ مِنْ طَرِيقِ مَجَاهِدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ جَابِرِ اَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ (وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اَنْ مُوسَى كَانَ حَيًّا مَا وَسَعَهُ الْاِيَّانُ يَتْبَعُنِي) قَالَ فَاذَا كَانَ

هذا في حق موسى عليه السلام فكيف لم يتبعه الخضر ان لو كان حياً فيصلى معه الجمعة و الجماعة و يجاهد تحت رايته كما ثبت ان عيسى عليه السلام يصلى خلف امام هذه الامة و سئل ابو الحسن ابن المناوي عن تعمر الخضر و هل هو باق ام لا قال اكثر المعتلين معترفون بانه باقٍ من اجل ما روى في ذلك قال و الاحاديث المرفوعة في ذلك واهية و السند الى اهل الكتاب ساقط قال و ما عدا ذلك كله من الاخبار فكلها واهية الصدر و الاعجاز لا يخلو حالها عن احد الامرين اما ان تكون ادخلت على الثقات استغفالا او يكون بعضهم متعمدا و قد قال الله تعالى (وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ... * الانبياء: ٣٤) قال و لو كان الخضر حياً لما وسعه التخلف عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و الهجرة اليه قال و قد اخبرني بعض اصحابنا ان ابراهيم الحربي سئل عن تعمر الخضر فانكر ذلك و قال هو متقادم الموت تم كلام الاصابة.

و آنچه نوشته اند که عزیزی خضر را از جمله اسامی مقامات سلوک تعداد نموده که هر که از سالکان بدان مقام برسد با اسم خضر موسوم می شود و آن خضر که رفیق سکندر بود در همان وقت در گذشته و نوشته بودند که این تحقیق مطابق تحقیق حضرت ایشانست و تطبیق اقوال سلف را تسمیه خضر به اسم آن مقام است محل خدشه است چه اختلاف در خضر معین است و مثبتان حیات او علیه السلام ادله که بر مطلب خود آورده اند و احادیثی که نقل کرده اند و نوشیدن او آب حیات را دلالت بر شخص خضر دارد نه نوع خضر که کلی است و آنچه بعد از ملاقات حضرت ایشان هر دو عزیز فرموده که ما از عالم ارواحیم و کارهای اجساد از ارواح ما باقادر خداوندی جل سلطانه می آید و مهمات قطب مدار بما رجوع دارد مستغنی است ازین تطبیق چه هر گاه در مهمات و خدمات ایشان مستقل باشند و روح شان حکم جسد گرفته برای چه حضرهای دیگر را اثبات نمائیم علی مالا یخفی فهذا صلح عن تراضی الخصمین.

دیگر استفسار از مشاهده ارواح نموده بودند که بی صور است یا باصور الخ. بدانند که مشاهده ارواح گاه در کسوت صور مثالیه بود چه هر چیز را در عالم مثال صورتی کائن است حتی که معانی را نیز در آنجا صور است که بآن منکشف می شود این دید از وهم و خیال بیرون است چه عالم مثال در رنگ عالم شهادت از موجودات

است یا ارواح متجسد باجساد گشته ب رنگ صور ظاهر شوند و هیچ محذور نبود و گاه مشاهده آن بی توسط صور بود و از قبیل تلقاء روحانی باشد چنانچه خود نوشته اند و این معنی و معانی سابقه نیز در طائفة فقراء کثیر الوقوع است و نطق و رؤیت و سماع اصوات چنانچه از اخبار مفهوم می شود ثابت است و از قبیل تلقی روحانی است یا از قبیل دو طریق سابقه و بر تقدیر رفع احتیاج آلات در وقائع توسط صور بعضی را برای تفهیم و افهام بود چه معانی و احوال باطنی نیز بصور مثالیه ظاهر می شوند تا قریب بادراك بوند.

مخدوما معامله ارواح و برزخ صغری بسی نازک است درین باب جرأت بظن و تخمین نمی توان کرد آنچه بنصوص ثابت گشته مجمل بآن ایمان باید آورد و تفصیل آنرا بعلم الله تعالی باید حواله کرد که (... وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا * الاسراء: ۸۵) نص قاطع است به تنعیم و تعذیب قبر ایمان آریم و بتفصیل آن نه پردازیم که مأمور بآن نیستیم و همچنین تکلم اموات میان خودها آمده است و نعرها و صیحه معذبان قبر وارد گشته که (بسمها ما بین الخافقین غیر الثقلین) قبول باید کرد روح مجرد صیحه می کند که غیر ثقلین بشنوند یا بتوسط آلت جسدی که گونه حیاتی یافته است و آنچه نوشته اند که اگر محتاج بآلت باشند عالم حدوث را هنوز باخود داشته باشند مخدوما داغ حدوث از ممکن در حیوة و بعد مرگ هرگز زائل شدنی نیست.

بیت: سیه روئی ز ممکن در دو عالم ★ جدا هرگز نشد و الله اعلم

ممکن هر چند قرب الهی جل سلطانه پیدا کند و درجات کمال حاصل نماید بروحانیت و جسمانیت خود در هر نشأة که بود ممکن است و حادث چه اجماع ملتین بر حدوث جمیع ماسوی الله تعالی منعقد گشته است و منکر آنرا تکفیر کرده اند زنهار خیال قدم غیر حق را جل و علا هر چند ارواح کامل بوند نکنند و در بنیاد خلل نیندازند نجات اخروی بفتوای علما وابسته است کشفی که بر خلاف مقرر علما بود از اعتبار ساقط است مقصود از سیر و سلوک اطلاع بر عیوب مکنونة نفس است و حصول یسر است در اتیان احکام شرعی و زوال دقائق شرك خفی است که باطمینان نفس وابسته است امور دیگر از محسنات است که از مبحث خارج است. استفسار از تفرقه میان عدم و فنا نموده بودند. مخدوما این از مزال اقدام سالکان است طالب بیچاره بساست که خود را بوجود عدم

فانی حقیقی انگارد و کامل داند مشکل است که باین فرق مهتد گردد درین وقت پیر کامل مکمل باید که بهر دو طریق جذبه و سلوک پرورش یافته باشد تا آن بیچاره را ازین ورطه بر آرد و دلالت بر نقصان او نماید و بفنای حقیقی راهنمونی فرماید این فقیر این تفرقه را تفصیل در مکتوبی نوشته است یحتمل که اخوی مولانا محمد صدیق که در سرکار شاهزاده شما متعلق است داشته باشد اگر میسر شود مطالعه خواهند نمود. عدم فنائی ست در جهت جذبه که سلوک بآن ضم نگشته است پیدا می شود دران وقت خود را و اوصاف خود را نمی یابد و گم می کند وجود عدم عبارت از بقاست که برین فنا و عدم در جهت مذکوره مرتب می شود فنا عبارت از استیلای هستی مطلوب است بر عارف که عارف اوصاف و اخلاق خود را پرتو اوصاف و اخلاق مطلوب یابد بحدیکه همه را درست حواله بآنجناب قدس نماید و خود را از همه تهی یابد پس در اول استتار اوصاف است که مفنی نیست و در ثانی ازاله که آن مفنی است بی عنایت ازلی دشوار است که سالک باین فرق مهتد گردد و استتار را از ازاله جدا نماید و آنچه نوشته اند فرقی که در اینها توان نمود بعد از افاقه است که عدم بوجود بشریت عاید است و فنا نه. مخدوما در عدم غیبت از حس در کار نیست تا بعد از افاقه بوجود بشریت باز آید مردم سنین در عدم و وجود عدم میگذرانند و باین فنا و بقا بر مسند شیخی می باشند و آنچه گفته اند که وجود عدم بوجود بشریت عود میکند باین معنی است که صاحب وجود عدم امین ازین عود نیست بخلاف صاحب وجود فنا و نیز صاحب عدم را تفرقه در وجود بشریت و وجود موهوب متعسر است وجود بشریت را بساست که وجود حق می داند و اوصاف خود را اوصاف او می انگارد و این معنی بی سابقه فنای حقیقی از رتبه کمال در راه است از احوال مسترشدان نوشته بودند شکر خداوندی جل شانہ بران نمایند مسترشدان مرایای شماینند معانی شماس است که درانها هویداست نیک بآنها پردازند و توجهات گمارند و ترقیات شانرا در یوزه گر باشند و از آداب شریعت و از آداب سلف و از اطوار بزرگان خود هر چه مناسب دانند بآنها در میان آرند و طریق وعظ و نصیحت را باز ندارند و تعلیم آداب نمایند که کشایش بدین منوط است هیچ بی ادبی بخدا نرسیده است و تعبیر وقائع و استکشاف حال و اعطای نسبت چون نیک متوجه می شوید یحتمل که بتدریج این امور حاصل شود.

بیت: تو کار بگفتِ کاردان کن ★ خود کار بگویدت که آن کن

نوشته بودند که تلاوت قرآن مجید درین ایام خوش می آید مخدوما این معنی و حالت صلواتیه مبشران انجام کارند (... وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا * طه: ۱۱۴) باید که اوقات را باین سه چیز معمور دارند تلاوت قرآن مجید و نماز باطول قنوت و باخضوع و خشوع و تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله اگر ورد معین برای این کلمه طیبه تعیین نمایند خوبست که در شب و روز بآن عدد رسانند آوراد و وظائف طلب نموده اند فقیر از کتب معتبره احادیث تتبع بلیغ نموده اوراد و وظائف پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و آله وسلم جمع نموده است لیکن هنوز مسودات به بیاض نرسیده است ساهاست که مسودات افتاده است توفیق به بیاض آن نمی یابد اگر میسر شد پاره ازان نوشته می فرستد انشاء الله تعالی اگر از کتب احادیث مثل مشکوٰه و حصن حصین پاره از وظائف انتخاب نموده بعمل آرند مستحسن است فقیر درین ایام بطالبان و احوال آنها مطلقا نمی تواند پرداخت تا حکمت دزین چه باشد آرزو دران مصروف است که در گوشه خزیده شود و بی ضرورت شرعی به هیچکس راه ملاقات نباشد (... رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهِيَ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشْدًا * الکهف: ۱۰) از دوستان دعای سلامتی خاتمه مأمول است والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه و علی آله و اخوانه من الانبیاء و الملائكة و الصالحین الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی.

مکتوب دو صد و دوم (۲۰۲)

بحافظ محمد شریف در نصائح

خدام حافظ جیو ازین دور افتاده سلام عافیت انجام خوانند و از دعای خیر

منسی نسازند و این عمر چند روزه را دراهم امور صرف نمایند و احیای لیالی و گریه سحری را از مغنمات شمردند و شبهای تار را بانوار اذکار روشن دارند و در تجارتات صدق و امانت را مرعی سازند حدیث شریف (انّ الله يحب التاجر الصدوق) شنیده باشند و از عقود فاسده و ربویه محترز بوند درین باب تاکید تمام نمایند که محل لغزش علما است چه جای غیر علما کدام عالم خواهد بود درین زمان که ازین عقود خالی باشد الا من عصمه الله سبحانه از علمای متدین همواره متجسس این عقود باشند و تحقیق این مبحث جویند و از حق سبحانه بزاری نجات ازین ورطه مهلکه خواهند و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب دوصد و بست و هشتم (۲۲۸)

مولانا محمد صدیق در تحریص بر احیای سنت و امانت بدعت و آنکه الهام ظنی است و طریقه مرضیه عبودیت.

بسم الله الرحمن الرحيم حامداً لله العظيم و مصلياً على رسوله الكريم درین وقت بجهت بعد عهد نبوت و قرب قیامت بدعت شائع گشته است و ظلمات آن عالم را فرو گرفته و سنت غریب شده است و انوار آن مستور گردیده کمر همت برای احیای سنن متروکه و نشر علوم شرعیه چست بر بندند و آنرا وسیله کمال رضامندی حضرت خداوندی جل سلطانہ سازند و قرب بارگاه محمدی را ازین عمل جویند مضمون حدیث است کسی که احیای سنت مرا که متروك العمل گشته است بکند مرا اورا ثواب صد شهید است اول مرتبه احیای سنت آنست که عمل کند بآن و کمال احیا نشر آنست و سعی نمودن است در عمل دیگران بران درد و حزن ابهام خاتمه را که همواره اظهار

مینمایند برجاست این ابهام کمر شکن است کیست که ازین درد امروز خالی است قلّ او کثر.

نوشته بودند که اثری از قبولیت بالیقین و الجزم در حق خود مشاهده نمی نماید. مخدوما جزم و یقین درین قسم امور در زمان نزول وحی بوده است و در غیر آن زمان علامات و آثار و بشارات که سبب طمانینت قلب بود کائن ست و چون وهم ابهام در میان است درد و اضطراب دامنگیر است. نوشته بودند که عبادات و طاعات خود را شائسته قبول نمی داند بنابر آن در بعضی اوقات از اتیان آن تکاسل می ورزد. مخدوما درین نشأه عمل مطلوب است و ناگزیر قابل قبول دانید یا ندانید عمل باید کرد و ازان استغفار باید نمود و بزاری قبول آن باید خواست تا شایسته قبول گردد و نورانیت پیدا کند اعمال و استغفر طریقه بندگی اینست و جز این تسویل لعین. دیگر در محبت و توجه خاطر که فقیر را نسبت بشماست چه اظهار آن نماید محبتی که شماراست بما اثر آنست در فرع هر چه هست از اصل آمده است از پیشگاه چنین است در کریمه (...يُجِبُّهُمْ وَيُجِيبُوهُمْ... المائدة: ۵۴) و کریمه (رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ * المائدة: ۱۱۹) و محبت و رضای خود را بر محبت و رضای اینها سبقت داد و در حدیث قدسی (وانا اليهم لاشد شوقاً) اشد شوق خود را اثبات کرد.

مکتوب دو صد و بست و نهم (۲۲۹)

بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد اشرف در ذکر بعضی ملهمات حضرت پیر دستگیر خود رضی الله تعالی عنه.

قال الله تعالى (هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * الجاثية: ۲۹) علمای کرام ازین استنساخ استنساخ ملک مراد می دارند و اسناد را مجازی می گویند حضرت ایشان ما می فرمودند که من وقتی این آیت تکرار میکردم در خاطر

ریخت که حق سبحانه و تعالی استنساخ را بجناب قدس خویش نسبت می فرماید آنرا حقیقتی خواهد بود یا نه مشهود گشت که دران مرتبه مقدسه نیز استنساخی و رای استنساخ ملک ثابت است این فقیر معروض داشت که آیا استنساخ آن مرتبه معلا مخصوص است به بعضی اشخاص یا عام است فرمودند که مخصوص بمخصوصان ست در میان ایشان و حضرت حق سبحانه اموری میگذرد که او سبحانه نمی خواهد که ملک را هم بران اطلاع شود (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ * الجمعة : ۴) مانا که همین سر خواهد بود که حضرت حق سبحانه و تعالی از بعض خواص بکرم خویش کرام الکاتبین را دور میکند حضرت ایشان در ماده خود ملهم شده بودند و کذا نسب الحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه حیث قال الله تعالی (اللَّهُ يُتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا... * الزمر: ۴۲) مع ان المتوفی ملک الموت کما يدل علیه الآية الاخری او یحتمل ان یكون لبعض الخواص بلا توسط الملك و ما جاء فی بعض الاخبار من توسط الملك المذكور لبعض الخواص فیمكن حملها علی هذا المعنی بادننی تأویل و توجیه لاعلی مباشرة وهوانه یحتمل علی حضور الملك حین وفاة بعض الكمل لاعلی مباشرته اسباب التوفی فتأمل.

مکتوب دو صد وسی ام (۲۳۰)

بحضرت پیرزاده ^[۱] خواجه محمد عبید الله در جواب مکتوب آنجناب و اعتراض بر بعضی معاملات آن مکتوب و دفع قول حکما که موجود معدوم نشود و معدوم موجود نگردد و ذکر کمالات نماز و تحقیق آنکه وجود زائد است یا عین.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله اجمعين عنایت نامه سامی حضرت مخدوم زاده گرامی سلمه ربه این عاصی را مشرف و ممتاز گردانید اشفاق پناها مسئله وحدت وجود مسئله موروثی ماست که ابا عن جد این مسئله عزیزه بما رسیده است بتکرار باین بیحاصلان القای آن نمودن تحصیل

(۱) فرزند خواجه باقی بالله قدس سره.

حاصل و زیره بکرمان فرستادن است مقصود از تصدیع سابق آن بود که معلوم شود که ورای این معرفت معامله دیگر هم هست که نسبت میان این و آن نسبت قشر و لب است معقول آن مشفق نشد و آنرا محال و جزاف تصور فرمودند (...حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ* آل عمران: ۱۷۳) می نویسند که بعد از تجلی ذات کار و بار همه با تجلیات صفاتی است که آنرا نهایت نیست بعد از تجلی ذات عالی همت را باید که خواهان ذات متجلی بود و گرفتار معامله باشد که ورای این تجلیات است بتجلیات صفات چرا فرود آید و جرأت نمودن با آنکه بعد از نزول تام مطلق حقیقی با کمال اطلاق و تنزیه از هر ذره از ذرات وجود لائح است بسیار گران است از کجا یقین کرده اند که آن مشهود مطلق حقیقی است و ذات حق جل و علا همان معامله است.

مصراع: بخواب اندر مگر موشی شتر شد

از شراب کوثر جز سراب حاصل ندارند و تنزیه نمودن مطلق حقیقی را از غیر و غیریت و غیریت را منحصر در تعینات نمودن مانا که این هر دو مقدمه مبنی بران باشد که مطلق حقیقی را جز در ضمن مقیدات و تعینات وجود متاصل نیست و این معنی مستلزم نفی ذات است تعالی عن ذلك چه اگر وجود متاصل بود نسبت اثنینیت ثابت باشد و الاثان متغائران قضیه مقرره است بر تقدیر قضیه اطلاق و تقیید حکم آن از سائر اطلاق و تقیید جداست چه مطلق را جز در ضمن مقیدات وجود نیست و اینجا نه چنین است مطلق وجود متاصل دارد چنانکه تفصیل آن در جواب مکتوب آن مخدوم که متضمن مسائل متکشره است ثبت یافته است و بر تقدیر تنزیل شخصی که گرفتار مطلق من حیث هو مطلق است هرگز بمقیدات هر چند عین او باشند خورسند نخواهد بود مقیدات هر چند مطلق باشند لیکن هر کدام را احکام علیحده است و معاملات جدا یکی را بدیگری خلط نمودن و گرفتاری یکی را عین گرفتاری دیگری دانستن از حدت نظر بعید است تمیز هر چند در آن مرتبه مفقود بود اما ازین گرفتاری تا آن گرفتاری بسیار فرق است طالب حیوان من حیث هو هرگز باشی و فرس خورسند نشود هر چند در میان اینها نسبت اتحاد کاین بود در مرتبه حیوان تمیز مفقود باشد و آنچه در توجیه کلام حضرت خواجه بزرگ

قدس سره فرموده اند که مراد از غیر غیر مطلوب است نه غیر حق عز برهانه منافی ماسبق است چه هرگاه مشهود در ذرات وجود مطلق حقیقی با کمال اطلاق و تنزه باشد غیر مطلوب چگونه بود و قابل نفی بکدام وجه باشد و از غیر غیر اعتباری خواستن خلاف متبادر است آری مشرب آنحضرت بالجزم وحدت وجود بود ارتکاب این قسم تحلات را گنجایش هست والا لا.

با آنکه گوئیم که مراد از مطلق که در عبارات شریفه واقع است اگر مرتبه لاتعین و غیب هویت است چنانچه متبادر از عبارات است چه مطلق حقیقی با کمال اطلاق و تنزه مناسب همان مرتبه است پس این مرتبه بطور این طائفة علیه برتر از آنست که متعلق علم و معرفت و شهود گردد لهذا از طلب و شوق آن مرتبه منزه منع میکنند و طلب آنرا تضييع وقت می شمزند پس قول بمشاهده آن در هر ذره از ذرات معنی ندارد و هرگاه او از غیریت منزه بود جمیع مشاهدات مشاهده او باشد پس منع شوق و طلب او صورت نه بندد و اگر مراد مرتبه وحدت است چنانچه کلام قوم بآن مشعر است حیث قالوا وهو مشهود الكل وهو التجلی الذاتی وله مقام التوحید الاعلی هر چند مطلق حقیقی آنرا گفتن چندان مناسبت ندارد که این مرتبه مطلق من وجه است کمال اطلاق مرتبه فوق راست. پس گوئیم که مطلوب هنوز و رای آنست و سالک در راه است از مطلب در راه بند شدن نه مقتضای طلب کامل است هر چند این تعین را زائد بر متعین ندانند اما تعین تعین است عالی همت بآن فریفته نشود و محمدی المشرب که قرب بمحبوبیت است بآن در نماند و بعینیت این تعین مر جمیع اشیا را و تنزه او از غیریت از طلب لاتعین فرو نه نشیند. **مصرع:**

فراق دوست اگر اندك است اندك نیست

اگر گویند که این تعین عین متعین است پس یافت و شهود یکی عین یافت و شهود دیگری باشد.

گوئیم پس چرا از ما فوق آن میترسانند و منع طلب او میکنند که یافت او در ضمن یافت این تعین حاصل گشت پس معلوم شد که یافت آن مرتبه از یافت این مرتبه

جداست لهذا آن ممنوع شد و این ممنوع نشد. اگر گویند هرگاه وصول و یافت آن مرتبه محال باشد پس چرا گرفتار آن بود و در طلب او تضييع وقت نماید گوئیم بر تقدیر تسلیم عشق و گرفتاری امر اختیاری نیست تا بمقدمات عقلیه منع ازان نموده آمد و عاشق صادق را از طلب محبوب محال الوصول باز داشته شود.

شعر:
با سر زلف تو مارا سر سودائی هست
وصل هر چند محال ست تمنائی هست

تمنای عاشق بیچاره آنست که خود را در طلب معشوق بسوزد و برباد دهد بلکه از خود نامی و نشانی نگذارد و بغیر او در نماند گو از معشوق چیزی بدستش نیاید گو عتاب نکنند و گورد کنند که آن نه رداست بلکه ناز است خوش گفت.

بیت: اگر ندهی بکف دامان یارم ★ گرفتاری کسی دیگر ندارم

عاشق دردمند را باین همه کمال خورسندی است که بدانند که معشوق از طلب این آواره آگاه است و از درد فراق این بیچاره با انتباه (فان لم تکن تره فانه یراک) بساست که مطلوب از عشق مجرد درد و غم بود و وصل هرگز منظور نباشد این درد طلب را تضييع وقت چگونه گفته شود که سرمایه عمر آن محزون مبتلا همین درد و اندوه است.

بیت:
بی غم و درد تو صد حیف ز عمری که گذشت
پیش ازین کاش گرفتار غمت می بودم

و آنچه فرموده اند که این معرفت را خواص و علامات است چون توحید در نفس الامر شهودیست نه وجودی پس تحقق باین علامات در کار نبود این همه کارخانه در شهود سألک است فی الحقیقت صفات او بهمان صرافت تفسید اند صفات واجب تعالی نشده اند قلب حقیقت محال است و اگر بیتفاوت صفات ممکن عین صفات واجب شود باید که در هدایت محمدی صلی الله تعالی علیه وسلم و هدایت خداوندی جل شانہ تفاوت نبود پس کریمه (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ... *القصص: ۵۶) بچه معنی باشد و نیز حدیث (أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأُمُورِ دُنْيَاكُمْ) را چه وجه بود زیرا که در علم خداوندی

عز برهانه این چنین نتوان گفت و کریمه (... وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ... * الاعراف: ۱۸۸) و کریمه (... وَمَا أَذْرِي مَا يُفَعَلُ بِي وَلَا يَكْفُمُ... * الاحقاف: ۹) بکدام اعتبار باشد و درین شهود سالک مستعد را منافع بسیار است چه مقصود از سیر و سلوک و ریاضات و مجاهدات زوال گرفتاری ست از مادون او تعالی باین شهود حصول می پیوندند و مطلوب ازین تگ و پو حصول بندگی ست و مشاهده عجز و افتقار و گم نامی خود است نه آنکه بنده پا از راه بندگی بکشد و خدا شود و بکمالات ذاتیه او متحقق گردد که تمنای این امور از کمال خودی و انسانیت مشعر است حضرت خواجه بزرگ فرموده اند که بندگی باخواجگی راست نیاید و آنچه نوشته بودند که فنای حقیقی در مرتبه وحدت نهایت این طریق است ارباب وحدت وجود چونکه همواره گرفتارِ انفس اند فنا بر وجه کمال این طائفه را چگونه گفته آید چه فنا زوال گرفتاری ست از مادون او تعالی و این جماعت همه وقت گرفتار هر ذره از ذرات اند هر چند بعنوان غیریت ندانند اما فی الحقیقت غیر است کمال تجرید و نیستی وقتی صورت بندد که ازین گرداب برآیند و بورای آفاق و انفس پویند با آنکه گوئیم که تحقق بخواص و علامات مذکوره در حین این فنا ثابت نیست که آن تحقق در مقام بقاست چه در هنگام فنا و استهلاك هیولای ممکنات گشتنی نیست و متمثل بصور جوهریت و عرضیت شدنی نه پس برین تقدیر رواست که بنهایت مرتبه توحید برسد که فنای حقیقی بود و ازین علامات هیچ در وی نبود و اگر تحقق باین علامات نهایت و کمال باشد پس فنا را نهایت گفتن چگونه راست آید.

بر سر اصل سخن رویم فنا و بقای وجودی بر تقدیری بود که ممکنات را وجودی باشد بود او جز در شهود نیست امانات همواره از اهل امانات است اینجا جز تبدیل علم نیست لیکن بمقتضای (انا عند ظن عبدي بی) باندازه این کمال با وی معامله می فرمایند و آثار و علامات مسطوره در وی پیدا می آرند و بر تقدیر تسلیم نفی این معاملات از دیگران چگونه معلوم شود و از کجا دانسته شود که دیگران هنوز در راه توحید اند با وجود خوض در حقائق آن و غوص در دقائق آن بحدی که بذروه اعلا

تحقیق و درجهٔ قصوای تدقیق این مسئله رسیده باشند و باز بامداد خداوندی جل شانہ ازان گذشته و بعلم وراثت پیوسته باشند. مشفقاً از معارف توحید وجود هر چند دانند نویسند که حال شریف است کرا در آنجا سخن است که اکابر اهل الله بآن تکلم کرده اند هر چند از راه سکر و غلبهٔ محبت گفته باشند حضرت جدی قدس سره درین مقام قدم راسخ دارند و تصانیف عالی تألیف نموده اند لیکن آداب شریعت را از دست نداده اند چنانچه طور محققان است اما نفی دیگران نمودن و حق را محصور علم خود داشتن و ورای آنرا محال دانستن از امثال ایشان خیل محل تعجب است و همچنین حضرت شیخ ابن عربی را خاتم ولایت محمدی تعیین کردن از تمام پیران نقشبندیهٔ خود سلب آن ولایت نمودن است جرأت باین امور نمودن از بلند فطرتان در کمال استبعاد است و عجب تر آنکه ابن سینا را بمحبت تام یاد کرده اند با آنکه عقائد فاسدهٔ او مخالف عقائد اهل حق است و موجب تکفیر و تضلیل و قال الامام الغزالی بعد بیان عقاید الحکماء فوجب تکفیرهم و تشنیعهم کالفارابی و ابن سینا و آنسرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات در واقعهٔ بعزیزی در حق او می فرمودند (رجل اضله الله علی علمه) و نیز بعزیز دیگر مثل این در واقعهٔ دیگر فرموده اند از بیگانگان اگر این طور امور مطالعه نموده آید چندان جای گله نیست اما از امثال ایشان اگر شمهٔ ازین قسم امور گوش زد مخلصان و محبان شود جای آن دارد که گله ها نموده آید بنابراین این همه جرأتها می کند امید عفو است.

مخدوما حضرت قطب عرفا مؤید الدین الرضی خواجهٔ ما هرگاه در آخر کار فرموده باشند که بیقین یقین معلوم شد که توحید کوچهٔ تنگ است شاهراه دیگر است باز آن مخدوم می نویسند که آنحضرت در شهود وحدت در کثرت بوده اند همانا که آن ملاذ بر قصهٔ صدور این عبارت شریفه از آنحضرت مطلع نشده اند که بتأویل آن مسارعت می نمایند نه آنست که مجرد این عبارت از ایشان سرزده باشد تا آنرا تأویل کنند و از ظاهر صرف نمایند هر چند قابل تأویل نبود صدور این عبارت عالیه مبنی از معاملات است و مبنی بر مقدمات.

بیت: آسوده شبی باشد و خوش مهتابی
تا با تو حکایت کنم از هر بابی

هر گاه آنحضرت چنین فرمایند و درین مقام باشند آن ملاذ احق بتابعیت ایشانند هر چند مغلوب حال باشند تقلید پیر از دست ندهند و آنچه فرموده اند که این معرفت بادلائل نقلیه و عقلیه مساعد است دلائل نقلیه که درین باب می آرند اکثر شیان از قبیل متشابهات است که البته از ظاهر مصروف است و مؤول ست و ادله عقلیه غیر از اقصاعیات که سخن را دران جا جایگاه هست چه چیز خواهد بود. محقق دوانی رحمه الله تعالی می نویسد که این مسئله و رای طور عقل است و مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره می فرمایند که و رای طور عقل طور است که دران طور بطریق مکاشفه و مشاهده چیز چند منکشف می گردد که عقل از درك آن عاجز است همچنانکه حواس از ادراك معقولات که مدرك عقل است عاجز اند و دران طور محقق شده است که حقیقت وجود که عین واجب الوجود است نه کلی است نه جزئی الخ.

و آنچه حکما گفته اند که معدوم موجود نشود و موجود معدوم نگردد [۱] و درین دو مقدمه ادعای بداهت میکنند ممنوع است [۲] و دعوی بداهت غیر مسموع که حکم وهم است بلکه فی الحقیقت انکار است از قدرت باهره او تعالی اگر معدوم را موجود کند و عالم را من غیر شیء خلق فرماید و یا همه را معدوم و نا چیز گرداند از قدرت او محل تعجب نیست این مقدمه منجر بقدم عالم است که قول بآن کفر است چه اجماع اهل ملل است که عالم بجمیع اجزائه محدث است و نیز مخالف است مرآیه کریمه (أَوْلَايَدُ كُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْتَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكْ شَيْئًا * مریم : ۶۷) قال البیضاوی فی تفسیره بل کان عدماً صرفاً و نیز مستلزم تعطیل صانع مختار است تعالی شانه چه صنع او سبحانه بطور اینها ایجاد معدوم نکند و ایجاد موجود خود محال و تحصیل حاصل است و بمقتضای مقدمه

(۱) و لاؤزیه نام کیمیاگر فرانسوی این کلام را تکرار کرده و قتل سنة ۱۷۸۹ م.

(۲) این کلام ایشان اگر بدین معنی بود که معدوم بی تأثیر مؤثر خارجی خود بخود نتواند موجود شود برای وجود ایشان تأثیر یک موجد قدیم و قادر لازم است درست است و بمعنقد اهل ملل موافق اگر بدین معنی باشد که ایجاد موجود محال ست و بتأثیر و ایجاد موجد نیز معدوم نتواند موجود شود بدین معنی کلام ایشان ممنوع است

ثانیه موجودات ممکنه باید که در بقا هم محتاج صانع نبوند بلکه او تعالی قادر بر افنای اشیا نبود و نیز در اعراض غیر قاره که هم حدوث آن مشاهد است و هم فنای آن مشاهد است چه خواهند گفت قول بآن فی الحقیقت نفی صانع مختار است تعالی عن ذلك علواً کبیراً. و عدم زیادتی صفات نیز ممنوع است که خلاف مقرر اهل سنت است صاحب تعرف اجماع صوفیه را در باب صفات که لاهو و لا غیر است می آرد و بر تقدیر تسلیم تمیز علمی برای تمایز اعدام مقابله آنها کافی است و سخن در باب زیادتی وجود در جواب مکتوب آن ملاذ که متضمن مسائل متکثره است بتفصیل است لیکن چون درین جا نیز تقریب شده است مجملی نوشته می آید مکرماً چون طالب یقین که صاحب فطرت سلیمه است بوجدان صحیح خود رجوع نماید و بفهم صائب تأمل صادق نماید در یابد که الله تعالی نشاید که در موجودیت خود محتاج بغیر ذات مقدس خود باشد و فی نفسه از هستی خالی بود و احتیاج بوجود داشته باشد و نیز در یابد که حقیقت و ماهیت او تعالی عین وجود هستی نبود چه هستی که فی نفسه از مصادر و احداث است آنرا بواسطه عدم احتیاج بغیر حقیقت باری تعالی دانستن و بران اصطلاح بستن معنی ندارد و ذاتی که در خارج موجود است بوجود اصیل چه در کار که بر و لفظی اطلاق کنیم که مفهوم لغوی آن معنی باشد قائم بغیر و از عوارض بود و از معقولات ثانویه باشد و مع ذلك شرع باطلاق آن وارد نشده باشد صوفیه علیه هر گاه جمیع نسب و اعتبارات را از آنحضرت سلب می نمایند چرا جمعی از ایشانان وجود را هم سلب نکنند و از سلب وجود ثبوت عدم لازم نه آید که آن نیز نسبتی است و هو تعالی وراء النسب و الاعتبار و مراد این بزرگواران از عینیت وجود نه نفی وجود است بمعنی آنکه او تعالی خود بخود موجود است و وجود تعبیری بیش نیست زیرا که این اکابر حقیقت حق را سبحانه وجود مطلق می دانند نفی وجود از وی چه صورت دارد چه نفی شی از نفس خود محال است پس حق آنست که او را حقیقتی است و ذاتی است و رای وجود و آن بنفسه در موجودیت خود از عروض وجود مستثنی است بلکه او بشائی است که این عروض آنجا نمی رسد و خود بخود موجود است از برای نفی احتیاج بغیر چه در کار که او را عین وجود گوئیم چرا برتر از وجود نگوئیم و اطلاق وجود را دران حریم اقدس بار ندهیم و عادت الله تعالی جاری

ست که هر چه در عالم حقیقت است نمونه و تمثال آن در عالم مجاز ظاهر سازد که از آنجا بحقیقت پی برند و چون ذات آنحضرت را خاصیتی است که بخود موجود است نه بوجود، وجود را نمونه آن ساخت که اگر موجود شود بخود موجود شود نه بوجود. المجاز قنطرة الحقیقة. و آنچه میگوئیم که ذات مقدس بخود موجود است مجرد تعبیر است نه آنکه آنجا وجود است قایم باو و آنچه شیخ امان گفته که حقیقت حق تعالی وجود است و غیر او نیست الا عدم. عدم مبدأ اشیا نتواند بود و اصل آنکه موجب قلب حقیقت است ناکام وجود بود و آن متجزی نیست لاجرم بتمثیل بود مبحث فیه است از وجوه. اول آنکه وجود را حقیقت حق سبحانه گفتن خلاف عقیده اهل سنت و جماعت است شکر الله سعیهم دویم آنکه صفات واجبی جل سلطان به بطور اهل سنت زاید بردانند تعالی پس باین طور قول با آنکه غیر او نیست الا عدم درست نآید چه تواند که صفات برین تقدیر مبدأ بود. سوم آنکه قلب حقیقت وقتی بود که عدم وجود شود اما اگر موجود شود چه استحالت دارد علما گفته اند که وجود معدوم است و هیچ قلب حقیقت نیست. چهارم آنکه قلب حقیقت آن زمان شود که عدم موجود شود اما اگر عدم موجود نما شود قلب حقیقت نبود. پنجم آنکه مودای لفظ مبدا که درین عبارت واقع است ماده و هیولاست لهذا آنرا منحصر در تجزی و تمثیل ساخت حق را جل و علا ماده و هیولای ممکنات گفتن در کمال شناعت است و مبدأ بمعنی موجود ذات حق است سبحانه و در ایجاد تجزی و تمثیل در کار نیست (إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * النحل : ۴۰).

ششم آنکه ذات حق را عدم مقابل گفتن معنی ندارد آن وجود دیگر است که عدم در تقابل آنست که بمعنی کون و حصول است. هفتم آنکه وجود نقیض عدم نیست تا از انتفای عدم وجود لازم آید بل نسبت در میان شان تضاد است و الضدان یرتفعان قال بعض العرفاء فوق عالم الوجود عالم الملك الودود و آنچه گفته که اعدام اضافیه در علم حصول دارند نیز نتوانند اصول اشیا شد چه باقطع نظر از آنکه چون علم حضوری بود حصول اعدام نخواهد بود تا اصول گردند این اعدام در علم از کجا آمد چه معلوم جز ثابت من وجه نبود در کمال سقوط است.

اولاً آنکه علم واجبی را حضوری گویند یا غیر آن نفی علم او تعالی نمودن از

اعدام اضافیه اثبات جهل است مر اورا تعالی از اعدام تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. ثانیاً آنکه لانسلم که معلوم جز ثابت من وجه نبود چه ما بیشک اعدام متمایزه را می دانیم گو ثبوت نداشته باشند ثالثاً آنکه عدم ثبوت اعدام متمایزه من کل الوجوه ممنوع و محل نظر است.

خدمت شیخ صدر الدین قونوی قدس سره گفته است که شیئیت بر دو وجه است شیئیت ثبوتی و وجودی شیئیت وجودی ظهور شیء است مر خود را در مرتبه از مراتب و عالمی از عوالم و شیئیت ثبوتی ثبوت شیء است در علم نه در خارج و این شیئیت مجعول بجعل جاعل نیست پس معدوم مطلق شیء نیست مطلقاً نه باعتبار ثبوت و نه باعتبار وجود اما معدوم ممکن را شیئیت ثبوتی هست پیش از وجود عینی و بآن شیئیت مخاطب می شود بامر کن و قبول اثر می کند و بوجود خارجی می آید و در جای دیگر خدمت شیخ فرموده که تحقق علم واجب بمعذومات ممکنه قبل از وجود خارجی فی الحقیقت تعلق بمعذوم نیست زیرا که جمیع ممکنات نامتناهی در أم الكتاب است و قلم اعلی که روح قدسی و عقل کل است مجمل بعض آنست و لوح محو و اثبات که نفس کل است مفصل آن مجمل است محقق دَوَانی می گوید که رحمه الله تعالی عدم نیز از مظاهر وجود حقیقی است چنانچه امام حجة الاسلام در بعض رسائل می فرمایند که اصل همه کائنات فناست پس بر فنا هم رحمت کردند بایجاد چه فنا در اصل موجود نبود اول درجه وجود فنا احداث فناست زیرا که فنای کائنات قدیم نیست فنا در اصل خود فانی بود چون اورا موجود کردند نام فنا بر وی نشست اگر فنای کائنات را قدیم دانیم با قدم باری سبحانه و تعالی شریک کرده باشیم پس درست آمد که فنا قدیم نیست بلکه فنا محدث است پس فنا که اصل کائنات است در فنای خود محدث است نه قدیم و خاك که اصل جهاد است در جهادی و موادی خود محدث است نه قدیم این ست معنی قول اهل سنت که المعدوم لیس بشیء تا اینجا سخن امام است.

رابعاً آنکه بظاهر این کلام متناقض است چه اولاً حصول اعدام را در علم مسلم داشت جائی که گفت اعدام اضافیه که در علم حصول دارند نیز نتوانند اصول اشیا شد و ثانیاً نفی آن نمود اولاً باثبات علم حضوری و ثانیاً بآنکه معلوم جز ثابت من

وجه نبود. خامساً آنکه صوفیه علیه اعیان ثابتہ را اعدام اضافیہ می گویند و حقائق ممکنات تصور می نمایند و آنچه بعد ازین مسطور است کہ معلومات را اصل پیدا شد کہ علم بلکہ عالم است اما اعدام را کدام اصل است.

گوئیم کہ اصل و منشاء اعدام کمالات الهی اند کہ باتفاق در علم تمیز دارند درین جا کرا خلاف است هذا، و آنچه نوشته اند کہ حقیقت بندگی گرفتاری باو و گذشتگی از غیر اوست هر چه بود چه دنیا و چه عقبی بلی چنین است اما محق و مبطل در ادعای این معنی شریک اند فارق عدل میان فریقین تحلی است باحکام شرعیہ و تزیین بسنن مرضیہ علی مصدرها الصلوات و التسلیمات و التّحیات علامت کمال گرفتاری باو و گذشتگی از غیر او کمال اتباع سنت و اجتناب از بدعت است هر چند آن بیش این بیش و الا آن گرفتاری را نہ پسندند و آن گذشتگی را عین گرفتاری شمرند. مکرما ایراداتی کہ بر توجیہات کلام حضرت خواجہ بزرگ نموده اند هر چند همه آن ایرادات کلام است بر سند اخص کہ مدفوع است مع ذلك بطریق تنزل. گوئیم کہ چون عود هواجس و وساوس بی عود علم صورت ندارد چه در هنگام نسیان هواجس و وساوس نیست بنابراین بنای سخن بر علم اشیا و نسیان اشیا نموده آمد کہ در میان این هر دو تلازم است و از مخلوق بخالق تعالی بعلاقہ آنکہ وجود و سائر صفات وی اثر قدرت باهره اوست سبحانہ و راهی است کشادہ کہ بعد از وصول بمؤثر حقیقی بر اولی البصائر قویہ آن راه مبطن و آن علاقہ معنوی محسوس و هویدا است در رهنمونی اتحاد چه در کار است دخان را باتش کدام اتحاد است جماعه کہ نسبت درست کرده اند و محبت را بکمال رسانیدہ اند بادنای علاقہ محبوب منجذب میشوند و هیچ چیز از وی در نمی مانند و همه اشیا را بعلاقہ مذکورہ ملاحظہ میفرمایند درینصورت هیچ چیز عارف را بخود نمی خوانند بلکہ بماورای خود دلالت میکند و نظر بصیرت عارف را بیرون از خود می اندازد بخلاف در صورت اتحاد کہ سالک بیچاره را هر شیء بخود می خواند و بگرفتاری خود دلالت می کند و خود را بعنوان محبوبیت وامی نماید هر زشت و دیو بکرشمه معشوقی پیش می آید و سد سکندری می گردد.

بیت

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز

بسوخت عقل ز حیرت کہ این چه بوالعجبی است

و نیز اگر وجود و سائر کمالات در ممکنات ظلال آن مرتبه مقدسه باشد پس از ظل باصل شاهراه است و عینیت ظل مراصل را ممنوع است و این فقیر هرگز علم عارف را که باشیا تعلق کند بعد از کمال کمال حضوری ننوشته است از نفی علم حصولی علم حضوری لازم نمی آید زیرا که علم حق سبحانه که باشیا تعلق میکند و رای حضوری و حصولی است مجرد انکشافی است که سبب تمیز معلوم است بی حصول صورت و موجودات علمی بآن معنی است که علم باعث تمیز آنها گشته است اشیا هر جا هستند برو سبحانه منکشف اند علم واجب را باشیاء علم حضوری یا حصولی گفتن مگر بطور ارباب توحید وجودی راست آید و علم عارف بعد از کمال بهمین منوال میگردد و اشیا هر جا باشند بر عارف منکشف می گردند بی حصول صور آنها در نفس عارف و بی تأثیر این علم و رای حصولی و حضوری است هر چند محبوسان عقیله عقل آنها باور ندارند و نه پذیرند که خارج از مبحث اند این قسم امور ذوقی ست و وجدانی الزامی نیست غرابت این معرفت از همین رهگذر است که علم حضوری نبود و از حصول صورت وارهد من لم یدق لم یدر.

مخدوما نماز را به از تجلیات و مشاهدات گفتن باعتبار آنست که بیقین یقین معلوم گشته است که مطلوب و راء و راء این تجلیات و مشاهدات است گرفتاری بآن گرفتاری ست بظلال بلکه بشبه و مثال که فی الحقیقت غیر مطلوب است و حکم بعینیت جمیع اشیا مر مطلوب را از سکر است نماز است که خبر از مطلوب می دهد و نشانی ازان بی نشان دارد قربی که در حین ادای آنست بیرون آن نیست در حدیث نبوی علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة آمده است که در نماز حجابی را که در میان بنده و خداست برداشته می شود لهذا آنرا معراج فرموده پس هر چند سعی در تکمیل آن نموده آید سعی در تکمیل آن نسبت است که این تجلیات و مشاهدات بگرد آن نرسد (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ * الجمعة : ۴) کمال این معامله نماز و ایستاده بقرب نبوت ست که دست اکثر ارباب ولایت ازان شجره بلند بالا کوتاه است تمام ورق باید گردانند تا معامله ازین بآن کشد قرب آن جداست و علوم و اسرار آن علیحده راه وصول آن باین راه مناسبت ندارد شاهراهی ست که انبیا علیهم

الصلوات و التسلیمات و البرکات و اصحاب ایشان و صاحب حال عالی از افراد این امت نیز ازان راه بمطلوب رسیده اند تواند بود که حضرت قطب العرفا خواجه ما بهمین راه اشعار نموده اند آنجا که فرموده شاهراه دیگر است هر چند رواست بلکه واقع است که از راه ولایت کسی بآن ذروه علیا برسد.

بیت:

بوصلش تا رسم صد بار از پا افگند شوقم
که نو پروازم و شاخ بلندی آشیان دارم

نماز را مقصور برین صورت نباید دانست در عالم غیب الغیب حقیقتی دارد که فوق همه حقیقتها است تا بآن حقیقت نرسد و بأهل آن آشنا نگردد از کمال نماز چه دریابد. همانا در حدیث قدسی: (قف یا محمد فان الله یصلی) اشاره بآن حقیقت باشد نماز معشوقی است دلربا گویا صورت زیبایی او را در عالم مجاز باین ارکان مخصوصه و انموده اند و اداهای رعنائی او را باین خشوع و آداب ظاهر ساخته اند هر که بآن صورت گرفتار و فریفته نگردد حقیقت این ارکان را چه دریابد کسی که واله و شیفته آن اداها نشود قدر این خشوع و طمانینت را چه درک نماید بالجمله لطائف آن عالی تر ازان ست که زبان زد این هرزه گوئی گردد و نفائس آن بر تر ازانست که قلم این بواهوس خیال ترجمانی آن نماید لیکن از انفاس نفیسه ارباب این دولت عظمی امیدها دارم و از ین محبت و خدمت شان نویدها.

بیت:

چکد مشک تر از دستم گر آن گیسو بچنگ افتد
دمد صبح از گریبانم گر آن مه در کنار آید

(سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ * وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ * وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ *
الصفات: ۱۸۰-۱۸۲) امید از اشفاق عمیم آن کریم آنست که من بعد در گفت و گو را برین مهجور عاصی بر بندند و بگذارند که در گنج نامرادی ماتم گناهان و سوگ
هجران خود می داشته باشد والسلام علی من اتبع الهدی.

مکتوب دو صد و سی و چهارم (۲۳۴)

بخواجه محمد کاظم در عزای والد او خواجه محمد هاشم و اشارت بتحصيل کمالات و ذکر نصائح.

بسم الله الرحمن الرحيم قره العينين و مسرة الاذنين خواجه محمد کاظم مع الاخوات والاخوان از آفات آخر الزمان و از مکر شیطان در حرز و امان حضرت حفيظ منان بوده در مقام صبر و رضا و تسليم باشند نمی داند که در عزای اخوی مرحومی کمالات دستگاهی واقف اسرار الهی جل شانہ چه نویسد و غم و درد فراق و نا یافت صوری آن کاشف معاملات معنوی را چسان و انمايد دل حزين اين مشکين را بآن خواجه سریع السیر بلند پرواز محبت طبیعی و تعلق غریزی بوده و هست و همچنین بالعکس چنانچه پیش ازین در حالت حیات خواجه از مفارقت یسیره خواجه دل در اضطراب میبود الحال که این قسم فرقت در میان آمد خیال باید نمود که چه نوع الم و حرقت بر دل وارد شود. **بیت:**

میان ما که پیراهن بود بار ★ دو عالم در میان شد چون شود کار

ماتم دوستان حق را جل سلطانه در رنگ ماتم سایر الناس نباید دانست ماتم دیگران در يك جزو زمین است و ماتم اینها در تمام زمین و آسمان ماتم دیگران در بعضی از جسمانیان است و ماتم اینان شامل جسمانیان و روحانیان ماتم دیگران مقصور بر ظاهر و صورت است و وجود این بزرگواران چونکه واسطه فیوض معنوی و افادات باطنی است ماتم شان بر ظاهر و باطن استیلا دارد لیکن با این همه چون این قسم افعال فعل جمیل مطلق است جمیل است.

مصراع: هر چه خوبان کنند خوب آید

و در نظر محبان و مشاهدان فعل او باید که همه وقت زیبا و مستحسن نماید و کسی را که این دید دادند و درهای فیوض از باطن دوستان خود بر وی کشادند و از قید صورتش

رهائی دادند چه معنی را بمعنی راهی است و باطن را بباطن نگاهی سدّی که بود گرفتاری او بصورت و ظاهر بود چون فعل و تکوین حق جل و علا جلوه گر گشت دل که محل گرفتاری است از گرفتاری برست چه فنای قلب که برزخ و حقیقت جامعه است منوط بتجلی فعل است که فعل نیز برزخ جامعه است قلب را بآن مناسبت تامه است و باین تجلی فعلی آنکس بیقین دانست که افاضه فیوض و برکات فعل اوست وجود وسائط در میانه بهانه بیش نیست موت و حیات متوسط یکسان است این زمان از اموات در رنگ احیا بهره ور شود.

مصرع:

گر دری بسته شد ای دل دیگری بکشایند

فی الحقیقت مفیض دیگری است توسط احیا گر نشود توسط اموات بود و چون این تجلی بکمال رسد وجود واسطه مطلقا از نظر بر خیزد و در خلوت خانه محبوب بی مزاحمت شهود اغیار بنشیند

مصرع:

بعد ازین خوشترم به تنهائی

سخن بجای دیگر رفت مطلب آنکه بفعل او تعالی راضی و شادمان باشند و جاده شریعت را محکم گیرند و عمل بسنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و علی آله و سلم گزینند و اوضاع سنجیده والد خود را از دست ندهند و به پنج نماز در اول وقت حاضر شوند و در رضا جوئی والده و سائر اهل حقوق کوشند و موسم جوانی را مغتنم دارند و جد تام در تحصیل مرضی حق جل و علا مرعی دارند قوتهای جوانی را صرف خدمات صاحب خود نمایند در ایام ضعف و پیری چه کار از دست خواهد آمد مبادا این ایام را بمسأله گذرانند و در لهو و لعب صرف کنند و در عیش افتند که هنگام عیش در پیش است (اللهم ان العیش عیش الآخرة) این وقت وقت کار است کمر همت را چست در کسب خیرات بر بندند و جز مولا و رضای او مطلب نداشته باشند فقر و مسکنت را بجان دوست دارند و با نا مرادان و دردمندان صحبت دارند و صلحا و درویشان را از دل و جان عزیز دارند و مجالست ایشان گزینند (وَاضْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... * الكهف: ۲۸) و اهل دنیا و مزخرفات آن

بگوشه چشم نگاه نکنند و آنرا محقر و نا چیز دانند و ستم قاتل تصور کنند و خدمات طلبه حق را حتی الامکان بخود گیرند و بر دیگران که تا مقدور باشد نیندازند اگر سیر سرهند به نیت خدمت مرقد مطهر نورنا الله سبحانه بانواره الساطعة بکنند مبارك دانند و خانه خود تصور نمایند و پاره وقتي در مجاورت روضه منوره صرف کنند و کسب بعضی کمالات نمایند و باهل غفلت و مخالفت طریق صحبت ندارند و باعیان و فرزندان سلوک نیک و معروف نمایند اما موانست تام بآنها پیدا نکنند تا موجب اعراض از آنجناب مقدس نشود و مورد وعید (إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا * الانشقاق: ۱۳) نبود بالجمله هرچه منافی دوام اقبال قدسی خداوندی جل سلطانہ بود شوم و نا مبارك است و آنچه چنین نبود محمود و مبارك است امور کلیه همین است دیگر احوال ظاهر و باطن خود را و جماعه را نویسان باشند و السلام علیکم و علی من لدیکم

دُعَاءُ التَّوْحِيدِ

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ
فَاعْفُ عَنِّي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَحِقِّنِي بِالصَّالِحِينَ اللَّهُمَّ
اغْفِرْ لِي وَلِأَبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلِأَبَائِهِمْ وَأُمَّهَاتِهِمْ زَوْجَتِي وَلِأَجْدَادِي وَجَدَّاتِي وَلِأَبْنَائِي
وَبَنَاتِي وَلِإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَلِأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَلِأَخْوَالِي وَخَالَاتِي وَلِأَسْتَاذِي عَبْدُ
الْحَكِيمِ الْأَرَوَّاسِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللَّهِ
تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ الْأِسْتِغْفَارِ

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

ای عزیزان دیده هاروشن کنید

بجرت منکم اللامی علیه وعلی آل الصلوات
والتسلیات

فان الله سبحانه وتعالى جعل آواز الالسان الالاحسان
فی دانند که احسان شمارا بکلام احسان مکارانه تا غیر
از آنکه در اوقات نیک به عالی سلامتی در این طریق
باشد الحمد لله بمانه و الهی که (یعنی بی خوارست متبر
واحسان دیگر کر لایق مکارانست موعظه و تذکر است
اگر در موصوفی قول افشده چه نعمت است غنایت و نجابت
خلاصه مواظب و زهد و تصایح اعتدال و انبساط با اهل حق
و ادب با ب نفسی است تدبیر و فتنه و مروت و سلوک
حقم اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه است در راه
ساز فرقی اسلامیه نجات بی متابعت این بزرگواران
ممال است و فلاح این اتباع آرای اینها مجمع دلائل عقلی
و نقلی که شکی بر معنی است همت که احتمال کفر نراند
در معلوم شود که شخص را بر دانه خود له از ضرر اطمینان
این بزرگواران حد القیاس است صحبت او را مستقامی
باید نیست و محالست او را زهر افش باید انکار شرح طالب
علمان بی باک از هر فرقه که باشد خصوص در این انزوا
از صحبت اینها نیز از ضروریات است این همه فتنه و فساد
که در دین بداند است از سویی اینچنان است که هر کس
دنیوی (مهر قوی را بر باد داده اند اولنگ الدین است و
الصلوات باللهدی نماز نیکت تجارتهم و ما کانوا یحسدین
و لیس لعین را ستمهم دیگر که آسمون و فانیع البال
نسبت است و دست از اعتوا و اضلال کوتاه کرده

این مکتوب شریف در جلد اول مکتوبات امام ربانی بزرگوار و صدیق میرزا محمد باقر است

مکتوب شریف امام ربانی مجتهد الف ثانی بنام شیخ فرید نجیب ای از دوست مبارک ایشان

شامل کتاب عرفانیات باقی

مکتوب یازدهم (۱۱)

بشمشیر خان در تحریص بر مخالفت نفس اماره و تصحیح عقائد بر وفق آرای صائبه اهل سنت و جماعت و اتیان ارکان خمسۀ اسلام و ترغیب بر سلوک طریقه صوفیه و مداحی طریقه علیۀ نقشبندیه.

الحمد لله رب العالمین و الصلوات و السلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین الله تعالی ذات با برکات را مشمول لطائف و عنایات خویش داشته بحلیۀ اتباع نبوی و سنن مصطفوی علی مصدرها صنوف الصلوات النامیات مزین و مجلی دارد بحرمۀ النبی الامتی و آله الامجاد اما بعد حقائق آگاه مولانا محمد حنیف اظهار مهربانی های شما نسبت بفقرا بسیار کرد و استدعای کتابتی که متضمن نصائح باشد نمود اجابتاً للملمس به کلمۀ چند نا مربوط جرأت کرد مخدوما حق سبحانه آدمی را مهمل نیافریده است و بطور او نگذاشته تا هر چه داند بکند و موافق هوای نفس و خواهش طبیعت زندگانی نماید بأوامر و نواهی او را مکلف ساخته است و بتکالیف گوناگون مخاطب گردانیده اینکس چاره ندارد بغیر از آنکه بمقتضای آن زندگانی نماید و هوای نفس و طبیعت را که بر خلاف آن باشد بگذارد و اگر چنین نکند مورد سخط و غضب مولای حقیقی شود و مستحق عذاب و انواع عقوبات گردد خوشا وقت و حال آنانیکه کمر همت را در خدمت مولی چست بر بسته اند و بجمیع همت در کسب مرضی او کشیده فطوبی لمن وفق لمرضات الله و یا حسرتا علی من فرط فی جنب الله فبشری للصالحین والابرار و ویل للكافرین من النار سبق المفردون و هلك المسوفون دنیا محل زراعت است در وقت زراعت بعیش پرداختن و بلذات فانیه غیرمرضیه ساختن خود را از عیش ابد مرضی باز داشتن است عقل دوراندیش آنرا باور ندارد و لذات باقیۀ مرضیه را گذاشته فریفته لذات فانیه مبغوضه نگردد پس از تصحیح عقائد دینیه بر وفق آرای صائبه علمای اهل سنت شکر الله تعالی سعیم که مأخوذ از کتاب و سنت است چاره نیست و از ادای فرائض و واجبات و از اجتناب از محرّمات گذر نه و بهترین عبادات و معتبرترین طاعات نماز است که ستون دین و

فارق مبین در میان مسلم و کافر است و قریبی که در حین ادای آن حاصل است بیرون آن نادر است پس نماز را پنج وقت بجماعت و جمعیت و تعدیل ارکان و اسباب و وضو در اوقات مستحبه ادا باید کرد و در حدیث (ان العبد اذا قام الى الصلوة فتحت له ابواب الجنان وكشفت له الحجب بينه وبين ربه واستقبله الحور العين مالم يتمخط) وهم در حدیث است (المصلی یقرع باب الملك وانه من یدم قرع الباب یوشك ان یفتح له) وهم در حدیث است (مثل الصلوات الخمس كمثل نهر جارٍ عذیب علی باب احدكم یغتسل فیہ كل یوم خمس مرات فما یبقی من ذلك من الدنس) وهم در حدیث است (ان من حافظ علی هؤلأء الصلوات الخمس المكتوبات فی جماعة كان اول من یجوز علی الصراط كالبرق اللامع وحشره الله فی اول ذمرة من السابقین و كان له فی كل یوم وليلة حافظ علیهن كأجر الف شهید قتلوا فی سبیل الله) و از اموال نامیه و انعام سایمه زکوة بمصارف آن بمنّت و رغبت باید داد (ما نقصت صدقة من مال و ما زاد الله عبدا بعفو الا عزاً و ما تواضع احد لله الا رفعه الله) وهم در حدیث است (ما من صاحب ذهب ولا فضة لا یؤدی منها حقها الا اذا كان یوم القيمة صفحت له صفایح من نار فاحمی علیها فی نار جهنم فتكوی بها جنبه و ظهره كلما ردت و بردت اعیدت له فی یوم كان مقداره خمسين الف سنة حتی یقضی بن العباد فیرى سبيله اما الى الجنة و اما الى النار) از کمال کرم بعد حولان حول و صرف ما یحتاج الیه آنچه باقی ماند چهل حصه ازان فرض کرده است عجب بی انصافی باشد که در ادای آنهم تساهل نماید و بحیل بگذرانند جان و مال همه از دست تعالی اگر ایثار تمام مال بفقیر میفرمود و طلب جان مینمود متولهان بارگاه صمدیتش بی چین ابرو بشوق از هر چه تمامتر ایثار جان و مال می کردند و سعادت خود را دران می دانستند.

شعر:
ان قال لی مت مت سمعاً و طاعة
و قلت لداعی الموت اهلاً و مرحباً

خوش گفت بیت:
گر بنقد جان توانستی خریدن وصل دوست
طالب وصلی توبودی هر که جانی داشتی

و روزه ماه مبارك رمضان بذوق باید داشت و سعادت خود دران گرسنگی و تشنگی باید

دید در حدیث است (کل عمل ابن آدم یضاعف الحسنة بعشر امثالها الى سبع مائة ضعف قال الله تعالى الا الصوم فانه لى وانا اجزى به يدع شهوته و طعامه من اجلى للصائم فرحان فرحة عند فطره و فرحة عند لقاء ربه و خلوف فم الصائم اطيب عند الله من ريح المسك و الصيام جنة فاذا كان يوم صوم احدكم فلا يرفث ولا يصحب فان سابه احد او قاتله فليقل انى امرء صائم) متفق عليه و حج خانه كعبه بر تقدیر وجود شرائط آن باید کرد و از خانه بصاحب خانه تقرب باید جست و پی باید برد و فی الحدیث (تابعوا بن الحج و العمرة فانهما ینقیان الفقر و الذنوب كما ینفی الكیر خبث الحديد و الذهب و الفضة و ليس للحجة المبرورة ثواب الا بلغ الجنة) و چون بنای مسلمانی بر پنج چیز است یکی شهادت ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و چهار دیگر آنست که مذکور شد پس اگر در یکی ازین پنج چیز خلل رود در مسلمانی خلل رود چنانچه خانه که بنای آن بر چهار دیوار و سقف است اگر یکی از پنج چیز نباشد خانه ناقم و ویران ست بعد از تصحیح عقائد دینی و اعمال صوریه سلوک طریقه صوفیه علیه قدس الله تعالی ارواحهم ناگزیر است تا معرفت حق جل و علا بحصول پیوندد و نجات از هوای نفسانی صورت بندد بنده که معرفت صاحب خود ندارد و نمی شناسد عجب ست که چه نوع زندگانی می نماید و بچه مانوس و مألوف ست خوش گفت.

بیت:

بچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام

دل ترا می طلبد دیده ترا می جوید

در عالم مجاز نوکری که بصاحب خود معرفت و راه سخن ندارد از اعتداد خارج است و از اعتبار ساقط و معرفت بطور این طائفة علیه بی فنای فی المعروف صورت نه بندد و تا وجود عارف در میان ست ازین معرفت بی نصیب است

بیت

از تست حجاب تو یقین است

شرط همه ره روان همین است

فنا و بقا امریست که بوجدان صاحب آن تعلق دارد به بیان راست نیاید.

مصرع:

لذت می شناسی بخدا تا نه چشی

پس بر عقلا و هوشمندان لازم است که در حاصل کار و نقد روزگار خود تأمل نمایند هر که را این معرفت حاصل است فطوبی له و بشری آنچه مقصود از آفرینش او بود بجا آورد و بکمال انسانی رسد للمولوی قدس سره. **شعر:**

و آنکه دانستی که ظل کیستی * فارغی گرمردی و گزیزی
چون بدانستی تو خود را از نخست * سوی آنحضرت نسب کردی درست

و هر که را این دولت مطلوبه حاصل نیست باید که از طلب آن فارغ نباشد و از هر جا بوی ازین مطلب بمشام جان او برسد در پی آن شود و بتعمیر چیزی که تخریب آن خواسته اند نه پردازد و گریه نایافت و ماتم فراق خود همواره داشته باشد و ترسان و لرزان بود مبادا مطلوب را در آغوش نا کشیده ندای الرحیل بگوش رسد و آنچه درین نشأه از وی خواسته اند حاصل نا نموده ازین سرای فانی رخت بر بندد فردا بکدام رو در حضرت صمدیتش در آید و بکدام حيله عذر بکشد دوباره در دنیا آمدنی نیست.

بیت:

ترسم که یار با ما نا آشنا بماند

تا دامن قیامت این غم بما بماند

باید دانست که بهترین طریق از برای سلوک و تسلیک راه حق جل و علا طریقه علیّه نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرار اهالیها چه اکابر این طریقه عمل بسنت اختیار کرده اند و اجتناب از بدعت گزیده و طریقی خواسته اند که اقرب طرق بود و البته موصل باشد و نهایت در بدایت آن مندرج بود و بعد از وصول بدرجه کمال آگاهی شان فوق آگاهی دیگران گشته.

بیت:

نقشبندیه عجب قافله سالاراند

که برند از ره پنهان بحرم قافله را

پس طالب حق جل سلطانه را اختیار این طریق عالی انساب و اولی باشد که راه نزدیکتر است و البته موصل است الله تعالی ما فقرا را از برکات این اکابر بهره ور کناد و از سر چشمیه فیض شان سیراب گرداناد و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی.

مکتوب دوازدهم (۱۲)

به محمد صلاح کابلی در اشتغال باستغفار و توبه و ترغیب بوظائف طاعات.
اخوی محمد صلاح بتقوی و صلاح آراسته باشند کتابتی که نوشته بودند رسیده
خوش وقت گردانید از شرمندگی و خجالت خود نوشته بودند درهای توبه مفتوح است و
او تعالی رؤف و رحیم از تقصیرات که هیچ کس از آن خالی نیست عفو و مغفرت
خواهند و بزاری مستغفر بوند و بذکر و فکر سر گرم باشند و اوقات بوظائف طاعات و
مقربات اعمال معمور دارند و ازین جانب کمال صفا تصور کنند و هیچ کدورت بخود
ازین ممر راه ندهند نوشته بودند نمیدانم که داخل مقبولانم یا داخل مردودان میرانند یا
میخوانند الخ. مخدوما این غم جانکاه بهر دل راه دارد و کیست که ازین اندیشه فارغ
است مگر مردودی باشد از درگاه کریم امیدوار باشند.

مکتوب بست و پنجم (۲۵)

نیز بمولانا محمد حنیف در احیای سنت و دلالت بفقرو و رع و تقوی.
بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات می رساند احوال و اوضاع فقرای این
حدود مستوجب حمد است مدتی است که کتابتی از شما نرسیده خاطر نگرانست الله
تعالی بعافیت صوری و جمعیت معنوی دارد و از تفرقة عسا کر مأمون و محفوظ کناد
کمر همت را در احیای سنت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیة بر بندد در
ظلمات بدعت که عالم را فرو گرفته است درین طور وقت علی الخصوص احیای سنت
کاریست بزرگ (من احیا سنتی بعد ما امیتت فله اجر مائة شهید) شنیده باشند و بصحبت
اغنیا راغب نبوند و فقر و نامرادی را عزیز دانند و ورع و تقوی را بجان خواهند و گناه را

اندک ندانند و این دور افتاده را بدعای خیر منسی نکنند.

مصراع
این کار دولت است کنون تا کرا دهند

والسلام علیکم.

مکتوب بست و ششم (۲۶)

بملا حامد در بیان تخلص از دقایق شرك خفی و حقیقت و تحقیق کلمه متعارفه لایذکر
الله الا الله.

قال الله تبارك و تعالی (وَنَحْسِبُهُمْ آيْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ
الشِّمَالِ... *الكهف: ۱۸) ظهور وجود و توابع آن از اوصاف کمال در مرآت ممکن ممکن را
از ظاهر بینی او در توهم خیر و کمال انداخته است و باین توهم عدمیت ذاتی و نقص و
شرارت جبلی خود را فراموش ساخته و برین نمود بی بود بنیادِ دراز نهاده است
و مالیخولیای شرکت و دعوی همسری بصاحب خود در کمالات و باخص اوصاف او
پیدا کرده حدید البصر همواره عدمیت و شرارت ذاتی خود را مشاهدهست و کمال و
جمال را از اصل می بیند و عاریت و امانت بیش تصور نمی نماید و مدبّر و متصرف در امور
حق را تعالی می یابد حصول حقیقت بندگی درین موطن است و تخلص از انانیت اماره
که ناشی از جزء ابلیسی است درین مقام است. سالک این راه را ضرور و ناگزیر است
که اول اثبات بندگی خود نماید و از بندگی نفس و پرستش هوا برآید و از مالیخولیای
شرکت مولائی و ادعای همسری خلاصی یابد تا مورد الطاف الهی جل شانۀ و عنایات
نامتناهی گردد هر چند آن بیش این بیش هر عارف که باین نفی و تخلص متحقق است
خیال نکنند که معامله نفی را بانجام رسانیده است و بحقیقت تخلص رسیده چندین
عقبات و سدود در میان است که از عد بیرون ست سالک بیچاره از اول قدم بعدمیت
خود لب میکشاید و بترانه این تخلص می سراید و نفی وجود بشریت می نماید و تا میرود
و عروج می نماید مراتب این نفی و عدمیت قطع می کند تا کدام صاحب دولت بود که

بانجام این معامله رسد و بحقیقت این تخلص واصل گردد.

شعر: کیف الوصول الى سعاد و دونها ★ قتل الجبال و دونهن حنوف

بی اجتبا و اصطفای باین درجه قصوی رسیدن بسی دشوار است اهل انابت را حصول این معنی مستصعب هر قدر این تخلص و عدمیت دست دهد مغتنم است و همانقدر مدارج قرب و مراتب انبساط حاصل است تفاضل اقدام اهل الله بتفاوت این نسبت علیه است سالک این راه پیش از رسیدن بحقیقت این تخلص و این نسبت علیه بتکرار کلمه نفی و اثبات گویا اثبات الوهیت خود می نماید و چون مراتب نفی هنوز در پیش دارد و بانجام نرسانیده اثبات او هم در راه است و سخن کوتاه شایان وصول بمثبت حقیقی ندارد و در متکلم آن آویخته است خلاصی ازین ورطه بی حقیقت لایذکر الله الا الله صورت ندارد و آنکه گفتیم که بی حقیقت لایذکر الله چه صورت آن سالک را در ابتدا نیز دست می دهد و تا می رود باین کلمه گویا می رود اگر پیش از فنا باین کلمه متکلم است چنانچه ارباب تجلی صورت پس الله او بر تعین امکانی واقع است که آنرا بعنوان حقیقت دانسته است و این تعین قابل نفی است و اگر بعد از فنا در مراتب اسما و صفات و شیونات باین سخن گویا است پس الله او برین مراتب واقع است و این مراتب اصول سالک اند که برزخ اند بین الوجوب و الامکان نظر بهر دو طرف من وجه داخل نفی اند و من وجه داخل اثبات من وجه مقاصد اند و من وجه غیر مقاصد مثبت و مقصد اقصی و رای این مراتب است و حقیقت لایذکر الله الا الله منوط بوصول بآن درجه قصوی است بلکه گوئیم که تا نشأه دنیوی برپاست سالک در مقام نفی است و از نفی چاره ندارد نصیب از مرتبه اثبات بر وجه کمال در نشأه اخروی است الا لمن جعل دنياه آخرة فجاز ان يكون له حظاً وافراً من مرتبة الاثبات في هذه النشأة.

بیت: اگر چه این لحظه ممکن کار شب نیست

ز بخت مقبلان این هم عجب نیست

تنبیه: ساده لوحی از انجام معامله نفی خیال نکند که ممکن از امکان منخلع شود و بوجوب پیوندد و قلب حقیقت شود کلاً بلکه مراد آنست که از هوا و تعلق بگذرد

و از دقائق شرك خفی وآههٔ انفس وارهد و نفس از رذائل پاك و مصفا گردد و گفته اند هر چه مقصود تست معبود تست پس تا دقیقه ازین دقائق باقی ست از گرداب الوهیت خود بتمام نمی برآید از صعوبت این تخلص است که گفته اند.

بیت: هر چند که مطمئنه گردد * هرگز ز صفات خود نگردد

و هم از نازکیء این موطن است آنچه منقول است که چون محمد معشوق طوسی را به قسر بر نماز ایستاده کردند چون بگریه (إِيَّاكَ نَعْبُدُ * فاتحه: ۵) رسیده از هر بن موی که باندام او بود خون فواره شد بعد از آن گفت که حکم من حکم زن حائضه است یعنی زن حائضه بنجاست ظاهر آلوده است و بدین سبب نماز از وی ساقط است من نیز بنجاست باطن آلوده ام و عبادت من خالص نیست و چون بر خلاف حال و وجدان خود باین کلام تکلم نمود از هیبت آن خون از هر بن موجریان گرفت و ظاهر نیز بنجاست آلوده گشت و در رنگ زن حائض مانع نماز آمد والسلام یعنی مانع رسیدن حقیقت نماز شد

مکتوب بست و نهم (۲۹)

بشیخ عرب بخاری در دلالت بر عزلت و انزوا از اغیار
جناب اخوی اعزی شیخ عرب ازین درویش دلریش سلام عافیت انجام
خوانند احوال مستوجب حمد است المسئول من الله تعالی استقامتکم ظاهرا و باطنا
مخدوما ماندن و آمدن شما مفوض برأی شماست بعد از استخاره هر طور که اقبال قلب
بی تکلف باشد بموجب آن عمل کنند بعزلت بیشتر راغب باشند و از خلق مهما امکان
یکسو بوند مگر با طالب حق که از برای خدا جل و علا آید با وی صحبت دارند و از
ورود طالبان ترسان و لرزان بوند که مبادا حُبّ جاه و ریاست پیدا آید و طمع مبطن
بهم رسد و خلل در کارخانهٔ بزرگ اندازد و ازین رهگذر پر حذر باشند و ملتجی و
مستغفر بوند مع ذلك باحوال آنها پردازند و صحبت دارند که عمل خیر را از ترس خطر
سوء نمیتوان گذاشت اعمال و استغفر

مکتوب سی و سوم (۳۳)

بسیده بی بی در ترغیب بر وظائف طاعات با بعضی اوراد و ادعیه ماثوره.

عصمت پناه عفت دستگاه همشیره دینی سیده بی بی ازین جانب سلام عافیت انجام خوانند معلوم آن همشیره باشد که دنیا جای عیش و آسایش نیست محل کشت و کار است و موطن طاعت و عبادت عیش و آسایش معد باختر است محنت این جا منتج راحت آنجا است پس باید که بوظائف طاعات و عبادات سرگرم باشند و اوقات را بذکر و فکر معمور دارند چندان مداومت بذکر قلبی نمایند که دل را انقطاع تمام از ماسوای حق سبحانه پیدا آید و ذکر و حضور صفت لازمه دل شود که هرگز از و منفک نشود کلمه لا اله الا الله را بزبان بحضور دل بسیار گویند با تسبیح بگویند یا بی تسبیح، اگر با تسبیح و شمار بگویند از یک هزار تا پنج هزار هر قدر که توانند گفت بگویند و اگر زیاده کنند بهتر و نماز تهجد و اشراق و فی زوال و نماز اوابین و قیام لیل می کرده باشند و بعد هر نماز فرض و وقت خواب نیز آیه الکرسی بخوانند و نیز سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر بخوانند و سه بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه بخوانند و سوره اخلاص و معوذتین نیز بخوانند و هر صبح و شام صد صد بار سبحان الله و بحمده بخوانند و نیز صد صد بار سبحان الله و صد صد بار الحمد لله و صد صد بار لا اله الا الله و صد صد بار الله اکبر بخوانند و نیز ده ده بار درود و ده ده بار لاحول و لا قوه الا بالله و وقت خواب نیز ده بار لاحول و لا قوه الا بالله بگویند و هنگام غروب آفتاب هفتاد بار سبحان الله بگویند و نیز هر صباح اللهم ما اصبح بی من نعمه او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلك الحمد و لك الشکر بگویند و وقت شام بجای ما اصبح، ما امسى بگویند و هر روز این کلمات یکبار بخوانند سُبْحَانَ الْقَائِمِ الدَّائِمِ سُبْحَانَ الْحَيِّ الْقَيُّومِ سُبْحَانَ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ سُبُوْحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى سُبْحَانَهِ وَتَعَالَى وَنِيز هِر رُوْزِی صِد بَار

لا اله الا الله الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ بگویند و نیز بست و پنج بار یا بست و هفت بار اللَّهُمَّ اغْفِرْ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بگویند و این استغفار نیز بست و پنج بار هر روز بگویند اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ
الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَآتُوهُ إِلَيْهِ رَبِّ اغْفِرْ لِي
استغفار جلیل القدر را بزرگان روز و شب مداومت کرده اند و منافع و فوائد آنرا بیش از
بیش مشاهده نموده در حدیث آمده است هر که این استغفار بگوید در روزی بست و پنج بار
هیچ مکروهی در خانه خود و از خود و شهر خود نه بیند و برای بر آمدن حاجات و
کشایش مشکلات کلمه (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) پانصد بار بگویند و اول و آخر درود
بخوانند لا اقل صد بار.

مکتوب سی و ششم (۳۶)

بملا عبد الرزاق در جواب اسوله وی

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى صلاح آثار اخوی ملا عبد الرزاق
اسوله چند نموده بود باندازه وقت در جواب آنها چیزی نوشته می آید و بالله العصمة و
التوفیق. حاصل (سوال اول) و (سوال ششم) آنست که بعضی اوراد و سور قرآنی که پیش از
دخول درین طریقه معتاد داشت الحال آن اوراد را در عمل آرد یا نه و نماز تهجد و ضحی
و امثال آن بخواند یا نه و بمطالعه کتب فقه و کلام و حفظ بعضی از سور قرآن در اوقات
قبض پردازد یا نه. جواب اهل این طریق مبتدی را تجویز نمی نمایند که ورای ذکر
مأخوذ بامری مشغول باشد غیر از فرض و سنت مؤکده و این درویش باهل ابتدا پاره
توسع می کند و شمارا که از معامله ابتدا بمراحل ترقی کرده اید بطریق اولی اذن ست که
بعضی از اوراد مسنونه میخوانده باشند و نماز تهجد و ضحی و اواین و جز آن از سنن
زواید نیز ادا نمایند تهجد و قیام لیل توان گفت که از ضروریات طریقه صوفیه علیه
است قدس الله تعالی اسرارهم و تعلیم و تعلم منافی طریقه ما نیست بلکه به نیت صالحه

مؤید نسبت باطنه است بمطالعه کتب دینیہ پردازند و بتعلیم و تعلم آن راغب باشند، يك وقت را برای این امر خطیر معین سازند و باقی اوقات را بذکر و فکر معمور دارند و بعضی از سور قرآنی اگر یاد گیرند گنجایش دارد.

سوال دوم: آنکه در عوام مقرر است که در ما ورای فرائض و سنن بی اذن بزرگی دست نباید انداخت فی الواقع این چنین است یا نه. **جواب:** اعمال حسنه که از آنسرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام منقول است و عمل اوست و خصوصیت بآنحضرت ندارد در اتیان آن به نیت ثواب اخروی احتیاج اذن نیست عمل پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰة و السلام اذن است و سند است مرامت را آری بعضی اعمال و اذکار و ادعیه و رقعات برای برآمدن حاجات و کشایش مشکلات است که تأثیر بر اذن استاد و مرشد موقوف است.

سوال سوم: صحبت سرور کائنات علیه و علی آله افضل الصلوات و اکمل التحیات بعد از رحلت او در یقظه واقع هست یا نه و بر تقدیر وقوع لازم می آید خلومقبره مقدسه از جسد مبارک آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم و این محال است. **جواب** اولاً آنکه خلوممنوع است چه مشایخ امت در يك آن در امکانه متعدده حاضر شده اند چنانچه از حضرت خواجه بزرگ منقول است که وقت افطار هفت جا حاضر شدند و همه جا افطار نمودند و از شاه کمال نیز نقل میکنند که وقت نماز جای که نشسته بودند همانجا نشسته ماندند تا آنکه وقت نماز گذشت مردم خیال کردند که نماز نخواندند و همان وقت جای دیگر مردم دیدند که نماز خواندند. ثانیاً آنکه استحالت مذکور ممنوع است چه بر تقدیر خلو از جسد مبارک حضور روحی در روضه منوره کاین است و تحقیق مقام آنست که خلومذکور وقتی لازم آید که جسد مبارک را انتقال واقع شود آنچه واقع است والله سبحانه اعلم بحقیقه الحال ملاقات روحانی است هر چند بصورت جسد نماید و روح متجسد گردد.

سوال چهارم: انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات در قبور حیات دارند یا نه، و اگر دارند مثل حیوة که در دنیا داشتند دارند یا بطور دیگر. **جواب** حیوة دارند (الایان

اولیاء الله لا یموتون و لكن ینتقلون من دار الی دار) لیکن نه مثل حیوة دنیوی که از دنیا انتقال کرده بآخرت پیوسته اند و در درجات قرب ملتذ و خرسند (الانبیاء یصلون فی قبورهم) شنوده باشند و هر جا که اطلاق موت برین بزرگواران آمده است باعتبار انتقال شان ازین دار فانی و شهداء درین باب پیش قدم اند و حیات شان قوی تراست اطلاق اموات بر انبیا علیهم الصلوات و البرکات آمده و بر شهداء فی سبیل الله نیامده (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فِی سَبِیلِ اللّهِ اَمْوَاتٌ بَلْ اَحْیَاءٌ وَلَکِنْ لَا تَشْعُرُونَ * البقرة: ۱۵۴)

سوال پنجم: ثواب ختم اگر بخواهند که بروح یکی بخشند اول باید که بروح مطهر سرور کائنات علیه افضل الصلوات و التحیات بگذرانند بعد ازان بروح میت ببخشند و اگر چنین نکنند ثواب بمن قرئ بنیته نمی رسد و نیز می باید که به روح جمیع اهل ایمان به بخشد والا ثواب من قرئ بنیته را قسمت می کنند آیا فی الواقع همچنین است یا نه، و اگر فی الواقع چنین است در ختم حضرات خواجها چرا چنین نکنند. جواب صدقه را اول بروحانیت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم گذرانیدن و میت را طفیلی آنسرور ساختن از مستحسناست و امید قبول بیشتر می شود و باجابت اقرب می افتد نه از ارکان و واجبات صدقه است که صدقه بی آن هرگز مقبول نشود و اگر درین باب نقل معتمد علیه داشته باشند باید که ظاهر سازند و گذرانیدن ثواب عمل بارواح جمیع مؤمنین و مؤمنات نیز مستحسن است که بهر کدام ثواب کامل برسد و از اجر من قرء بنیته هیچ کم نشود و آنکه نوشته اند الا ثواب من قرئ بنیته را قسمت می کنند درین باب نقلی ظاهر نیست و آنکه نوشته اند که در خزانه الروایة چنین است، مخدوما در خزانه الروایة که دیده شد مقدمه ثانیه بنظر نیامد عجب ست از کجا نوشته اند و در ختم حضرات خواجها اول نام آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام بگیرند نیک و مستحسن می نماید لیکن از بزرگان باین طریق شنوده شده است همان طور کرده می شود و شریک نا ساختن پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم درین ختم وجه دیگر است وجیه و آن وجه از مکتوب بست و هفتم از مکتوبات جلد ثالث حضرت ایشان ما واضح و لائح است اگر آن مکتوب را مطالعه کنند حل اکثر شبهات شود و این

ختم برای بر آمدن حاجات و کشایش مشکلات و دفع بلیات در اهل این طریق معمول و مأثور است.

سوال هفتم: معراج جسدی بعد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم دیگری را واقع هست یا نه و عروج روحی در مراقبه است یا چشم کشاده. **جواب معراج جسدی دیگری را نیست و عروج روحی واقع است در بیداری و چشم کشاده و آنچه در خوابست از حیز اعتبار ساقط است**

بیت:
چو غلام آفتابم همه از آفتاب گویم
نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

سوال هشتم: آنکه در شرح دیوان و کتب تواریخ مذکور است که چون حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه عداوت بعضی را معاینه کرد بعد پنج نماز بر پنج کس که معاویه رضی الله عنه و غیره باشند لعنت میکرد و ایشان هم بعد سماع این خبر بر پنج کس که حضرت امیر و حضرات حسنین و عبد الله بن عباس و مالک اژدر رضی الله تعالی عنهم باشند بعد از پنج نماز لعنت کردن گرفتند حتی که در خلفای بنی امیه این امر شنیع دایم بود و در خطبه لعنت بر اهل بیت میکردند تا آنکه عمر بن عبد العزیز رحمه الله علیه آن را رفع کرد و کریمه (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ... النحل: ۹۰) بجای آن مقرر ساخت آیا این قضیه نامرضیه فی الواقع بود یا نه. **جواب حضرت امیر کرم الله وجهه که سراپا رحمت بودند حاشا و کلاً که ادنی مسلمانی را لعنت کنند چه جای معاویه رضی الله تعالی عنه را که از اصحاب پیغمبر بود و پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم دعای خیر در حق او کرده اند و حضرت امیر در شان او و جماعه او فرموده اند اخواننا بفوا علينا ليسوا كفرة ولا فسقة لما لهم من التأويل . هرگاه کفر و فسق را این جماعه نفی نمایند چرا مسلمانی را لعنت کنند در دین اسلام لعنت هیچ کس حتی که کافر فرنگ از عبادت نیست پس چرا حضرت امیر رضی الله تعالی عنه این لعنت را بعد صلوة خمس که محل ذکر و دعاست بواسطه عداوت خود ورد خود سازند نفس حضرت امیر رضی الله عنه را که به کمال فنا و اطمینان موصوف بوده و از انانیت و خودی رسته**

مثل نفوس اماره خودها که بکینه و بغض و عداوت موصوف است خیال کرده اند که این قسم بهتان و افترا بآنحضرت منسوب می سازند، حضرت امیررضی الله عنه بدرجه اعلی فنا فی الله و فنا فی محبه رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم رسیده بودند و جان و مال خود را فدای آنسرور ساخته چرا لعنت دشمنان خدا را جل و علا و دشمنان او را صلی الله تعالی علیه و علی آله الصلوٰة و السلام که انواع جفا و ایذا بآنسرور دین و دنیا رسانیده اند ورد خود نساژند و اعدای خود را لعنت کنند بآنکه لفظ لما لهم من التأویل نفی عداوت مینماید و دلیل بر آنست که این محاربات و منازعات نه از راه عداوت و بغض بود بلکه از روی تأویل و اجتهاد بود که جای ملامت نیست چه جای لعنت اگر در سب و لعنت احدی معنی حسن و عبادت بودی سب و لعنت ابلیس لعین و ابو جهل و ابوهب و کفار قریش که اقسام جفا و ایذا بر رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم رسانیده اند و انواع اهانت به دین متین کرده از واجبات اسلام گشتی و لیس فلیس قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم (اِذَا لَعَنَتِ الشَّيْطَانُ قَالَ لَعْنَتٌ مَلْعُونَةٌ وَاِذَا اسْتَعَدَّتْ اللّٰهُ مِنْهُ قَالَ كَسْرَتْ ظَهْرِي) و فی الحدیث الآخر (لَا تَسْبُوا الشَّيْطَانَ وَتَعُوذُوا بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّهِ) پس معلوم و مبرهن شد که این معنی بر حضرت امیررضی الله تعالی عنه بهتان و افترا است پس ناقل که لعنت معاویه رضی الله عنه را بر حضرت امیررضی الله تعالی عنه و حضرات حسنین رضی الله عنهما و غیرهم متفرع برین لعنت ساخته بر معاویه رضی الله عنه نیز افترا باشد پس آنچه نوشته اند که (آیا فی الواقع این قضیه بود یا نه اگر باشد چرا لعنت بر معاویه رضی الله تعالی عنه و غیره روا نباشد و اگر نباشد پس محمل عبارت کشف چه خواهد بود) گویم نبود چرا که مذهب اهل سنت و جماعت آنست که طعن در معاویه روا نیست و این افترا طعن است در وی. نقل صحیح هم درین باب نیست سخن اهل تواریخ بر تقدیر ثبوت درین باب چه سند است مدار دین را بر قول اهل تاریخ نمیتوان نهاد اینجا قول ابی حنیفه و اصحاب او معتبر است نه قول اهل تاریخ و عبارت کشف که نقل کرده اند نام حضرت امیررضی الله عنه یا معاویه رضی الله عنه دران عبارت مسطور نیست و هرگز دلالت بران ندارد که یکی ازین دو عزیز دیگری را لعنت

کرده باشد عبارت راست بر است است هیچ مخالفتی بمطلب ما ندارد تا محمل جسته شود آری خلفای بنی امیه سالها بر سر منبر سب و لعن اهل بیت کردند و عمر بن عبد العزیز رضی الله تعالی عنه استیصال آنها نمود جزاه الله سبحانه عنا خیر الجزاء لیکن معاویه رضی الله عنه که داخل آنها باشد ممنوع است چه بلا شد، اگر معاویه رضی الله عنه ملعون و مطعون بود جم غفیر از صحابه کرام رضی الله عنهم که باوی درین مخالقات و محاربات شریک بودند و بعضی از آنها از عشره مبشره اند ملعون و مطعون باشند و طعن این اکابر موجب طعن است در شطر دین که از راه آنها بما رسیده است و هیچ مسلمانی آنرا تجویز نکند. مخدوما در ما نحن فیه دو مذهب است مذهب اهل سنت و جماعت و مذهب شیعه. مذهب شیعه سب خلفای ثلثه است و معاویه رضی الله عنه و غیرهم و میگویند جمیع اصحاب پیغمبر بعد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم مرتد شدند مگر چندین، و مذهب اهل سنت و جماعت آنست که جمیع اصحاب پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و آله وسلم جز به نیکی یاد نباید کرد و بهیچ کس بد نباید بود (من احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم) منازعات و محاربات ایشان را بر محامل نیک باید حمل کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت. امام نووی شارح مسلم گفته که اصحاب کرام رضی الله عنهم درین محاربات سه فرقه بودند جمعی باجتهاد حقیقت جانب حضرت امیر رضی الله عنه دریافتند آنها را واجب بود عمل باجتهاد خود و نصرت حضرت امیر رضی الله عنه و جمعی دیگر باجتهاد حقیقت جانب مخالف معلوم کرده بودند. این جماعه را موافق اجتهاد نصرت جانب دیگر لازم بود و جمعی باجتهاد متوقف بودند آنها را توقف واجب بود، پس هر یکی موافق اجتهاد خود عمل کردند و طعن و ملامت از همه مرفوع است هذا. لیکن حضرت امیر رضی الله عنه و موافقان او در اجتهاد مصیب بودند و جانب دیگر مخطی اما چون این خطا خطای اجتهادی ست از ملامت و طعن دور است و یک درجه ثواب دارد و مصیب ده درجه. امام شافعی گفته تلك دماء طهر الله عنها ایدینا فلنظهر عنها السنننا این عبارت شریفه دلالت دارد که بخطا هم تکلم نباید کرد و جز به نیکی نباید یاد نمود چون هر دو مذهب معلوم شد پس جمعی که با معاویه رضی الله عنه بدند و

طعن می نمایند هر چند با اصحاب دیگر نیک باشند از اهل سنت و جماعت خارج اند و اگر در مذهب اهل سنت درین مسئله شبهه باشد به کتب عقائدشان که معتبر و مقررند اند رجوع نمایند و به اقوال شاذه و ضعیفه التفات نکنند و شیعه هم باین جماعه خوشنود نیند تا سب خلفای ثلثه نمایند پس اینها نه سنی اند نه شیعه، مذهب ثالث بهم رسانده اند.

سوال نهم: عقیده آنست که خاتمه مبهم است اگر کسی پیر و مرشد خود را که

از وی استفاده نموده است از روی خلوص اعتقاد حکم به سلامتی خاتمه او نماید صحیح است یا نه. **جواب** حکم قطعی نباید کرد که منوط بوحی است ظن غالب و علم طمانینیت به سلامتی خاتمه اکابر دین اگر نماید گنجایش دارد و همچنین باهام قطع حسن و قبح خاتمه نمی توان کرد که الهام ظنی است لیکن از ظن تا ظن فرق آسمان و زمین است.

سوال دهم: استفسار از سیر آفاقی و سیر انفسی بود. **جواب:** سلوک سیر آفاقی

است و جذبه سیر انفسی، حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که سیر آفاقی بُعد در بُعد است و سیر انفسی قرب در قرب سیر آفاقی مطلوب را بیرون از خود جستن است و سیر انفسی در خود آمدن و گرد دل خود گردیدن، گفته اند یافت مقصود بر انفس است بیرون از خود هرگز یافت نیست.

بیت:

چون جلوه آن جمال بیرون ز تون نیست
پا در دامان و سر بجیب اندر کش

بیت:

همچو نابینا مبر هر سوی دست
با تو در زیر کلیم است هر چه هست

و حضرت ایشان ما را درین مقام مقاله مفرده است، می فرمایند که یافت مطلوب و رای آفاق و انفس است و انفس در رنگ آفاق در راه ست معامله اینست بیرون سیر آفاقی و سیر انفسی و و رای جذبه و سلوک.

ع:

لذت می نشناسی بخدا تا نه چشتی

سوال یازدهم: تقریر وجواب آن بحضور تعلق دارد.

سوال دوازدهم: چوب و طبانچه و پایزار بر سر خود زدن موجب حصول مقصود هست یا نه. **جواب:** رکن عمده در وصول بمطلب ذکر است و رابطه محبت بشیخ مقتدا این نوع امور که نوشته اند در کار نیست و بی نفع هم نه.

سوال سیزدهم: حبس دم در ذکر بدعت است یا نه و اگر بدعت حسنه گویند پس بطور حضرت ایشان قدسنا الله سبحانه بسره در هیچ بدعت حُسن نیست پس از بدعت این عمل چگونه بر آید. **جواب:** ذکر فی حد ذاته مسنون و حسن است مانند حبس دران بدعت وقتی باشد که ثابت شود که این عمل در صدر اول نبود و آن ممنوع است و نیز این طریقه حبس را حضرت خضر علیه السلام بحضرت خواجه عبدالحالق قدس سره که سر سلسله خواجهها بوده اند تعلیم کرده اند و عمل ایشان را حکم به بدعت نمیتوان کرد، در ملفوظات حضرت خواجه ما قدس سره منقول ست فرمودند که در سلسله چشتیه و سهروردیه خرقة را معنعن از حضرت رسالت صلی الله علیه و علی آله وسلم اسناد میکنند و ذکر را معنعن بیان نه کرده اند اما در سلسله نقشبندیه و کبرویه ذکر معنعن از حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم رسیده است از حضرت صدیق اکبر و حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما الی یومنا هذا و در وسایط فتوری نرفته هم درین محل یکی از حاضران سوال کرد که آنکه می گویند که در سلسله علیه نقشبندیه طریقه رابطه از حضرت صدیق اکبر و طریقه ذکر از حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنهما رسیده چونست. فرمودند ذکر که درین سلسله است که آنرا وقوف عددی خوانند بطریقه معهود مثل حبس دم و ضم محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم باوی از حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه معنعن رسیده است و طریق صحبت نیز از ایشان رسیده چرا که ایشان در سفر و حضر بآنسرور صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم همراه می بودند و از راه صحبت فیض می گرفتند.

سوال چهاردهم: کعبه بزیارت اولیا می آید یا نه و اگر می آید اشکال لازم می آید که آن زمین از دیوارهای کعبه دران مدت خالی خواهد ماند الخ. **جواب:** می آید و

هیچ اشکال نیست حضرت ایشان ما قدسنا الله تعالی بسره بر نگاشته اند که کعبه عبارت از سنگ و کلوخ نیست سقف و جدران نیست چه اگر سقف و جدران در میان نباشد کعبه کعبه است و مسجود الیه خلاق پس برین تقدیر کعبه زیارت اولیا بیاید و دیوارها بجای خود باشند.

سوال پانزدهم: این روش ذکر و افاضه و توجه که درین طریقه معهود است اولاً از کدام مشائخ پیدا شده است در وقت صدیق اکبر هم بود یانه ، و اگر نبود پس این طریقه چرا منسوب باور رضی الله تعالی عنه گشت. **جواب:** سر سلسله حضرت خواجه قدس الله تعالی اسرار هم حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره است و جذبۀ این بزرگواران که از راه استهلاك در صفت قیومیت می خیزد و آنرا درین طریق جذبۀ قیومیت می گویند از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه بحضرت خواجه رسیده و از ایشان طریقی برای حصول این جذبۀ منقول است و آن طریق و قوف عددی ست پس اصل نسبت از حضرت صدیق رضی الله عنه است و طریق وصول آن از حضرت خواجه و باندازه نقلی که از ملفوظات حضرت خواجه ما قدس سره گذشت ذکر نیز از حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه رسیده و می تواند که بحضرت خضر علیه السلام از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رسیده باشد و از ایشان بحضرت خواجه عبد الخالق قدس سره چنانچه گذشت. و جذبۀ دیگر که از راه معیت ذاتیه می خیزد و آنرا درین طریق جذبۀ معیت گویند مبدأ ظهور آن حضرت خواجه نقشبند است قدس سره و حضرت خواجه علاء الدین عطار که خلیفه نخستین حضرت خواجه نقشبند بوده و قطب وقت خود نیز بوده طریقی برای حصول این جذبۀ وضع کرده اند و آنرا طریقه علیه علائیه گویند در عبارات ایشان واقع می شود که اقرب طرق طریقه علیه علائیه است اصل این جذبۀ از حضرت خواجه بزرگ است و طریق حصول آن از حضرت خواجه علاء الدین قدس سرهما.

سوال شانزدهم: نبی هر چند افضل است از ولی اما لازم هست که هر چه ولی می داند از معارف نبی را نیز معلوم باشد یانه، و ایضاً هر معارفی که نبی را باشد لازم

هست که مرسل را باشد یا نه الخ. **جواب:** فضل کلی مرانبیا راست علیهم الصلوات و التسلیمات بر اولیا و هیچ ولی بمرتبه هیچ نبی نرسد لیکن در فضل جزئی مناقشه نیست اگر بعضی از مزایا و معارف خاص به ولی باشد موجب فضل کلی نبود مجوز است بلکه واقع است هر گاه در ولی و نبی فضل جزوی واقع باشد اگر نبی نسبت برسول به بعضی از مزایا و معارف مخصوص بود بطریق اولی جائز باشد هر چند فضل کلی مرسل را بود چنانچه قصه حضرت موسی و حضرت خضر را علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام خود نوشته اند.

سوال هفدهم: حضرت خضر نبی است یا نه. **جواب:** درین باب اختلاف علماء است لیکن راجح آن است که نبی است.

سوال هژدهم: تعیین عدد انبیا و رسل درست هست یا نه، درین باب صوفیه چه می گویند. **جواب:** از صوفیه نقلی درین باب بنظر نه در آمده لیکن علما تعیین عدد انبیا را منع کرده اند زیرا که بدلیل قطعی این تعیین معلوم نشده است اگر وارد شده است دلائل ظنی است پس اگر بی دلیل حکم بتعین عدد نمائیم ظاهراً غیر نبی را نبی ساخته باشیم یا نبی را غیر نبی و عدد رسل از میان انبیا علیهم الصلوات و البرکات سه صد و سیزده مشهور و معروف است و مخدور سابق این جا لازم نمی آید چه رسل از انبیا خارج نیستند. نوشته بودند که اگر این فقیر را پیدا نمی کردند بهتر بود این عبارت نباید گفت هر چه حق تعالی میکند خوبست و صلاح و دعای جنون که مسقط تکالیف است نباید کرد و از حق تعالی عافیت باید طلبید و توفیق اتیان تکالیف باید خواست.

مکتوب سی و هفتم (۳۷)

نیز ملا عبد الرزاق در حرمت سوال و اباحت آن عند الضرورة و احادیثی که درین باب وارد شده.

صلاح آثار ملا عبد الرزاق پرسیده بود که مقرر است کسی که قوت شب ندارد اورا سوال کردن حلال است، آیا این حکم از روی رخصت است و عزیمت و رای آنست یا نه. مخدوما این حکم از راه رخصت است و عزیمت در ترك سوال است، مهما ممکن بسوال اقدام نه نمایند غایت امر در سوال هنگام شدت احتیاج اباحت است در رنگ اکل میتة و اکل لحم خنزیر که در حالت مخمصة مباح است فی احیاء العلوم اما المضطر الیه فهو سوال الجائع عند خوفه علی نفسه موتا او مرضا و سوال العاری و بدنه مکشوف لیس معه ما یواریه فهو مباح مهما وجد بقية الشروط فی المسئول بكونه مباحا و فی المسئول منه بكونه راضیا فی الباطن و فی السائل بكونه عاجزاً عن الکسب فان القادر علی الکسب وهو بطل لیس له السؤال الا اذا استغرق طلب العلم اوقاته و کل من له حظ فهو قادر علی الکسب بالوراقة فی شرح المشکوة، و اما سؤال صدقة التطوع فمن لا یقدر علی کسب لکونه زمنا او ذا علة اخرى جاز له السؤال بقدر قوت یومه ولا یدخر و ان کان قادرا فترکه لا اشتغال العلم جازت له الزکوة ای سؤال مال الزکوة و صدقة التطوع فان ترکه لا اشتغال صلوة التطوع و صیامه لا یجوز له الزکوة و یکره له صدقة التطوع فان جلس واحد او جماعة فی بقعة و اشتغلوا بالطاعة و ریاضة الانفس و تصفیه القلوب یتحب لواحد ان یسأل صدقة التطوع و کسرات الخبز و اللباس لاجلهم.

سوال متضمن سه چیز است که هر کدام قبیح است: اول اظهار شکایت است از حق تعالی و بیان قصور نعمت اوست سبحانه از وی و این محرم است الا بضرورة کاکل میتة، دوم اذلال نفس است لغیر الله تعالی و مؤمن را نمی رسد که خود را ذلیل سازد بغیر از مولای خود الا بضرورة، سوم ایذای مسئول عنه است غالباً و ایذا حرام است إلا بضرورة لهذا اهل تقوی ترك سوال کرده اند مطلقا و کان بشر قدس سره لا یأخذ من

احد شيئا الا من السرى قدس سره و قال لانى علمت انه يفرح بخروج المال من يده فانا أعيننه على ما يجبه وكان يشير يقول الفقراء ثلاثة فقير لايسأل و ان اعطى لم يأخذ فهذا مع الروحانيين فى عليين و فقير لايسأل و ان اعطى اخذ فهذا مع المقربين فى جنات النعيم و فقير يسأل عند الحاجة و الفاقة فهذا مع الصادقين من اصحاب اليمين.

بالجملة سؤال بى ضرورت محرم و مذموم است، با ضرورت و حاجت و فاقه مباح است ليكن موجب انخراط مرتبه و درجه است آنچه مذکور شد در وقتى است كه معامله بموت نرسیده است چون معامله بموت رسد سوال حلال بلكه عزيمت بلكه واجب باشد فى شرح المشكوة فى بيان قول النبى صلى الله تعالى عليه و آله وسلم (من تكفل لى ان لايسأل الناس شيئا فاتكفل له بالجنة) فقال ثوبان انا فكان لايسأل احد شيئا اى لو كان به خصاصة و استثنى منه اذ اخاف على نفسه الموت فان الضرورات تبيح المحظورات بل انه لو لم يسأل حتى يموت يموت عاصيا اكنون احاديث چند در ذم سؤال ايراد نموده مى آيد: عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله وسلم (قال داود عليه السلام ادخالك اليد فى فم اليتيم الى ان يبلغ المرفق فيقضها خير لك من ان تسأل) رواه فى الحلية. وهم در حديث آمده است ان رسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله وسلم ارسل الى عمر بن الخطاب بعبائه فرده عمر فقال له رسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله وسلم (لم رددته) فقال يا رسول الله ليس اخبرتنا ان خيرا لاحدنا ان لا نأخذ من احد شيئا فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله وسلم (انما ذلك عن المسئلة فاما ما كان من غير مسئلة فاعما هو رزق يرزقك الله) فقال عمر اما و الذى نفسى بيده لا اسأل احدا شيئا ولاياتينى شيء من غير مسئلة الا اخذة رواه مالك. وهم در حديث آمده است (من سأل الناس امواهم تكثرا فاعما يسأل جبرا فليستقل او ليستكثر) اى من غير استحقاق بلسان القال او بلسان الحال اى اكثر من قدر قوته وهم در حديث آمده است (ما يزال الرجل يسأل الناس حتى ياتى يوم القيمة ليس فى وجهه مزعة لحم) متفق عليه. وهم در حديث آمده است. (المسائل كدوح يكدح بها الرجل وجهه فمن شاء ابقى له على وجهه و من شاء تركه إلا ان يسأل الرجل ذا سلطان او فى امر لا يجد منه بدا) رواه ابو داود و الترمذى و النسائى. وهم در حديث آمده است (من اصابته فاقة فانزلها بالناس لم تسد فاقته و من انزلها بالله أو شك

الله له بالغنى اما بموت عاجل او غنى آجل.) رواه ابو داود و الترمذى. و عن عمر رضى الله تعالى عنه قال (تعلمن ايها الناس ان الطمع فقر وان اليأس غنى وان المرء اذا يتس عن شيء استغنى عنه) رواه رزين. و در حديث آمده عن ابى ذر قال دعانى رسول الله صلى الله عليه و على آله وسلم وهوى بشرط على ان لا تسأل الناس شيئاً قلت نعم قال (ولا سوطك ان سقط منك حتى تنزل اليه فتأخذه) رواه احمد. وهم در حديث آمده است ان الفراسى قال لرسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم اسأل يا رسول الله فقال النبى صلى الله تعالى عليه وسلم (لا وان كنت لابد فسئل الصالحين) رواه ابو داود و النسائى وهم در حديث آمده است (من جاع او احتاج فكتمه الناس و افضى به الى الله كان حق على الله ان يفتح له قوت سنته من حلال) رواه الطبرانى فى الاوسط و الصغير عن ابى هريرة و هم در حديث آمده است (من سأل شيئاً و عنده ما يغنيه فانما يستكثر من جمر جهنم) قالوا و ما يغنيه قال (قدر ما يغد به اوبعش) و هم در حديث آمده است (لو تعلمون ما فى المسئلة ما مشى احد الى احد ليسأله شيئاً) و هم در حديث آمده است (ملعون من سأل لوجه الله و ملعون من سئل لوجه الله ثم منع سائله ما لم يسئله هجرأ) و هم در حديث آمده است (ولياتين يوم القيمة قوم ليس على وجوههم لحم اخلقواها فى الدنيا بالمسئلة فمن فتح على نفسه باب المسئلة و هو عنها غنى فتح الله عليه باب الفقر) عن ابى هريرة. و هم در حديث آمده است (ايها الناس قد ان لكم ان تستعفوا عن المسئلة فان من يستعف يعفه الله و من يستغن يغنه الله و الذى نفس محمد بيده ما رزق عباد من رزق اوسع من الصبر و لئن أتيتم الا تسألونى لاعطيتكم ما وجدت) حل عن ابى سعيد و هم در حديث آمده است (ان الرجل لياتينى فيسألنى فاعطيه و يجعل فى ثوبه نارا ينقلب الى اهله بنار جهنم) عن ابى سعيد

مکتوب سی و هشتم (۳۸)

بلا ابو الفیض کابل در بیان آنکه بزرگترین حجاب نفس طالب است.
الله تعالی ابواب فیوض و ترقیات را مفتوح دارد بزرگترین حجاب میان طالب و
مطلوب نفس طالب است دع نفسک و تعال انت الغمامة علی شمسک فاعرف حقیقتک
رفتن نفس سالک از میان امریست ذوقی و وجدانی بگفتن و نوشتن راست نمی آید و
بخواندن و مطالعه کتب بحصول نمی پیوندد سابقه عنایت و جذب الهی جل شانہ می باید
و در عالم اسباب صحبت کامل مکمل بشرط فنا در وی صحبت شما قلیل بود آنقدر
فرصت نشد که بعضی امور ضروریہ در میان آورده شود و اگر رابطه معنوی قوی است و
محبت درست است امید است که باندازه آن اخذ فیوض و برکات از باطن مفیض
حاصل آید و کمالات متوقعه پرتواندازد (المرء مع من احب) حدیث نبوی ست علی
صاحبها الصلوة والسلام.

شعر:
چشم دارم که دهد اشک مرا حسن قبول
آنکه در ساخته است قطره بارانی را

و السلام.

مکتوب سی و نهم (۳۹)

بشیخ ابو المظفر و محمد شاه در عزا و محافظت طریق شیخ خود.
الله تعالی برادران طریقت را ازین واقعه هائله صبر جمیل و اجر جزیل کرامت
کناد وجود اهل الله رحمت است هم در حالت حیوة و هم بعد ممات فیوض و برکات که
در حیوة شان مفاد و مستفاد است بعد ممات شان نیز امیدوار آن باید بود و باید دانست
که این فیوض و برکات تازمانی فائض است که در طریقه شیخ احدائی واقع نشده

است و چون امور محدثه در طریقه پیدا شد که در حیوة شیخ نبود راه فیض مسدود گشت در رنگ بدعتی که در دین پیدا شود و انوار سنت بسبب آن قلت پذیرد پس بر یاران آنجائی ناگزیر است که محافظت طریقه شیخ خود نیک نمایند و احدائی دران نکنند و نوع زندگانی نمایند که در یک دیگر فانی باشند و حلقه ذکر را بر سنن سابق بر پا دارند و اوقات را معمور دارند و در کسب خیرات مبادرت نمایند و در اتیان طاعات مسابقت کنند (سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ... * الحديد: ۲۱) و خدمت فرزندان ایشان را سعادت خود شناسند و ارضای ایشان را بر وجه مشروع امر عظیم دانند و این فقیر را بدعای ایمان یاد نمایند انشاء الله تعالی در ماه ذی الحجه از اینجا بسفر حجاز انتقال واقع می شود و الباقی عند التلاقی انشاء الله الباقی و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب پنجاه و یکم (۵۱)

به یکی از صالحات اهل طریق در ذکر بعضی از عادات شریفه حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و ما یناسب ذلك.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی. سوال: حفر قبر در حیوة خود طریقه مسنونه است یا نه. جواب: این عمل از حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و از خلفای راشدین و سائر کبار صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین به ثبوت نه پیوسته است آری از بعض سلف چون عمر بن عبد العزیز و غیره منقول گشته که در حیوة خود اتخاذ قبر کرده اند و علما را هم درین باب قیل و قال است بعض بکراهت قائل اند و بعضی بجواز بیکراهت و بعض باستحباب.

سوال: عادت شریفه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و علی آله وسلم در طعام چه بوده. جواب: آنحضرت طعام تناول می فرمود بر حد ضرورت و قدری که بآن قوام بدن باشد بی آنکه سیر بخورد و بروایت عائشه صدیقه رضی الله عنها ثابت شده است که پرنشد شکم حضرت علیه الصلوة و السلام هرگز و بود آن حضرت علیه الصلوة

و التحية در اهل خود که سوال نمی کرد از ایشان طعامی اگر طعام می آوردند میخورد و هر چه می آوردند قبول می فرمود و آنچه از اشر به میدادند می آشامید و دوست ترین طعام نزد او علیه الصلوة والسلام آن بود که بروی دست بسیار باشد یعنی با جماعه بخورد نه تنها و بروایت سعد بن کرب ثابت شده است که حضرت فرمود علیه وعلی آله الصلوة و التسلیمات بسنده است ابن آدم را لقمه چند که درست دارند پشت او را پس اگر نتواند برین صبر کرد پس سوم حصه از شکم او برای طعام او باشد و سوم برای آب او باشد و سوم حصه برای نفس گرفتن باشد، در شروع طعام بسم الله گفتی و این عمل سنت مؤکده است و فرموده علیه الصلوة والسلام هر که طعام بخورد بعد ازان بگوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام و رزقیه من غیر حول منی و لا قوة آمرزیده شود گناهان ما تقدم و در روایتی ما تقدم و ما تأخر و خواب آنحضرت بر حد اعتدال و قلت بود بآنکه دل مبارکش نمی خوابید بلکه چشم آنحضرت می خوابید علیه وعلی آله الف الف صلوة و التحية خون کم کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم هفدهم ماه یا نوزدهم ماه یا بست و یکم ماه بوده است و لباس آنحضرت علیه الصلوة و التحية بر چند نوع بوده است لباس نفیس هم پوشیده اند یعنی رد نکرده اند و غیر آن هم پوشیده و جامه پنبکی بیشتر پوشیده اند و پشمینه هم در بر کرده اند بالجمله عادت شریف در لباس تکلف نبوده هر قسم حاضر می شد قبول میفرمودند و روز معین برای قطع جامه ثابت نشده است و روز ولادت و روز وفات خیر البریه علیه الصلوة و التحية روز دوشنبه است آخرین روز وفات یافتند و آن روز که روز سه شنبه ایشان را نگاهداشتند و منتصف شب چهارشنبه و در روایتی اخیر شب ایشان را مدفون ساختند علیه وعلی آله افضل الصلوة و اکمل البرکات. رباعی:

يا خير من دفنت بالقاع اعظمه * فطاب من طيبهن القاع والاکرم
نفسی الفداء لقبیر انت ساکنه * فيه العفاف وفيه الجود والکرم

از سن مبارك حضرت حبيب رب العالمين صلی الله تعالى علیه وعلی آله وسلم
پرسیده بودند بدانند درین جا چند قول ست بقولی بر سر شصت سال فوت کردند و بقولی

شصت و سه و این قول صحیح ترین اقوال است و بقولی شصت و پنج و علما میان این اقوال جمع کرده اند که هر که شصت و سه سال گفته است، سال ولادت و سال وفات را حساب نکرده است و هر که شصت و پنج گفته است سال ولادت و سال وفات را حساب کرده است و هر که شصت سال گفته است عشرات را شمرده و کسور را نشمرده و السلام علی من اتبع الهدی.

مکتوب پنجاه و نهم (۵۹)

بشیخ آدم تتهی فی بیان ان نسبة المشائخ لیست فی مخترعاتهم بل مأخوذة من انوار النبوة و بیان ان النسبة النقشبندية کیف یصل الی الصدیق الاکبر و نسبة سائر السلاسل الی علی رضی الله تعالی عنهما.

سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت و ان محمداً عبدک و رسولک اللهم صل علیه افضل صلواتک عدد معلوماتک و علی آله و اصحابه و ازواجه و اهل بینه و بارک و سلم تسليماً كثيراً كثيراً. وصل الینا مکاتیبکم الشریفة المنبئة عن سلامة الاحبة و استقامتکم علی الطريقة المرضیة و محبة الشیوخ و الفناء فیهم الحمد لله سبحانه علی ذلك اکمل الحمد و علی کل حال.

سئلت عنا ان ما فی هذه الطريقة النقشبندية من التوجه الی الاحدية الصرفة ثم النفسی و الاثبات و المراقبة فی جمیع الاوقات لو کان فی زمنه علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها و فی زمن اصحابه الکرام علیهم الرضوان لنقلوها فی الکتب المداولة بعدهم المشتملة علی سنته و سنن الخلفاء الراشدين المهديين من بعده لتوفر الدواعی الیهها فلیس هذه الا من مخترعات الاولیاء العظام فالادعاء عن اجتناب البدعة ای بدعة كانت و القول بعدم حسنها ولا نور فیها ولا ضیاء ولا للعلیل فیها شفاء ولا لداء منها دواء فی هذا الطريقة العلیة کیف یصح و بای معنی انتسبت السلاسل سوی النقشبندية الی علی کرم الله وجهه و هذه السلسلة العلیة الی الصدیق الاکبر رضی الله تعالی

عنه . فنقول في الجواب عن السؤال الاول ان الكمالات الصورية و المقامات المعنوية كلها مستفادة به من الجناح النبوي عليه و على آله الصلوة و السلام فالاحكام و الاعمال البدنية وصلت اليها برواية العلماء الكرام و الاسرار و المعاملات الباطنية وصلت برواية الصوفية العظام .

شعر:
فكلهم من رسول الله ملتصق
غرفاً من البحر او رشحاً من الدير

عن ابي هريرة رضى الله تعالى عنه انه قال: حفظت من رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وعائين فاما احدهما فبثثته فيكم والاخر لو بثثته لقطع هذا البلعوم رواه البخارى و روى انه لما مات عمر رضى الله تعالى عنه قال ابنه عبد الله في ايام عزائه في محضر الصحابة مات تسعة اعشار العلم فلما راي توقف عن البعض فيه قال مرادى العلم بالله دون العلم بالحليض و النفاس فالسلاسل كلها منسوبة اليه منتهية لديه فالمشائخ و اهل السلاسل اخذوا بتوسط شيوخهم النسبة المعنوية منه صلى الله تعالى عليه و على آله وسلم فليس نسبتهم من مخترعاتهم نعم وضع الاسامى تلك النسبة من الفناء و البقاء و الجذبة و السلوك و السير الى الله و امثال ذلك من مخترعات الصوفية في النفحات اول من تكلم بالفناء و البقاء ابو سعيد الخراز قدس سره فاصل النسبة مقتسبة من مشكوة النبوة و وضع الاسم لها محدث و الذكر القلبى ايضاً مروى كما روى انه عليه الصلوة و السلام كان قبل البعثة مشتغلاً بالذكر القلبى و لانسلم ان التوجه الى الاحدية الصرفة و النفى و الاثبات و المراقبة لم تكن في زمانه صلى الله تعالى عليه و آله وسلم ولا في زمان اصحابه بل الظاهر ان سكوته عليه الصلوة و السلام لم يكن خالياً عن هذه الامور و ان لم تكن مسماة بهذه الاسامى كلامه عليه و على آله الصلوة و السلام ذكر و سكوته فكر و التوجه و المراقبة و امثالها داخلة في الفكر تفكر رفتن از باطل سوى حق (تفكر ساعة خير من عبادة الف سنة) فالعجب كيف نفى كون هذه الامور في الصدر الاول و ما الدليل عليه فقوله فليس هذه الا من مخترعات اولياء في حيز المنع و نقل ان ذكر النفى و الاثبات بحبس النفس المعهود في طريقتنا علمه الخضر عليه السلام بخواجه عبد الخالق الغجدوانى قدس سره و من بين انه عليه السلام لا يعلم شيئاً مبتدعاً ليس فيه نور ولا ضياء ولا للعليل منه شفاء فان قيل لما كانت النسبة كلها

مأخوذة من انواره و رشحته من اسراره عليه و على آله افضل الصلوات و اكمل التحيات فما وجه اختلاف النسبة و تبائن الطرق بالصحو و السكر و التلوين و التمكين و التكلم بالشطح و عدمه و امثالها في الاولياء قلنا وجه اختلاف الاستعدادات و تغاير المحال و تباين الاعوية و المظاهر و النسبة المأخوذة تختلف آثارها كمية و كيفية باختلاف هذا الأمور ألا ترى ان الغذاء الواحد و الدواء الواحد تختلف آثارهما باختلاف الاشخاص و الامزجة و الشخص الواحد يختلف اطواره باختلاف المظاهر و المرايا.

ع: بقدر آئینه حسن تو می نماید روى

فكل ياخذ الكمال من مشكوة النبوة لكن على وفق استعداده و يظهر اثره مطابقاً للمظهر و المحل و النبى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم يفيد و يلقي المعانى و الاسرار على طبق الاستعداد و وفق الاعوية (كلموا الناس على قدر عقولهم) روى عنه عليه الصلوة و السلام و التسليمات انه تكلم مع ابى بكر بكلام اسرار فاذا جاء عمر غير اسلوب الكلام و بدل تبيان الاسرار و اذا جاء عثمان غير تلك الاسلوب ايضاً و اذا جاء على رضى الله تعالى عنهم اجمعين كلّم بطريق آخر و ما ذلك إلا لاختلاف الاستعداد و تغاير الفطرة و الجواب عن السؤال الثانى ان سلاسل المشائخ منسوبة الى الامام جعفر الصادق رضى الله تعالى عنه و للامام نسبتان نسبة من آباءه الكرام منتهية الى على كرم الله وجهه الكريم و نسبة من اجداده من جانب الام مأخوذة من الصديق الاكبر رضى الله عنه و باعتبار هاتين الولايتين الصورية و المعنوية قال الامام ولدنى ابو بكر مرتين و كلتا النسبتين فى الامام متميزتان و وصل الى المشائخ النقشبندية من الامام نسبة الصديق الاكبر و للمشائخ سائر السلاسل منه النسبة المأخوذة من على كرم الله وجهه و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و على آله و اصحابه و سلم.

مکتوب شصت و یکم (٦١)

بفضائل مآب حاجى ابو القاسم بن محمد مراد لاهورى در وجوه فارقه میان معرفتى که

علما بیان فرموده اند و معرفتی که صوفیه کرام بآن ممتازند و در ترغیب بر تحصیل این معرفت

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه گرامی مشرف ساخت و مسرت بخشید چون منبئ از دید قصور و تاسف بر احوال و اطوار ماضی و حال بود و ایمای از آرزوی وصول مطلوب داشت مسرت بر مسرت افزود حق سبحانه این دید قصور را زیاده گرداناد و از عجب و پندار رهائی و باد و آتش شوق در دل مشتعل کناد تا از موانع وصول یکسو سازد و در طلب و محبت او یکجهت و یک رو گرداند آنه قریب مجیب مخدوما شفقت آثارا مطلب اعلی درین نشاة فانیه تحصیل معرفت حق است جلّ و علا و معرفت بر دو نوع است نوع اول معرفتی ست که علمای عظام بیان فرموده اند و نوع ثانی آنست که صوفیه کرام بآن ممتاز اند نوع اول مربوط بنظر و استدلال است و نوع ثانی منوط بکشف و شهود نوع اول داخل دائره علم است که از قبیل تصور و تعقل است و نوع ثانی داخل دوره حال است و از جنس تحقق نوع اول مفنی وجود عارف نیست و نوع ثانی مفنی وجود سالک است چه معرفت درین طور عبارت از فناء فی المعروف ست.

بیت: قرب نی بالا و پستی رفتن ست * قرب حق از قید هستی رستن ست

نوع اول از قسم علم حصولی ست و ادراک مرکب است و نوع ثانی از قبیل علم حضوری ست و ادراک بسیط چه حاضر درین موطن حق است سبحانه بجای نفس سالک که فنا یافته است نوع اول حصول معرفت ست با وجود منازعت و انکار نفس چه نفس درین موطن بر صفات رذیله خود است از امارگی و تمرد که در نهاد اوست نه بر آمده است و از طغیان و سرکشی که جبلی اوست باز نگشته درین موطن اگر ایمان است صورت ایمان ست و اگر اعمال صالحه است صورت اعمال است زیرا که نفس هنوز بر کفر خود است و بمعادات مولای خود بر پا است در حدیث قدسی است (عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی) لهذا این ایمان را ایمان مجازی گویند این ایمان از زوال و خلل محفوظ نیست المجازینفی و نوع ثانی از معرفت چونکه مفنی وجود

سالک است و منتج اسلام نفس است لا جرم ایمان این موطن از زوال محفوظ است و از خلل مامون حقیقت ایمان در اینجاست و حقیقت اعمال صالحه درین محل متحقق حقیقت منتفی نمی شود و بقا آنرا لازم گویا در حدیث نفیس (اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ اِیْمَانًا لَیْسَ بَعْدَهُ کُفْرٌ) و در کریمه (يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ... * الْاٰیةِ. النَّسَاء: ۱۳۶) اشارت باین ایمان ست امام احمد حنبل رحمه الله طالب این معرفت بوده است که باین علم و اجتهاد در رکاب بشر حافی رحمه الله می رفت از وی پرسیدند گفت او از من خدای را بهتر می شناسد مانا که امام اعظم کوفی قدس سره در دو سال اخیر عمر که ترک اجتهاد و استنباط نموده عزلت گزیدند چنانچه در خواب فرمودند (لولا السنتان لهلك النعمان) در تحصیل و تتمیم این معرفت بودند و در پی تکمیل این ایمان که ثمره این معرفت ست و الا در اعمال درجه علیا داشتند کدام عمل است که بدرجه اجتهاد و استنباط می رسد و کدام طاعت است که بپایه درس و تعلیم می رود و باید دانست که قبول اعمال بر وجه کمال باندازه کمال ایمان است و نورانیت اعمال بکمال اخلاص ست هر چند ایمان کامل تر و اخلاص تمام تر اعمال را نور و قبول و کمال دیگر و کمال این ایمان و تمام اخلاص وابسته بمعرفت است و چون این معرفت و ایمان حقیقی وابسته بفنا است و موت قبل الموت پس هر که را در فنا قدم راسخ تر بود در ایمان کامل تر باشد لا جرم ایمان صدیق اکبر رضی الله عنه بر ایمان امت راجح آمد (لوتزن ایمان ابی بکر مع ایمان امتی لرجح ایمان ابی بکر) چه او در فنا فرد کامل بود (من اراد ان ينظر الی میت یمشی علی وجه الارض فلینظر الی ابن ابی قحافه) مؤید این معنی است زیرا که تخصیص ابوبکر رضی الله عنه بحصول فنا با وجود حصول آن در سائر صحابه نیز دلیل بر کمال این معنی ست در وی رضی الله تعالی عنه مقصود ازین املا و مطلوب ازین اطناب آنست که بر هوشمندان و اهل فطانت لابد و ناگزیر است که در حاصل کار و نقد روزگار خود تامل صادق نمایند هر کرا معرفت مسطور حاصل است فطوبی له و بشری آنچه مقصود از آفرینش او بود بجا آورد و به مقتضای (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ * الذاریات: ۵۶) ای ليعرفون چه کمال عبادت منوط

بمعرفت است زندگانی نمود و هر که را این معرفت حاصل نیست باید که در طلب آن بجان کوشد و از هر کجا بوئی از مطلوب یابد از پی آن شود افسوس است که آنچه درین نشأه فانیه ازین کس طلب داشته اند بجا نیاورده باشد و بامور دیگر پردازد و تعمیر چیزی که بتخریب آن مامور است نماید فردا بکدام رو و بکدام حیلت زبان عذر بکشاید بیت:

ترسم که یار بامانا آشنا بماند * تا دامن قیامت این غم بما بماند

مکتوب شصت و دوم (۶۲)

بحاجی مصطفی در بیان آنکه حصول ولایات و علم آن موهبی است و مقدمات آن کسبی و ما یناسب ذلك

حامدا لله العظیم و مصلیا علی رسوله الکریم الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد مکتوب مرغوب رسیده سبب مسرت گردید و مطالعه بعضی اذواق آن ذوق بخشید از عدم حصول بعضی مطالب صوریه نوشته بودند الخیر فیما صنع الله سبحانه همه امور را بحق جلّ و علا تفویض نمایند و در حصول آن تعب نکشند (اَلَيْسَ اللهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ... * الآیة. الزمر: ۳۶) عزت ما مردم بایمان و معرفت ست نه بمال و جاه در تکمیل ایمان کوشند و در حصول مراتب معرفت جد تام مرعی دارند هر قدر تعب که در تحصیل این مطلب اعلی کشند زیبا و مستحسن است فی الحدیث (من جعل الهموم هما واحدا هم المعاد کفاه الله سائر همه و من تشعبت به الهموم من احوال الدنيا لم یبال الله فی ای اوديتها هلك) در تحصیل معاش اگر کسی نتواند صبر کرد یک جمله سعی بکار برد اگر بجای رسید فیها و الا در پی آن نشود که بدور و تسلسل می کشد و پریشانی نقد وقت می آید

مکتوب شصت و سوم (۶۳)

بشیخ آدم تنهی فی ان قضاء الفوائت احتیاطاً فی اوقات النوافل الموقته یقع عن تلك النوافل . الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سئلت عنا ان المریض الذی فاتت عنه الصلوات المفروضة فی بعض ایام مرضه و یقضیها بعد ولا یعرف عدد ما فاتت عنه علی تقدیر ان یقضیها ایضاً وقت التهجد والاشراق بدل صلواتهما و بدل النوافل المرویه فی بعض الاوقات سوى السنن المؤکده و یفعل كذلك الی انقضاء عمره مع انه یعرف ان ایام مرضه ما بلغت سنة واحدة یحصل له ما ورد فی هذه الصلوات من الثواب الجزیل أولاً فقول الظاهر یحصل بعد اتمام قضاء الفوائت لان تلك الصلوات ینقلب نفلاً و تعین النیة فی النوافل الموقته لیس شرطاً فیقع عن النوافل الموقته .

[قضاء المتروکات بدل السنن المؤکده فرض لازم ألبتة]

مکتوب شصت و هفتم (۶۷)

بصلاح آثار حافظ محمد محسن در شرح حال او با ذکر احادیثی که در آن فضائل نماز و وضو و تلاوت قرآن مجید وارد شده اند .

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند مکتوب مرغوب که از راه محبت نامزد این مسکین نموده بودند بورود آن مبتهج و مسرور گردید چون متضمن احوال علیه و اذواق سنیه بود مسرت بر مسرت بخشید . نوشته بودند قبل ازینکه معامله بفنا و بقا مربوط بود عجائب احوال و اذواق روی می نمود و غرائب حالات و کیفیات ظاهر می گشت الحال که معامله بجهل کشیده غیر از عجز و انکسار نماند و هر عملی که واقع می شود لائق رد و طرد می داند و خود را بهیچ وجه شایان آن جناب مقدس نمی یابد و غیر از نسبة خالقییت و مخلوقیت نمیداند بدانند تا معامله سالك در اصول و اصول اصول است الی ما شاء الله تعالی نسبت فنا و بقا و اصالت و ظللیت و مرآتیت و امثال آن متصور است و

اشواق و اذواق و لذات و کیفیات و وصل و اتصال کاین و ثابت و چون معامله از اصول بالا رود و اصل در رنگ ظل در راه ماند و کمالات نبوت پرتواندازد و تمیز مفقود شود جهل و نادانی پدید آید و حیرت و عجز افزایش شوق و ذوق در راه ماند و خیال وصل و اتصال از سر فرود آید و نسبت اتحاد و ظلیت و مرآتیت رو باستتار آرد و نسبت خالقیت و مخلوقیت صرف جلوه فرماید.

نوشته بودند گاه گاه نسبتی وارد می شود و نور صرف ظاهر میگردد و خود را دران نور مضمحل و متلاشی می یابد و از خود نامی و نشانی دران وقت نمی فهمد و اطلاق نور بران مرتبه نیافتِ حقیقت اوست و الا آن امریست که از حیّز تحریر و تقریر بیرون است و بهیچ چیز تعبیر ازان نمی توان نمود و جز عجز و حیرت ازان مرتبه مقدسه نقد وقت نیست. مخدوما حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره فوق مراتب تعینات مرتبه بر نگاشته اند و تعبیر ازان بنور صرف نموده و آنرا حقیقت کعبه فرموده اند اگر آنچه شما نوشته و دریافته اید همان حقیقت است که آنحضرت بیان کرده اند پس زهی سعادت کبری فطوبی لك و بشری و اگر ظلی از ظلال این حقیقت بود هم مغتنم است بالجمله هر چه هست کبریت احمر است از اصالت و علو این نسبت، آنچه نوشته اند که اکثر اوقات این نسبت در نماز وارد می شود خصوصاً در نماز فرض که بجماعت ادا می نماید و بعد از فراغ تا در محل نماز مقید نشسته است آن حالت هم باقی است بعد ازان رو باستتار می آرد. مخدوما نماز که معراج مؤمن است موطن ظهور اصل است و نمونه حالت معراجیه، حدیث (الساجد یسجد علی قدمی الله فلیسأل و لیرغب) شنوده باشند، و نیز در حدیث آمده (ما من حالة یكون علیها العبد احب الی الله من ان یراه ساجدا یعفر وجهه فی التراب) وهم در حدیث است (اذا دخل العبد فی صلوته اقبل الله علیه بوجه فلا ینصرف حتی ینقلب او یحدث حدیث سوء) باز فرائض صلوات را خصوصیت علیحده است و جماعت نور علی نور است رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم فرموده است (ان الله لیضیء للذین ینتجعون الی المساجد فی الظلم بنور ساطع یوم القیمة) و نیز در حدیث است (المشاؤون الی المساجد فی الظلم اولئك الخواص فی رحمة الله) وهم در حدیث است (ان الله ینسحب من عبده اذا صلی فی جماعة ثم یسأل حاجته ان ینصرف حتی یقضیها) وهم در

حدیث است (الصلوة فی بیته بصلوة وصلوته فی مسجد القبائل بخمس وعشرین صلوة و صلوة فی المسجد الذی یجمع فیہ بخمس مائة صلوة وصلوته فی المسجد الاقصى بخمسة آلاف صلوة وصلوة فی مسجدي هذا بخمسين الف صلوة وصلوته فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة) وهم در حدیث است (ان من حافظ علی هؤلاء الصلوات الخمس المكتوبات فی جماعة كان اول من يجوز علی الصراط كالبرق اللامع وحشره الله فی اول زمرة من السابقین و كان له فی كل يوم وليلة حافظ علیهن كاجر الف شهید قتلوا فی سبیل الله) وهم در حدیث آمده است (لایتوضأ احدكم فیحسن وضوءه ویسغه فیانی المسجد لایرید الا الصلوة الا استبشرالله به كما یستبشر اهل الغایب بطلیعة غائبهم).

نوشته بودند که ترقی که در تلاوت قرآن مجید مفهوم می گردد در چیزهای دیگر کم است خصوصاً تلاوتی که در نماز بطول قنوت کرده می شود بلی چون معامله از اصول بالا رود و تمیز مفقود شود ترقی دران موطن بتلاوت قرآن است و بنماز کلام صفت حقیقت است و از موصوف خود هیچ گونه انفکاک و جدائی ندارد و تلبس و تشبث بآن موجب کمال تقرب است بموصوف آن، در حدیث آمده است (اهل القرآن اهل الله) و خاصه می تواند که مراد از اهل قرآن همین جماعه باشند که باین درجه رسیده اند و از اصول گذشته و بحقیقت فنا و بقا مطهر گشته باشند و تا چنین از ماسوا پاک و مطهر نشود اهل قرآن و سزاوار تلاوت آن نبود تلاوتی که پیش ازین حالت بوقوع می آید داخل اعمال ابرار است نه اعمال مقربین دران موطن تکرار کلمه طیبه سودمند و ترقی بخش است و چون برکت این کلمه مبارک طهارت باطن بحصول پیوندد قابل تلاوت گردد کریمه (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * الواقعة : ۷۹) ایماي باین معنی دارد یعنی نخوانند قرآن را مگر کسانی که پاک شده اند از دنس تعلقات تعبیر از قراءت قرآن مساس کرد از جهت مبالغه در حدیث آمده است (الا من اشتاق الی الله فلیستمع کلام الله) وهم در حدیث است (من اراد ان یحدث ربه فلیقرأ القرآن) وهم در حدیث است (حملة القرآن اولیاء الله فمن عاداهم فقد عادی الله ومن والاهم فقد والی الله) وهم در حدیث است (ما انزل الله عزوجل آیه الا ولها ظهر و بطن و لكل حرف حد و لكل حد مطلع) و السلام.

مکتوب شصت و هشتم (۶۸)

بشیشخ غازی در بیان آنکه رویت قلبی در دنیا واقع هست یا نه و حقیقت سخن سلطان العارفین که فرموده جای که سالک بسالها نرسد سلطان خیال بیک لمحہ می رساند.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی برادر عزیز شیشخ غازی اسوله چند نموده بود در جواب آن سطری چند نوشته می شود والله الهادی الی سبیل الرشاد. بدانند که متأخران صوفیة علیه بوقوع مشاهده که عبارت از رویت قلبی است در دنیا قائل اند و اثبات آن درین نشأة فانیه می نمایند و واقع می دانند و صاحب تعرف می گوید و اجمعوا علی انه تعالی لایری فی الدنيا لا بالبصر ولا بالقلب مانا که مراد ازین اجماع اجماع قدمای صوفیه است پس قدمای صوفیه برویت قلبی در دنیا قائل نیستند و مذهب حضرت ایشان ما قدسنا الله بسرہ نیز موافق این اجماع است بآن معنی که مشاهده نه ذات حق است جل و علا که متعلق برویت اخرویست بلکه متعلق مشاهده ظلی است از ظلال که گرفتاری بآن گرفتاریست بغیر طالب ذات عز برهانه بآن در نماند و از ذروه بحضیض نفراید و آنچه از حضرت خواجه نقشبند قدس سره منقول است که گفته اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمة لا نفی آن باید کرد نیز مطابق این اجماع است و مؤید آنست آنچه در نفعات می آرد که عزیزی پیغمبر را صلی الله تعالی علیه وسلم در خواب دید، پرسید یا رسول الله ما التوحید؟ فرمود (کلما هَجَسَ بِبَالِكِ او خَطَرَ فِي خِيَالِكِ فَاللهُ تَعَالَى وِراءَ ذَلِكَ) و آنچه از بعضی اکابر در اثبات مشاهده نقل کرده اند از کجا که آن اکابر را از آن مقام ترقی واقع نشده است و تا آخر درین مشاهده بند مانده اند.

نوشته بودند که روزی این فقیر را ملهم شد اگر جنید صفت میخواهی در خود مشغول باش در خود مشغول شدن چیست و جنید صفت بچه معنی است. مخدوما میتواند که در خود مشغول شدن عبارت از سیر انفسی باشد که بجذبه معبر است و سلوک سیر

آفاقی است یعنی از سلوک بجزبه آئی و از آفاق بانفس در آئی که یافت در بیرون خود نیست.

بیت: همچوننا بینا مبر هر سوی دست
با تو در زیر کلیم است هر چه هست

و این سیر انفسی نهایت است در اطوار ولایت و جنید صفت متحقق شدن است بکمال او قدس سره که سیر انفسی باشد. نوشته بودند که سلطان العارفين شیخ بایزید بسطامی قدس الله سره گفته است جائیکه سالک بساها نرسد سلطان خیال بیک لمحہ می رساند و ازین قول تعجب داشتید که خیال چه چیز است که کسی را بجای برساند و اگر بالفرض چیزی پیش سالک آرد چگونه بر آن اعتماد نماید بر خواب و خیال چه اعتبار است. مخدوما آنچه سلطان العارفين فرموده است حق است بآن معنی که بمدد سلطان خیال راه سنین بیک لمحہ قطع می یابد راه غیب الغیب بمدد وهم قطع می شود و معاملات بیچونی بیاری خیال صورت پذیرد و مدرک میگردد. حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره نوشته اند مدار سلوک این راه بوهم و تخیل است احوال و مواجید که معانی جزئیة این راه است بوهم مدرک می گردد و تجلیات و تلوینات سالکان در مرآت خیال مشهود می شود فلولا الوهم يقصر الفهم ولولا الخيال يستر الحال درین راه هیچ چیز نافع تر از وهم و خیال یافته نشد و اکثر ادراك و انكشاف شان مطابق واقع برآمد وهم است که پنجاه هزار ساله راه را که در میان عبد و رب است بکرم خداوندی در اندک مدت قطع می نماید و بدرجات وصول می رساند و خیال است که دقائق اسرار غیب الغیب را در مرآت خود منکشف می سازد و سالک مستعد را مطلع می گرداند هذا کلامه قدس سره والسلام.

مکتوب شصت و نهم (۶۹)

به محمد باقر فتح آبادی در بیان آنکه عشق حقیقی موهبی است و نصیب باطن است. نوشته بودند که عشق حضرت حق سبحانه از راه دیدن است یا از راه دانستن. از راه دیدن نیست که دیدار موعود بآخرت است بلکه از راه شنیدن و دانستن.

بیت: نه تنها عشق از دیدار خیزد ★ بسا کین دولت از گفتار خیزد

نوشته بودند اگر از راه دانستن است پس ایمان آورده ایم بخدای تعالی و شناخته ایم او را چنانچه باسما و صفات خود هست پس چیست و چه بلا است که باوجود این همه دانستن و شناختن برابر عشق مجازی هم بیقراری و بی آرامی در نهاد ما پیدا نیست و آتش شوق در دلهای ما در اشتعال نمی آید جواب از دو وجه است. وجه اول آنکه مجرد دانستن موجب عشق و گرفتاری نیست، اگر مجرد دانستن در عشق کفایت کند باید که همه مؤمنان واله و عاشق باشند و از خود و غیر خود آزاد بوند که لازمه عشق است بلکه عشق و گرفتاری موهبت حق است جل و علا که مترتب بر دانستن است و در عالم اسباب منوط بسلوك و ریاضت است و صحبت شیخ مقتدا که مقامات سلوك و جذبه را طی کرده است و دانستن و معرفت که صوفیه کرام بآن ممتازند نتیجه این عشق و ولوله است و منتج حق الیقین است که مقام بقا است (من قتلته فانا دینه) آنرا گواه است. وجه دوم آنکه عشق و محبت که براتب بیچونی متعلق است نصیبی از بی کیفی دارد و نصیب باطن است که سرایت آن بظاهر که سراسر چون است کمتر است و عشق مجازی که بچون و چند متعلق است نصیب ظاهر است لهذا آثار آن در ظاهر بیشتر است از بیقراری و بی آرامی و آه و نعره و لاغری و زردی بخلاف عشق حقیقی که بی کیف است و این آثار در وی کمتر اثر آن فنا فی المعشوق است و آزادی از ماسوی این حقیقت عشق است و آن صورت عشق شبلی را گفتند که دعوی محبت میکنی و فریبی منافی آن است شبلی گفت. احب قلبی و ما ادری بدنی * ولودری ما اقام فی السمن

بالجمله در عشق مجازی میان عاشق و معشوق چونکه مناسبت صورتی کائن است آثار آن در صورت بیشتر ظاهر است و در عشق حقیقی چون این مناسبت مفقود است اثر آن بظاهر کمتر می آید و فنا و بقا که از صفات باطن ست میرساند آری در مقامات ظلال مناسبت اصالت و ظلّیت میان محب و محبوب در میان است اگر آثار آن و لوفی الجمله بظاهر آید گنجایش دارد و صیحه و نعره و امثال آن در میان آید چون معامله از ظلال برتر رود بلکه اصل در رنگ ظل نیز در راه ماند و کار بغیب الغیب افتد تپش و بی آرامی محبت کمتر باشد لهذا در کمالات نبوت محبت بمعنی اراده طاعت است نه زاید بر آنکه منشأ بی آرامی باشد این محبت در رنگ محبتی است که هر کس را بذات خود است بلکه ازان هم نازک تر که او تعالی از بنده به بنده اقرب است و شک نیست که محبوب تری از خود نیست الا ماشاء الله تعالی و هیچ بی آرامی درین محبت ثابت نیست. نوشته بودند که در توفیق عبادت حق جل و علا خود را بسیار قاصر و عاجز می یابد و قدرت سر انجام امور اخروی در خود کمتر می بیند ناچار استعلاج بیماری خود می نماید. مخدوما آنچه نوشته اند از زبان فقیر نوشته اند از بی توفیقی های خود چه اظهار نماید استعلاج ازین دور از کار جستن در رنگ استعارت از مستعیر است و سوال از محتاج فقیر مرض الاطباء اینجا صادق است حق سبحانه و تعالی مارا و شمارا بکسب مرضیات خویش موفق گرداند و بمراتب کمال مهتد سازد.

مکتوب هفتادم (۷۰)

بیر عبد الرحمن در بیان حقیقت جامعه و مضغه قلبیه و وجوه اشتراك. حامداً لله العظیم و مصلياً على رسوله الكريم. الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد. صحیفه گرامی که نامزد این دور از کار نموده بودند بورود آن مشرف و مبتهج گردید از درد طلب و شوق مطلب اظهار نموده بودند حق سبحانه این درد را زیاده تر بکنند و نائره شوق مشتعل تر سازد تا از ماسوی بالکل برهاند و تعلقات علمی و حبی را

بآن پاك بسوزد و بفنا و نیستی رساند.

بیت: هیچ کس را تا نه گردد او فنا ★ نیست ره در بارگاه کبریا

مخدوما قلب را گاهی اطلاق کنند و مراد حقیقت جامعه قلبیه دارند که از عالم امر است و ذکر و تأثر و التذاذ و سکر و فنا و استهلاك که متعاقب یکدیگر می آیند کار اوست و گاهی اطلاق کنند و مراد مضغه دارند که در جانب دست چپ واقع است که از عالم خلق است و حقیقت جامعه قلبیه را باین مضغه تعلق خاص است که گویا آشیانه اوست و مسکن و مأوای او و نوعی اتحاد در میان شان کاین گشته است که امتیاز گویا مفقود شده و در بعضی احکام شرکت بهم رسیده و از ذکر حقیقت جامعه تحرك در مضغه هم پیدا گشته در رنگ روح که از عالم امر است و نصیبی از بیچونی دارد بواسطه تعشق بدن فانی در بدن شده است و با حکام بدن منصبع و متحقق گشته و بتوسط بدن سمیع و بصیر و متکلم گردیده و بلذت بدن ملذذ و بألم او متألم و از تحرك و سکون او متحرك و ساکن شده پس ذکر قلبی که اهل ابتدا را حاصل میشود آن ذکر حقیقت جامعه راست اولاً بتوسط و مجاورت او مضغه نیز ذاکر و متحرك می گردد بالجمله یک ذکر است که منسوب بهر دوست و بجهت اتصال و اتحاد و عدم امتیاز شان ذکر یکی بدیگری منسوب شده و بحرکت یکی دیگری متحرك گشته للمولوی المعنوی قدس سره.

بیت: چونکه او شد گوش و چشم و دست و پای

خیره ام در چشم بندی خدای

هرگاه بنده را باحق جل و علا این دید حاصل می شود اگر روح و قلب را که نصیبی از بیچونی دارند این معامله در میان آید گنجایش دارد. نوشته بودند که ذکر معده که در عبارت بعضی اکابر واقع شده بچه معنی است و ذکر دل کدام و امتیاز میان این دو ذکر چیست. مخدوما معده را محلی است و دل را محل دیگر ذکری و تحرکی که از محل معده برآید آن ذکر منسوب بمعده است و ذکری که از محل دل ظاهر گردد ذکر دل فالامتیاز بینهما بامتیاز المحال.

مکتوب هفتاد و یکم (۷۱)

بشیش مظفر برهانپوری که فرع هر چه دارد از اصل است حتی که شوق و محبت هم با نصائح و مواعظ.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی. الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد، صحیفه گرامی رسیده سبب مسرت گردید اظهار اشتیاق ملاقات نموده بودند ازین جانب دوستان را نیز مشتاق دانند و (انا الیهم لاشد شوقا) شنوده باشند، اشد شوق با وجود کبریا و استغناء ذاتی بآن طرف منسوب گشت چه هر چه منسوب باصل است اصالت و غلبه دارد فرع طفیلی است هر چه دارد از اصل دارد در هیچ امر بخود استقلال ندارد شوق و محبت او پرتو شوق و محبت آنجانب است و قطره ایست از دریای بیکران شوق او عز برهانه.

بیت:

ادای حق محبت عنایتی ست زدوست

و گرنه عاشق مسکین بهیچ خرسند است

شوق فرع را با شوق و محبت اصل چه نسبت و کدام مساوات، اثر محبت اوست که عرصه کائنات را از کتم عدم بر آورده و سلسله وجود و ایجاد را جنبش داده و پردگیان غیب هویت را در عرصه ظهور آورده مرایای کمال و جمال خود گردانیده جاذبه حب اوست که محب بی پر و بال را از گرداب علایق کشیده بسرادات عظمت و کبریائی می رساند و پنجاه هزار ساله راه را در اندک مدت قطع می کناند و الا از سعی و کوشش محب بیچاره چه می آید و از محبت او چه می کشاید

بیت:

مرا گر توسن دل نیست در راه

کمند زلف او هم نیست کوتاه

سخن بجای دیگر رفت، طلب نصائح رفته بود. مخدوما در اتباع سنت بجان کوشند تشبه

را بسرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوة و السلام در جزوی و کلی و عادات و عبادات سعادت عظمی دانند و مثمر برکات و منتج درجات عالی تصور نمایند متشبهان محبوب محبوب اند و پس روانی وی بسی مرغوب کریمه (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ... * آل عمران: ۳۱) شاهد این معنی است اوقات را معمور دارند و بخلوت راغب بوند و نماز را بطول قنوت ادا نمایند و شبهای تار را بگریه و استغفار روشن دارند چندان تکرار کلمه طیبه نمایند که از جمیع مرادات تهی گردند و بهر ادق حق جل و علا قایم شوند و نفی وجود و کمالات تابعه وجود از خود بنمایند تا همه منتفی گردند و عدمیت ذاتیه روی نماید و انسانیت اماره از بیخ برکنده شود و کمالات همه باصل عاید شوند حتی ذکر و حضور هم نماند و (لَا يَذْكُرُ اللَّهُ إِلَّا اللَّهَ) در میان آید وقایعی که دیده اند و نوشته نیک و روشن اند و میبشرائند و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب هفتاد و دوم (۷۲)

به محمد سعید سهارنپوری در بلند همتی و عدم التفات مشاهدات و مکاشفات.
حامداً لله العظیم و مصلياً علی رسوله الکریم. الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد مکاتیب شریفه بتعاقب رسیده مسرت بخش گردید از شوق ملاقات و درد فراق اظهار نموده بودند امید که آتش این شوق سر بلند گردد و شعله عشق مشتعل تر شود تا از ماسوا بالکل برهاند و تعلقات علمی و حسی را از مادون او تعالی پاک بسوزد و این هستی موهوم که حجاب نیستی حقیقی است مرتفع شود و فنای حقیقی و نیستی تحقیقی روی نماید و بدام این نیستی صید هستی فنا کند. مخدوما افاده و استفاده در طریقه بزرگان ما انعکاسی و انصبافی است مرید صادق که برابطه محبت بشیخ مقتدا دارد ساعه فساعة برنگ او می برآید و در حضور و غیبت بجاذبه این عشق معانی خفیه او را می رباید این معنی را داند یا نداند لیکن حضور و صحبت را تأثیر قوی تراست.
نوشته بودند که از نفی و اثبات گذشته معلوم می شود که بمعانته مذکور

میکشد. مخدوما این نوع مکاشفات و تجلیات سالکان راه را روی می دهد در آخر کار ازین همه باید گذشت و بجهل و حیرت باید آمد عالی همت باین ظهورات فریفته نشود و از مطلب اعلی باین قسم مشاهدات باز نماند حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد تا بتوانند تکرار نفی و اثبات نمایند و همه مشهودات و متخیلات را در تحت لا آرند و چون مغلوب شوند و دید غالب آید و شما را از شما بر باید امر دیگر است . نوشته بودند که این را غیبت گویم یا حضور یا صورت شوقی و لذت ذوقی است چون درین هنگام غیبت از ماسوی ست و حضور حق است جل و علا و صورت شوق و لذت ذوقی باین غیبت و حضور آورده هر چه می گویند گنجایش دارد . نوشته بودند که اکثرها سکر دامنگیر است هم شکر این عطیه بجا آرند و هل من مزید گویان بورای آن پویند و مقام صحو و بندگی جویند.

مکتوب هفتاد و سوم (۷۳)

بشیخ بایزید در بیان آنکه علم باحوال باطن از محسنات زایده است، در نفس وصول ارباب علم و ارباب جهل برابرند.

الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد مکتوب شریف رسیده خوش وقت ساخت مقدمات فقد و یأس آمیز نوشته بودند چه توان کرد شما از علم قلیل النصیب هستید باطن شما بنسبت مأخوذه معمور است و در مراتب قرب متبخر حضرت ایشان ما قدس الله تعالی بسره نوشته اند که نسبت باطن هر چند بلند تر رود بجهالت نزدیک تر باشد اندوه نخورند و بذکر و فکر همواره مشغول باشند و تقویة نسبت باطن نمایند که ترقیء باطن باعمال ظاهر وابسته است ارباب علم و ارباب جهل در نفس وصول و قرب برابرند فرق بعلم وصول و قرب است و عدم علم آن که از محسنات زائده است اگر شمارا علم کم است بعلم دیگری کفایت کنید و از عدم خواب و خیال و از

فقد ظهور امری در استخاره در بار نباشند که ولایت و قرب بآن مربوط نیست و فقد آن هیچ یکی در کمال نقصان ندارد و همت بلند دارند و بمقصد اقصی در آویزند محسنات زائده گو نباشند.

بیت:
تو مباح اصلاً کمال اینست و بس
رو درو گم شو وصال اینست و بس

و اگر از حقیقت کار می پرسید همه کس از مرتبه ذات اقدس بفقدهم و جهل موصوف اند و ارباب علم و جهل را ازان ذروه علیا یأس دامن گیر علم و شهود و گفت و گوی همه در مراتب ظلال است و در مراتب اوصاف و افعال و در مرتبه ذات مقدس جز حیرت و جهل چیزی نیست (اعرفهم بالله اشد هم تحیراً فیه).

بیت:
ازین خانه آواز پای نخاست
همین دست من حلقه بر در شکست

و السلام اولاً و آخراً

مکتوب هفتاد و چهارم (۷۴)

نیز بشیخ بایزید در اختیار نمودن سفر حج و بیان آنکه حقیقت تصوف اضطراب و بیقراری است.

الله تعالی از رقیبت ماسوی محرر کناد و بجزبات معنویه ملتذ و خوشوقت دارد. صحیفه گرامی رسیده سبب مسرت گردید. مخدوما امیدواریم که اواخر این ماه که ماه ذی القعدة باشد از بست و دوم تا بست و نهم انتقال از سرهند واقع شود و از راه بندر سورت بکعبه مقصود و وصول میسر آید.

مصرع:
تا در میانه خواسته کردگار چیست

هر چند عقل عقیل نظر بعالم اسباب پابند می شود لیکن در راه عشق پاره از بند عقل باید

بر آمد و نظر بمسبب باید دوخت خوش گفت.

بیت:

دل اندر زلف لیلی بند و کار از عقل مجنون کن
که عاشق را زیان دارد مقالات خردمندی

واقعه که دیده و نوشته بودند نیک و روشن است حق سبحانه امور منتظره را از قوت بفعل آرد و گرمی در طلب عطا فرماید تا از ماسوی برهاند (إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ * هود : ۶۱) عزیزی گفته است که تصوف اضطراب است چون سکون آمد تصوف نماند گفته اند مرید را بدین صفت باید بود که درین کریمه مذکور است (...حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ... * التوبة: ۱۱۸) دیگر شمارا بخدا سپردیم کجا تصدیع میکشید مارا نیز بخدا سپارید جَلَّ وَعَلَا و بدعای سلامتیء خاتمه یاد آور باشید. **رباعی:**

گر بماندیم ژنده بر دوزیم * دامنی گز فراق چاک شده
ور بمردیم عذر ما بپذیر * ای بسا آرزو که خاک شده

و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب هفتاد و پنجم (۷۵)

بیکی از نساء اهل طریق در عزا و نصیحت.

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بهمشیره عقیفه محترمه می رساند که از شنودن خبر وحشت اثر چه نویسد که چه قدر غم و غصه روی داد لیکن چون بتقدیر و اراده مولای حقیقی است جلّ شانه غیر از صبر و شکیبائی چاره نیست و جز از تسلیم و رضا گذر نه (...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * البقرة: ۱۵۶) دنیای شما رفت حق سبحانه شمارا آخرت بدهد و محبت خود عطا فرماید و با خود آشنائی و از ماسوی رهائی دهد اوقات را بیاد او تعالی معمور دارند و گذشتها را بدعا و فاتحه یاد آرند امروز و فردا ما نیز

بآن جماعت ملحق می شویم و از خان و مان جدا می گردیم و فرزندان و خویشان را وداع می کنیم توشه آخرت را آماده سازند و گور و قیامت را نصب عین گردانند حق سبحانه شمارا اجر عظیم کرامت کند و جمعیت ظاهر و باطن عطا فرماید (إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ # هود: ۶۱)

مکتوب هفتاد و ششم (۷۶)

بفضیلت مآب شیخ آدم تتهی در بیان آنکه در نماز جز بتکمیل نماز نباید کوشید و در زمان خاتم انبیا علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات منصب قطبیت و قیومیت بآنسرور صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بود.

حامداً لله العظیم و مصلياً على رسوله الكريم. الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد صحائف گرامی بتعاقب یکدیگر رسیده سبب مسرت گردید. نوشته بودند که مقتدی عقب امام بذکر نفی و اثبات مشغول شود یا نه. مخدوما مقتدی و غیر مقتدی را باید که در نماز بارکان نماز مقید باشد و در رعایت آداب و سنن آن کوشد اوقات از برای ذکر نفی و اثبات بسیار است در نماز بتکمیل نماز پردازد که افضل اعمال و اکمل مقربات است آری اگر در حضور دل و وقوف قلبی کوشد مستحسن می نماید (لا صلوة الا بحضور القلب) وارد شده است و نیز نوشته بودند که در بعضی عبارات وارد شده است که پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم قطب ارشاد وقت خود بوده اند آیا در آن وقت نسبت قیومیت که داشت اگر آنسرور داشت علیه و علی آله الصلوة و السلام پس چرا ایشان را باوجود قیوم قطب ارشاد گویند و کدام فائده درانست باوجود که نسبت قطبیت دون نسبت قیومیت است بدانند که لفظ قطب ارشاد و مدار و جز آن در لسان اهل شرع وارد نیست و از مصطلحات و مکشوفات صوفیه کرام است و نسبت قیومیت مکشوف حضرت ایشان است معلوم نیست که پیش از آنحضرت از اولیا کسی بآن تکلم نموده باشد و باسرار آن متحقق گشته کمال الکمال بطور صوفیه در اطورا ولایت قطبیت

ارشاد است که بآنسرورنسبت کرده اند نسبت قیومیت که دران وقت جلوه نفرموده بود از کجا اطلاق کنند اکنون که جلوه گر گشته است گوئیم که این نسبت علیه در زمان آنسرور بآنسرور مفوض بوده علیه و علی آله الصلوة والسلام و نشاید که دران وقت غیر اورا بود و نسبت قیومیت بدیگری منسوب گردد و نیز نوشته بودند که مراقب نشسته بودم این عبارت ظاهر شد که تجلی ذاتی عبارت ازانست که متجلی له را از بیچونی يك نصیبی بدهند. مخدوما آنچه ظاهر شده است بس عالی است از نقد وقت شما آن بلند مینماید بشارت ست امیدوار باشند.

بیت: اگر چه این لحظه ممکن کار شب نیست

زیخت مقبلان این هم عجب نیست

و السلام.

مکتوب هفتاد و هفتم (۷۷)

نیز بفضائل مآب مخدوم آدم نیز فی جواب اسولته.

بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات فقد وصل مکتوبکم الشریف المنبئ عن سلامة الأحبة و جمعیتهم و حصل به الفرح و السرور سألت عنی انه هل يجوز لمن یقرأ لارواح الموتی سبعین الف مرة کلمة التوحید ان ینفی بذلك التکرار مقاصده و یلاحظه المعنی المراد للصوفیة اولا و علی تقدیر ان یلاحظ المعنی المقرر عند العلماء يجوز الجمع بینهما اولا اقول لا کلام فی الجواز بل ینفی المقاصد ینفون عن القبول و ابعد عن آفات النفس و ادخل فی فوائدها قال بعض العرفاء: یک ساعت در نفی وجود بشریت کوشیدن به از عبادت متعبدان است چندین سال و العلماء لایتفون هذا المعنی بل کادوا یحسون و کیف ینفونه وهو خلص العبادة و المطلوب من الطاعة و المستعمل للجهاد الاکبر و المحصل للاخلاص الذی هو الجزء الثالث للشريعة و المعنی المراد للعلماء مراد للصوفیة ایضاً وهم ینفون المقصود و المعبود لکن باختلاف المقامات سألت ایضاً ان المقلدین

العالمين المریدین باداب آباہم المرشدین المتعممین باعامہم من غیر ان یسلکوا مسالکهم هل یجوز لهم اخذ المریدین فی خلوتهم بالمصافحة و تلقین التوبة كما اخذ آباہم الکرام فنقول الارادة فی طریقتنا بالتعلیم و التکمیل فمن لم یکن کاملا کیف یكمل غیره اذ التکمیل فرع الکمال و کیف یجوز له اخذ المریدین بالتقلید.

مکتوب هشتم (۸۰)

بشیر بایزید در تعبیر وقائع وی و بیان آنکه لوازم بشریت از ظاهر نمیروند و فضائل استغفار .

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند مکتوب مرغوب رسیده سبب مسرت گردید چند واقعه که دیده اند و مندرج ساخته مطالعه نمود واقعه اولی بسیار روشن است و مبشر است امامت این قسم عزیزان مرتبه عالی است (... وَاَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ اِمَامًا * الفرقان: ۷۴) و همچنین آنچه فقیر بشما خطاب کرده میگویم کسانی را طریقه می گویم مقصود این همه توفی و ازین ترا می خواهم بشارتی است بزرگ و از کمال اتحاد باین جانب و جامعیت استعداد مخبر است واقعه ثانیه که متضمن اجازت طریقه غوث الاعظم است قدس الله بسره تعلق بحضور دارد و آنچه مناسب وقت و استعداد بود بعد استخاره بعمل آید واقعه ثالثه مجمل است تفصیل آنرا ننوشته اند بالجمله هر سه واقعه روشن است (... رَبَّنَا اَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * التحريم * ۸) نوشته بودند که ظلم و شدت از حکام و غیرهم می رسد همه را از حق می داند بلکه فعل او تعالی یقین میکند مع ذلك طبع ازان رنجه می شود و غم حادث می شود حیرت رو میدهد مگر این دید وهمی است چه اگر حقیقی می داشت سبب غم و غصه چرا می شد مخدوما این دید حقیقی است وهمی نیست لیکن لوازم بشریت از بنده نمیروند (القلب یحزن و العین تدمع و انا بفراقک یا ابراهیم محزونون) گوش زد شده باشد

اجر اخروی و نورانیت باطن مربوط بهمین حزن و اندوه است این دید و فرح و سرور از فعل حق جلّ و علا کار باطن است و حزن و اندوه بظاهر وابسته است که از باطن بمراحل دوراست (... لِكُلِّ وَجْهَةٍ هُوَ مَوْلِيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ... البقرة: ۱۴۸) دیگر برای دفع بلیات و شدايد استغفار نافع و مجرب است لازم باید گرفت پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فرموده است (من لزم الاستغفار) و فی روایة (من اكثر من الاستغفار جعل الله له من كل ضيق مخرجا و من كل هم فرجا و يرزقه من حيث لا يحتسب) این فقیر بعد از نمازهای فرض هفتاد بار استغفار می خواند و موافق حدیث سه بار (استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم واتوب اليه) باقی (استغفر الله استغفر الله) قال الشيخ على بن ابي بكر قدس سره في معارج الهداية و من انواع الاستغفار المأثور المشهور ما روى عن النبي صلى الله تعالى عليه و آله و سلم انه قال (من قال استغفر الله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحيم الحي القيوم الذي لا يموت واتوب اليه رب اغفر لي خمسا وعشرين مرة لم يرفى بيته و لا فى اهله و لا فى داره و لا فى مدينته و لا فى البلد الذي هو فيه ما يكره) فينبغى المواظبة على هذا الاستغفار صباحا و مساء فقد كان جماعة من مشائخنا و علمائنا يتواصون به فيما بينهم و يوصون به تلامذتهم و اولادهم و خدامهم و اصحابهم و يحرضونهم على مواظبة و ملازمة له لما رأوا فيه من اعظم النفع و جزيل البركة و كريم الدفع

مکتوب هشتاد و سوم (۸۳)

بمیرزا محمد صادق در بیان آنکه کار بردو چیز است اتباع صاحب شریعت است علیه الصلوة والسلام و محبت شیخ مقتدا و شرح مسئله قضا و قدر.

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات می رساند مکتوب مرغوب که بمصحوب قاصد ارسال داشته بودند رسید. چون متضمن عافیت و سلامتی دوستان بود سبب مسرت و بهجت گردید. الله تعالی بر جاده شریعت علیه و سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیه مستقیم و مستدیم دارد فانها ملاک الامر و مدار النجاة و بدونها خطر القتاد. مخدوما اگر در دو چیز استقامت و رسوخ است و از احوال و مواجید هیچ نیست غم نیست اتباع صاحب شریعت و محبت شیخ مقتدا آخر او را همه خواهند داد و از فیوض و مواجید اکابر بی بهره نخواهند گذاشت و اگر در یکی ازین دو چیز خلل است و احوال و مواجید دارد غیر از خرابی هیچ نیست و هر چه دارد از قبیل استدراج است این سر رشته را نیک رعایت باید کرد تا حصول ملاقات بذکر و فکر مشغول باشد و از صحبت نا جنس و مخالف طریق محترز بوند فر منهم اکثر ما تفر من الاسد.

آنچه نوشته بودند که ازان روز که از خدمت آنها پرهیز نمود و توبه کرد از شنودن آن کلام حمداً لله سبحانه علی ذلك، حق سبحانه بر آن استقامت دهد اگر شوق کلام اکابر دارند مکتوبات و رسائل حضرت ایشان ما را مطالعه کنند. مخدوما چهار سوال که از شیخان آنجای نموده اند واضح گردید سوال اول بمسئله قضا و قدر تعلق دارد اگر از راه امتحان آن جماعه نوشته اند و مقصود الزام آنها است پس جای سخن نیست و اگر درین باب خدشه بخاطر راه یافته است پس میگویم که مسئله قضا و قدر سرریست از اسرار الهی جل شانہ مذاکره کردن و کاوش نمودن درین مسئله ممنوع است احادیث منع درین باب بسیار است آنچه بر ما و شما است امثال اوامر است و انتها از نواهی غور کردن درین مسئله نفرموده اند بلکه منع نموده. حقیقت این معامله را بعلم حق جل و علا باید حواله نمود بآنچه تکلیف کرده اند بجان و منت در اتیان آن باید کوشید. اینست طریق اسلم. مخدوما آنچه عقیده اهل سنت و جماعت درین مسئله است موافق آن اعتقاد درست باید نمود و به تشکیکات و چون و چرا نباید رفت که ممنوع است. بدانند که مذهب اهل

سنت و جماعت آنست که افعال بنده از خیر و شر همه بتقدیر و اراده حق سبحانه است (و القدر خیره و شره من الله تعالی). و تقدیر عبارت از خلق و ایجاد است و معلوم است که خالق و موجد غیر او تعالی کسی نیست (...لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ... * الأنعام: ۱۰۲) وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى (وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ * الصافات: ۹۶) معتزله و قدریه از کمال جهالت و سفاهت انکار قضا و قدر نموده افعال بنده را بقدرت و اختیار بنده منسوب داشته و بنده را خالق افعال خود گفته (ضلوا فاضلوا) علما گفته اند که اینها از مجوس اقبیح حال اند که آنها یک شریک می گویند و اینها شرکای لایعد و لایحیی اثبات می نمایند.

بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که با وجود تقدیر خیر و شر و نسبت خلق بحق تعالی اراده و اختیار بنده را در وجود فعل او نیز دخل داده اند اول صرف اراده از جانب بنده می شود بعد ازان موافق آن حق تعالی خلق می فرماید و همین صرف اراده را کسب میگویند پس خلق فعل از حق است جل و علا و کسب آن از بنده آنچه نوشته بودند (لایتحرك ذرة الا باذنه) و امثال آن باعتبار خلق حق است و کشتن قاتل را در عوض مقتول و ملامت نمودن گناهگار را و عذاب عقوبت او باعتبار کسب است و جبریه ارادت و اختیار را ازو نفی می کنند و بنده را در صدور افعال مجبور می دانند در رنگ آنکه شاخهای درخت را کسی بجنباند بلکه نسبت فعل را به بنده نمی کنند و فاعل این افعال حق را می دانند و این کفر است و معتقد آن کافر گویند بفعل نیک ثواب خواهد شد و بفعل بد عذاب نیست و کافران و عاصیان معذور اند. اینها را سوالی و عتابی نیست چه افعال همه از حق است و اینها مجبورند و این کفر است حق تعالی می فرماید (وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ * الصافات: ۲۴) (فَوَرَبِّكَ لَنَسْتَلِنَّهُمْ أجمعين * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ * الحجر: ۹۲-۹۳) مرجیه همینها اند که ملعونند بزبان هفتاد پیغمبر چنانچه در حدیث آمده است مذهب این بدکیشان بدهات عقل باطل چه فرق در حرکت مرتعش که بی اختیار دست او می جنبید و کسی که دست می جنباند بدیهی است که اول باختیار

نیست و ثانی باختیار است و نصوص قطعیه نفی این مذهب می نماید قال الله تعالى (جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * الواقعة: ۲۴) و قال سبحانه (...فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا... * الكهف: ۲۹) اگر بندها مطلقاً مسلوب الاختیار باشند حق تعالی چرا نسبت ظلم باینها فرماید (...وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * النحل: ۳۳) بسیاری از ملاحظه می‌خواهند که به بهانه سلب اختیار خودها از ربقه تکالیف شرعیه بر آرند و از سوال و عقاب آخرت که بارتکاب محرمات موعود است خلاص سازند و خودها را معذور و مجبور دانند بدیهی است که بنده را این قدر اختیار و توانائی است که از عهده اوامر و نواهی تواند بر آمد للفرق الظاهر بین حركة البطش و حركة الارتعاش كما مرّ حق تعالی کریم است بندها را تکلیف مالایطاق نکرده است آنقدر تکلیف نموده است که از عهده او تواند بر آمد (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا... * البقرة: ۲۸۶) عجب معامله است این جماعت از کسانی که اطاعت آنها نکنند و اینها را ایذا رسانند بد می بوند و در صدد انتقام می شوند و فرزندان و داه و غلام خودها را می زنند و تأدیب میکنند و اگر مرد بیگانه را بازن خود بینند بد میشوند و ایذا می رسانند و معذور و مجبور گفته چشم پوشی نمیکنند و باین بهانه از غذاب اخروی که بنصوص قطعیه ثابت شده است می‌خواهند که خلاصی جویند و هر چه خواهند بکنند حق تعالی می‌فرماید (إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ * مَالَهُ مِنْ دَافِعٍ * الطور: ۷-۸) دیوانه را اگر در خانه بینند معذور می‌دارند و همچنین هر گناهی که دیوانه می‌کند کسی او را مواخذه نمی‌کند می‌گویند دیوانه است و از عقل و اختیار بیرون است.

مصراع: عیب نبود گر گناهی می‌کند دیوانه

و غیر دیوانه را مواخذه می‌کنند و بسزا می‌رسانند و معذور نمی‌دارند و این نیست مگر بجهت آنکه این صاحب اختیار است و او از اختیار بیرونست پس محقق شد که قدریه که منکر قضا و قدر اند و جبریه که نفی اختیار از بنده می‌نمایند هر دو از حق دور افتاده

اند و اهل بدعت و ضال و مضل اند و حق متوسط آنست که اهل سنت و جماعت بآن مهتد گشته اند. مرویست که امام ابوحنیفه از امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنهما پرسید یا ابن رسول الله هل فوض الله الامر الی العباد فقال الله اجل من ان يفوض الربوبية الی العباد فقال هل يجبرهم علی ذلك قال الله اعدل من ان يجبرهم ثم يعذبهم فقال ماذا قال بین البین لا جبر ولا تفویض ولا کره ولا تسلیط کافران و مشرکان حجت آورده بودند که کفر و شرک ما بمشیت و ارادات حق تعالی است چنانچه فرمود (سَبِّحُوا لِلَّذِينَ أُشْرِكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ... * الأنعام: ۱۴۸) حق سبحانه این عذر را از ایشان قبول نکرد و قول ایشان را بر جهل آن حمل کرد و داخل تکذیب ایشان ساخت چنانچه فرمود (...كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا... * الأنعام: ۱۴۸) اگر گویند که خیر و شر همه بتقدیر حق است جل و علا بارادت و مشیت او سبحانه پس شرک کافران نیز بمشیت و ارادت اوست تعالی و اینها درین قول محق اند پس چرا قول شان مقبول نشد. جواب گویم که این قول متمردان نه از راه معذرت است که ما درین عمل شنیع محکوم هستیم چه ایشان کردار خود را بد نمیدانند بلکه مقصود شان نفی قبح این فعل است چه هر چه مراد حق است جل شان و متعلق مشیت او تعالی مرضی اوست سبحانه چه اگر مرضی نمی بود نمی خواست پس این شرک ما مرضی است و استحقاق عذاب از فاعل این فعل مدفوع حق تعالی این قول و اعتقاد را بتکذیب یاد کرده (...كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... * الأنعام: ۱۴۸) چه حق تعالی در کلام خویش و بر زبان انبیاء خود علیهم السلام کفر را نا مرضی و قبیح فرمود و کافران را ملعون و مایوس از رحمت خود ساخت و عذاب مخلد که انقطاع پذیر نیست جزای شان گردانید و نیز این اعتقاد را جهل ساخت که ارادت مستلزم رضا نیست چه کفر و معاصی مراد حق اند جل و علا و مرضی او نه چنانچه از قرآن مجید واضح و لایح است و بعید نیست آنکه گفته شود که این قول مشرکان موافق مذهب جبریه بود و غرض شان نفی اختیار باشد از خودها درین فعل حق تعالی رد اینها کرد چه این اعتقاد باطل است کما مرّ و نیز می تواند که این قول ازین مردودان از روی

استهزا بود نه از راه اعتقاد چنانچه مفسران گفته اند و باین بیان که آیه کریمه را نمودیم استدلال اهل اعتزال که باین آیه بر مذهب خود کرده اند ساقط گردید چه استدلال آنست که حق تعالی اعتذار کافران را که نموده شرك ما بارادت و مشیت الله تعالی قبول نه کرد و اینها را باین قول مستحق عقوبت ساخت فرمود (حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا) پس معلوم شد که تقدیر خیر و شر از حق سبحانه است و لیکن شر برضای او نیست بلکه بنده را در ایجاد فعل خود دخل است و وجه سقوط آنست که غرض شان ازین کلام نه اعتذار از کردار خویش است چه آنرا بد نمی دانستند بلکه مقصود شان تحسین فعل خودها است که فعل ما مراد و مرضی حق است تعالی و این اعتقاد باطل است که مراد بود و مرضی نبود کما مر اگر گویند که چون افعال عباد باراده حق است تعالی و در ازل تقدیر خیر و شر رفته پس اختیار بنده نماند و صدور افعال خیر و شر ازینها واجب شد گوئیم که در ازل خواسته است و تقدیر نموده بنده باختیار خود این فعل خواهد کرد این تقدیر موجب اختیار است و این معنی مثبت اختیار است نه نافی اختیار و نیز گوئیم که اگر قضاء ازلی منافی اختیار باشد باید که حق تعالی در افعال خود در ایجاد حوادث یومیه مختار نبود چه این افعال باید که البته موافق تقدیر و ارادت بوقوع آیند فلیس و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیات و البرکات العلی

مکتوب هشتم و هشتم (۸۸)

بسیادت پناه سید علی باره بر تعمیر اوقات.
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفى. جناب سیادت و نقابت پناه از دور افتاده سلام عافیت انجام خوانند احوال فقرای این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه عافیتکم و استقامتکم علی جادة الشریعة العلیة و السنة السنیة المصطفویة

علی صاحبها الصلوة والسلام والتحية اوقات را بذکر و فکر معمور دارند و در کسب مرضیات مولای حقیقی جل شانہ بجان کوشند شبهای تار را بگریه و استغفار روشن دارند و توشه آخرت را درین مهلت قلیل آماده سازند و احبه دور افتاده را بدعای سلامتی خاتمه یاد آرند والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی.

مکتوب هشتم و نهم (۸۹)

بمیرك معین الدین در بیان آنکه طالب را اظهار طلب بشیخ ناگزیر است و تعین طریق وصول از وی فضولی است و اجتناب از صحبت اهل بدعت.

الحمد لله ذی الجلال والاكرام و الصلوة والسلام علی رسوله سید الانام و علی آله الكرام و صحبه العظام صحیفه گرامی رسیده مسرت بخش گردید چون منبئی از شوق و مشتعل بر درد طلب بود مسرت بر مسرت افزود حق سبحانه آتش این شوق را مشتعل گرداند و شعله طلب را سر بلند سازد تا از ماسوی بالکل برهاند و رائحه مطلوب بمشام جان برساند.

بیت:

عشق آن شعله است کو چون برفروخت
هر چه جز معشوق باشد جمله سوخت

با این همه اشتغال هر قدری از طلب و شوق که دست دهد مغتنم است و امید بخش. عزیزی گفته است اگر نخواستی داد ندادی خواست آرزوی حصول نسبت مفقوده نموده بودند مخدوما آنچه طالب را لابد است آنست که اظهار طلب و آنچه لوازم طلب است بشیخ نماید و تعین طریق وصول را بشیخ حواله کند مریض را بیان مرض بحکیم حاذق ناگزیر است طلب تعین طریق ازاله مرض از وی فضولی ست فیضی که از شیخ مرحوم رسیده بود موافق سیر و سلوک و مبدأ تعین شیخ بود از جای دیگر اگر خواهد رسید بر طبق سیر و سلوک او خواهد شد و از سر چشمه حقیقت ولایت او جوش خواهد زد

هر چشمه را مزه دیگر است و هر حقیقت را آثار جدا.

مصراع: هر خوش پسری را حرکاتی دگر است

هر چند اصل سرچشمه متحد بود لیکن از اختلاف محال آثار مختلف می شود از همه وجوه اتحاد محال. مکرما مدار افاده و استفاده در طریقه ما بر صحبت است. طالب مستعد ببرکت صحبت موافق استعداد و محبت خود از باطن شیخ مقتدا فیض مند می شود هر زمان از رذایل اوصاف منخلع گشته بزرگ شیخ می بر آید گفته اند فنا فی الشیخ مقدمه فنا فی الله است.

بیت: زان روی که چشم تست احول * معبود تو پیر تست اول

اگر صحبت پیر میسر نه شود بمجرد محبت هم باندازه توجه شیخ فیض مند میگردد لیکن تفاوت بسیار است شتان ما بینهما. اویس قرنی هر چند از باطن آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام فیض مند گردید و باعلی درجه ولایت مشرف شد اما برتبه صحابه کرام نرسید و خیر التابعین گشت محبتی که بافقرا دارند آن را نعمت عظمی تصور فرمایند و ازدیاد این دولت خواهند (المرء مع من احب) شنیده باشند امید است که از باطن شان بهره کامل گیرند و فیض مند شوند این حقیر در خود قابلیت آن نمی بیند که از وی در یوزه امر خطیر نمایند لیکن چون از راه حسن ظن نوشته اند امید است که بمقتضای این ظن بشما معامله فرمایند و از ویرانه گنجی بر آرند حدیث قدسی است (انا عند ظن عبدی بی) بهر حال از توجه غائبانه خود را درین نمیدارد انشاء الله تعالی اوقات را بوظائف طاعات مضبوط دارند و از لهو و لعب معرض بوند و بیوفائی دنیا و احوال گور و احوال قیامت را در نظر دارند و نجات را در اتباع سنت و اجتناب از بدعت یقین کنند و باهل بدعت و ملاحظه صحبت ندارند که لصوص دینند (اهل البدع کلاب اهل النار) حدیث نبوی است علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیه فقیری را که نه باوضاع شرعی است و بحلیه سنت متحلی نیست در مجلس خود راه ندهند بالجمله (... وَمَا أَنْبِئُكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ... الحشر: ۷) و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی.

مکتوب نودم (۹۰)

بصلاح آثار پیر محمد در بیان آنکه طالب وحدت را وحدانی باید بود.
الحمد لله العلی الاعلی و الصلوة و السلام علی رسوله المصطفی و علی آله و صحبه
البررة التقی. مکتوب شریف رسید چون متضمن اشواق و اذواق بود سبب مسرت و
بهجت گردید. حق سبحانه نایره این شوق را اشتعال دهاد و نار محبت را سربلند کناد تا
رهائی تام از تعلقات کثیره کثرت میسر آید و جمال وحدت حقیقی پرده بکشاید وحدت
و کثرت ضد یکدیگرند سالک هر چند جهات کثرت باخود دارد و باحکام کثرت در
آویخته است از وحدت دور و مهجور است وحدانی باید بود هم از راه طلب و محبت وهم از
روی دید و دانش تا بوحدت ذاتی اقرب باشد و بتوحید حقیقی برسد. (التوحید اسقاط
الاضافات.) و السلام اولاً و آخراً

مکتوب نود و یکم (۹۱)

بسیادت مآب سید محمد اسرائیل در بیان آنکه شرارت نفس از شرارت عدم و از شرارت
ابلیس زیاده است و تحقیق فنا و اطمینان نفس و تبیین زوال عین و اثر.

الحمد لله ذی الانعام و الصلوة و السلام علی رسوله سید الانام و علی آله الکرام و
صحابه العظام اما بعد صحیفه گرامی مشرف ساخت حمداً لله سبحانه که بعافیت اند و
محبت فقرا روز افزون است و مطمح همت مطلب اعلی است حدیث شوق برنگاشته بودند
فقرا را نیز مشتاق دانند بلکه حدیث (وانا الیهم لاشد شوقاً) بر خوانند چه هر چه منسوب
باصل است اشد و اقوی است فرع هر چه دارد از قسم کمال مستفاد از اصل است بخود

در هیچ چیز استقلال ندارد. و هیچ گونه باصل برابری نمی تواند کرد آری عدم است که بی توسط اصل نصیب فرع است و آن شر و نقص است و بوی از خیریت فی نفسه ندارد و اگر خیریت است انعکاسی و عاریتی است که خود را باین کمال عاریتی خیر و کامل تصور نموده است و خیانت در امانت نموده و شرارت بر شرارت افزوده پس شرارت نفس از شرارت عدم هم افزون تر است چه عدم شرارت ذاتی دارد و با نیستی و نامرادی خود ساخته است و نفس با وجود این شرارت ذاتی که از راه عدم بمنزله ذات اوست آمده است بعلت خیانت مسطوره انانیت و مالیخولیای سری و دعوی شرکت باصل پیدا کرده است و ازین رهگذر بمعادات مولای حقیقی تعالی بر پا شده حقیقت نفس اماره هم هر چند عدم است و شرارت را ازو کسب کرده فرزند خلف او شده لیکن از راه جهل مرکب و مالیخولیای سری که سبب امتیاز اوست از عدم مطلق از پدر و مبدأ خود در شرارت سبقت نموده و داد شریعت داده عدم بیچاره اگر سالها شاگردی او کند باین سرحد نمی تواند رسید و نیز استاد او درین شرارت و سرکشی ابلیس لعین است لیکن او در شرارت پیش قدم شد و بمراحل از ابلیس در سرکشی و انانیت گذارند ابلیس عصیان امر الهی کرد و ندای انا خیر منه از نهاد او بر آمد و بعد از اغوای بنی آدم تبری از آنها نمود و گفت (إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * الحشر: ۱۶) و او دعوی خدائی کرد (اَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى * النازعات: ۲۴) گفت شتان ما بینهما. ابلیس با وجود استادیش تلمیذی او را می شاید و باوجود پیشوائیش پس روی او را شایان سبحان الله همین اماره باین شرارت و ذمائم بعد اطمینان و شرح صدر رئیس لطائف عالم امر که بپاکی و علو موصوف اند میگردد و در مدارج قرب و معرفت تفوق بر آنها پیدا می کند. حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس برنگاشته اند که مطمئنه بعد حصول شرح صدر که از لوازم کمالات ولایت کبری است از مقام خود عروج فرموده بر تخت صدر ارتقا می نماید و آنجا تمکن سلطنت پیدا میکند و استیلا بر ممالک قرب می فرماید این تخت صدر فی الحقیقت فوق جمیع مقامات عروج مرتبه ولایت کبری است بر آئنده این تخت را نظر بباطن بطون نفوذ می کند این مطمئنه را گنجایش مخالفت نمانده است و مجال سرکشی نه بکلیت خود متوجه مطلوب است و بتمامی گرفتار مقصود همتش جز رضای

پروردگار نیست جل سلطانه و مطلبش جز طاعت و عبادت او تعالی نه هذا کلامه.
نوشته بودند که بعضی وقت خود را چنان گم می یابد که گوئیا هباء منثور
موهوم است باطن که بلباس ظاهر ملبوس است جز توهم محض مدرک نمی شود بعضی
احیان هر چند چشم را مالش نماید که شاید اثر خیرگی باشد و هم برین منوال تکلم و
استماع الخ. مخدوما این عدمیت که بعلاقة اصالت و ظلیت است مبارک و میمون است و
مقدمه وصول است بلکه نفس وصول که تا نیابی نرهی بزرگی گفته اشتهی عدما
لاعود ابدأ نتیجه ذکر و فکر و ثمره سیر و سلوک آنست که سالک بر عدمیت ذاتیه خود
بینا شود و هستی و کمالات تابعه او را درست از اصل داند و باصل سپارد للمولوی قدس
سره. بیت:

چون بدانستی که ظل کیستی
فارغی گر مُردی ور زیستی

آنچه در باب زوال عین و اثر نوشته بودند که این معامله زوال و فنا بصفات نفس تعلق
دارد نه بذات او که ذات او باقی است و زوال و تبدل در صفات است و بس و باین
تبدل اوصاف ذات او مزگی و مطهر می گردد و باطمینان می رسد بلی تحقیق آنست که
فنا و بقا تبدل اوصاف و اخلاق سیئه است باخلاق حسنه لیکن بر تقدیر تحقیق آنکه
افراد عالم همگی ظهور اسما و صفات است ذاتی در میان اینها کائن نیست پس وجود
اینها به تمام وجوه و اعتبارات باشد بی ذات باید که بر تقدیر فناء صفات زوال عین و اثر
بطریق حقیقت بود نه بطریق مجاز چنانچه نوشته اید و شیخ محی الدین بن العربی نیز
عالم را اعراض مجتمعه گفته است پس بر مذهب او هم افراد عالم را ذات نبود و اگر
باشد بر قضیه اطلاق و تقیید وجود همان ذات حق باشد جل و علا پس افراد ممکنات
یا محض اعراض اند یا ذات مأخوذ باین اعراض. اگر گویند نفس چنانچه صفات رذیله
دارد صفات حمیده نیز دارد از علم و قدرت و ارادت و مانند آن پس بر تقدیر فنا و زوال
صفات رذیه صفات حمیده باقی ست که منافی زوال عین و اثر است. گوئیم آنچه ذاتی

نفس است شرارت و نقص است صفات کمال در وی نه از ویست بل مستعار از مرتبه و جوب ست که آن کمالات را از راه جهل از خود تصور نموده است و خود را ازین رهگذر خیر و کامل و مبدأ خیرات دانسته و دعوی شرکت بصاحب خود پیدا کرده و خیانت در امانت نموده پس حقیقت او همان جهل مرکب و علم کاذب است که منشاء شرارت و انانیت او گشته است للمولوی.

مصنع:

ای برادر تو همین اندیشه

بوی از خیریت در ذات او نیست پس بعد از فنا و زوال جهل مرکب و استیلای دید عاریت اثری از وی نمی ماند و حقیقت گوئیا انقلاب می یابد و از امارگی باطمینان می رسد و متبادر از کلام کبرا که در فنا و زوال عین و اثر آمده است همین معنی است و نصوص هم ازین اشعار خالی نیست (من قتلته فانا دینه) (أَوَمَنْ كَانَ مِيتًا فَآخِيَتَاهُ...*) (الانعام: ۱۲۲) والسلام.

مکتوب صد و ششم (۱۰۶)

بمولانا بر خور دار کابلی در تحسین واقعه و نصائح ضروریه و در حل آنکه لباس فاخر پوشیدن مانع شغل سالک هست یا نه و بآنکه از حدیث استبدال خمیصه با بنجانیه و حدیث استبدال شراك منع آن مفهوم می گردد و در بیان آنکه طعام از خانه ظلمه و مبتدع خوردن رواست یا نه و در بیان آنکه پیری و مریدی باین طریق بدعت است یا نه.

الحمد لله العلی الاعلی و سلام علی عباده الذین اصطفی خصوصاً علی سید الوری صاحب قباب قوسین او ادنی و علی آله و صحبه البررة التقی نجم الهدی اما بعد مکتوب مرغوب که نامزد این مسکین نموده بودند بورود آن مشرف و مبتهج گردید اظهار طلب مطلب اعلی و شوق مقصد اقصی نموده بودند نیک و مبارک ست الله تعالی آتش طلب را

مشتعل گرداند و شعله شوق را سر بلند کند تا از ماسوی بتمام برهاند و بسرا پرده قرب و معرفت رساند (... إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّحِيطٌ * هود: ۶۱) واقعه که دیده و نوشته بودند واضح گردید روشن است و از مناسبت معنویه مشعر و از وصول فیض مخبر است طلب ذکر نموده بودند که تا دریافت ملاقات بآن مشتغل باشند. مخدوما مدار طریقه ما بر صحبت است بهر حال تا حصول ملاقات بتکرار کلمه طیبه لا اله الا الله مشتغل باشند و این ذکر را با موافات قلب بگویند هر قدر که بتوانند گفت اگر در خلوت گفته شود بهتر بود این کلمه مبارک در تطهیر باطن تأثیر عظیم دارد يك جزء آن نفی ماسوی حق جل و علا می نماید و جزء دیگر اثبات معبود بحق می فرماید که حاصل سیر و سلوک است در حدیث آمده است (افضل الذكر لا اله الا الله). بعزلت راغب باشند و بر طاعت حریص بوند و سنت نبی را علیه و علی آله الصلوة والسلام بدنندان بگیرند و از بدعت محترز و از منکرات یکسو باشند. عزیزی گفته است: اعمال الخیر یفعلها البرّ والفاجر ولا یجتنب عن المعاصی الا صدیق و این مسکین را بدعای سلامتی خاتمه یاد آرند.

نوشته بودند که تکلف در لباس هر چند از وجه حلال باشد مانع شغل سالک می شده باشد یا نه و حدیث استبدال خمیصه با بنجانیه و استبدال شرک دلالیت صریح دارد بر مانع بودن چه هر گاه مانع توجه حضرت صلی الله تعالی علیه و سلم باشد بآن همه عدم تعلق فکیف فی حق غیره علیه الصلوة والسلام. بدانند سالکی که بفنای اتم مشرف گشته است و نسیان ماسوی بالکل نموده شغل ظاهر و لباس فاخر در حق او مانع شغل باطن نیست چه باطن درین هنگام از ظاهر منقطع گشته است و غفلت و شغل ظاهری در وی تأثیر نمی کند و نوم و یقظه در حضور و آگاهی باطن یکسان شده درین هنگام دل را نوعی نسیان از ماسوی می شود که اگر سالها یاد ماسوی نماید بیادش نیاید و مخطور نگردد بواسطه استغراق و استهلاك که در مطلوب پیدا کرده است آری سالکی که بملکه حضور و دوام آن نرسیده است اگر در حق او مانع شغل بود گنجایش دارد چه ظاهر او بیاطن مختلط است و غفلت یکی در دیگری سرایت می کند لباس فاخر مطلقا مانع شغل چگونه توان گفت و حال آنکه اکابر دین و سلف صالحین مثل ائمه اهل بیت و امام

ابوحنيفة و شيخ عبد القادر جيلانى و غيرهما لباس فاخر پوشيده اند و از سرور كائنات و مفخر موجودات عليه و على آله الصلوات و التسليمات نيز منقول است فى خزانه الرواية و مطالب المؤمنين من الذخيرة سئل بعض المشايخ عن الزينة و التّجمل فى الدنيا قال خرج رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلم ذات يوم و عليه رداء قيمته الف درهم و ربما قام الى الصلوة عليه رداء قيمته اربعة الآف درهم و دخل رجل من اصحابه عليه يوما و عليه رداء فاخر فقال عليه الصلوة و السلام (اذا انعم الله تعالى على عبده احب ان يرى آثار نعمته عليه) و ابوحنيفة كان يرتدى برداء قيمته اربع مائة دينار و كان ابوحنيفة يقول لتلامذته اذا رجعتم الى اوطانكم فعليكم بالثياب النفيسة و اياكم و الخشنه فان الناس ينظرون اليكم بعين الرحمة فهو مع زهادته و ورعه كان يوصيهم بذلك. ابن حجر مكى در رساله مناقب امام ابوحنيفة در فصل ملبس آورده قال النصر قال لى ابوحنيفة و قد اراد الركوب اعطنى كسائك و خذ كسائى ففعلت فلما رجعت قال لى اخجلتتى بغلظ كسائك و كان بخمسة دنانير ثم رأيت عليه كساء قيمته بثلثين دينار و قوم ردايه و قميصه باربع مائة درهم فى مطالب المؤمنين من الشرعة لابس بلبس الثياب الفاخرة اذا كان لا يتكبر بها ولا يتجبر لان التكبر حرام و تفسير ذلك ان يكون معها كما كان قبلها فى خزانه الرواية قال عليه و على آله الصلوة و السلام (مالكم تأتونى و عليكم ثياب الرهبان و قلوبكم قلوب الذئاب البسوا ثياب الملوك و لينوا قلوبكم بالخشية) و قد قال ابن سلمة لابى سعيد الخدرى ماترى فيما اخذت الناس من الملبس و المشرب و المركب و المطعم قال لى يا اخى كل الله و اشرب الله و البس الله و كل شىء من ذلك دخله مباهات او رياء او سمعة فهو معصية. و محمد بن الحسن كان يلبس الثياب النفيسة فقليل له فى ذلك فقال لى نساء جوارى فازين نفسى كيلا ينظرون الى غيرى و حديث (ان الله جميل يحب الجمال و يحب ان يرى اثر نعمته على عبده) دلالت بر استحباب دارد بر تقدير قدرت و حديث استبدال خيمه بابنجانيه فرموده مبادا مانع اين خشوع شود. بايد دانست راويان اين حديث را بر دو وجه روايت کرده اند در طريق اول (فانها اهتني أنفا عن صلوتى) آمده و در طريق ديگر (اخاف ان يفتننى) وارد شده شراح حديث گفته اند كه اين روايت دلالت بران دارد كه چيزى واقع نشده بلكه خوف وقوع بود پس روايت اولى را باين روايت راجع بايد ساخت و هو

را بر خوف لهو حمل باید کرد تا جمع بین الروایتین حاصل آید ابن حجر شارح بخاری گوید و اما بعثه بالخمیصة الی ابی جهم فلا یلزم منه ان یتعملها فی الصلوة و یحتمل ان یتكون ذلك من جنس قوله (کل فانی اناجی من لاناجی). این توجیه مبتنی بر آنست که این خصائص آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام باشد چنانچه توجیه اول دلالت بر آن دارد که پوشیدن آن اگر مکروه بود در نماز بود نه در غیر نماز لهذا گفته اند که ازین حدیث استنباط کرده می شود کراهت هر چیزی که از نماز مشغول کند از رنگ و نقش و نگار و مانند آن قال بعض الشارحین قال ابن حجر عن بعض أئمتنا یسنّ لمن صلی فی ذلك او الیه او علیه ان یغمض بصره حتی لا یختل خشوعه و حضوره قلت سبق منه انه ینکره ان یصلی فیہ او الیه او علیه و تغمیض العین فی الصلوة من المکروهات فکیف یسنّ مکروه لدفع مکروه مع ان المکروه لا یندفع به. سوال از لفظ حدیث که در روایت دیگر آمده است کنت انظر الی علمها و انا فی الصلوة فاخاف ان یفتننی معلوم می شود که افتتان و رای نظر است و این افتتان بمیلان باطن و محبت قلبی است که از خوف وقوع آن خبر داده و چون باطن بفنا رسیده و قلب از دید و دانش ماسوی رسته باشد خوف افتتان در حق او چگونه تصور نموده آید جواب میلان و محبت دو گونه است محبتی است که شامل ظاهر و باطن است و آن نصیب عوام است سلوک طریقه صوفیة علیه برای تخلص است ازین بلیه تا از شرک خفی و اهرند و باسلام حقیقی که در کریمه (بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا... * النساء: ۱۳۶) ایمای است بآن متحقق گردند و کریمه (وَذَرُوا ظَاهِرَ الْأَيْمِ وَ بَاطِنَهُ... * الانعام: ۱۲۰) اشعار است بتخلیه باطن از التفات بما دون او تعالی دلی که گرفتار غیر است از وجه توقع خیر است روحی که مائل بما سواست در حضرت صمدیت خوار و بی نوا است و محبتی است که مقصور بظاهر است و باطن که متصف باستهلاك و استغراق است سرایت نه نموده و این میلان را میلان طبیعی گویند و این محبت محبت بیرونی است نه اندرونی منشاء آن طبائع عناصر است این نوع محبت و میلان جائز است که اهل فنا و کمال افراد انسانی را بما سوا پیدا شود بلکه واقع است چنانچه وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم سرد و شیرین را دوست داشتی، و حدیث (حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ) معروف است و در شمائل آورده کان احب الثیاب الی رسول الله

صلی الله تعالی علیه و آله وسلم یلبسه الحیرة. شارح از هروی نقل کرده حبره موشه مخططه است و از ابن بطال آورده که حبره برد یمنی است که ساخته می شود از قطن و یا کتان و نزدیک عرب بهترین ثیاب بود و نیز از بعضی علما آورده که حبره جامه یمنی است که در تحیر باشد یعنی تزیین یقال ثوب محیره ای مزینة محسنة و نیز گفته که در حدیث دلیل است بر استحباب لبس حبره و جواز مخطط و هو مجمع علیه هذا و مراد از باطن درین جا پنجگانه عالم امر است که اجزاء انسان است. و نفس چون بنفا مشرف می شود و در مقام اطمینان می آید نیز حکم عالم امر می گردد و بجهت استهلاك در مطلوب از دید و دانش ماسوی می رهد این زمان معامله جهاد باعناصر می افتد و صفات بشریت و صورت مخالفت در آنها می گذارند بواسطه حکم و مصالح و من لم یطلع علی هذا الفرق الذی اهتدیت به و اوضحته قال فی الحدیث (ایذان بأن للصور والاشیاء الظاهرة تأثیراً فی القلوب الطاهرة والنفوس الزکیة فضلاً عن دونها) و قال آخر انه صلی الله تعالی علیه و آله وسلم لم یتاثر بها وانما فعل ذلك تشریعاً لامته و خوفاً علیهم من الانتهاء بالنظر الی المخططات لکن من زعم من الامة ان قلبه لا یتاثر بذلك فقد جهل طریق السلوک لانه لا یقاس الحدادون بالملوک و اما جزم ابن حجر بان قلبه صلی الله تعالی علیه و آله وسلم تاثر بذلک فغیر صحیح الی هنا قوله و قد تبین من التحقیق السابق ان هذا القائل غیر عالم بطریق السلوک و غیر واصل الی ذروة التحقیق و العجب انه کیف نسب الجهل الی العارفين بالسير و السلوک الخارجین عن صفة الحدادیه بالوصول الی مجلس الملوک فان لکمل التابعین نصیباً من کمالات المتبوع.

مصراع :

و للأرض من كأس الکرام نصیب

بعضی از شارحان حدیث گویند که این نظر بخمیصه در نماز نظر عبرت بود و معلوم است که عبرت تفکر است و (تفکر ساعة خیر من عبادة سنة) و از انتهاء خوف التهاء خواسته جمعاً بین الروایتین و یکون ملائماً للعبرة. و این بیان برای ارشاد امت بود و تاثر نبود ازینجا معلوم شد که این لباس مانع توجه آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نبود بلکه سبب عبرت بود و از عبادت بتفکر دلالت نمود و حدیث تبدیل شرک بر تقدیر

صحت حدیث می تواند که این تبدیل جهت تواضع باشد یا برای غرض دیگر چه در اینجا لفظ التهاء یا خوف فتنه نیامده است و بما نحن فیه تعلق کمتر دارد و امام حجة الاسلام این حدیث را در کتاب کیمیای سعادت در علاج بخل ذکر کرده است و بر تقدیر تسلیم تحقیق مقام همان است که در حدیث سابق مذکور شد بالجمله این نوع امور اگر ثابت شود مخصوص بنماز است که موطن کمال قرب است و اگر مخصوص نبود پس این حدیث معارض است بآنچه ابن عساکر از ابن عمر روایت کند ابوریحانه گفت یا رسول الله اننی احب الجمال حتی فی نعلی و علامة ثوبی افمن الکبر ذلک فقال علیه و علی آله الصلوة والسلام (ان الله جمیل یحب الجمال و یحب ان یری اثر نعمته علی عبده الکبر من سفه الحق و غمض الناس اعماهم) در روایتی (اما الکبر من جهل الحق و غمض الناس بعینه) باید دانست بعضی احادیث و روایات بر کراهت تزیین دلالت می کند و احادیث سابقه و کرمیه (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِمُ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...*) (الاعراف : ۳۲) و عمل اکابر دلیل است بر عدم کراهت بلکه استحباب آن و بحدیث مرفوع و قول ابن عباس که درین باب وارد شده است میتوان تطبیق داد فی المشکوة و عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال (کل ما شئت و البس ما شئت ما اخطأتک اثنتان سرف او مخیلة) رواه البخاری فی ترجمة باب و عن عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم (کلوا و اشربوا و تصدقوا و البسوا ما لم یخالط اسراف ولا مخیلة) رواه احمد و النسائی و ابن ماجه.

نوشته بودند ایا در خانه کسی که مبتدع باشد و مرتشی و مرتکب انواع فسوق و معاصی علی وجه الاعلان بود رفتن و از لقمه او خوردن و طعام عشار مباح باشد یا نه. مخدمو شاک نیست که تنزه ازین قسم لقمه و از رفتن بخانه او اولی و انسب است بلکه طالبان طریق را توان گفت که لازم (... الا ان تتقوا منهم تقیه...*) (آل عمران: ۲۸) مواضع ضرورت مستثنا اند یا برای کار حاجتمندی ماند اباحت شرعی در باب لقمه اگر معلوم شود که این لقمه از وجه حرام است تناول آن حرام است و اگر معلوم شود از وجه حلال است حلال و اگر هیچ معلوم نیست پس لقمه مشتبّه است و خوردن آن جایز و ترک آن اولی.

نوشته بودند بعضی از منکران می گویند که مرید گرفتن باین طریق مخصوص بدعت است الخ. مخدوما طلب حق کردن جل و علا و پیرراه بین راه نما گزیدن و ارادت باو آوردن از مأمورات شرعیه است قال الله تعالی (..وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ... * المائدة: ۳۵) و طریقه افاده و استفاده معنوی که مؤدای پیری و مرید است از زمان پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم تا این هنگام مسلوک است امری نیست که مشائخ آنرا اختراع کرده باشند سلسله آنها بآنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام می رسد سلسله عالیّه نقشبندیّه از راه صدیق اکبر (رضی الله عنه) میرسد و سائر سلاسل از راه حضرت علی رضی الله تعالی عنهما می رسند بدعت چگونه باشد آری لفظ پیری و مریدی محدث است و بر الفاظ اعتباری نیست اگر این لفظ در میان نباشد رابطه معنوی و افاضه باطنی بحال خود است و آنچه گفته که مرید باین طریق گرفتن بدعت است معلوم نیست که کدام طریق خواسته است در طریقه ما تعلیم و تعلم ذکر است و ذکر از مأمورات شرعیه است و ذکر خفیه از ذکر جهر افضل است و در حدیث است (الذکر الذی لایسمعه الحفظه افضل من الذکر الذی یسمعه الحفظه سبعین ضعفاً) و معلوم است که آن ذکر ذکر باطن است من القلب و سائر اللطائف مروی است که پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم پیش از بعثت بذکر قلبی اشتغال داشتند این در رنگ آنست که کسی گوید صحیح بخاری خواندن و هدایه درس گفتن بدعت است والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات و التحیات و البرکات العلی.

مکتوب صد و هفتم (۱۰۷)

میر محمد زمان در جواب احوال و اذواق او.

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى خصوصاً على سيد الوری صاحب قاب قوسین او ادنی و علی آله و صحبه نجوم الهدی کتابتی که از راه کمال شوق و محبت

ارسال داشته بودند رسیده مسرت بخش گردید چون متضمن احوال و اذواق سینه بود مسرت بر مسرت افزود و اظهار آلام فرقت نموده بودند دنیا محل فراق است حق سبحانه دوستان را در دار السلام جمع سازد و لقای که فراق در قفای آن نباشد روزی گرداند (...إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ * هود: ۶۱)

نوشته بودند روزی در مراقبه متوجه لطیفه قلبیه بودم چنان ظاهر گشت که اندرون دل صنوبری دلی است دیگر و اندرون آن دل دیگر چنانچه پنج شش دل در رنگ عکس آئینه که در آئینه دیگر مرئی می گردد نمودار شد و در قلب ششم وسعتی یافت که اگر زمین و آسمان و ما فیها را در وی اندازد اصلاً بآن مساسی نباشد و تجلی خاص الخاص مشهود گشت و همچنین فنای هم که فوق آن متصور نبود نیز لاحق شد. بدانند که این دید بس عالی است اگر در حضور می بودید ظاهراً بعضی خصوصیات آن بیان کرده می شد از مطالعه آن بسیار ذوقین گشت اللهم زد. و در تجلی خاص الخاص چه سخن است که این قلب بشرف (ولکن یسعی قلب عبدی المؤمن) مشرف است و فنا موافق تجلی است هر چند تجلی خاص بود در فنا نیز خصوصیت باشد و آنچه از احوال والده خود نوشته بودند از رفع خطر دل و ظهور آن در دماغ واضح گردید در طائفه نساء این قسم احوال مغتنم است بکار خود مشغول باشند و طالب زیادتى بوند و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب صد و هشتم (۱۰۸)

بسیادت و نقابت پناه میر عماد در جواب سوالی که از حقیقت موجودیت واجب تعالی و نسبت او بممکنات نموده بودند و مسأله وحدت وجود
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العلیّ العلامّ والصلوة والسلام علی رسوله و
حبیبه سید الانام و علی آله الکرام و صحبه العظام اما بعد سیادت و نقابت پناه میر عماد
ازین درویش دلریش از حقیقت موجودیت واجب الوجود جل شانہ و نسبت او

باممکنات استفسار نموده بودند درین باب آنچه معلوم بود در قید کتابت آورده شد نیک تأمل فرمایند موجود حقیقی از یکی بیش نیست تعالی و تقدس و ماسوی که مسمی بعالم است معدوم است موجود نما یعنی حقایق افراد عالم اعدام اند که بواسطه انعکاس کمالات و جوبی در مرایای آن چنان می نمایند که موجوداند (وَتَخَسِبُهُمْ أَنْفَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ... * الکهف : ۱۸) و مقرر است که وجود مبداء هر خیر و کمال است و عدم منشاء هر شر و نقص پس خیر و کمال همه بجناب قدس او تعالی عائد باشد شر و نقص بتمام راجع بممکن کریمه (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ... * النساء : ۷۹) مؤید این معنی است بشنوند هرگاه حقیقت حقایق ممکنات عدمات باشند که بانعکاس کمالات وجود موجود نما شده اند پس وجود عالم در مرتبه باشد که شبیه بمرتبه وهم است و وجود آن در جنب وجود واجب تعالی داخل موهومات و متخیلات کریمه (... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ * القصص : ۸۸) دلیل برانست و آنچه گفتم شبیه بمرتبه وهم است زیرا که بارتفاع وهم مرتفع نمی شود و معامله ابدی و عذاب و ثواب سرمدی بآن مربوط پس نسبت عالم با واجب جل و علا نسبت موهوم با موجود باشد و معلوم است که موهوم را هیچ تدافعی نیست بموجود و هیچ حدی و نهایتی موجود را از موهوم ثابت نه چه موجود در مرتبه ایست که از موهوم نامی و نشانی دران مرتبه ثابت نیست. **بیت:**

خوشتر آن باشد که سیر دلبران ★ گفته آید در حدیث دیگران

دائرة موهومه که از نقطه جواله [۱] ناشی گشته است هیچ حدی و نهایتی آن نقطه را از حدوث این دائرة پیدا نشده است نمیتوان گفت که نقطه درمین دائرة است یا در یسار آن یا فوق اوست یا تحت آن یا قدام است یا خلف و نمیتوان گفت که نقطه عین دائرة است یا داخل دران یا خارج ازان متصل یا منفصل چه این نسبت مسطوره نقطه را با اشیای است که در مرتبه نقطه کاین اند و دائرة را اصلا دران مرتبه کینونت نیست اگر کینونت است در وهم است و بس و نقطه موجود است پس حدوث دائرة موجب

(۱) نقطه ضیادار را در جای تاریک بسرعت تمام گردانند به نهجیکه از گردانیدن آن یک دائرة ظاهر گردد این نقطه را نقطه جواله نامند.

تحدید نقطه نبود و تدافع فیما بین مدفوع باشد و چون نیک بنگری دایره هر چه دارد از اضائت و اشراق و سائر صفات هر چند در وهم بود از نقطه دارد.

بیت:

نیاوردم از خانه چیزی نخست

تو دادی همه چیز من چیز تست

بعد و مسافت میان اینها مفقود است و از هر چه گوئی نقطه از دایره نزدیک تر است.

بیت:

ای کمان و تیرها بر ساخته

صید نزدیک و تو دور انداخته

پس قرب و معیت و احاطه ثابت باشد لیکن از قبیل معیت و احاطه موجود با موهوم و لاحذور فی هذه الاحاطة و المعية انما المحذور فی اثبات هذه النسبة للموجود بالموجود و آنچه نوشته اند که بعضی برانند همه جا اوست باعتبار (...الْآيَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ * فصلت: ۵۴) مخدوما اگر ازین احاطه احاطه جسم بجسم فهمیده اند چنانچه لفظ همه جا اوست مشعر بآنست بس غلط است که مثبت مکانست و اگر احاطه بمعنی که بالا مذکور شد مراد می‌دارند و از همه جا اوست همه جا ظهورات او است میخواهند مسلم است و آنچه از بعضی نقل کرده اند که او تعالی و تقدس از عالم سواست و عالم از وی خالی است نیز محل خدشه است زیرا که برین تقدیر لازم می‌آید که حق تعالی خارج از عالم باشد و حالانکه مقرر است که او عزیرهانه نه داخل عالم است و نه خارج از او نه متصل است و نه منفصل و آنچه بر احاطه علمی ایراد کرده اند که در کریمه (قُلْ لَإِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ * الواقعة: ۸۳) الآیة نام علم نیست محل سخن است چه در کریمه هر چند تصریح بعلم نیست لیکن بر علم میتوان فرود آورده (وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ * ق: ۱۶) (عِلْمًا) می‌توان مراد داشت.

و آنچه نوشته اند که علم الهی را به بصارت مخلوق کاری نیست پس (...وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ*) چه طور راست آید گوئیم بر تقدیر احاطه علمی (...وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ* الواقعة: ۸۵) درست است چه علم الهی تعالی مبصر مخلوق نیست چه سلب شی از شی تقاضای امکان ثبوت نمیکند. نوشته بودند جمعی برین اعتقاد اند که ذات او تعالی و تقدس

دریائی است و عالم حباب آن دریا الخ. متبادر این عبارت اتحاد حقیقت واجب است
تعالی با حقیقت ممکن چه حقیقت حباب آبست و حقیقت دریا نیز آب و هر دو در یک
مرتبه کاین اند چه وجود حباب در مرتبه وجود دریا است و همچنین آنچه بالا مذکور
شد که بعضی برانند که همه جا اوست ناظر بوحدت و مشعر باتحاد. مخدوما جمعی که
بوحدت وجود قائل اند حق را جل و علا مطلق می گویند و خلق را تقیذات آن مطلق و
شك نیست که میان مقید و مطلق نسبت اتحاد کائن است بصحة الحمل بینهما لکن
درین جا اشکال وارد است چه اگر مطلق را منحصر در مراتب مقیدات می دانند و
وجود جدا آنرا اثبات نمیکنند چنانچه اکثر ملاحظه برآند پس لازم می آید که حق
سبحانه و تعالی در وجود و سایر صفات کمال محتاج بممکن باشد کالکلی الطبیعی
المنحصر فی افراده محتاج فی وجوده الی الافراد بل هذا فی الحقیقه نفی للواجب تعالی و هل
هذا الا کفر صریح و اگر مرتبه اطلاق و رای مراتب تقیدات اثبات می کنند و مطلق را
وجود متأصل می گویند پس نسبت اثنینیت میان اینها ثابت میشود و وحدت وجود
باطل می گردد. لان الاثنان متغایران تفصی ازین اشکال نیست مگر باختیار شق ثانی
از اشکال و حکم بوحدت وجود برین تقدیر باعتبار تنوع ظهورات وجود است چنانچه
شخصی صورت منعکسه زید را در آئینه بیند و گوید که من زید را در مرآت دیدم
بالجمله مظهر شی را باوجود تغایر بعلاقه آئینه داری عین شی می توان گفت پس معنی
همه اوست همه ظهورات اوست باشد و چون مظاهر شی من وجه عین شی است و من وجه
غیر شی در نظر محب در غلبات محبت وجه عینیت می نماید و وجه غیریت مستور میگردد
لاجرم حکم بعینیت می نماید و نیز بر مسئله وحدت وجود لازم می آید که چون حقیقت
ممکن حق بود تعالی و وجود صرف باشد پس منشاء شر و نقص که دامنگیر امکان است
چه بود که طغیان و سرکشی که در نهاد اماره کاین است از کجا آمد چه وجود خیر
محض است و کمال صرف مبدأ شر و نقص چگونه بود، اگر گویند در هیچ چیز شرارت
و نقص ذاتی نیست اگر هست نسبی و اعتباری است کفر و معاصی نسبت بایمان و
طاعات بدند چنانچه گفته اند. بیت:

به کفر و باسلام یکسان نگر ★ که هر یک زد یوان او دفتر است

و فی انفسها از صفات کمال اند چنانچه گفته.

بیت:

بس بدی مطلق نباشد در جهان

بد به نسبت باشد آنرا هم بدان

گوییم که این قول بظاهر مخالف نصوص است حق تعالی کفر و معصیت را سیئه فرموده و لفظ ساء و بِئْسَ بران اطلاق کرده و متبادر از سوء ذاتی ست نه نسبتی و اعتباری و ایضاً اگر در کفر حسن ذاتی بود مرتکب آن مستحق باشد عذاب چرا باشد و عدم مغفرت و یأس از رحمت که در نصوص آمده است چگونه در حق او بود و عداوت ذاتی حق تعالی را بکفر و اهل کفر بچه وجه باشد حسن ذاتی او در آخر چرا کار نکند و برحمت و مغفرت نه آرد و عداوت ذاتی را مانع نه آید کسی که اندکی مذاق قرآن چشیده است و مناسبتی با سلوب او بهم رسانیده هرگز حکم بحسن کفر ولو بوجه ننماید و بقبح و شرارت ذاتی حکم کند چه طرد و لعن و سخط و غضب و یأس از رحمت دلیل قبح است و بحسن جمع نشود ارباب سکر اگر باین چنین شطح تکلم نمایند ظاهراً معذور بوند لیکن مقلد را محل مواخذه است.

والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و دهم (۱۱۰)

بصلاح آثار عبد الحکیم در مواعظ و نصائح و سیر صالحین.

ای برادر از صحبت ناجنس و مخالف طریق احتراز نمائی و از مجالس مبتدع بگریزی یحیی معاذ رازی^[۱] قدس سره گوید اجتنب من صحبة ثلاثة اصناف العلماء الغافلین و القراء المداهین و المتصوفة الجاهلین و کسی که خود را بمسند شیخی گرفته است و عمل او نه بر وفق سنت رسول الله است صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم و بحلیه شریعت غرا متحلی نیست زینهار ألف زینهار ازو دور باش بلکه دران شهری که اوست مباش مبادا برور ایام دل را میلانی باو پیدا آید و خلل در کارخانه اعظم اندازد که او اقتدای

(۱) یحیی بن معاذ رازی توفی سنة ۲۵۸ هـ. [۸۷۲ م.] فی نیشاپور

را نشاید او دزدیست پنهان و دامی ست از برای شیطان هر چند از وی انواع خوارق عادات بیننی و از دنیا بظاهر بی تعلقش یابی فرّ من صحبته اکثر ما تفر من الاسد سید الطائفة جنید بغدادی^[۱] قدس سره می فرماید الطرق كلها مسدودة الآ علی من اقتفی اثر رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم. نیز فرموده من لم یحفظ القرآن ولم یکتب الحدیث لا یقتدی به فی هذا الشان لان علمنا مقید بالکتاب و السنة وهم او گفته انّ طرق السادات المقربین الصادقین السابقین مقیده بالکتاب و السنة علی الحقیقة و العلماء العاملون بالشریعة و الطريقة وهم وراث النبی علیه و علی آله الصلوة و السلام المتبعون له فی اقواله و اخلاقه و افعاله افاض الله سبحانه علینا من برکاتهم. مکررمی نویسد که مهاون آداب نبوی و تارک سنن مصطفوی را علی مصدرها الصلوة و السلام زینهار عارف خیال نکنند و فریفته تبتل و انقطاع و خوارق عادات او نشود و شیفته زهد و توکل و معارف توحیدی او نگردد که فرق مبطله مثل یهود و نصاری و جوگیه و براهمه درین امور با فرق محقه شرکت دارند. ابو عمر بن نجید السلمی رضی الله تعالی عنه گفته است کل حال لا یكون عن نتیجة علم و ان جل فان ضرره علی صاحبه اکثر من نفعه سئل عنه ما التصوف قال الصبر تحت الامر و النهی. مدار کار بر اتباع شریعت است و معامله نجات مربوط باقتفاء اثر رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم فارق عدل در میان محق و مبطل همین اتباع پیغمبر است صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم زهد و توکل و تبتل بی تبعیت او علیه الصلوة و السلام نا مقبول است و اذکار و افکار و اشواق و اذواق بی توسل او علیه الصلوة و السلام غیر مأمول مدار خوارق عادات برجوع و ریاضت است بمعرفت کاری ندارد عبد الله بن مبارک رضی الله تعالی عنه فرموده است من تهاون بالآداب عوقب بحرمان السنن و من تهاون بالسنن عوقب بحرمان الفرائض و من تهاون بالفرائض عوقب بحرمان المعرفة و لهذا قال النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم (المعاصی تزيد الکفر) سلطان وقت شیخ ابو سعید ابوالخیر را گفتند فلان کس بر روی آب میرود گفت سهل است خسی نیز بر آب می رود و گفتند فلان کس در هوا می پرد گفت زغنی و مگسی نیز در هوا می پرد. گفت فلان کس در یک لحظه از شهری بشهری می رود گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق تا مغرب می رود این چنین چیزها را پس قیمت نیست مرد آن بود

(۱) جنید بغدادی توفی سنة ۲۹۸ هـ. [م. ۹۱۰]. فی بغداد (۲) عبد الله بن مبارک توفی سنة ۱۸۱ هـ. [م. ۷۹۷].

(۳) ابو سعید ابو الخیر توفی سنة ۴۴۰ هـ. [م. ۱۰۴۸].

که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق درآمیزد و یک لحظه از خدای خود عز و جل غافل نباشد از قدوه اهل الله ابوعلی رود باری پرسیدند از کسی که ملامی می شنود و می گوید که این مرا حلال است چه من بدرجه رسیده ام که اختلاف احوال در من تأثیر نمی کند در جواب گفت آری بتحقیق رسیده است و لیکن بجهنم رسیده است. ابوسلیمان دارانی قدس سره گوید ^[۲]ربما وقعت فی قلبی نکته من نکته القوم ایاماً فلا اقبل منه الا بشاهدین عدلین الکتاب و السنة. در حدیث آمده است (اصحاب البدعة کلاب اهل النار) و نیز آمده است (من عمل ببدعة خلاه الشيطان فی العبادة و القى عليه الخشوع و البكاء.) و نیز در حدیث آمده است (ان الله تعالى لا يقبل لصاحب بدعة صوما ولا صلوة ولا صدقة ولا حجا ولا عمرة ولا جهادا ولا صرفا ولا عدلا حتى يخرج من الاسلام كما يخرج الشعرة من العجين) قال الشيخ على بن ابی بکر قدس سره فی معارج الهداية اعلم حقا و تحقق صدقا ان حسن كل انسان و كماله و زینته و جماله فی كمال الاتباع المصطفوية فی جميع الامور ظاهراً و باطناً اصولاً و فروعاً عقلاً و فعلاً عادةً و عبادةً خلقاً و تخلقاً اذ السعادات كلها منوطة باتباع السنة بامثال الأوامر على مشاهدة الاخلاص و تعظیم المنهى على مشاهدة الخوف بل باقتفاء آثاره صلى الله تعالى عليه و على آله و سلم فی جميع موارد و مصادره و حرکاته و سکاناته حتى يلجم النفس بلجام الشريعة و يتجلى فی القلب حقایق الحقيقة ولا يحصل هذا الا بتصفيل القلب على قانون السنة من الخصال المذمومة و تنويره بالذكر و التلاوة و المعرفة و الاخلاق المحموده و تعديله بان تجرى جميع حركات الجوارح على نهج العدل حتى يحدث فيه هيئة مستوية بها يستعد لقبول الحقایق و يصلح لنفخ روح الله المخصوصة لسلك احسن الطريق هذا ما قال و اگر گناهی بوقوع آید زود تدارك آن بتوبه و استغفار نمائی گناه پوشیده را توبه پوشیده و گناه آشکارا را توبه آشکارا و توبه را بوقت دیگر مینداز و منقول است که کراماً کاتبین تا سه ساعت در نوشتن گناه توقف می کنند اگر صاحب گناه در میان توبه کرد آن گناه را نمی نویسند و الا در دیوان ثبت می نمایند. جعفر بن سنان قدس سره گوید غفلتک عن توبة ذنب ارتکبته شر من ارتکابه و اگر باین زودی توبه میسر نشود هرگاه توبه نماید پیش از آنکه معامله بفرغره رسد مقبول است در حدیث آمده است که (ان الله

(۱) ابو علی احمد رودباری توفی سنة ۳۲۱ هـ. [۹۳۳ م.] فی مصر
(۲) ابو سلیمان عبد الرحمن دارانی توفی سنة ۲۰۵ هـ. [۸۲۰ م.] فی الشام

ببسط یده باللیل لیتوب مسئی النهار و ببسط یده بالنهار لیتوب مسئی اللیل.) باید که ورع و تقوی را شعار خود کند در منهیات قدم ننهد که درین راه انتها از نواهی بیش از اتیان و امتثال او امر ترقی بخش و سودمند است عزیزى گوید اعمال الخیر يعملها البرّ و الفاجر ولا یجتنب عن المعاصی الا صدیق. معروف کرخی قدس سره گفته غصوا ابصارکم ولو عن شاة انثی. در حدیث آمده است. (جلساء الله تعالى غداً اهل الورع والزهد فی الدنيا.) وهم در حدیث آمده است (الصلوة خلف رجل ورع مقبولة و الهدية الى رجل ورع مقبولة و الجلوس مع رجل ورع من العبادة و المذاكرة معه صدقة.) وهم در حدیث آمده است (رکعتان من رجل ورع افضل من الف رکعة من مخلط.) و در هر امر که دل تو نایستد آنرا بگذار و مرتکب آن مشو و برفتوی نفس مرو و در امور متردده دل را مفتی ساز. و در حدیث آمده است (البرّ ما لم تسکن الیه النفس و اطمان الیه القلب و الاثم ما سکنت الیه النفس و لم یطمئن الیه القلب و ان افتاک المفتون.) و در حدیث آمده است (الحلال بین و الحرام بین فذع ما یربک الی ما لا یربک) ازین حدیث نیز مفهوم می شود جای که شک آمده و دل ایستاده آنرا باید گذاشت و اگر شک نیاید ارتکاب معفو است. در حدیث آمده است (الحلال ما احل الله فی کتابه و الحرام ما حرم الله فی کتابه و ما سکت فهو ما عفی عنه) فارق دیگر برای کسی که بامور مشتبه مبتلا گردد آنست دست خود را برسینه یا بر دل خود بگذارد و اگر ساکن یابد دران اقدام نماید و اگر مضطرب یابد خودرا ازان یکسو کشد. در حدیث نبوی آمده است علی مصدرها الصلوة و السلام (یفیک نفسک ضع یدک علی صدرك فانه یسکن للحلال و یضطرب للحرام) دع ما یربک الی ما لا یربک و ان افتاک المفتون ان المؤمن بذر الصغیر مخافة ان يقع فی الکبیر) و در روایت دیگر آمده است (ضع یدک علی فؤادک فان القلب یسکن للحلال) الخ جمیع طاعات و عبادات خودرا متهم دارد و خود را از ادای حق آن مقصر داند ابو محمد بن منازل قدس سره گوید: ذکر الله تعالی انواع العبادات فقال (الصّابِرینَ وَ الصّادِقینَ وَ الْقائِنینَ وَ الْمُتَّقِینَ وَ الْمُسْتَغْفِرینَ بِالْأَسْحَارِ) آل عمران: ۱۷) ختم المقامات کلها بمقام الاستغفار لیری العبد تقصیره فی جمیع افعاله و احواله فلیستغفر منها. جعفر بن سنان قدس سره گوید تکبیر المطیعین علی العصاة بطاعتهم اشر من معاصیهم و اضر علیهم مرتعش را قدس سره در

(۱) معروف کرخی توفی سنة ۲۰۰ هـ. [۰.م ۸۱۵] فی بغداد
(۲) عبد الله بن محمد مرتعش توفی سنة ۳۲۸ هـ. [۰.م ۹۴۰] فی بغداد

عشرهٔ او آخر بیرون مسجد جامع دیدند فقیل له ما الذی اخرجک من المسجد فقال مشاهدة القراء و تعظیم طاعتهم عندهم و اگر از برای قوت خود و عیال خود کسبی اختیار کند مثل تجارت و مانند آن مانعی نیست بلکه مستحسن است که سلف اختیار آن نموده اند و در احادیث فضائل کسب بسیار است و اگر بر قدم توکل بنشینند هم زیبا است لیکن بشرطیکه از کسی طمع نداشته باشد از محمد بن سالم شخصی پرسید أنحن مستعدون بالكسب ام بالتوکل فقال التوکل حال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم و الکسب سنة رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم و انما استن الکسب لمن ضعف عن حال التوکل و سقط عن درجة الکمال التي هي حاله علیه الصلوة و السلام فمن اطاق التوکل فالکسب غیر مباح له الا کسب معاونة لا کسب اعتماد و من ضعف عن حال التوکل التي هي حال الرسول صلی الله تعالی علیه و آله وسلم ابيح له طلب المعاش و الکسب لثلا يسقط عن درجة سنته حيث سقط عن درجة حاله علیه و علی آله الصلوة و السلام. ابو محمد بن منازل قدس سره گوید التفویض مع الکسب خیر من خلوه عنه. و در خوردن طعام رعایت اعتدال نماید نه آنقدر خورد که کسل در طاعات پیدا آرد و بی مزه سازد و نه آنقدر قلت نماید که از اذکار و طاعات باز ماند حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرمودند لقمه را چرب بخور و کار را خوب بکن بالجمله مدار بر طاعات است هر قدر که ممد آنست مبارک است و آنچه محل این کار خانه است ممنوع است و در جمع افعال و حرکات قصد کند نیت را مرعی دارد بهیچ عمل تا نیت صالحه دست ندهد مهما ممکن اقدام ننماید و بعزلت و خاموشی راغب بود و در حدیث آمده است (الحکمة عشرة اجزاء تسعة منها في العزلة و واحد منها في الصمت) و اختلاط با مردم بقدر ضرورت بکند و سائر اوقات را بمراقبه و اذکار بسربرد وقت کار است هنگام صحبت داشتن در پیش است مگر صحبت که برای افاده و استفاده بود که محمود بلکه لابد است و همچنین صحبت داشتن باهل طریق بشرط فانی بودن در یکدیگر و سخن لایعنی در میان نیاوردن نیز مستحسن بلکه در بعضی اوقات از عزلت راجح است و بمخالف طریق صحبت نباید داشت و بهر نیک و بد کشاده پیشانی باید پیش آمد باطن خواه منبسط بود خواه منقبض و هر که بعد از پیش آید عذر او را قبول نماید و خلق نیکو داشته باشد و اعتراض بر کسی

کمتر کند و سخن نرم و ملائم گوید و هیچ کس را بعنف پیش نیاید مگر از برای خدای عز و جل شیخ عبد الله بلیانی قدس سره گفته است که درویشی نه نماز و روزه است و نه احیای شب است این جمله اسباب بندگی است درویشی نه رنجیدن است اگر این حاصل کنی واصل گردی، از محمد بن سالم پرسیدند بماذا يعرف الاولیاء فی الخلق قال بلطف لسانهم و حسن اخلاقهم و بشاشة وجوههم و سخاوة انفسهم و قلة اعتراضهم و قبول عذر من اعتذر اليهم و تمام الشفقة علی جمیع الخلق برهم و فاجرهم ابو عبد الله احمد مقرئ قدس سره^[۱] گوید الفتوة حسن الخلق مع من تبغضه و بذل المال لمن تکرهه و حسن الصحبة مع من يتنفر قلبك عنه و در سخن گفتن رعایت قلّه باید کرد و خواب بسیار و خنده بسیار نباید نمود که دل را می میراند و جمیع امور خود را بحق تعالی بسپارد و خود در خدمت چست باشد تا از تدبیر امور فارغ باشی و لنعم ما قال سید الطائفة مخ کل حاجة من الدنيا ترکها و چون دل تو یک جانب شد جمیع امور ترا او کفایت خواهد کرد در خبر است (من جعل همومه هماً واحداً كفاه الله همومه من الدنيا و الآخرة.) و نیز بندهای خود را بر تو مهربان سازد که بامور توقیام نمایند. یحیی بن معاذ رازی قدس سره^[۲] گوید علی قدر حبك لله یحبك الخلق و علی قدر خوفك من الله یهابك الخلق و علی قدر شغلك بالله عز و جل یشغل بامرك الخلق وهم وی گفته رضی الله تعالی عنه من سر بخدمة الله سر الاشياء بخدمته و من قره عینه بالله قره عیون کل شیء بالنظر الیه بالجمله او را باش و الآمباش و بتدبیر نفس خود مشغول مشو و بر هیچ کس اعتماد جز بر فضل پروردگار ننمای ابو محمد راشی رحمه الله گفته است اعظم حجاب بینك و بین الحق اشتغالك بتدبیر نفسك و اعتمادك علی عاجز مثلك فی اسبابك لایكون الصوفی صوفیا حتی لا تقله ارض و لا یظله سماء و لایكون له قبول عند الخلق و یكون مرجعه فی كل الاحوال الی الخالق تبارك. باعیال و فرزندان سلوک نیک باید کرد و اختلاط بقدر ضرورت باید نمود که حق آنها ادا یابد و موانست تام بآنها نباید پیدا کرد تا سبب اعراض از جناب مقدس نشود و احوال باطن را بنا اهل نباید و نمود و با اهل غنا صحبت مهمما ممکن نباید داشت و در جمیع احوال سنت را باید گزید و از بدعت مهمما ممکن مجتنب باید بود و از جا نباید رفت و هنگام قبض امیدوار باید بود دل تنک و مأیوس

(۱) ابو عبد الله احمد المقرئ المالکی توفی سنة ۱۰۴۱ هـ. [۱۶۳۲ م.] فی مصر

(۲) یحیی بن معاذ رازی توفی سنة ۲۵۸ هـ. [۸۷۲ م.] فی نیشاپور

نباید شد (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * الانشراح: ۵-۶) و در شده و رخا قصد کند که یکسان باشد و در وجود و عدم بریک نمط بود بلکه در عدم مستریح باشد و در وجود مضطرب از ابو سعید اعرابی قدس سره از اخلاق فقرا پرسیدند گفت اخلاق فقرا سکون است نزد فقر و اضطراب نزد وجود و انس است بهموم و وحشت نزد فرجها و در حوادث متذبذب نشود و بر عیوب مردم نظر نکند و عیوب خود را همواره در نظر دارد و خود را بر هیچ مسلمانی فضل ندهد و همه را از خود افضل انگارد.

سری سقطی قدس سره گفته مَالِي عَلَى أَحَدٍ فَضْلٌ قَلِيلٌ وَلَا عَلَى الْمُخَنَّثِينَ فَقَالَ وَلَا عَلَى الْمُخَنَّثِينَ وَبِهِر كَدَامَ از مسلمانان چنان اعتقاد داشته باشد که کشایش کار من از برکت نفس و دعای او تواند که شود و اسیر اهل حقوق بود و در حدیث است (ان المؤمن لِيَذِي الْحَقِّ اسِيرٌ) الْحَدِيثُ، وَهَمَّ فِي حَدِيثٍ آتِيهِ أَنَّ (مَنْ لَمْ يَأْتِ مِنْ ثَلَاثٍ فَهُوَ مُؤْمِنٌ حَقًّا خِدْمَةُ الْعِيَالِ وَالْجُلُوسُ مَعَ الْفُقَرَاءِ وَالْأَكْلُ مَعَ الْخَادِمِ هَذِهِ الْأَفْعَالُ مِنْ عِلَامَاتِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا) و سیر سلف را در همه وقت ملحوظ داشته باشد و بصحبت اهل غربت و فقر و مسکنت راغب بود و غیبت هیچکس نه کند بلکه غیبت کننده را مهما ممکن مانع آید و امر معروف و نهی منکر را شیوه خود گیرد و بر انفاق مال حریص بود و از اتیان حسنات خوش وقت بود و از ارتکاب سیئات دور باشد از محمد بن علیان قدس سره پرسیدند که علامات رضای خدای تعالی از بنده چیست گفت نشاطه فی الطاعات و تثاقله عن المعاصی. در حدیث آمده است (مَنْ سَأَلْتَهُ سَيِّئَةٌ وَسَرْتَهُ حَسَنَةٌ فَهُوَ مُؤْمِنٌ) و از فقر ترسیده تنگ دستی ننماید (الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ * الْبَقَرَةُ: ۲۶۸) و از قلت معیشت در بار نبود که هنگام عیش در پیش است اللَّهُمَّ انْ عِيشْ عِيشَ الْآخِرَةِ تَنَگِيْ اَيْنَجَا مَنْتَجِ سَعَةٍ اَنْجَا اسْت - پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم فرموده (مَنْ قَلَّ رِزْقُهُ وَكَثُرَتْ عِيَالُهُ وَحَسُنَتْ صَلَوَتُهُ وَلَمْ يَقْتَبِ الْمُسْلِمِينَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَهُوَ مَعِي كَهَاتَيْنِ). و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام (طوبى لمن مات حاجًا واصبح غازیا ورجل مستور و ذو عیال متعفف قانع بالیسیر من الدنیا یدخل علیهم ضاحکا و یخرج منهم ضاحکا فوالذی نفسی بیده انهم هم الحاجون الغازون فی سبیل الله عزوجل) و در خدمت فقرا و اخوان دینی

خود را نباید معاف داشت جعفر خلدی رحمه الله گفته است سعی الاحرار لاخوانهم لا لانفسهم ابو عبد الله خفیف رضی الله تعالی عنه گوید یاری از یاران مهمان من شد اتفاقاً او را علت شکم در گرفت و من خدمت او را بخود گرفتم و خدمت او را می کردم و تمام شب طشت از پیش او بر می داشتم يك بار مرا پینگی بر بود او مرا گفت نمت لعنك الله یعنی بخواب رفتی لعنت کناد ترا خدای تعالی از من پرسیدند که نفس خود را چگونه یافتی هنگامی که او ترا لعنك الله گفت . گفتم چنان یافتم که او مرا رحمك الله گفته و بحالی که نرسیده بی تقریب دران تکلم مکن ابو عمر زجاجی رضی الله تعالی عنه گوید من تکلم فی حال لم یصل الیه کان کلامه فتنه لمن یسمعه و دعوی یتولد فی قلبه و حرم من البلوغ الی ذلك الحال و الوصول الیه و خدمت صوفیه را بآداب کن تا از برکات شان بهره ور گردی (الطریقه کلها ادب) هیچ بی ادبی بخدا نرسیده است شینده باشند بخاطر هست که بعضی آداب این طائفة علیه در کاغذ علیحده ثبت نماید . حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسرہ الاقدس درین باب رساله نوشته اند و بعضی از آداب ضروریه پیرا در انجا اندراج فرموده اگر بهم برسد آنرا مطالعه نمایند بالجمله خاک و بی وجود شده بخدمت اینها بالکلیه اقدام نماید والا هوس مصاحبه این بزرگواران نکند که درین صورت احتمال ضرر غالب است و نفع موقوف . ابو بکر بن سعدان رضی الله تعالی عنه گفته است من صحب الصوفیة فلیصحبهم بلا نفس ولا قلب ولا ملک فمتی نظر الی شیء من اشیائه قطعه ذلك عن بلوغ مقصده یعنی هر که مصاحبه صوفیه را گزیند پس صحبت باینها دارد بی نفس و بی دل و بی ملک و هرگاه بچیزی از اشیاء خود نظر کند او را از رسیدن بمطلوب باز دارد و در طلب حق جل و علا خود را آرام مده و مضطرب باش . ابو بکر طمستانی رضی الله تعالی عنه گوید تصوف اضطراب است چون سکون آمد تصوف نماند محب را بی محبوب آرام نیست و بماسوی او انس و الفت نه و همواره از سر او این ندا سر می زند . **بیت:**

بیچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام دل ترا می طلبد دیده ترا می خواهد

مرید را بدین صفت باید شد که درین آیه کریمه است (... حَتَّىٰ إِذَا صَافَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا

(۱) جعفر خلدی من اصحاب جنید بغدادی توفی سنه ۳۴۴ هـ . [م ۹۵۵]

(۲) محمد ابو عبد الله بن خفیف توفی سنه ۳۷۱ هـ . [م ۹۸۱]

(۳) ابو بکر احمد بن سعدان من اصحاب جنید بغدادی

رَحِبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ... * التوبة: (۱۱۸) چون
تعطش او بدین مرتبه برسد و تمام زوی زمین بافراخی بروی تنگ و تاریک شود می‌تواند که
بحر رحمت در جوش آمد و آن شیفتهٔ خوان و مان داده را از وی بستاند و بر درِ خلوتخانهٔ
وحدتش جا بدهد. **بیت:**

دادیم تراز گنج مقصود نشان ★ گرما نرسیدیم تو شاید برسی

التماس این مسکین از امثال شما دوستان آنست که این مهجور عاصی را از دعاهای
مرجوهٔ خویش فراموش نکنند و از کرم عمیم او تعالی در خواهند که این گنهگار
تباہ کار روز قیامت در قطار عاصیانِ مرحوم داخل باشد. **شعر:**

کجا ما و کجا زنجیر زلفش ★ عجب دیوانگی اندر سر افتاد

سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العلمين.

مکتوب صد و یازدهم (۱۱۱)

به محمد حسین کابلی در ترغیب در درد.

نحمده و نصلی علی رسولہ الکریم الله تعالی بر جادهٔ شریعت علیه و سنت سنیه
مستقیم داشته بترقیات معنویه مکرم دارد. مخدوما نعمت خوشگوار درین نشاء بی مدار
تعطش و انتظار است و التهاب از شوق احدیت و درد و حزن و اضطراب است در هوای
هویت عزیزی گفته است که تصوف اضطراب است چون سکون آمد تصوف نماند این
شوق و اندوه سرمایهٔ سعادت است و این اضطراب و التهاب سر چشمهٔ یافت.

مصراع: با درد بساز چون دوی تو منم

انسان را از موجودات مزیت از راه عشق و درد است

مصراع: درد را جز آدمی در خور نیست

آدمی هر چند مورد درد و محبت بیشتر باشد در معیت و قرب کامل تر بود (المرء مع من احب) معیت هیچ دقیقه را فرو نمی گذارد که نصیب محب صادق نگردد و المنة لخالق الوری و السلام علی تابع الهدی.

مکتوب صد و دوازدهم (۱۱۲)

بمحمد میرك گرز بردار در تحریص بر تعمیر اوقات و ترغیب بر ورع و تقوی.

بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات می رساند که احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله تعالی عافیتکم و استقامتکم ظاهراً و باطناً.

مخدوما این حیات چند روزه بسی مغتنم است باید که در اهم امور صرف یابد و اهمیت نسبت باشخاص متفاوت است مبتدی را امری مناسب است و متوسط را امری و منتهی را امری دیگر اگر یکی ازین امور ثلثه در غیر موسم آن بجا آورده شود داخل تعطیل و بیکاری است و داخل اعمال ابرار نه اعمال مقربین بمقتضای وقت و حال مشتغل باشند و ابواب ترقیات را مفتوح دارند و توشه آخرت را بارضای مولای حقیقی جل شانہ آماده سازند (...وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ... * الحشر: ۱۸) و بهترین توشها ورع و تقوی است اتیان اعمال خیر آسان تر است بر نفس از اجتناب معاصی و هر عمل که اشق است بر نفس اجر آن باضعاف زیاده است لا تعدل بالرة شیئاً کائناً ما کان عزیزی گفته است اعمال الخیر یفعلها البرّ و الفاجر ولا یجتنب عن المعاصی الا صدیق. در حدیث آمده است (جلساء الله غدا اهل الورع و الزهد فی الدنيا) ابن لال عن سلمان. وهم در حدیث است (رکعتان من رجل ورع خیر من الف رکعة من مخلط) فر عن انس و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام (الصلوة خلف رجل ورع مقبولة و الهدية الى رجل ورع مقبولة و الجلوس مع رجل ورع من العبادة و المذاكرة معه صدقة) فر عن البراء. وهم در حدیث است (ان المؤمن لیذر الصغیر مخافة ان يقع فی الکبیر) الحکیم عن عثمان بن عطاء عن ابیه مرسلًا. مأمول از دوستان دعاء سلامتی خاتمه است و السلام.

مکتوب صد و سیزدهم (۱۱۳)

ماه جیو در بیان طریق.

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى. اما بعد همشیره عقیفه ازین دور از کار التماس نمود که طریقه ذکر و شغل باطنی این طریقه علیه را در حیز تحریر آرد اجابۀ للمسئول نوشته می آید استماع فرمایند که شغل باطنی در طریقه ما اقسام است **قسم اول** ذکر اسم ذات است و طریق این ذکر آنست که طالب را باید که زبان خود را بکام بچسپاند و بجمیع همت متوجه قلب صنوبری که در پهلوی چپ وضع است گردد و این قلب صنوبری آشیانه قلب حقیقی است که از عالم امر است و آنرا حقیقت جامعه نیز گویند و لفظ مبارک الله را در دل بطریق خطرناک بگذارند و بزبان دل این لفظ خطیر بگویند بی آنکه صورت دل را تصور کنند و نفس را بند نه کند و در ذکر گفتن هیچگونه زبان را دخل ندهد نفس بطور خود می آمده باشد و از لفظ مبارک الله ذات بیچون خواهد و هیچ صفت بآن ملاحظه ننماید تا از ذروه ذات بحضیض صفات فرود نیاید و از تنزیه به تشبیه نگراید. باید دانست که همچنان که قلب تعلق بجانب دست چپ دارد، چنانچه بالا گذشت روح بدست راست تعلق دارد آن نیز محل ذکر است و میانه سینه که مقام سر و خفی و اخفی است نیز محل ذکر است و چون ذکر غالب می آید تمام بدن را در میگیرد و هر جزء بدن در رنگ دل ذاکر میشود و آن را سلطان الذکر میگویند طالب را باید که چندان مداومت بذکر نماید که ذکر حضور ملکه دل شود و صفت لازمه آن گردد چنانچه سمع صفت سامعه و بصر صفت باصره چنانچه اگر بتکلف ذکر و حضور را از دل دور کند دور نشود.

قسم دوم ذکر نفی و اثبات است یعنی ذکر لا اله الا الله و طریقهش آنست که زبان بکام بچسپاند و نفس زیر ناف حبس کند و کلمه لا را از ناف بکشد و بفرق سر رساند و اله را از فرق سر بکتف راست آرد و الا الله را از کتف راست بردل صنوبری که در پهلوی چپ واقع است بیارد نقش این مجموعه بصورت لای معکوس میشود و این

کلمات را از محلی دیگر بردن باید که بخیال باشد و اعضا و نفس را حرکت ندهد و نفس زیر ناف بند باشد و حبس نفس تازیاری کند این کلمه را بگوید لیکن در هر نفس طاق گوید جفت نگوید لهذا این ذکر را وقوف عددی گویند و چون نفس تنگی کند بگذارد بعد ازان باز حبس کند و برسنن سابق ذکر مذکور گوید ثم کذا ثم کذا. این کذا. و معنی ازین کلمه را چنان تصور کند که نیست هیچ مقصودی جز ذات پاک. این ذکر را اول حضرت خواجه خضر علیه السلام بحضرت خواجه عبدالمخالق غجدوانی که سرسلسله حضرات خواجهگان است قدس اسرارهم تعلیم کرده اند حضرت خضر علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بحضرت خواجه فرمودند که در آب غوطه بزنید در آب این ذکر تعلیم کردند ما نا که غوطه در آب زدن برای آن باشد که نفس برقرار ماند و جنبش نکند.

قسم سوم وقوف قلبی است و آن عبارت ازان است که سالک متوجه واقف دل باشد و نظری بآن داشته باشد بی آنکه ذکر کند تا راه خطوط ماسوی بردل بسته گردد و تفرقه بآن راه نیابد بعد ازان توجه دل را بمطلب حقیقی پیدا آید چه بیکاری در حق دل مفقود است چون راه ماسوی از وی بند شود چاره ندارد غیر از توجهی بآن جناب مقدس بزرگان گفته اند دل از دشمن بازدار دوست را طلبیدن حاجت نیست.

قسم چهارم مراقبه است و مراقبه مشتق است از ترقب و آن انتظار است پس مراقبه جمع حواس ظاهره و باطنه است در انتظار مطلوب و مراقبه را معنی دیگر هست و آن آگاهی و علم بنده است بدوام اطلاع حق سبحانه بر ظاهر و باطن یعنی سالک تصور کند که حق تعالی همواره بر ظاهر و باطن او مطلع است حضرت خواجه نقشبند فرموده اند که از مراقبه بمرتبه وزارت و تصرف در ملک و ملکوت می تواند رسید و اشراف بر خواطر و تنویر باطن و جمعیت از خواطر و دوام قبول دلها از مراقبه حاصل است.

قسم پنجم رابطه است و آن تصور پیر است در دل گفته اند.

مصراع: سایه رهبر به است از ذکر حق

یعنی حفظ صورت پیر سودمندتر است مرید را از ذکر گفتن زیرا که پیر واسطه وصول است بجناب حق سبحانه مرید را پس هر چند مرید وجوه مناسبت به پیر بیشتر داشته

باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید و زود تر بمطلب واصل گردد مرید باید که اول در پیر فانی گردد بعد از آن به فنای فی الله برسد. **بیت:**

زان روی که چشم تست احول ★ معبود تو پیر تست اول

و طریقهٔ رابطهٔ محصل فنا است در پیر و نیز محبت به پیر و رعایت آداب او و متابعت او در عادات و عبادات مقوی این معنی و محصل مناسبت و فنا است در پیر و سوای ازین دیگر کمالات هم بسیار است از آنها چه بیان نماید. **مصرع:**

قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

و السلام علی من اتبع الهدی.

مکتوب صد و چهاردهم (۱۱۴)

بفضائل مآب مولانا بدر الدین در بیان طریقه.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى. اعلم ان الشغل الباطنى فى طريقتنا هذه على اقسام: الاول ذكر اسم الذات و طريقه ان يلصق الطالب لسانه بالحنك الاعلى و يتوجه بجميع الهمة الى القلب الصنوبرى الذى فى الجنب الايسر و هو مكان القلب الحقيقى الذى من عالم الامر يقال له الحقيقة الجامعة و يخطر فى البال اللفظ المبارك الله و يتكلم بلسان القلب بهذا اللفظ الخطير من غير ان يتصور صورة القلب و من غير ان يجبس النفس اذ ليس له فى الذكر مدخل بل يخلى النفس حتى يجرى بحالها و يريد باللفظ المبارك الله الذات البحت يعنى لا يلاحظ بذلك اللفظ المبارك مع الذات صفة من الصفات حتى لا ينزل من ذروة الذات الى حضيض الصفات ولا يميل من التنزيه الى التشبيه اعلم ان القلب كما له تعلق بالجانب الايسر على ما مر فالروح له تعلق بالجانب الايمن و هو ايضا محل الذكر و وسط الصدر الذى مقام السر و الخفى و الاخفى و هو ايضا محل الذكر و الذكر ينتقل من محل الى محل من هذا الامكنة الاربعة و اذا غلب الذكر على الذاكر يحيط تمام بدنه حتى يصير كل جزء من اجزاء البدن و كل شعرة من شعراته ذاكرةً مثل القلب و تسمى هذه الحالة سلطان الذكر ثم الواجب على الطالب

ان يداوم على الذكر حتى يصير الذكر والحضور ملكة بقلبه و صفته لازمة له كالسمع
صفة السامعة و البصر صفة الباصرة حتى لا يزول الذكر والحضور من قلبه ولو يتكلف في
زواله. والثانى ذكر النفى والاثبات يعنى ذكر كلمة لا اله الا الله وطريقه ان يلصق
لسانه بالحنك الاعلى كما مر ويجبس النفس تحت السرة يمد كلمة لا من السرة الى الدماغ
و كلمة اله منه الى الكتف الايمن ويضرب كلمة الا لله منه على القلب الصنوبرى فيصير
نقش المجموع على صورة لاء المعكوس و يجرى الكلمات المذكورة من محل الى محل بمجرد
الخيال حتى لا يكون لحركة الاعضاء و النفس فيها مجال و يكون النفس محبوساً لا بد من
ان يكون عدد الذكر وترّاً فى كل نفس و لهذا سمي هذا الذكر وقوفاً عددياً ثم اذا
ضاقت النفس يترك الحبس ثم يجبس و يذكر كما مر ثم كذا ثم كذا و يتصور معنى هذه
الكلمة بهذا الطريق لامقصود الذات المقدس ثم اعلم ان ابتداء تعليم هذا الذكر من
الخضر على نبينا و عليه الصلوة و السلام بخواجه عبد الخالق غجدوانى رئيس سلسلة الخواجا
قدس الله اسرارهم قال على نبينا و عليه الصلوة و السلام حين علمه الذكر المذكور اغمس في
الماء و اشتغل بهذا الذكر كانما امره بالانغماس ليكون النفس على قرار بدون حركة و
اضطراب. الثالث الوقوف القلبي و هو عبارة عن وقوف السالك على قلبه بدون الذكر و
توجه على باله و كونه ناظر اليه حتى يسد عليه طريق خطور ماسوى المطلوب ولا يكون
للتفرقة سبيلاً الى القلب فيحدث فى القلب توجه الى المطلوب الحقيقى لان التعطيل فى
حق القلب مفقود فاذا سد عليه طريق خطور ماسوى فلا جرم يتوجه الى المطلوب و اليه اشار
بعض الكبراء حيث قال خل القلب عن الاعداء فلا حاجة الى الطلب الاحباء. الرابع
المراقبة و هى مشتقة من الترقب و هو الانتظار بالمراقبة جمع حواس الظاهرة و الباطنة فى
انتظار المطلوب و لها معنى آخر و هو علم العبد و شعوره بدوام اطلاع الحق سبحانه و تعالى
ظاهرة و باطنية يعنى يتصور السالك ان الله تعالى مطلع على احواله ظاهرها و باطنها فى
كل زمان و مكان قال الشيخ الاجل خواجه نقشبند قدس سره يمكن وصول السالك الى
مرتبة الوزارة و التصرف فى الملك و الملكوت بالمراقبة و يحصل بها الاشراف على الخواطر و
تنوير الباطن و الجمعية من الخواطر دوام قبول القلب الخامس الرابطة و هى عبارة عن
تصور صورة الشيخ فى القلب قيل بالفارسي .

مصراع: سایه رهبر به است از ذکر حق

یعنی حفظ صورتی الشیخ للمرید انفع من الذکر لان الشیخ واسطة الوصول الی جناب الحق سبحانه فکلما یزداد وجوه المناسبة مع الشیخ یزداد بحسبه اخذ الفیوض من باطنه ویصل الی مطلبه و مراده ثم اعلم ان اللایم للمرید ان یفنی فی الشیخ حتی یصل الی الفناء فی الله.

بیت: زان روی که چشم تست احول ★ معبود تو پیرتست اول

و طریقه الرابطة محصل للفنا فی الشیخ و محبة الشیخ و رعایة آدابہ و متابعتہ فی العادات و العبادات یقوی هذا المعنی.

مکتوب صد و بست و سوم (۱۲۳)

بمخدومزاده عالی مقدار معدن الحقایق شیخ ابو القاسم بن محمد صبغة الله در عفو از زلّات یاران و منع از شنیدن قول نام.

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکاتیب شریفه رسیده مسرت بخش گردید از آشتی و حصول صفا نوشته بودند خوب شد نائره فتنه هر چند منطفی تر بهتر. از دوستان بمقتضای بشریت زلتی واقع شود و امری که مخالف دوستی بود ظاهر گردد باید در گذرانید و خوبیهای آنها را در نظر باید داشت.

مصراع: اگر مردی احسن الی من اساء

قیل ذکر بعضُهُم عن بعض مکروهاً عند بعض فقال انا نظرنا فی محاسنه الینا فاذا هی اکثر من مساویه فاخذنا محاسنه و تجاوزنا عن مساویه فینا كذلك یفعل السید بالعبد فکیف العبد بالعبد نوشته بودند که بعض صلحا چیزها رسانیده بودند بمقتضای حسن ظن اعتماد بر قول آنها نموده آزرده خاطر گشته، نوشته بودیم از اهل علم این حرف محل تعجب است بحسن ظن قول اینها را قبول کردید و جانب دیگر که سزاوار حسن ظن بود حسن ظن نکردید شخصی که نامت کند سخن او قابل قبول نیست و لازم رد است و فی

[۱] الكنز الخفی قال خالد بن سنان قبول النمیمة شر من النمیمة لان النمیمة دلالة و القبول اجازة و لیس من دلّ علی شیء کمن قبل و اجاز فأمقت التمام علی نمیته و ان کان صادقاً للومه فی هتك العورة و اضاعة الحرمة و عاقبه ان کان کاذباً لمبارزته الرحمن و مطاوعة الشیطان بقول الزور و البهتان فاذا اتاک انسان فأنخبرک ان فلانا قال فیک کذا و کذا و فعل بک کذا و کذا فانه یجب علیک ستة اشیاء اولها ان لا تصدق لان النمام مردود الشهادة عند اهل الاسلام قال الله تعالی (یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبیینوا ان نضیبوا قوماً بجهالة... * الحجرات: ۶) و الثانی تنهاه عن النمیمة لانها منکره و النهی عن المنکر واجب و قال الله عز و جل (کنتم خیر امة اخرجت للناس... * آل عمران : ۱۱۰) و الثالث ان تبغضه فی الله لانه عاص فاسق و بغض العاصی واجب و الرابع لا تظن باخیک الغائب ظن السوء لان اساءة الظن بالمسلم حرام و الاجتناب عن الحرام واجب الخامس ان تترك التجسس عما انخبرک به الواشی فان الله تعالی نهی التجسس علی ما قال عز و جل (... و لا تجسسوا... * الحجرات: ۱۲) و السادس ان لا تفعل انت ما لم تکن ترضی عن هذا النمام فلا تُخبر احداً بما اتاک به النمام و قال بعض العلماء من اراد ان یسلم من الاثم فی هذا الزمان و یبقی له الاخوان فلیجعل نفسه قاضیا و یحکم حکم القضاة لایقبل قول احد فی احد و لایصدق احدا علی احد الا بشهود و تعدیل فانا قد احببنا بقول اقوام و ابغضنا فاصبحنا علی ما فعلنا نادمین.

مکتوب صد و بست و چهارم (۱۲۴)

به همت خان در مواعظ و نصائح.

الله تعالی از رقیّت ماسوا محرّر ساخته بکسب مرضیات خویش مکرم و مستسعد دارد. مخدوما حق سبحانه آدمی را مهمل نیافریده است و بطور او نگذاشته تا هر چه داند بکند و هر گونه خواهد زندگانی نماید (ایحسب الانسان ان یترک سدی * القيامة : ۳۶) مقصود از خلقت او ادای وظائف بندگی است و مطلوب از وی معرفت خداوندی (۱) الكنز الخفی فی بیان مقامات الصوفی حسام الدین علی بدلیسی تألیف کرده و در سنه ۹۰۰ وفات یافته است

جل شانہ بچیزهای چند امر کرده است و از بعضی چیزها نهی فرموده آنکس چاره ندارد بغیر از آنکه بمقتضای اوامر و نواهی او زندگانی نماید و الا بنده متمرّد بود و سزاوار چندین عقوبات و مورد غضب گردد و عیداتِ اخروی بیشک آمدنیست خواب خرگوش تا چند خواهد بود (إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَّا لَهُ مِنْ دَافِعٍ * الطور: ۷-۸) از کمال اهتمام که در باره انسان دارد چندین مؤکل بر سر هر فرد گذاشته است تا حافظ افعال و اقوال و حرکات و سکونات او باشند و بنویسند وای بر جان آدمی نامراد يك واقعه نویس پادشاهی که در صوبه میرود اهل صوبه را لرزه می گیرد و از اعمال شنیعه اجتناب میکند و این جا مؤکلان این نوشتهای روز را وقت شام می برند و نوشتهای شب را وقت صباح و وقت عرض اعمال او نزد حضرت ذوالجلال و الجمال می شود امثال ما غافلان هیچ متنیه نمی شویم و در کسب معاصی دلیرتر میگردیم. مخدوما عمر چند روزه بسی عزیز است و فرصت مغتنم باید که در اهم امور صرف یابد افسوس است که به بیهوده ولا یعنی بگذرد باندک سعی ملك ابدی بدست می آید و باندک فراغت از دست می رود و ذکر کثیر از اهم مهام است و ورع و تقوی از عزایم امور تا کدام جوانمرد باشد که باوجود تهی اسباب عیش و باینهمه خدم و حشم کلمه حق را بسمع قبول بشنود و پند بی غرض را پیوند جان بکند.

بیت:
دادیم ترا ز گنج مقصود نشان
گر ما نه رسیدیم تو شاید برسی

مکتوب صد و بست و پنجم (۱۲۵)

بمحمد معصوم در بیان ذکر و تفکر.

بعد الحمد و الصلوة و السلام علی رسوله و علی آله و صحبه المختصین بفضل الله می رسانند مکتوب مرغوب که از راه محبت ارسال داشته بودند مسرت بخش گردید از غلبه ضعف دماغ نوشته بودند الله تعالی شفای عاجل بدهد و قوت بخشد اگر از ممر این

ضعف بذکر لسانی و حبس نفس نمی توانند بواقعی پرداخت بذکر قلبی و مراقبه و تفکر بیشتر پردازند (تفکر ساعة خیر من عبادة سنة) او (الف سنة) شنوده باشند می دانند تفکر چیست.

ع: تفکر، رفتن از باطل سوی حق

عبادات اهل الله و مراقبات شان همه تفکراتست که از علم اسفل بعلم اعلی می روند و از دال بمدلول می پیوندند و از ظلال باصول می گرایند و از صفت بشان عروج میفرمایند و از شان به ذیشان پی می برند بالجمله ذکر عبارت از طرد غفلت است بهر چه از غفلت یکسو باشد داخل ذکر است و هر کاری که مقرون به نیت صالحه بود از بیع و شرا و مانند آن ذکر است امور دنیاوی باین نیت عبادت و ذکر میشود و دوام آگاهی حاصل می آید.

بیت: در دل ما غم دنیا غم معشوق شود
باده گر خام بود پخته کند شیشه ما

دریچه ترقی همواره مفتوح باد بالنون و الصاد.

مکتوب صد و سی و هفتم (۱۳۷)

بشیخ جنید جهتی در تعبیر وقائع او با نصائح ضروریه و ذکر لطائف عشره از رفع خطرۀ قلب هنگام ذکر نوشته بودند بدانند هر وقت و هر حال که خطرہ نیاید نعمت نیست علی الخصوص هنگام ذکر نعمت عظمی است لیکن معتبر در فنای قلب آنست که خطرہ مطلقا در همه وقت از قلب مرتفع شود و نسیان ماسوی نماید بحدی که اگر بتکلف خطور ماسوی کند و سالها یاد ماعدا نماید میسر نیاید بواسطه

نسیانی که دل را از ماسوی حاصل شده است شادی و غمی و فکر و اندیشه هیچ بدل نرسد مستهلک را چه خبر و مستغرق را چه شعور پرسیده بودند که نفس چه چیز است که این همه صفات دارد یعنی اماره و لوازه و ملهمه و راضیه و مرضیه و گفته اند که نفس را باید زد بعد از زدن نفس چه چیز باقی می ماند که معرفه الله تعالی نصیب آدمی شود چه معرفت تعلق بنفس دارد و روح و نفس متحد اند یا نه و بر هر دو شق شبهات کرده اند (ومن عرف نفسه فقد عرف ربه) مراد ازین شناختن نفس است یا مردن نفس بدانند که آدمی مرکب از ده لطیفه است پنج لطیفه از عالم خلق و پنج از عالم امر یکی از آن لطیفها نفس است و نفس معدود از عالم خلق است و لطیفه روح از عالم امر است پس هر دو لطیفه مختلف باشند و با هر کدام از آنها در رنگ سایر لطائف معامله جدا است و ولایت هریکی و سیر و سلوک جدا و هر که متحد گفته است از حقیقت کار آگاه نیست و نفس رئیس لطائف است هم در حالت امارگی و هم در حالت اطمینان و مشار الیه هر کس بلفظ انا هم اوست و او بالذات منکر احکام سماوی ست و انانیت وجودی و ترفع و تخییر در نهاد او مودع و اماره است بسوء و فحشاء در حدیث قدسی آمده است (عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی) سلوک طریقه صوفیه علیه و خدمت اهل الله برای اصلاح و اسلام اوست و تطهیر و اطمینان او چون بفضل خداوندی جلّ شانه نفس از صفات رذیله خود منخلع شدن گیرد و قبول اسلام کند اول لوازه می شود بعد از آن ملهمه بعد از آن بتدریج بتوسط فنای اتم و بقای اکمل مطمئنه می گردد این زمان از مولای خود راضی و مولا از وی راضی و از جهل مرکب خود که داشت بر آمده بمعرفت و قرب الهی جلّ شانه می رسد پس اینهمه صفات نفس است که بر وی منقلب می شوند و زدن نفس و مردن او بر آمدن اوست از صفات رذیله پس همان نفس است که بُعد بُعد و دوری بقرب و معرفت مشرف می گردد و آنچه وارد شده است (من عرف نفسه فقد عرف ربه) مراد شناختن نفس است و مراد از نفس عین انسان است که مرکب از لطائف عشره است و می تواند که لطیفه نفس باشد که عمده است در انسان یعنی هر که خود را یا لطیفه نفس خود را بعنوان عدمیت ذاتی او شناخت

یعنی ذات او عدم است و کمالات وجودی در وی مستعار و مستفاد از مرتبه وجود است از ظلال باصل شتافت راهی بمعرفت یافت چه از ظل باصل شاهراه است این زمان کمال انسانی رسید و آنچه مقصود از آفرینش او بود دید للمولوی قدس سره بیت

چون بدانستی که ظلّ کیستی * فارغی گر مُردی و گر زیستی

و می تواند که مراد از (من عرف نفسه) مردن نفس بود یعنی هر که فانی سازد نفس خود را بفنای حقیقی برسد بمعرفت حق جلّ و علا لآن المعرفة هو الفناء فی المعروف پرسیده بودند که در شرع شریف بنده را فاعل مختار گفته اند و حال آنکه در نصوص و احادیث آمده است (من یهدی الله فلا مضل له و من یضلل الله فلا هادی له * یضلّ به کثیرا و یهدی به کثیرا * الایمان بین اصبعین من اصابع الرحمن و القدر خیره و شرّه من الله تعالی فوالذی لا اله غیره ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة حتی ما یکون بینه و بینهما الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل النار فیدخلها و ان احدکم لیعمل بعمل اهل النار حتی ما یکون بینه و بینهما الا ذراعا فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة فیدخلها) گویم حاصل سؤال آنست که اهل شرع بنده را اثبات اختیار می کنند و این آیات و احادیث بخلاف آن حکم می کنند و سلب اختیار می نمایند پس منافات ثابت شد جواب هیچ منافات نیست بیانش آنست که شک نیست که هدایت و اضلال فعل خاص اوست تعالی هر چه هست از خیر و شر و ایمان و کفر و طاعات و معاصی همه بتقدیر اراده اوست سبحانه چنانچه آیات و احادیث بران دلیل است و خالق افعال بنده حق است جلّ و علا نه بنده چنانچه معتزله گمان برده اند و در مرتبه ضلالت مانده و بدلیل (وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ * الصّافات: ۹۶) و نیز بیداهت می دانیم که بنده در فعل خود مجبور نیست چنانچه جبریه گفته اند و گمراه شده چه فرق ضروری ست در حرکت بطش و حرکت ارتعاش و نیز قضیه تکلیف و تعذیب دائمی سرمدی نافی جبر است با آنکه حق تعالی عذاب و ثواب را بعمل عباد مربوط ساخته است و فرموده (... جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * الاحقاف: ۱۴) پس معلوم شد که بنده را در فعل خود مدخلی

هست هر چند خلق فعل از حق است تعالی و آن را کسب گویند بنده را اراده و اختیار داده اند لیکن نه باراده بنده و گذاشته اند و مناط تکلیف و عذاب و ثواب همان صرف اراده است بعد از صرف اراده بنده خلق فعل از حق می شود تعالی پس آیات و احادیث باعتبار خلق است و قول اهل شرع باعتبار کسب است که عبارت از صرف اراده است اگر گویند که حق سبحانه در ازل بعلم قدیم دانسته است که فلانی در فلان وقت فلان کار از طاعت و معصیت خواهد کرد پس باید که از فلان آن کار البته بوقوع آید و مجبور بود چه اگر بوقوع نیاید علم الله عز و جلّ مبدل بجهل شود و این محال است گوئیم که علم تابع وقوع است بر طبق وقوع ازلی بآن تعلق گرفته است و این منافی اختیار نیست اگر گویند که طاعت و معصیت همه بتقدیر و اراده ازلی ست فاین الاختیار گویم در ازل تقدیر و اراده چنین رفته است که فلانی باختیار خود این کار خواهد کرد این مثبت اختیار است نه نافی آن این قدر هست که این اختیار باید که البته از و بوقوع آید تا مخالف تقدیر ازلی واقع نشود چنانچه حدیث (فیسبق علیه الكتاب فیعمل) الخ دال است برین معنی ای لتسبق علیه الارادة القديمة باختیاره الخ و این جواب جواب ست از سؤال اول که نقض بعلم قدیم بود هذا غاية الکلام فی هذا المقام و الغیب عند العزیز العلام

مخدوما مسئله قضا و قدر از مسائل دقیقه است فهم هر کس باین مسئله نمی رسد بلکه حقیقت این مسئله را کما هی حضرت علام الغیوب بهتر می داند مجملاً این قدر ایمان باید آورد (و القدر خیره و شره من الله و الناس مجزیون باعمالهم ان خیرا فخیر و ان شرا فشر) زیاده برین غور کردن مارا در کار نیست علم آنرا بحق سبحانه تفویض باید کرد و بمقتضای اوامر و نواهی او زندگانی باید نمود اگر چنین نکند بنده متمرّد باشد و مستحق انواع عقوبات بود بیداهت و وجدان خود در می یابیم که این قدر مارا قدرت داده است که از عهده اوامر و نواهی می توانیم بر آمد و عصیان را ترمّد و سرکشی میفهمیم (... رَبَّنَا اِنَّا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةٌ وَهَبْنَا لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا * الکهف: ۱۰)

مکتوب صد و سی و نهم (۱۳۹)

بشیخ بایزید سهارنپوری در جواب کتابت او

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحيات می رساند مکتوب مرغوب رسیده سبب مسرت گردید حمدا لله سبحانه که بعافیت اند و بجمعیت می گذرانند واقعات مضبوط اند اراده حفظ قرآن مجید که نموده اند مبارک ست حق سبحانه باتمام رساند و از فیوض و برکات آن بهره ور گرداند هر قدر که آیات را در حفظ تکرار می کنند داخل تلاوت است نوشته بودند که التذاد و شوق و جمعیت گویا منحصر در تلاوت شده است ذکر نفی و اثبات چندان لذت نمی دهد اما چون محکوم بگفتن است هر روز پنج شش هزار بار می گوید مخدوما تلاوت کلام مجید چرا لذت نه بخشد و شوق نیفزاید که قرآن صفت حقیقی اوست تعالی که از ممکن غیب بر منصب ظهور جلوه فرموده است و مشتاقان مهجور را بوی وصال بخشیده بنوید الا من اشتاق الی الله فلیستمع کلام الله و بمژده من اراد ان یحدث ربه فلیقرأ کلام الله بشارتمند گردانیده از صفت بموصوف راه است و کلام را از متکلم جدائی نیست بیت:

اندر سخن دوست نهان خواهم گشت * تا بر لب او بوسه زنم چونش بخواند

و کلمه نفی و اثبات که کلمه توحید است فوائد دیگر دارد طهارت باطن میفرماید و ازاله تعلقات شتی که از لوازم بشریت است می کند بلکه وجود بشریت را از بیخ و بن میکند و بفنا می رساند و به بقا دلالت می نماید و از ظل باصل می برد و از اصل باصل دیگر و ازان اصل باصل ثالث و رابع و خامس الی ما شاء الله تعالی متحقق می سازد و از عظمت و کبریائی مطلوب و از بی استعدادی و نا امیدی و عجز و حیرت خود

نوشته بودند بوضوح انجامید بلی ممکن از واجب تعالی چه در یابد و مقید استعداد در یافت مطلق از کجا آرد تا هرجا می رود از قید نمی رهد و بداغ امکان متمم ما بالذات لا ینفک عن الذات قرب و وصل را وجود مناسبت ناگزیر است و در ما نحن فیه همه مفقود پس ناامیدی همه حال نقد وقت بود و عجز و نادانی حاصل خوش گفت بیت:

همه صبح وصل جو یان من و شام ناامیدی * که سیاه بخت هجرم شب من سحر ندارد

و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی

مکتوب صد و چهل (۱۴۰)

به برادرزاده حضرت ایشان شیخ خلیل الله در بیان قرب فرائض و قرب نوافل.

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی فرزند اعز شیخ خلیل الله باستقامت باشند و همواره در ترقی بوند سطری چند در بیان قرب فرائض و قرب نوافل و حل بعضی شبهات که درین جا خلجان می نموده نوشته است بگوش هوش استماع نمایند در حدیث قدسی وارد شده است (من عادى لی ولیاً فقد آذنته بالحرب و ما تقرب الی عبدی بشئ احب الی مما افترضت علیه و ما یزال عبدی يتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده الذی یبطش بها و رجله الذی یمشی بها و ان سألنی لأعطیه و لئن استعاذنی لأعیننه) رواه البخاری عن ابی هریره رضی الله تعالی عنه سؤال: اگر گویند صوفیه علیه که اذکار و اشغال اختیار کرده اند و بریاضات و اربعینات برگزیده و حصول ترقیات و وصول بمقامات و معرفت و

فنا و بقا بآن مربوط ساخته و تربیت طالبان و تسلیک مرشدان باین امور مینمایند و بدان وابسته تصور می فرمایند و همچنین توجهات که بمسترشدان میکنند و ترغیب بر صحبت و تحریض برعایت آداب می نمایند و مدار کار بران نهاده همه از قبیل نوافل است بلکه گوئیم که اختیار طریقه صوفیه و طلب پیر و مرشد که مناط قرب و وصل است نیز داخل دائره نوافل است پس حصول مقامات و وصول بدرجات معرفت منوط بنوافل باشد نه بفرائض هیچ کس دیده که بحض ادای فرائض بی اتیان امور مسطوره بقرب و معرفت رسیده باشد والا باید که همه عوام که بادای فرائض موفق اند عرفا و مقربین باشند حال آنکه حدیث قدسی ناطق است با آنکه محبوب ترین اعمالی که قرب بخشند فرائض اند پس قربی که بر فرائض مترتب شود اتم و اکمل باشد و احتیاجی بسلوک طریقه صوفیه و اذکار و اشغال اینها نبود. جواب گوئیم شك نیست که قرب فرائض اتم و اکمل است از قرب نوافل لیکن فرائض وقتی قرب بخشند و مثمر ترقیات بوند که امور مسطوره بجا آورده شود و الا فرائض داخل اعمال ابرار بوند نه از اعمال مقربین پس ادای این نوافل شرائط باشند مر ظهور قرب فرائض را در رنگ وضو نماز را تا اذکار و اوراد و اختیار پیر ظاهر و رعایت آداب او و مانند آنکه در راه سلوک ناگزیر است بجا نیاید و طهارت باطن بوسیله آن بحصول نه پیوندد لیاقت قرب فرائض پیدا نکند و بولایت خاصه مشرف نگردد. اگر گویند طهارت باطن وابسته بفنا است و نزد این طائفه قرب نوافل مفنی نیست. گوئیم کمال طهارت که انقطاع تام است از ماسوا هر چند مربوط بفناست لیکن مقدمات آنکه قطع علایق است مربوط باین نوافل است و این قطع علایق را سلوک گویند و سیرالی الله خوانند و چون سیرالی الله بنقطه آخر برسد و از رقیبت ماسوی محرر گردد فنا حاصل گردد و شروع در سیر فی الله که آن را جذبیه گویند بحصول انجامد و قدم اول در ولایت نهد. اگر گویند که حصول کمالات فوق و ترقی در درجات ولایت و دقائق قرب نیز وابسته باتیان اعمال صالحه است از کلمه طیبه و تلاوت قرآن و غیر آن که از نوافل اعمال است پس کمال این اعمال مقصور برسیدن

سیر الی الله نباشد همین کلمه طیبه است که بتوسط آن قطع اصول می نمایند و از یک اصل باصل دیگر و از اینجا بما فوق آن ترقی می فرمایند و از ولایت صغری بولایت کبری و از ولایت کبری بولایت علیا عروج می کنند. گوئیم که این اذکار و اعمال معدّات و مقدمات اند مر درجات ولایت را پس این اذکار چنانچه معدّات نفس ولایت اند مقدمات و معدّات درجات ولایت اند نیز سؤال ولایت موهبت صرف است و مقدمات آن کسبیه است که چنانچه گفته اند پس فنا و بقا که ولایت عبارت از انست موهبت باشد پس فرائض و نوافل هر دو داخل مقدمات بوند که امور کسبیه اند برین تقدیر قرب فرائض را مفنی گفتن بچه اعتبار بود و اگر باین اعتبار گویند که مثمر این موهبت است پس بین القرین فرق چه بود چه قرب نوافل مثمر این موهبت است که از مقدمات است. جواب نوافل از مقدمات بعیده است و فرائض از مقدمات قریبه آن در رنگ رفع موانع است که قطع علائق است و این محصل ولایت که موهبت است یعنی متعقب آن بمثابة استطاعت است که قبل فعل است و این در رنگ استطاعتی است که مقارن فعل است

مکتوب ششم (۶)

بسلطان وقت در ذکر مواعظ و ادای شکر نعمت امن و امان بموجب (مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَانَكَ وَأَظْهَرَ بُرْهَانَكَ أَنْتَ الشَّاهِدُ فِي الْعَيْنِ وَلَا يُشَاهِدُكَ الْعَيْنُ فَأَنْتَ أَقْرَبُ إِلَى الشَّيْءِ مِنْ عَيْنِهِ وَقَدْ حَالَ الْحُجُبُ فِي الْبَيْنِ صَلَّى عَلَى الْهَادِي إِلَيْكَ بَعْدَ مَا وَقَبَ غَاسِقُ الْجَهَالَةِ وَارْتَفَعَ ظُلْمُ الضَّلَالَةِ مُحَمَّدٍ أَشْرَفِ الْبَرِيَّةِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ ذَوِي النُّفُوسِ الْقُدْسِيَّةِ مَا دَارَتِ الْأَزْمَانُ وَتَسَلَّسَلَتِ الْأَسْبَابُ وَالْأَكْوَانُ عَنِ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ قَدْ أَخَذَ بِيَدِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَشَى قَلِيلًا فَقَالَ (يَا مُعَاذُ أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ تَعَالَى وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَوَفَاءِ الْعَهْدِ وَآدَاءِ الْأَمَانَةِ وَتَرْكِ الْخِيَانَةِ وَرَحْمَةِ الْيَتِيمِ وَحِفْظِ الْجَوَارِ وَكَظْمِ الْغَيْظِ وَلِينِ الْكَلَامِ

(۱) سلطان اورتک زیب عالمگیر المتوفی سنة ۱۱۱۸ هـ. و [۱۷۰۷ م.]

وَبَذَلِ السَّلَامَ وَلُزُومِ الْإِمَامِ وَالتَّقَفُّهِ فِي الْقُرْآنِ وَحُبِّ الْأَجْرَةِ وَالنَّجْرِعِ مِنَ الْحِسَابِ وَقَصْرِ
الْأَمَلِ وَحُسْنِ الْعَمَلِ وَأَنْهَكَ أَنْ تَشْتِمَ مُسْلِمًا أَوْ تُصَدِّقَ كَاذِبًا أَوْ تُكَذِّبَ صَادِقًا أَوْ تُغَيِّبَ
إِمَامًا عَادِلًا وَأَنْ تُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ يَا مُعَاذُ أَذْكَرَ اللَّهِ عِنْدَ كُلِّ شَجَرٍ وَحَجَرٍ وَأَخَذْتُ بِكُلِّ ذَنْبٍ
تَوْبَةَ السَّرْبِ السَّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ بِالْعَلَانِيَةِ) رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي كِتَابِ الزُّهْدِ وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ
رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا
رَسُولَ اللَّهِ كَمْ أَعْفُ عَنِ الْخَادِمِ فَصَمَتَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ يَا
رَسُولَ اللَّهِ كَمْ أَعْفُ عَنِ الْخَادِمِ قَالَ (كُلُّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً) رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ كَمَتْرَيْنِ
دَعَا گویان نیازمند بعرض اشرف اعلى حضرت سلطان الإسلام ظل الله تعالى على
الآنم باسبب مهاده العدل والانصاف هاديم اساس الجور والاعتساف. بيت خليفة ملك
الافاق سظوته و الحق كان مداه آية سلكاً يحوم حول ذراه العالمون كما ترى
الحجيج بييت الله معترياً حضرت امير المؤمنين انار الله برهانه ميرساند و اظهار
نیازمندی و خاکساری و ادای شکر و ثناء نعمت امن و امان و رونق اسلام و قوت شعائر آن
مینماید و بوظیفه دعای ازدیاد عمر و اُبّهت و ظفر و نصرت که از مدت مدید بان انس و
الفت یافته است در زاویه نا مرادی و گوشه شکستگی با جمعی از درویشان اشتغال
دارد ازان روی که این دعا از صمیم قلب است و عن ظهر الغیب امیدست که قرین
اجابت باشد آفتاب دولت و سلطنت بر افق مجد و علی تابان باد بالنبی الامی و آله
الانجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات و البرکات العلی.

مکتوب پانزدهم (۱۵)

باسلام خان در بیان آنکه آدمی را ناگزیر است که تأمل نماید که
برای فردا چه آماده کرده است.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله اضعاف ما حمته جميع خلقه و الصلوة و
السلام على حبيبه محمد خير خلقه و على آله و صحبه الذين اقاموا الدين و احيوا السنة

من خَلْفِهِ احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمدست المسئول من الله تعالى
سَلَامَتُكُمْ وَاسْتِقَامَتُكُمْ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا
اللهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ... * الحشر: ۱۸) پس بر هر کس ناگزیر است که در حاصل
کار و نقد روزگار خود تأمل نماید و نیک و بنگرد که برای روز موعود که مقدار آن پنجاه
هزار سال است چه آماده کرده است و از حَسَنَاتِ او کدام قابل قبول است و کدام لائق
رَدِّ و لعن. حق سبحانه و تعالی آدمی را عِبَث و مهمل نیافریده است و بطور او نگذاشته تا
هر چه داند بکند و هر طور خواهد زندگانی نماید مقصد از خلقت او ادای وظائف بندگی
است و تحصیل فنا و نیستی که حاصل معرفت است عبادتی که دران وجود عابد در
میانست آن عبادت شایان جناب قدس نیست آنجا همه دین خالص میخواهند و بشرکت
راضی نی و معادات و مخالفتِ نفس می طلبند و ما بواهوسان در پی مراداتِ نفسیم و در
استیفاء لذتِ عاجله سعی داریم هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ (وَمَا ظَلَمَهُمُ اللهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ
يُظْلِمُونَ * النحل: ۳۳) مأمول از دوستان دعای سلامتی خاتمه است والسلام علیکم و علی
سائر من اتبع الهدی.

مکتوب شانزدهم (۱۶)

بمحمد صادق پسر نصیر خان در جواب اسوٰله او و ردّ سخنان جماعه که خودها را بمسند
شیخی گرفته اند و در تیه ضلالت مانده اند و معتقدات ایشان نه بر وفق شریعت غرّاست
و در تحقیق و حدیث وجود و فوائد کلمه طیبه لا اله الا الله و ما یتناسب ذلك *
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَضْعَافَ مَا حَمِدَهُ جَمِيعُ خَلْقِهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
عَلَى أَفْضَلِ الرُّسُلِ وَخَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ أَقَامُوا الدِّينَ وَحَافِظُوا
عَلَيْهِ مِنْ خَلْفِهِ * اَمَّا بَعْدُ مَكْتُوبِ مَرْغُوبِ كِه از راه محبت فرستاده بودند رسیده خوشوقت
ساخت و چون متضمن عافیت و استقامتِ دوستان بود فرحت بر فرحت افزود حمداً لله
سبحانه که از محبت فقرا خالی نیستند و بتقریبی یاد آوری مینمایند از احوال بعضی از

(۱) قول تیه بالكسر بیابانی که رونده دران هلاک شود (غیاث)

ساکنانِ آن دیار نوشته بودند و پاره از معتقداتِ ایشان را بیان نموده بودند بوضوح انجامید نوشته بودند که مذکور توحید بسیار است همه اوست میگویند و اسم ذات میگویند که اسم کل است چنانچه اسم زید که آنچه در زید است و وجود زید است همه اسم علیحده دارد پس زید کجاست هر عضو را اسم جد است و زید هیچ جا نیست همچنین در اینجا هم میگویند که حق سبحانه و تعالی باین قسم در جمیع اشیا بظهور آمده است و ابد الدهر باین طور گذشته و خواهد گذشت پس اگر هر شی را الله بگوئیم جائز باشد که فنای مطلق نیست مگر بحسب ظاهر وجود موهوم. مخدوما مؤذای این عبارات نفی وحدت و اثبات کثرت است که منافی مذهب محققان صوفیه است و انحصار وجود مطلق است در وجود مقیدات یعنی وجود حق جَلَّ و عَلا در وجود ممکنات منحصر است و مطلق را جز در مراتب تقیّدات وجودی نه و بطلان آن اظهر من الشمس است چه لازم می آید که حق سبحانه در وجود و سایر کمالات محتاج بممکن باشد چنانچه کلی طبیعی که منحصرست در افراد و در وجود خود محتاج ست بآنها بلکه درین ضمن نفی واجب ست تعالی و این کفر صریح ست پس البته [۲] وجود واجب را تعالی و رای وجود ممکنات باید شمرد و اثبات باید کرد و مطلق را و رای مقیدات باید فهمید و باید دانست که برین تقدیر نسبت اثبنتیت در وجود واجب و وجود ممکن پیدا می شود و قضیه مقرر است الاثنان متغایران و چون تغایر آمد اتحاد ذاتی میان واجب و ممکن نشد این اشکالیست صعب که بر مسئله وحدت وجود واردست زیرا که اگر مطلق را منحصر در مقیدات میگویند کفر لازم ست چنانچه گذشت و اگر منحصر نیست و وجود علیحده دارد پس توحید و اتحاد نشد و اگر گویند اثبنتیت وقتی باشد که عالم موجود بود عالم نزد اینها جز در وهم نیست میگویند الاعیان ما شمت رائحة من الوجود^[۱] گوئیم برین تقدیر اتحاد ذاتی نشد و همه اوست نمیتوان گفت چه موهوم را باموجود چه اتحادست و کدام عینیت و اگر همه اوست باینمعنی گویند که همه نیستند موجود اوست تعالی پس درست و راست ست لیکن درین هنگام همه اوست گفتن بطریق تجوز خواهد بود نه بر سبیل حقیقت چنانچه در صورت زید را

(۱) یعنی مجموع عوالم و مجموع موجودات. (۲) یعنی پس لازم ست و واجب که

(۳) یعنی بر تقدیریکه وجود واجب و مطلق را و رای وجود ممکن و مقید اثبات باید کرد و باید فهمید

(۴) یعنی موجودات خارجی بوی از وجود نه شمیمه اند

که در آئینه منعکس شود بر سبیل تجوّز گویند که این صورت عین زیدست و یا زید را در آئینه دیدم بالجمله ظهورات و عکوس شی را بطریق تشبیه و تنظیر عین شی میتوان گفت نه بحقیقت و نفس امر مگر آنکه اصطلاح برین معنی نمایند که خارج از مبحث است چنانچه آسد را همار گویند و اصطلاح بر بندند فی الحقیقة آسد آسدست و جِمَار همارست باصطلاح آسد همار نشود و آنچه بعض اکابر گفته اند همه اوست نه باین معنی است که مطلق تنزل نموده منحصر در مقیدات شده و تنزیه تشبیه گشته است و مرتبه تنزیه نموده حاشا که مراد اکابر آن باشد تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً بلکه باین معنی است که همه ظهورات اوست چنانچه از کتب و رسائل شیخ محی الدین عربی که سرآمد مؤحّدان ست و تابعان او این معنی واضح و لائح ست و بر این معنی اشکال وارد نمیشود و آنچه گفته اند [۱] که ابدالذّهر باین طریق گذشته و خواهد گذشت این سخن قول است بقدم عالم و این کفرست و نیز انکارست از فناء اشیا که قرآن مجید بآن ناطق است (... کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ... * قصص: ۸۸) (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ... * الزمر: ۶۸) و نوشته بودند که بعث [۲] باین طریق میگویند که این وجود از خاک است باز خاک شود و از خاک گیاه روید و گیاه را حیوانات بخورند و گوشت آنرا شخصی خورد ازان نطفه شود از نطفه باز آدم شود و قیامت همین را گویند الخ. بدانند که این انکارست از حشر و نشر و روز قیامت که کفر و الحاد و زندقه است و انکارست از احادیث و نصوص قرآنی که روز قیامت آمدنی است و مُردها از گور برانگیخته شوند و اولین و آخرین در جای معین جمع گردند و حساب و کتاب در میان آید و میزان برپا شود و پلصراط نصب کنند مؤمنان متقی ازان بگذرند و به بهشت روند و کافران در دوزخ افتند و بعداب محمّد گرفتار شوند انکار این روز کفر صریح ست قال الله تَبَارَكَ وَتَعَالَى (فَاِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْحَةٌ وَّاحِدَةٌ * وَحُمِلَتِ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَّاحِدَةً * فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * وَاَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَّاهِبَةٌ * وَالْمَلَكُ عَلٰى اَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشُ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً * الحاقة: ۱۳-۱۷) نوشته بودند که میگویند نماز برای مردم ظاهرین

(۱) یعنی بعضی از سالکان آن دیار

(۲) یعنی ایشان انکار قیامت و بعث نمیکند اما بعث را باین طریق میگویند که این الخ.

است و ذکر قلبی و عباداتِ دیگر برای صافی وجودست و اگر نه آدم و جمیع اشیا بعبادت مشغول اند سوای عبادت ظاهر اگر چه خود اطلاع ندارند و شریعت از برای مردم ناقص عقل، آنسرور علیه السلام گسترانیده اند که فسادى برپا نشود. مخدوما هر که نماز وسائر احکام شرعیه را چنین میگوید از جهالت و نقصان عقل اوست نماز آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنرا ستون دین فرموده است هر که آنرا برپاداشت دین را برپاداشت و هر که هدم کرد نماز را دین خود را هدم کرد و نماز را معراج مؤمن فرموده که (الصَّلوةُ معراج المؤمن) و راحت خود در نماز دانست و قره عین در نماز فرموده (ارحنی یا بلال! وقره عینی فی الصلوة) قریبکه در حین ادای نمازست بیرون آن نیست چنانچه در حدیث آمده است (أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى الرَّبِّ فِي الصَّلَاةِ) و نیز در حدیث آمده است حجابی که در میان بنده و خداست جل و علا در نماز برداشته میشود و نیز وارد شده است (السَّاجِدُ يَسْجُدُ عَلَى قَدَمِي اللَّهِ فَلْيَسْجُدْ وَلْيَرْغَبْ) بالجمله هر کمالی که هست منوط باتیان احکام شرعیه است و رای آن ضلالت و گمراهی ست (فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ* یونس: ۳۲) و قرآن مجید و احادیث نبوی علی مصدرها الصلوة و السلام همه ناطق باتیان احکام شرعیه اند صراط مستقیم این ست و رای آن همه سُبُل شیاطین ست عن عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنه قال خَطَّ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَطًّا ثُمَّ قَالَ (هَذَا سَبِيلُ اللَّهِ) ثُمَّ خَطَّ خُطُوطًا عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَقَالَ (هَذَا سُبُلٌ عَلَى كُلِّ سَبِيلٍ مِنْهَا شَيْطَانٌ يَدْعُو إِلَيْهِ) وَقَرَأَ (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ...* الانعام: ۱۵۳) الآية رواه احمد و النسائي و الدارمي. كلمه متفقهُ جمیع انبیا و مجتمَع علیه علمارا بخيالات بيكسانه [۱] نمیتوان برداشت شریعت برای ناقص عقلاَن گفتن عین کفر و الحادست اعادنا الله سُبحانه و اِيَّاكُمْ عن هذا الاعتقاد نوشته بودند که از بعض کتب و رسائل اینقدر مفهوم شده است که نه اوست و نه غیر اوست [۲] درین باب هم حیران ست که هر گاه نه اوست و نه غیر او پس چیست جای حیرانی است بدانند که اگر عالم را مظاهر اسماء الهی گفته شود تعالی پس عین ذات او نیست و این

(۱) یعنی خیالات باطله که از آدمیت و انسانیت بعیدست

(۲) یعنی عالم نه عین حق ست و نه غیر حق جل و علا

ظاهرست و غیر هم نیست یعنی [۱] مباین و مستقل چه اسما و صفات چونکه قائم بذات اند مباین نیند و بخود استقلال ندارند چنانچه صورت زید که در آئینه منعکس شود میتوان گفت که این صورت نه عین زیدست و نه غیر زید نوشته بودند که وارد شده است (إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ) [۳] باز بیچون و بیچگونه و بی شبه و بی نمونه میگویند جای حیرانی است مخدوما هیچ جای حیرانی نیست آنچه از دین بقطع و تواتر ثابت شده است بآن اعتقادِ راسخ باید داشت و این قسم الفاظ را از ظاهر صرف باید نمود یا علم آنرا بحق سبحانه حواله باید کرد و در اعتقاد مجمع علیه شبه را راه نباید داد حق سبحانه حضرت آدم را علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بکمالات خویش آراسته کرد و بصفات خود موصوف ساخت و مرآتِ اتم گردانید پس مُشارکتی و مشابهتی او را علیه السلام بآنحضرت پیدا شد هر چند آن مشابهت در اسم بود و آن مشارکت در صورت باشد نه در حقیقت مثلا علم ممکن را در جنب علم واجب تعالی چه مقدارست و قدرت او را با قدرت او تعالی کدام اعتبار و علی هذا القیاس سائر الصفات پس باعتبار این مشابهت صوری و مناسبتِ اسمی بر سبیل تجوُّز و تشبیه میتوان گفت (إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ) اینجا لطیفه ایست دقیق در لفظ (علی صورته) گویا ایامی است بآنکه این مُشارکت و مناسبت در صورت و در اسم است نه در حقیقت چه این کمالات و اوصاف که در ممکن است در جنب صفات و کمالات واجبی باعتبار اختلاف آثار گویا حقیقت دیگر دارند و ماهیت مختلف شرکتی نیست مگر در نام و صورت [۴] مَالِ الثَّرَابِ وَ رَبِّ الْآرِبَابِ. [۵] نوشته بودند که قرآن را میگویند که معجزه است اگر مراد آنست که مقصود از انزال قرآن آنست که معجزه باشد نه چیزهای دیگر که قرآن متضمن آنست از امر و نهی و اخبار پس این فی الحقیقت ناگرویدنست باحکام الهی و استهزا و سخریه است بآیاتهای قرآنی عجب است که باعجاز قرآن قائلند و شک نیست

(۱) یعنی عالم برین تقدیر غیر ذات حق هم نیست و مراد از غیر مباین و مستقل است یعنی مباین از حق نیست و نه وجود مستقل دارد

(۲) پس چه جای حیرانی است (۳) رواه الشیخان بلفظ خلق الله آدم علی صورته

(۴) بیان معنی مجازی حدیث مذکورست (۵) چه نسبت خاک را باعالم پاک

که اِعْجَازِ قُرْآنِ ازین راه است که کلام حق ست تعالی نه کلام بشر هرگاه نزد ایشان حق تعالی را وجودی نیست جز در ممکنات چنانچه خود میگویند که زید کجاست زید هیچ جای نیست پس قرآن را که انزال کرد و رسولان را که فرستاد [۱] (... قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ... * الانعام: ۹۱) نوشته بودند که واقع شده است (... أَلَا أَنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ * فصلت: ۵۴) پس چگونه و بچه طرز محیط است. بدانند که احاطه بر دو نوع است اگر احاطه را باحاطه علمی فرود آریم چنانچه جمعی از محققان بآن رفته اند و قرآن مجید نیز بآن ناطق است (... وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا * الطلاق: ۱۲) هیچ جای تحیر و محلّ ریب نیست و اگر و رای احاطه علمی احاطه ثابت بکنیم پس گوئیم که احاطه و معیت حق جل و علا نه از قبیل احاطه جسم بجسم است که منافی تنزیه و تقدیس است این احاطه از جمله متشابهات است در رنگ ید و وجه ایمان آریم که او تعالی محیط است و با ماست و بکیفیت آن مشغول نشویم و آنچه مدرک و مکشوف میشود او تعالی را ازان منزّه و میرا دانیم این است طریق اسلم در متشابهات اگر در حضور میبودند زیاده تر برین گفته میشد بمشیت الله سبحانه الحال بهمین قدر اکتفا نمایند نوشته بودند که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اگر باین معنی بگوئیم که کافران پتھارا آله میگویند آنرا نفی باید کرد و الله را اثبات باید کرد درست است و اگر بمعنی لامعبود الا الله گفته میشود پس مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ برای چه بگویند و لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هم برای چه بگویند درین هم ثانی میشود و همین اسم ذات الله کافی است درین باب چه حکمت است. بدانند که کافران که پتھارا آله میگویند اله بمعنی معبود میگویند نه اله بمعنی خالق و واجب الوجود که اکثرشان مشرک فی العبادة اند پس ما^[۳] هر دو شق یکی بود تا نفی معبودات باطله ننمایند اثبات معبود بحق صورت نه بندد و لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ کلمه توحید است و توحید موقوف است بر نفی شرکاء پس اول نفی شرکاء ضروری آمد تا حق تعالی را بوحدانیت بشناسند پس اینجا ایراد ثانی برای نفی است نه برای اثبات تا ثانی و ثالث و رابع را الی ماشاء الله تعالی نفی نکند اثبات واحد چگونه نماید مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ را که میگویند نه

(۱) نظم الآیة هكذا (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْإِنعَام: ۹۱)

(۲) که آیات و احادیث بدان ناطق اند (۳) از تشقیق و تردید شما

برای اثبات معبودیت او بلکه تا تصدیق رسالت او صلی الله علیه وسلم نمایند بعد تصدیق توحید که ایمان موقوف باین دو تصدیق ست باید دانست [۱] که صورت ایمان چنانچه موقوف است بر نفی آلهٔ آفاقی که اصنام و سائر معبودات کفره است حقیقت ایمان موقوف است بر نفی آلهٔ انفسی که عبارت از هواهای نفسانی است و گرفتاری است بمادون حق جلّ و علا آیهٔ کریمه (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ... * الْجَانِيَةِ : ۲۳) شاهد این معنی ست بزرگان گفته اند که هرچه مقصود تست معبود تست پس طالب حق را جَلِّ و علا از تکرار آن [۲] چاره نیست لهذا اهل الله این کلمهٔ طیّبه را برای سلوک و تسلیک اختیار فرموده اند تا سالک بتکرار این کلمه از هواهای نفسانی و وساوس شیطانی و مقاصد انسانی بتمام برآید و مقصود و معبود و محبوب او غیر از ذات منزّه نماند و فنا حاصل شود. **بیت:**

هیچکس را تا نگردد او فنا ★ نیست ره در بارگاه کبریا

پس لا اله را برای اثبات اله نگویند تا بنویسید که این ثانی میشود بلکه برای نفی ثانی میگویند که بآن گرفتارست و باین گرفتاری در بارگاه کبریا خوار و بی اعتبارست آری [۳] اسم ذات جذب و محبت می آرد و قسمی از فنا می بخشد لیکن کلمهٔ نفی و اثبات برای سلوک و رفع علائق ناگزیرست تا فنای حقیقی حاصل شود و حجب بتمام مرتفع گردد. **بیت:**

تا بجاروب لا نروبی راه ★ نرسی در سرای الآله

درین راه غیب الغیب هر خس و خاشاک این راه بنداء انی انا الله می سراید و بگرفتاری خود دلالت مینماید پیر کامل مکمل بلکه سابقهٔ کرم میباشد تا سالک بیچاره را ازین گردابها برآرد و بمطلب اعلی دلالت نماید طالب ذات احدیت را باید که از همه مشاهدات و تجلیات بگذرد و در تحت لا آرد که این همه وابسته بظلال است و تسلی است

(۱) افادهٔ امر زائدست بر اصل جواب که دانستن آن ضرور و لابدست

(۲) یعنی کلمهٔ لا اله الا الله

(۳) جوابست از قول او اسم ذات الله کافی ست.

بشبه و مثال بلکه اسماء و صفات هم ملحوظ عارف نبود و قبله^۱ توجه را پراکنده نسازد حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیرست بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد [۱] و شیخ ابواسحاق گازرونی پیغمبر خدا را صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم بخواب دید و پرسید یا رسول الله ما التَّوْحِيدُ؟ فرمود (كُلُّ مَا هَجَسَ [۲] بِتَالِكَ أَوْ خَطَرَ فِي خِيَالِكَ فَاللَّهُ تَعَالَى مَا وَرَاءَ ذَلِكَ) مخدوما این قسم مردم که این نوع معتقدات دارند و خودها را بمسند شیخی گرفته اند لصوص [۳] دین اند از صحبت شان دور باید بود و از دین بیگانه اند و از ربقه^۲ اسلام بیرون در لجه^۳ [۴] ضلالت مستغرقند و دیگران را هم از راه میبرند (ضَلُّوا فَأَضَلُّوا) از اینها دور باشند و صحبت شان را سم قاتل دانند که بموت آبدی میرساند فِرْ مَنْ صُحْبَتِهِمْ وَ رُؤْيَتِهِمْ أَكْثَرَ مَا تَفِرُّ مِنَ الْأَسَدِ عَجَب ست از برادران شما که باین قسم مردم گرویده اند و دین و ایمان خود را از دست میدهند عجب تر آنکه شما نوشته اید که تربیت میابند کسی که در دین و ایمان او سخن باشد تربیت او چه خواهد بود.

بیت:

او خویشان گم ست کرا رهبری کند

هنوز هم هیچ نرفته است درهای توبه مفتوح ست (مَالِمُ يُغْرِغِرُ) [۵] ایمان را برباد ندهند
خبر کردن شرطست.

(۱) و حضرت سعدی شیرازی گفته بیت:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
وز هر چه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم *
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

(۲) قول هجس از باب ضرب یعنی آنچه بگذرد در دل تو یا خطور کند در خیال تو پس خدای تعالی ما و رای

اوست (۳) لصوص بضمّین جمع لیس دزد و سارق

(۴) قوله لجه بالضم و تشدید جیم میان دریا و دورترین موضع دریا یعنی در میان دریای گمراهی غرق اند

(۵) اشاره الی حدیث رواه الترمذی و ابن ماجه قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم (ان الله يقبل توبة العبد مالم يغرغر) یعنی بدرستیکه خدایتعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که غرغره نکند یعنی نرسد روح در حلقوم.

مکتوب هفدهم (۱۷)

بمرزا ابوالمعالی^[۱] در بعضی نصائح ضروریه و در بیان آنکه مدار ترقی و وصول غالباً بر صحبت ست

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العلی الاعلی والصلوة والسلام علی رسوله المصطفی كما یلیق بحاله و یجرى و علی آله و صحبه و سائر من اتبع الهدی. التفات نامه نامی و صحیفه گرامی که جناب مخدومی مخدومزادگی از راه کرم نامزد این مسکین نموده بودند بمطالعه آن مشرف و مفتخر گردید الله تعالی سلامت دارد و بر جاده شریعت و طریقت استقامت بخشد اظهار شوق و درد طلب نموده بودند حق سبحانه و تعالی آتش این شوق را مشتعل سازد و شعله طلب را سر بلند گرداند تا از ماسوی مطلوب حقیقی بکلیت برهاند و بسراذقات [۲] قرب و عرفان برساند (إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ... هود: ۶۱) کرم نموده نوشته بودند که احوال این بزرگان را از نفجات [۳] و غیره ملاحظه کرده مطابق آن سعی نموده و مینماید اما چون این همه بغير رهنمونی سالک بود اصلاً نتیجه نداد و کشایش رونمود مگر ما آنچه نوشته اند راست و درست ست درین راه غیب الغیب بی دستگیری مرشد کامل راه رفتن و سلوک نمودن بسی مشکل ست حق سبحانه و تعالی میفرماید (...وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ... المائدة: ۳۵) هرگاه بیارگاه سلاطین مجازی بیوسیله نمیتوان رسید بدرگاه سلطان حقیقی و شاهنشاه تحقیقی وسیله ضرور و ناگزیرست و آنچه درباره این مسکین از راه حسن ظن نوشته اند از بزرگی خود نوشته اند و این دور از کار را در آئینه خویش دیده والآ.

بیت:

من هیچم و کم ز هیچ هم بسیاری
و ز هیچ و کم از هیچ نیاید کاری

(۱) میرزا ابوالمعالی پسر مرزا والی - المتوفی سنة ۱۰۷۴ هـ .
(۲) سراذقات بضم سرا پردها و خیمها (۳) یعنی نفحات از ملا جامی در بیان احوال مشائخ رحمهم الله تعالی .
(۴) یعنی بغير اخذ طریقه از شیخ کامل مکمل راه دان .

این قدر هست که آنچه از بزرگان باین هیچمدان رسیده است بطلبه در میان می آرد بعضی را اثرها می بخشد و ببرکت انفاس نفیس این اکابر بشطری از کمالات شان میرساند مخدوما این مسکین هر چه باندازه ظن و تخمین خود دارد همه از ایشان ست و از برکات بزرگان ایشان از ایشان چه دریغ ست سعادت خود در خدمت ایشان تصوّر مینماید لیکن چه توان کرد که مدار این طریقه علیه بر صحبت و برابطه محبت بشیخ مقتداست کشائش و ترقی غالباً منوط بآن ست و چون طریقه بزرگان ما اتباع سنت و اجتناب از بدعت ست تا حصول صحبت بر متابعت سنت مستقیم باشند و احیاء سنن متروکه نمایند در حدیث آمده است (مَنْ أَحْيَى سُنَّتِي بَعْدَ مَا أُمِّتَتْ فَلَهُ أَجْرُ مِائَةِ شَهِيدٍ) و احیاء سنن متروکه عبارت از آنست که در عمل آرد و اعلاى آن آنست که دیگرانرا نیز دلالت نماید تا بعمل آرند ترقی و حصول مراتب قُرب همه وابسته باتباع سنت ست آیه کریمه (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ... * آل عمران : ۳۱) شاهد این معنی است و از بدعت دور بوند و محترز باشند و بامبتدع صحبت ندارند و در مجلس خود جای ندهند و در حدیث آمده است (أَهْلُ الْبِدْعَةِ كِلَابُ أَهْلِ النَّارِ) و اوقات را بوظائف طاعات و اذکار و ادعیه که از رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم مأثورست و در کتب احادیث [۲] مذکورست معمور دارند و تکرار کلمه طیبه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هر قدر که توانند نمود بکنند از یک هزار تا پنج هزار باتفاق صوفیه علیه در تنویر باطن این کلمه سودمندترست مانند ذکر قلبی و اشغال و مراقبات باطنی که در طریقه ما معمول و متعارف ست بحضور تعلق دارد حقائق آگاه مولانا عبد الخالق که متوطن آنجاست و مدتی در صحبت گذرانیده و صاحب حال و کمال ست چندگاه ست که جهت ملاقات فقیر اینجا آمده است اگر بخاطر برسد اشاره فرمایند که او را رخصت آنجا کند که وطن مألوف اوست و از جانب فقیر بطریق سفارت بآنجناب شغل و مراقبه باطن بگوید و توجهات نماید شاید راه ترقی بکشاید چون ملاقات فقیر بالفعل بی اشکال نیست

(۱) فی المشکوة (من احیی سنه من سنتی قد امیتت بعدی فان له من الاجر مثل اجور من عمل بها) الخ.

رواه الشرمذی و فی المشکوة ایضا (من تمسک بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید) رواه البیهقی

(۲) مانند حصن حصین للجزری و اذکار نووی رحمهما الله تعالی

این طریق بخاطر رسیده است بیشتر مختار اند و السلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه وعلی آله الصلوات و التسلیمات و التّجیّات و البرکات العلی.

مکتوب هژدهم (۱۸)

بصوفی پاینده محمد کابلی در نصائح او .

بسم الله الرحمن الرحيم

بیت: هر چه جز عشق خدای احسن ست
کر شکر خوردن بود جان کندن ست

سعادت آثارا کرفتاری ما دون حق جلّ و علا از اشدّ امراض قلبیه است فکر ازالّه آن از اهم مهام ست.

مصرع: در خانه اگر کس ست یکحرف بس ست

الله تعالی همواره باخود دارد و یک لحظه بغیر خود نکذارد و عافیت و استقامت نصیب وقت گرداند و السلام.

مکتوب نوزدهم (۱۹)

بلا پاینده محمد کابلی در جواب اسوله که نموده بود.

بسم الله الرحمن الرحيم نحمده و نصلی علی حبیبه و آله و نسلم الله تعالی آن

برادر دینی را از رقیّت احوال گذرانیده بمحوّل احوال برساند و از غیب بعین و از اجمال به تفصیل آرد و از تلوین بتمکین و از حروف بمعانی مشرف سازد کتابتی که به فرزندی محمد عبد الله نوشته بودند رسید اسوله چند دران مندرج بود جواب آنرا ازین فقیر در

خواست نموده بودند نوشته میشود استماع فرمایند سوال اول آنکه در قرآن مجید و در حدیث قدسی تصریح ست بآنکه حضرت آدم ابوالبشر علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام مخلوق بیداللهست تعالی اگر از ید قدرت مراد داریم تخصیص آدم را وجه چه باشد چه مخلوقات دیگر هم بقدرت مخلوق شده اند و اگر از ید قدرت مراد نداریم مذهب مجسمه قوت پیدا میکنند جواب رواست که مراد از ید قدرت داریم چنانچه مذهب مأولین متشابهات است و تخصیص آدم علی نبینا وعلیه الصلوات والتسلیمات برای تشریف و تکریم اوست نه برای حصر چنانچه در آیه کریمه (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ... الحجرات: ۴۲) و امثال آن در قرآن مجید بسیار واقع شده است و تخصیص در ذکر دلالت بر تخصیص در نفس الامر نمیکند و اگر از ید قدرت مراد نداریم صفت ید بی کیف بحق تعالی اثبات خواهیم کرد در رنگ متشابهات دیگر مذهب مجسمه را تقویت بر تقدیرست که اثبات ید جسمی نموده آید تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً سوال دوم آنکه از خیر التابعین او ایس قرنی منقول است من عرف الله لا ینحی علیه شیء معنی این عبارت چیست بدانند که در صحت این نقل ترد دست چه اگر شی را بر عموم بگذاریم لازم می آید که از عارف بهیچ چیز خواه معارف و جوبی باشد خواه حوادث کونی مخفی نماند و آن خلاف واقع است هرگاه بسید انبیا علیه وعلی آله افضل الصلوات واکمل التحیات حکم شد که (... لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ... الأعراف: ۱۸۸) بدیگران چه رسد و اگر شی را بمعارف باطنی تخصیص بکنیم نیز مشکل میشود هرگاه مقرر قوم باشد که رواست که ولی از ولایت و قرب خود آگاه نباشد فیتا من علم و منا من جهل بجمیع معارف چه رسد اصحاب کرام علیهم الرضوان که دراعلی طبقه ولایت اند هیچ قصص شهود و مشاهده از اکثری آنها منقول نیست در خلافت حضرت عثمان چون انس رضی الله تعالی عنهما بخدمت ایشان رسیده و در راه ظاهرا نظری بجمیله از نساء واقع شده بود حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه فرمود أیدخلُ علی احدکم وعلی عینه اثر الزنا حضرت انس رضی الله تعالی عنه از روی تعجب گفت: أَوْحَىٰ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَشْفَ وَخَوَارِقَ چُونِ دَرِآنِ وَقَتِ قَلَّتْ دَاخِلُ ذَهْنِ حَضْرَتِ اَنْسِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ بَدَانَ طَرَفِ نَرَفْتِ وَبَرِ تَقْدِيرِ صَحْتِ نَقْلِ عِبَارَتِ رَا اَزِ

ظاهر مصروف باید ساخت بالفعل آنچه بخاطر راه مییابد آنست که مراد آنست که
لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِّمَّا يَخْتِجُ إِلَيْهِ فِي الْمَعْرِفَةِ یعنی هر که خدا را شناخت از مقبولان
گشت و مقبول را ضائع نمیگذارند پس هر چه او را در راه معرفت در کارست بآن اعلام
میفرمایند بیواسطه بطریق الهام و کشف یا بواسطه پیر و مرشد والله اعلم بحقیقه الحال
جواب سوال سیوم مراد از ادب که اکابر طریق فرموده اند الطریقه کُلُّها ادب ادب
شریعت ست و آداب طریقت که کنایت از رعایت و متابعت شیوخ خودست همه در
آداب شریعت مندرج ست و بیان شافی دارد.

مکتوب بست و چهارم (۲۴)

بملاً مشتاق بهره کی در حل شبهه که از آیه کریمه (...وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا... * النساء
:۱۲۵) می آید و تحقیق حدیث (لا تَفْضَلُونِي عَلَى يُونُسَ بْنِ مَتَى) و در شرح الایمان لا
یزید ولا ینقص و رفع توهم مساوات ایمان عوام با ایمان انبیا علیهم الصلوة و السلام و دفع
توهم افضلیت شهدا که به بعضی مزایا مخصوص اند بر انبیا علیهم الصلوة و السلام.
بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند کتابتی که
از راه محبت فرستاده بودند رسیده مسرت بخش گردید اسوله چند نموده بودند مخدوما حَلِّ
این اسوله را علما و مشائخ نموده اند مع ذلك سوال را از جواب چاره نیست چیزی درین
باب مینویسد سوال اول آنکه حق تعالی در شان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة
و السلاة میفرماید (...إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا... * البقرة: ۱۲۴) و نیز فرموده (...وَاتَّبَعَ مِلَّةَ
إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا * النساء: ۱۲۵) پس بمقتضای این هر دو کریمه حضرت ابراهیم علیه السلام
مقتدای و متبوع بوند و پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة و السلام تابع باشند و حال آنکه
پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة و السلام بالقطع افضل اند و همین اشکال در ماده
مهتر آدم علیه السلام می آید حق تعالی میفرماید (...إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... * البقرة:
۳۰) فلزم فی هذه الآية ما لزم فی الآية السابقة جواب در کریمه (...إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ

خَلِيفَةً... * البقرة: ۳۰) هیچ اشکال نیست چه این حکم خلافت مرنوع انسان راست خصوصیت بحضرت آدم علیه السلام ندارد و چنانچه جواب ملائکه بران دلیل ست که (...اتَجَعَلُ فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ... * البقرة: ۳۰) چه فساد و سفک دماء در نوع انسان ست نه در آدم علیه السلام و بر تقدیر تسلیم این خلافت خاص بوقت حضرت آدم علیه السلام بوده نه خلافت مؤیده تا اشکال متصور شود چنانچه در شان حضرت داود علیه السلام فرموده (يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ... * ص: ۲۶) و در شان حضرت مهدی علیه الرضوان وارد شده (فَاِنَّ فِيهِمْ خَلِيفَةَ اللّٰهِ الْمَهْدِيَّ*) [۱] و ازین قبیل ست قطب ارشاد و غوث و قطب مدار که در هر وقت میباشند که قطبیت و سائر مناصب مخصوص بازمنه ایشانست و همچنین قدمی علی رقبه کُلِّ وَلِيٍّ اللّٰهِ که حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قُدَسَ سِرِه فرموده است مخصوص باولیاء آن وقت ست علی ما حَقَّقَ آرَى كَرِيمِهِ (...اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا... * البقرة ۱۲۴) حکم عام و مؤبدست قال القاضي فی تفسیره (و اِمَامَتُهُ عَامَّةٌ مُّؤَبَّدَةٌ اِذْ لَمْ يُبْعَثْ نَبِيٌّ بَعْدَهُ اِلَّا كَانَ مِنْ دُرِّيَّتِهِ مَأْمُورًا بِاتِّبَاعِهِ) چنانچه کریمه (...وَاتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا... * النساء: ۱۲۵) دلالت بران دارد لیکن این آیات قدح در افضلیت آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام ندارد مفسران گفته اند یعنی پیروی وی کن در توحید یا در روش دعوت بحق جَلَّ و علا چنانچه او برفق و مدارا بدلائل یکی بعد دیگری و مجادله بقدر فهم هر کس دعوت مینمود تونیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک بسبیل مسلوك متبوع ست پس اتباع آنسرور مر مهتر ابراهیم را علیهما الصلوة و السلام بسبب آن بود که بعد از او مبعوث شده نه بجهت آنکه دون او بوده و بحکم (اِنَّا اَكْرَمُ الْاَوْلٰیئِنَ وَالْاٰخِرِیْنَ عَلٰی اللّٰهِ) مقررست که آنحضرت علیه الصلوة و السلام از همه انبیا اکرم و افضل است و نصیب او در فضیلت از مجموع انبیا و اصفیا اجزل و اشمل و ازین قبیل ست آنچه وارد شده است (...فِيْهِدِيْهِمْ اِقْتِدٰةً... * الأنعام: ۹۰) که ازین امر در افضلیت او علیه الصلوة و السلام هیچ قدح لازم نیست با آنکه گوئیم که گاه ست که فاضل را امر بمتابعت مفضول کنند و ازین امر بمتابعت هیچ قصوری در فاضلیت او لازم نیاید قال الله تعالی لِتَبِيَّهِ عَلَيْهِ و علی آله الصلوة و السلام

(۱) قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم (إذا رأيتم الرايات السود قد جاءت من قبل خراسان فأتوها فان فيها خليفة الله المهدي) رواه احمد و البيهقي. مشكوة باب اشراط الساعة.

(...وَسَأَوْزُهُمْ فِي الْأَمْرِ... * آل عمران: ۱۵۹) امر بمشورت باصحاب کرام خالی از تضمّن امر بتابعیت شان نیست و الا مشورت را چه فائده باشد و تحقیق این مقام و حقیقت این معامله را حضرت ایشان ما قَدَسْنَا اللهُ سُبْحَانَهُ بسره از راه کشف و عرفان در مکاتیب خود نوشته اند از آنجا ملاحظه نمایند سوال دویم آنکه جناب مقدس حضرت رسالت پناه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالقطع افضل انبیا اند پس حدیث (لَا تُفْضَلُونِي عَلَى يُونُسَ ابْنِ مَتَّى) بچه معنی است و حدیث (مَنْ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَى فَقَدْ كَذَبَ) چگونه بود جواب میتواند که معنی چنین باشد لا تفضلوا بحیث یلزم نقص المفضل أو یؤدی الی الخصومة و النزاع و نیز میتواند که تفضیل ندهید بجمیع انواع فضائل هر چند پیغمبر ما را علیه الصلوة و السلام فضل کلی ست چنانچه امام افضل ست از مؤذن مطلقا هر چند فضل اذان در وی نیست و نیز میتواند که معنی آن باشد لا تفضلوا من تلقاء انفسکم و اهوائکم و نیز میتواند که این قول از روی تواضع و هضم نفس فرموده باشند و نیز میتواند که معنی لا تُفْضَلُونِي فِي نَفْسِ النَّبُوَّةِ باشد كما قال الله تعالی (...لَأَنْفِرُقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ... * البقرة: ۲۸۵) و نیز میتواند که این قول پیش از علم بافضلیت خود باشد باید دانست که تخصیص حضرت یونس علیه السلام باین حکم با آنکه همه انبیا را درین امر شرکت ست بواسطه آنست که چون از وی علیه السلام زلتی بوقوع آمده بود ازینجهت محلّ توهم منقصت شده بواسطه رفع این وهم تخصیص او باین حکم فرموده که ازین رهگذر هیچ منقصی دررتبه او و رتبه نبوت او پیدا نشده بحکم (التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ) [۱] و بحکم (...فَأُولَئِكَ يَبْدِلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ... * الفرقان: ۷۰) و میتواند که بهمین اعتبار فرموده باشد (مَنْ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ ابْنِ مَتَى فَقَدْ كَذَبَ) یعنی هر که نظر بر زلت او علیه السلام نموده خود را بروی فضل دهد و خود را از زلت و معاصی بری تصور نماید پس تحقیق او دروغ گوست قال الله تعالی فی شانیه (...فَتَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَأَلَّ إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ * الانبياء: ۸۷-۸۸) و قال تعالی ایضا (فَاجْتَبِيَهُ رَبَّهُ

(۱) هذا الحديث مروى عن عبد الله بن مسعود رضى الله تعالى عنه مرفوعاً و موقوفاً رواه ابن ماجه (مشكوة آخر

فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ * القلم : ۵۰) سوال سوم آنکه مقرر و مبین است که فضل کلی مر انبیا راست علیهم الصلوة والسلام بر جمیع افراد اُمت و در حدیث صحیح [۱] آمده است که بعضی کمالات در بعضی افراد اُمت است که مزیت بر انبیا دارد کالشهداء فی سبیل الله احتیاج بغسل ندارند و بلفظ موتی نخوانده و انبیا بغسل محتاج اند و بلفظ موتی خوانده جواب این فضل راجع بفضل جزئی است که دران محذور نیست هر حائک و حجام بصنعت بر عالم ذی فنون فضل دارد و فضل کلی مر انبیا و عالم راست سوال چهارم علمای ماتریدیه گفته اند الایمانُ لایزید ولا ینقص ازین عبارت لازم می آید که ایمان عوام مومنان مثل ایمان انبیا بود علیهم السلام و حال آنکه ایمان انبیا علیهم السلام اکمل است فی القرب و الدرّجة جواب ایمان انبیا و ایمان عوام را در نفس ایمانیت شرکت و تساوی است و مزیت ایمان انبیا راجع بصفات کامله ایمان است ایمانی که مقرون باعمال صالحه است و یکسوست از سیأت و مشتهبات صفای دیگر دارد و نورانیت علیحده و نتائج و ثمرات بزرگ آورده بلکه توان گفت که نوع دیگر گشته در رنگ افراد انسان که در نفس انسانیت شرکت دارند و متساوی اند و نظر بکمال و نقصان صفات جمعی را از انها (... کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ... * الاعراف : ۱۷۹) فرموده و از حقیقت انسانی بر آورده و آنچه در حدیث آمده است (لَوْ اتَّزِنَ إِيْمَانُ أَبِي بَكْرٍ مَعَ إِيْمَانِ أُمِّتِي لَرَجَحَ) این رجحان هم راجع بصفات کامله است که نورانیت و صفای ایمان را می افزایند و پله میزان را راجح میکنند چه صفات و اعراض در میزان موعود موزون است چرا ایمان او رضی الله عنه راجح نیاید که او بموتی که پیش از موت ست مُشرف گشته است و باین صفت در میان صحابه کرام ممتاز و پیش قدم بوده و لهذا بدولت معیت بمقتضای کریمه (... وَالَّذِينَ مَعَهُ... * الفتح : ۲۹) و کریمه (... إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا... * التوبة : ۴۰) مشرف شده و از میان اصحاب کرام به بشارت این موت که عین معرفت ست و مکمل ایمان مبشر گشته حیث وَرَدَ فِي شَأْنِهِ (مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَيْتٍ يَمْشِي عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ ابْنِ أَبِي

(۱) قال صلى الله عليه وآله وسلم (ان من عباد الله لا ناساً ما هم بانبیاء ولا شهداء بغبطهم الانبياء والشهداء يوم القيامة بمكانهم من الله) قالوا يا رسول الله تخبرنا من هم قال (هم قوم تحابوا بروح الله على غير ارحام بينهم ولا اموال يتعاطونها) الخ. رواه ابو داود مشكوة باب الحب في الله.

قُحَافَةً) هر چند سائر صحابه نیز باین موت متحقق بودند لیکن تخصیص او باین بشارت مشعر بکمال اوست باین صفت از دیگران و هر که درین موت کاملترست ایمان او باندازه آن نیز کاملتر چه این موت منتج اطمینان نفس ست و اطمینان نفس ایمان حقیقی ست که از زوال محفوظ است کریمه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ * النساء: ۱۳۶) گویا اشارت باین ایمان ست و مانا که در حدیث (اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا لَيْسَ بَعْدَهُ كُفْرٌ) مطلوب همین ایمان ست این آن موت ست که بحیاء ابدی میرساند و بانوار قرب و معرفت متحقق میسازد و کریمه (أَوْ مَنْ كَانَ مِنِنَا فَأَخْبَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ... * الانعام: ۱۲۲) ایامی ست باین معنی و السَّلَامُ عَلَيْكُمْ و علی سائر مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ وَالْتَزَمَ مُتَابِعَةَ الْمُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ و علی آله الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ وَ الْبَرَكَاتُ وَ التَّحِيَّاتُ.

مکتوب بست و نهم (۲۹)

بیر محمد امین بخاری در شرح و تبیین کریمه (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ * الزاریات: ۵۶) و کریمه (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... * الاحزاب: ۷۲) بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و اِرسال التَّحِيَّاتِ بجناب سیادت و نقابت پناه میرساند احوال و اوضاع فقراء اینحدود مستوجب حمدست و الْمَسْئُولُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ سَلَامَتُكُمْ و اسْتِقَامَتُكُمْ ظَاهِرًا و بَاطِنًا صحیفه گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند مشرف ساخت حمد الله سبحانه که با وجود مشاغل صوری و تعلقات شتی در روابط معنوی و محبتها فتوری نرفته است امیدست که روز بروز در تزیاید باشد و روز افزون بود محبت این طائفه با این طائفه است (الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ) حدیث نبوی ست علی مصدرها الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ التَّحِيَّةُ نوشته بودند که حق سبحانه و تعالی میفرماید (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ * الزاریات: ۵۶) و مفسران به (لیعرفون) تفسیر کرده اند و در جای دیگر حق تعالی میفرماید (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَسْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ... * الاحزاب: ۷۲) اگر مراد از امانت معرفت باشد

بانسان چه خصوصیت دارد و اگر مراد چیزی دیگرست اعلام نمایند مخدوما ورود این شبهه خصوصیت بآن ندارد که (لَيَعْبُدُونُ*) را به (لیعرفون) تفسیر کنیم (لَيَعْبُدُونُ*) را بهر معنی که تفسیر کنند و امانت را هم بهمان معنی بگیرند یعنی (لَيَعْبُدُونُ*) اگر بمعنی خود داریم چنانچه اکثر علمای مفسرین گفته اند و از امانت هم تکالیف شرعیه که حاصل آن عبادت ست بگیریم یا از هر دو جا معرفت مراد داریم شبهه می آید که وجه تخصیص حمل امانت بانسان چیست [۱] جواب گوئیم که وجه تخصیص میتواند که شرافت و بزرگی انسان بود و اهتمام به شان او هر چند جن را نیز شرکت بود چه جن درین تکلیف تابع انسان ست و متابع شریعت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة و السلام که لیلۃ الجن [۲] دعوت کرد و اینها ایمان آوردند و بقولی بامر رسول صلی الله علیه و علی آله وسلم رفته قوم خود را دعوت کردند و گفتند (يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ* الاحقاف: ۳۱) و از فحوای آیه معلوم میشود که پیش ازین جنیان تابع شریعت حضرت موسی علی نبینا و علی الصلوة و السلام بوده اند جائیکه گفته اند (... إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى...* الاحقاف: ۳۰) و ایضا میتواند که عرض امانت و حمل آن خاص بانسان بود و جن را دران شرکت نباشد هر چند هر دو را برای عبادت یا معرفت آفریده باشند و هیچ محذور نبود بدانند که این سوال را جوابهای دیگر هم هست و رای این دو جواب که بران تقدیر اصلا شبهه وارد نمیشود اول آنکه (لَيَعْبُدُونُ) بر معنی خود [۳] باشد چنانچه علما فرموده اند و امانت بمعنی معرفت گوئیم چنانچه آن مشفق نوشته اند اشکال وارد نمیشود دوم آنکه مجاهد (لَيَعْبُدُونُ*) را به (لیعرفون) تفسیر کرده است لکن معنی معرفت را عام گرفته است که شامل موحد و مشرک و مطیع و عاصی است که همه می شناسند اما بعضی فرمان نمبرند و برخی در عبادت شریک میگیرند برین تقدیر از امانت معرفت که خاص بموحدان و یا اولیاست اگر بگیریم یا عبادت و تکالیف شرعیه خواهیم نیز اشکال نمی آید سیوم آنکه مفسران گفته اند که میتواند که (لَيَعْبُدُونُ*) باین معنی باشد که ای (لیکونوا عباداً لی) و برین تقدیر هم اشکال وارد

(۱) حالانکه عبادت بمعنی تکالیف شرعیه و بمعنی معرفت مرجح را هم شامل ست حسب منطوق آیه اولی

(۲) یعنی پیغمبر ما علیه الصلوة و السلام در شب جن ایشانرا باسلام دعوت فرمود و اینها ایمان آوردند.

(۳) یعنی تکالیف شرعیه.

نیست چهارم آنکه اگر مراد از انسان در کریمه (... وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ... * الاحزاب: ۷۲) حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام باشد چنانچه مفسران گفته اند نیز شبهه وارد نیست پنجم آنکه حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بیره در مکتوب هفتاد و چهارم از مکتوبات جلد ثانی برنگاشته اند که این امانت بزعم این حقیر قیومیت جمیع اشیاء ست بر سبیل نیابت که مخصوص بکمل افراد انسان ست یعنی معامله انسان کامل تا بجای میرسد که او را قیوم جمیع اشیا بحکم خلافت میسازند و همه را افاضه وجود و بقا و سایر کمالات ظاهری و باطنی بتوسط او میسازند اگر ملک ست باو متوسل ست و اگر انس و جن ست باو متشبث و فی الحقیقة توجه جمیع اشیا باوست و همه نگران او بند اینمعنی را دانند یا نه. فرمود (... إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا... * الاحزاب: ۷۲) کثیر الظلم علی نفسه بحيث لا یبقی من وجوده ولا من توابع وجوده اثرأ ولا حکماً و تا بر خود چنین ظلم نماید شایان تحمل بار امانت نبود (جهولاً*) کثیر الجهل بحيث لا یكون له علم ولا إدراك بالمطلوب بل عجز عن الإدراك و جهل عن العلم بالمقصود و این عجز و جهل دران موطن کمال معرفت ست لآن آجهلهم أعرفهم ثمّة و لاشک ان أعرفهم یقبحل الامانة این دو صفت گویا علت اند مرحل بار امانت را این عارفی که بمنصب قیومیت اشیا مشرف گشته است حکم وزیر دارد که مهمات خلائق باو مرجوع داشته اند هر چند انعامات از سلطانت اما وصول آنها مربوط بتوسل وزیرست تم کلامه برین تقدیر نیز ایراد شبهه نمیشود و السلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفى علیه وعلی آله الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی. [۱]

مکتوب سی و سیوم (۳۳)

بخواجه عبد الله کولابی در بیان آنکه مشهود در مرآت کثرت نه وحدت حقیقی است بلکه ظلی از ظلال آن و در بیان آنکه شهود ارواح داخل کمال نیست بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلاة و تبلیغ الدعوات میرساند احوال و اوضاع

فقراء این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله تعالى عافيتكم و استقامتكم على جادة الشريعة العلية و السنة السنية المصطفوية على صاحبها الصلوة و السلام و التحية مكتوب مرغوب که درین ولا فرستاده بودند رسید چون متضمن شوق و مشعر از درد طلب بود فرحت بر فرحت افزود اللهم زد احوال خود را برین بیت حواله نموده بودند بیت:

درو دیوار چو آئینه شد از کثرت شوق * هر کجا می نگرم روی ترا می بینم

مخدوما احوال شما را از مضمون این بیت بلند میدانم باطن شما متوجه تنزیه صرف است و مضمون این بیت مشعر از شهود وحدت در مرآت کثرت است مخدوما آنچه در مرآت کثرت مشهود است نه وحدت حقیقی است بلکه شیخ و مثال اوست و ظلیست لئلا یظلال او او تعالی وراء الورااست و از دید و دانش ما جدا

مصراع:

در کدام آئنه در آید او

حق را سبحانه در مرآت خلق جستن در رنگ آنست که کسی آفتاب را در طشت آب جوید بیت:

کسی در صحن کاجی قلیه جوید * اضاع العمر فی طلب المحال

خوش گفت بیت:

تو از خوبی نمی گنجی بعالم * مرا هرگز کجا گنجی در آغوش

نوشته بودند که اگر طالبی را این دید روی دهد که بچشم ظاهر ارواح طیبه مشاهده او می شده باشد در باب او چه حکم است مخدوما مشاهده ارواح خواه بچشم سر بود خواه بچشم سر داخل هیچ کمال نیست و منزلی از منازل قرب بان وابسته نه کمال آنست که باطن از دید و دانش ما سوی و ارهد و نامی و نشانی از غیر در دیده سر نماند

مصراع:

تو مباش اصلا کمال این است و بس

این نوع چیزها که سالکان را در اثناء راه دست می‌دهد در رنگ محسنات بدیعی است در علم بلاغت که تحسین کلام می‌بخشد و در بلاغت هیچ دخل ندارد بلکه این مشاهده ارواح از محسنات هم ساقط تر است چه بسیار است که این نوع مشاهدات از مطلب باز دارند و در توهم کمال افکنند نفع این امور اگر ازین مضرت خالی باشد زیاده ازین نیست که اعانت در طلب سالک میکنند و ممد کار او میشوند نوشته بودند که بعضی التماس ها در عریضه سابق معروض داشته بود مترصد جواب است مخدوما ظاهر این کتابت در ایام آزار فقیر رسیده بود در آنوقت طاقت جواب نوشتن بلکه خواندن و تاقل نمودن هم نبود الحال آن کتاب بهم نرسید معذور دارند و السلام علیکم و علی من لدیکم.

مکتوب سی و چهارم (۳۴)

بشیخ امان الله نبیره [۱] شیخ حمید بنگالی در نصیحت و ترغیب بر تحصیل معرفت
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العلی الاعلی و الصلوة و السلام علی
رسوله سید الوری محمد المصطفی و علی آله و صحبه البررة التقی صحیفه گرامی
رسیده خوشوقت ساخت حمدا لله سبحانه که بعافیت اند و از یاد فقرا فارغ نه اظهار
اشتیاق ملاقات نموده بودند الله تعالی بوجه احسن میسر سازد امید که نائره این شوق
مشعل شود و نار محبت سر بلند گردد تا از ماسوی بتمام برهاند و رائحه مطلوب بمشام
جان رساند بیت

عشق آن شعله است کو چون بر فروخت * هر چه جز معشوق آنرا جمله سوخت

(۱) نبیره بر وزن صغیره فرزند زاد و عموما و بمعنی پسرزاده خصوصا و گاهی دخترزاده را نیز گویند (غیاث)

بر طریقه بزرگان استقامت دارند و جای شانرا نیک نگهدارند و خدمت فقرا و طالبان را بوجه احسن کنند و بر جاده شریعت محکم باشند و سنت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم بدنجان گیرند و از بدعت محترز شوند و با مبتدع صحبت ندارند و از وی گریزان بوند (اهل البدعة کلاب اهل النار) شنیده باشند و در طریقه بزرگان امری احداث نکنند که برکات طریق تا زمانی فائض است که بامور محدثه آنها ملوث نساخته اند و از طلب حق جلّ و علا باز نه نشینند و بمعرفت او تعالی راه جویند و از هر جا بوئی ازین حدیقه دولت بمشام جان برسد از پی آن شوند مطلوب درین نشأه فائیه حصول این دولت است و مقصود از خلقت انسانی تحصیل معرفت است افسوس است که آنچه از وی [۱] طلب داشته اند بجا نیاورد و بامور دیگر پردازد بیت

ترسم که یار با ما نا آشنا بماند * تا دامن قیامت این غم بمابماند

از ورود بعضی تفرقه‌های صوری نگاشته بودند الله تعالی بجمعیت مبدل گرداند و از کشاکش ما سوی برهاند اکثر مسلمانان که از ان دیار می آیند شکایت از حاکم آنجا مینمایند و از بیدینی و بیعملی او نالان حمدا لله سبحانه که اهل اسلام از شر او خلاص شدند و از شدت او رهائی یافتند ظلم حکام از شامت اعمال ماست اعمالکم عمالکم خود را باصلاح باید آورد و بورع و تقوی باید ساخت (... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ... * الآية. الطلاق: ۲ - ۳) [۲] مامول از احبه دعای سلامتی خاتمه است و السلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی

(۱) قال تعالی (كَلَّا لَمَّا بُقِضَ مَا أَمَرَهُ * عبس: ۲۳)

(۲) واقعه است این کریمه در سوره طلاق از پاره (قد سمع الله *) و قال تعالی ایضا (... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا * ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ سَبِيلًا وَيُعْظِمِ لَهُ أَجْرًا * الطلاق: ۴ - ۵)

مکتوب سی و ششم (۳۶)

بملا مشتاق بهرکی در آنکه محبت جذب معانی مینماید و ترغیب بر وظائف طاعات و عزلت و انقطاع و آنکه مقصود از سیر و سلوک نه شیخی و نه مرید گرفتن است بلکه مقصود حصول نیستی و گم شدن است بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و تبليغ الدعوات میرساند کتابتی که از راه محبت فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت باید که همبرین منوال احوال ظاهر و باطن خود را می نوشته باشند که سبب توجه غائبانه است مخدوما هر چند صحبت تاثیر عظیم دارد لیکن محبت غائبانه نیز جذب معانی مینماید و راه فیض را میکشاید

مصراع

بوی جنسیت کند جذب صفات

بر وظائف طاعات سرگرم باشند و کمر همت را در خدمت مولای حقیقی جلّ شانه چست بر بندند و بعزلت راغب باشند و بقدر ضرورت با خلق در آمیزند بی ضرورت باینها صحبت داشتن سم قاتل است آری با طلبه صحبت دارند و بقدر افاده و استفاده باینها مختلط بوند عزیز می گفته است لا تصحب الاشرار و لا تقطع عن الله بصحبة الاخيار و از عدم اطلاع بر احوال خود و احوال یاران در بار نباشند مقصود احوال است علم باحوال اگر بدهند نعمت است و اگر ندهند غم نیست هر کرا از شما نصیب است البته از شما فیض مند خواهد شد مقصود از سیر و سلوک شیخی و مرید گرفتن نیست مقصود ازان ادای وظائف بندگی است بی منازعت نفس و نیز مقصود نیستی و گمنامی است و زوال رعونت [۱] و انانیت اماره که معرفت بآن مربوط است هر که باین کس رجوع میکند و انابت می آرد او را از حق باز داشته بخود مشغول میسازد و هر که رجوع نمی آرد او را بحق میدارد ممنون او باید شد

(۱) رعونت بضمین سرکشی و خود آرائی

رباعی

یا رب همه خلق را بمن بدخو کن * وز جمله جهانیان مرا یکسو کن
روی دل من صرف کنی از هر جهتی * در عشق خودم یکجهت و یکرو کن

و السلام اولا و آخرا

مکتوب سی و هفتم (۳۷)

بمیر عبد الله بخشی کابلی در تحریض بر طلب حق جلّ و علا بسم الله
الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التّحیات میرساند مجاری امور مشکور است
امید که آن عزیز نیز بسلامت و عافیت باشد و بر جادۀ شریعت علیّه و سنت سنیه
مستقیم بود و از قشر بلب آید و از لفظ بمعنی گراید خوش گفت بیت

قومی ز وجود خویش فانی * رفت زحروف در معانی

صحیفۀ شریفه رسیده سبب مسرت گردید باید که همبرین منوال از احوال خیر مآل خود
مینوشته باشند که باعث توجّه غائبانه است اظهار طلب نموده بودند حق سبحانه آتش
طلب را مشتعل گرداند و شعله شوق را سر بلند کند تا از ماسوی بتمام برهاند و بمحبت
ذاتیه رساند مکرما باندازه محبت و شوق راه فیض مفتوح است و از باطن بیاطن راه
کشاده امیدوار باشند نوشته بودند که بیکی از خلفای این سر زمین امر شود که واسطه
حصول مطالب این فقیر بود و توجّهات مصروف میداشته باشد مخدوما شیخ عبد الکریم
اینجا حاضر بود باو گفته ام و خواجه محمد حنیف همانجا است بشما خواهد فهمانید
احتیاج نوشتن نیست به هر کدام که رجوع نمایند نیک است و السلام اولا و آخرا

مکتوب چهل و دوم (۴۲)

بصوفی سعد الله کابلی در جواب وقائع روشن او و آنکه نسبت از هرجا برسد از پیر خود باید دانست بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی کتابتی که برادر عزیز ملا سعد الله فرستاده بودند رسید خوشوقت ساخت حمدا لله سبحانه که بجمعیّت اند و روز به اند بدانند آنکه در واقعه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلّم و حضرت جبرئیل را علیه السلام دیده اید و با یکدیگر مکالمه نموده اید و نسبت و کیفیت خاص که برین واقعه مترتب گشته و روز دیگر که نسبت محویّت و تلاشی و شوق و شورش که در سر افتاده و در نماز عصر که کیفیت عظیم دست داده همه بوضوح پیوست و سبب خوشدلی گردید و حضرت ایشان مارا و حضرت خواجه بزرگ و غوث الثقلین را که دیده اید و میگویند که این اعزّه برای تربیت شما آمده اند و نسبتها از هر کدام رسیده و خلعتها عنایت فرموده نیک و مبارک است لیکن اینقدر باید دانست که از هرجا فیض و نسبت که مشاهده کرده شود آنرا راجع به پیر خود باید ساخت که بصورت عزیزی متمثل شده افاضه نسبت فرموده است والسلام اولاً و آخراً

مکتوب چهل و سیوم (۴۳)

بخواجه محمد حنیف کابلی در ارجاع حوادث باراده او تعالی و عدم تلون بآن.

بسم الله الرحمن الرحيم. بعد الحمد و الصلوة و ارسالی التّحیّات باخوی ارشدی میرساند احوال و اوضاع فقراء این حدود مستوجب حمدست المسئول من الله سبحانه

سَلَامَتُكُمْ وَاسْتِقَامَتُكُمْ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا احوال را نویسان باشند و روز به بوند (مَنْ اسْتَوَى يَوْمَاهُ فَهُوَ مَعْبُودٌ) آجبه دور افتاده را بدعای خیر یاد آرند از تقلباتِ زمانه و انقلاب اهل زمانه دلتنگ نشوند و از خفض و رفع آن متلون نگردند بلکه عبرت گیرند و بر خود ترسان و لرزان باشند (قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ) [۱]

ع چوبید بر سر ایمان خویش می لرزم * از مکر خداوندی جلّ شانه باید اندیشید و از استدراج باید ترسید (... عَلَيكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ... * المائدة: ۱۰۵) همه را از حق سبحانه باید دانست و همه را باو تعالی باید سپرد.

بیت: از خدا دان خلاف دشمن و دوست

که دل هر دو در تصرف اوست

(رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ * آل عمران: ۸)

مکتوب چهل و چهارم (۴۴)

بخواجه عبید الله کولابی در شرح کمالات فنا و بقا و در آنکه مدارِ کار بر فضل ست لیکن از اعمال نا گزیرست.

بسم الله الرحمن الرحيم. بعد الحمد و الصلوة وارسالی التَّحِيَّاتِ میرساند مکتوب مرغوب که نامزد این مسکین نموده بودند بورود آن بهجت و مسرت روی نمود مندرج بود که در نماز عصر حالی طلوع نمود دید که أعراضی که ذاتِ اینکس بودند باصلِ خود عود کردند و هیچ نامی و نشانی از آنها نماند و بتمام مضمحل و متلاشی در اصل خود گشتند و اکثر محویت آنقدر روی میدهد که شعوری بر خود و بر غیر خود نمیماند مخدوما این محویت و این عودِ کمالات باصل درجه کامله است در فنا و اطمینان نفس و اسلام حقیقی برین نوع فنا مترتب ست و آنچه وارد شده (مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا) مراد از موت همین فناست که نفس درین فنا بطلوع قهرمان محبت و نزول صاعقه احدیت از دید و دانش

(۱) رواه ابن ماجه و الترمذی بلفظ ان القلوب بين اصبعين من اصابع الله الخ.

ماسوی رسته است و از انانیت گذشته بلکه از خود نامی و نشانی نگذاشته و به تیغ هوای غیبِ هویتِ مقتول گشته اینچنین مقتول و گم شده را نوید (أَوْمَنْ كَانَ مَيِّتًا فَآخِيْنَاهُ... * الانعام: ۱۲۲) و بشارتِ (من قتلته فانا دِئته) ^[۱] سر باوج برده و معامله او را از همه پیش ساخته این حیاتی که بعد ازین موت است بکرم الله تعالی زوال پذیر نیست و چون موهبتِ صرف ست موت آنرا نتواند برداشت صورتِ موت ست حقیقتِ موت نیست تا مضاداتِ بحیاتِ حقیقی داشته باشد و اجتماع محال بود (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا يُمُوتُونَ وَلَكِنْ يُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ) شنوده باشند و کریمه (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ... * آل عمران: ۱۶۹) ع هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق * و باعتبار صورت موت فرمود (... أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ... * آل عمران: ۱۴۴) فَلَا مُنَافَاةَ نوشته بودند از اعمال یأس متصور میشود چنان مینماید که این اعمال که این مقصر دارد درین درگاه هیچ نیست و لاشی محض ست حیران ست که چگونه عمل کند که شائسته این درگاه باشد مخدوما آنچه نوشته اند راست و درست ست مدارِ کار برفضل ست لیکن از عمل ناگزیرست ولی درعمل کوششِ بلیغ باید کرد و اعتماد بر فضل و رحمت داشته باشد و این عمل را لائق درگاه نباید دانست بزرگان گفته اند اِعْمَلْ وَاسْتَغْفِرْ از رابعه پرسیدند بِمَ تَرْجِيْنَ مَا تَرْجِيْنَ قَالَتْ بِيَأْسِي مِنْ جُلِّ عَمَلِيْ فِي حَدِيثِ آتَمَدَه است که هیچکس بعمل خود نجات نخواهد یافت گفتند و لَأَنْتَ يَا رَسُوْلَ اللَّهِ فَرَمُوْدُنْد (وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّذَنِي اللَّهُ مِنْهُ بِرَحْمَةٍ) ^[۲] آنچه در واقعه دیده اند در مجلس رسالت پناه صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نعمتهاست و بتو امرست که آنرا قسمت نمائی و تو هر جا میرسانی و فقیر را باجمعی دیگر برده بملازمت و پابوسِ آنسرور علیه و علی آله الصَّلَاةُ وَ التَّحِيَّاتُ مشرف گردانیده نیک و مبارک ست و بارِ دیگر دیده اید که تو در پهلوی آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نشسته و ساعتی نگذشته بود که صورتِ تو غائب شده حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بجای تو ظاهر شدند باز

(۱) یا درد بساز که دوی تو منم گری بر سر کوی عشق من کشته شوی

در کس منگر که آشنای تو منم ★ شکرانه بده که خون بهای تو منم

(۲) رواه البيهقي في الدعوات الكبير مشكوة باب قيام شهر رمضان.

صورتِ مبارک آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم غائب گردید و توجای ایشان نمودار شدی تاسه مرتبه اینچنین مشاهدها افتاد حمداً لله سبحانه علی ذلك و علی جمیع نَعْمَائِهِ.

مکتوب چهل و پنجم (۴۵)

بسید نور الدهر باره [۱] در موعظت مرقوم شد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مکتوب مرغوب سیادت پناه میرسید نور الدهر رسیده مسرت بخش گردید باید که همبرین منوال از احوال ظاهر و باطن خود قلمی مینموده باشند که باعث توجه غائبانه است اوقات را بنیاد حق جلّ و علا معمور دارند و در تحصیل مرضیات او عزّ برهانه بجان کوشند و توشه آخرت را مهیا سازند در دنیا برای خوردن و خفتن نیاورده اند و بجهت عیش و تنعم نیافریده اند محلّ عیش و تنعم در پیش است اَللّهُمَّ اِنَّ الْعَيْشَ عَيْشُ الْاٰخِرَةِ بَلْكَهْ بَرَاى طَاعَتِ وَ بِنْدَگِى آفَرِيْدَه اَنْد وَ بَرَاى مَعْرِفَتِ خَوِيْش آوَرْدَه اَنْد دَر اَدَاى و ظَائِفِ بِنْدَگِى جِدّ وَ جَهْدِ مَرْعِى بَايْد دَاشْت وَ دَر حَصُوْلِ مَعْرِفَتِ وَ طَلْبِ اَنْ خُوْد رَا قَرَار وَ اَرَامِ نَبَايْد دَاْد وَ اَز هِرْجَا بُوى اَز اَنْ بَمِشَامِ جَان بَرَسْد اَزِ پِى اَنْ بَايْد شَدْ خُوْشِ گُفْت.

بیت:

بچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام
دل ترا میطلبد دیده ترا میخواهد

وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَ اٰخِرًا.

مکتوب چهل و ششم (۴۶)

بجان محمد بیگ کولابی در بیان آنکه صید هستی حقیقی جز بدام نیستی نتوان نمود
بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات میرساند احوال
بهمه حال مستوجب حمدست المسئول من الله تعالى عافيتكم واستقامتكم ظاهراً و باطناً
چند کتابت از شما پی در پی رسید چون متضمن سلامتی و ظهور نیستی و دید قصور بود
سبب مسرت گردید حق سبحانه و تعالی این دید را زیاده کند و بهستی حقیقی خود
آگاهی بدهد تا بدام نیستی صید هستی نمایند قتیل عشق را بشارت (من قتلته فانا
ديته) کافی ست و کشته تیغ محبت را نوید (... فاحييناه و جعلنا له نوراً... * الانعام: ۱۲۲) سر
باوج برده بیت: گر بر سر کوی عشق ما کشته شوی * شکرانه بده که خونهای تو منم
* والسلام عليكم و على سائر من اتبع الهدى و التزم متابعة المصطفى عليه و على آله
الصلوات و التسليمات و التحیات و البرکات العلی.

مکتوب چهل و هفتم (۴۷)

بمیرزا محمد صادق پسر نصیر خان در بیان حقائق و خصائص طریقه حضرات خواجگان و
ایمای بآنچه حضرت ایشان ما بآن ممتازند و بیان کیفیت طریقه نفی و اثبات.
بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات میرساند مکتوب
مرغوب که درینولا بدست کس خود نامزد این مسکین نموده بودند بورود آن مبتهج و
خوشوقت گردید حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت علیه و سنت سنیه مستقیم و
مستدیم داشته باطن را به نسبت حضرات خواجها معمور دارد اندک این طریق از بسیار
طرق دیگر بهتر و مرغوب ترست این طریق اقرب طرق ست و البته موصل ست طالب

صادق اگر در صحبتِ پیرِ کامل افتد امیدست که در راه نماند و اگر در صحبت ناقص افتد گناهِ طریق نیست که او خود واصل نیست دیگری در صحبت او چگونه واصل گردد و درین طریق اندراجِ نهایت در بدایت ست مبتدی رشید این طریق از چاشنیِ نهایت بی بهره نیست لیکن مدارِ طریقه ما بر صحبت ست و بر توجّه پیر ترقی وابسته بآنست مریدِ مستعد هر چند در غیبت پیر از باطن او بقدر محبت و عقیدت بهره مندست و اخذِ فیوض و برکات مینماید لیکن از صحبت تاغیبت صد چند تفاوت ست و نازکیهای که حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسرّه درین طریقه نموده اند و تحقیقات و تدقیقاتِ طریق که بکار برده و معامله را از حسیض باوج رسانده و نسبت و طریق که آنحضرت بآن ممتاز اند و آن نسبت بعد از هزار سال بر منصّه ظهور آمده و از سر نو تازه گشته و تا درین مدّت مختفی مانده و پرده از روی کار نکشوده چنانچه از رسائل و مکاتیب آنحضرت شطری ازان واضح و لائح ست تا کجا بیان نماید طریقه نفی و اثبات طلب نموده بودند مینویسد موافق آن بعمل آرند و امیدوار برکات آن باشند هر چند ترقی واضح و تأثیر کامل منوط به صحبت و توجّه ست اما مَا لَا يُدْرِكُ كُلَّهُ لَا يُتْرَكُ كُلَّهُ طریقه نفی و اثبات این ست زبان را بکام بچسپانند و لبهارا بر بندند و دم را زیر ناف حبس کنند و لفظ لارا بخیال از ناف بکشند و بفرق [۱] سر برسانند و لفظ إله را از فرق سر بکتف راست بیارند و لفظ إله را از کتف راست بر دل ببرند و دم در حبس باشد و معنی این کلمه را نیز با این کلمه در خیال آرند باین روش (نیست هیچ مقصودی جز ذاتِ پاک) همراه لا (نیست) تصوّر کنند و بِاللّه (هیچ مقصودی) و به الآله (جز ذاتِ پاک) تعقل نمایند. در هر نفس طاق بگویند یکبار یا سه بار یا پنج بار یا هفت بار و همین طور بتدریج زیاده کنند تا نفس وفا کند و بهمین سبب این ذکر را وقوف عددی گویند یعنی بر عدد ذکر واقف باشد تا در هر دمی طاق گوید نه جفت والسلامُ علیکم و علی سائر من التبع الهدی.

(۱) فرق بالفتح جدا کردن و کشادن راه میان موی سر و میان سر و بمعنی سر و بمعنی کشادگی میان موی سر.

مکتوب چهل و هشتم (۴۸)

بشیشخ عبد الرحمن برادر شیخ عرب بخاری در برکات زمین هند و تحریرص بر دوام حفظ نسبت.

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند مکتوب مرغوب که از راه محبت ارسال داشته بودند خوشوقت گردانید نوشته بودند که از کشمیر اراده ولایت [۱] نموده بودم که بروم در پشاور خدمت حاجی جیو نگذاشتند الخیر فیما صنع الله سبحانه ظاهراً خیریت درین باشد مخدوما در هندوستان هم ولایت میسرست چرا همین جا بسیر معنوی اراده ولایت نکنند و طالب این دولت را نباشند و سفر در وطن نمایند و به سیر انفسی از سیر آفاقی مستغنی باشند امروز در هندوستان آن میسرست که در اکثر جاها میسر نیست از کثرت فیوض و واردات رشک بقاع و بلادست و از مزج صباحت و ملاححت شباهت تام بتربیت یثرب و بطحا در حسن ولطافت دارد از انوار و برکات آن بیش از بیش امیدوارست سخن بجای دیگر رفت باید که بر طریقه مأخوذه مداوم باشند و در نگهداشت نسبت باطن ساعی بوند آنقدر بر محافظت نسبت کوشند که نسبت حضور ملکه دل شود و انقطاع تام از ماسوی مذکور حاصل آید این کار دولت ست کنون تا کرا دهند * والسلام اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

مکتوب چهل ونهم (۴۹)

بمحمد میرک بیگ بدخشی در بیان آنکه چون مطلوب حقیقی و رای آفاق و انفس ست طالب اورا باید که از آفاق و انفس بگذرد و و رای آن جولان نماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بعد الحمد و الصلوة و ارسال التَّحِيَّاتِ میرساند حمداً
لله سُبْحَانَهُ که از سفرِ طویل بعافیت مراجعت واقع شد الحال بسیر انفسی بپردازند و از
سیر مستطیل بسیر مستدیر برآیند و از بعد بقرب گرایند نهایت کار نزد قوم سیر انفسی
است سیر آفاقی را دور از کار میدانند و یافتِ مطلوب را منحصر در انفس میگویند
میفرمایند بیت :

چون جلوه آن جمال بیرون ز تو نیست * پا در دامان و سر بجیب اندر کش
و نزد حضرت ایشان ما قدَّسنا الله سبحانه بسرِّ العزیز سیر انفسی در رنگ سیر آفاقی
از یافتِ مطلوب تهی ست او تعالی چنانچه و رای آفاق ست و رای انفس ست نیز هر چه
در مرایای آفاق و انفس جلوه گریست همه آیات و ظلال ست و تسلی بشبه و مثال ست
پس مطلوب را ماورای آفاق و انفس باید جست و و رای سلوک و جذبہ باید پیوست و و رای
خروج و دخول باید طلبید عقل عقیل سرِّ این معمارا نتواند کشود و رای خروج و دخول
و بیرون آفاق و انفس نتواند تصوّر نمود عرفتُ رَبِّي بجمع الاضدادِ و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب پنجاهم (۵۰)

بحاجی مصطفی بنگالی در نصیحت و تفقید احوال او.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بعد الحمد و الصلوة و ارسال التَّحِيَّاتِ میرساند احوال
و اوضاع اینحدود مستوجب حمدست الْمَسْئُولُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَافِيَتُكُمْ و اسْتِقَامَتُكُمْ
ظاهراً و باطناً فَإِنَّهَا مِلَاكُ الْأَمْرِ و مَدَارُ النَّجَاةِ مَدْتِيسْت که از احوال و اوضاع شما اطلاع
ندارد خاطر نگرانست معلوم نیست که بچه وضع میباشید و بکدام مردم صحبت میدارید
بیشتر بعزلت راغب اید یا بعشرت طریقه بمردم میگوئید یا نه و اگر میگوئید چه قسم تأثیر
می بخشد بسرحد فنا کسی میرسد یا نه بعلم ظاهر بیشتر اشتغال است یا بذکر و مراقبه
راه ترقی مفتوح ست یا نه (مَنْ اسْتَوَى يَوْمَآهُ فَهُوَ مَغْبُوتٌ)

بیت:

خوابم بشد از دیده درین فکر جگر سوز
کاغوش که شد منزل و آسائش خوابت

بالجمله حالات را نویسان باشند و اوقات را معمور دارند بعزلت بیشتر راغب بوند و از اشتغال بعلم ظاهر هم فارغ نباشند و اگر طالبی بیاید باحوال او پردازند توشه آخرت را آماده سازند و شبهای تاریک را بگریه و استغفار روشن دارند و دوستان را بدعای خیر یاد دارند و السّلام أوّلاً و آخراً.

مکتوب پنجاه و یکم (۵۱)

بمرزا محمد هادی در بیان آنکه طالب و وحدت را ترك كثرت ناگزیرست و تحریص بر اتباع سنت و اجتناب از بدعت.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الَّذِينَ اصطفى قُلِ اللهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ مَخَدُومًا وَوَحْدَتًا وَكَثْرَتًا ضِدَّ يَكْدِيغِرْنَ طَالِبِ وَوَحْدَتًا رَا تَرَكَ كَثْرَتًا نَا كَزِيرَسْتِ هَر قَدْر جِهَات كَثْرَت بَاخُود دَارِد هَمَان قَدْر اَز وَوَحْدَتِ حَقِيقِي دُور وَ مَهْجُورَسْت وَوَحْدَانِي بَايِد بُوَد هَم اَز رُوي طَلَب وَ مَحَبَّت وَ هَم اَز رُوي عِلْم وَ ارَادَت تَا مَنَاسِبَت پيدا آيد وَ مَرَاتِ وَوَحْدَتِ گَرَدَد وَ بَتَوْحِيدِ حَقِيقِي رَسَد التَّوْحِيدُ إِسْقَاطُ الْإِضَافَاتِ اَوَاقَاتِ رَا بَذَكَر وَ فِكْرِ مَعْمُور دَارِنْد وَ دَر تَنوِيرِ بَاطِنِ كُوشَنْد كِه مَحَلِّ نَظَرِ مَولِي سَت وَ تَنوِيرِ بَاطِنِ مَنوُطِ بَدَاوَمِ ذَكَرِ وَ مَرَاقِبِه اَسْت وَ مَرَبُوطِ بَادَايِ وَ ظَانِفِ بِنَدَگِي وَ اِدَايِ فَرَائِضِ وَ سَنَنِ وَ وَاجِبَاتِ وَ اجْتِنَابِ اَز بَدَعَتِ وَ مَحْرَمَاتِ وَ مَكْرُوهَاتِ هَر قَدْر كِه دَر اَتْبَاعِ شَرِيعَتِ وَ سَنَتِ وَ اجْتِنَابِ اَز بَدَعَتِ كُوشِيْدِه آيد نُورِ بَاطِنِ بِيْفَزَايِد وَ رَاهِي بَجَنَابِ قَدَسِ بَكَشَايِد اَتْبَاعِ سَنَتِ الْبَتِه مَنجَبِي سَت وَ نَتِيْجِه بَخْشِ وَ رَافِعِ دَرَجَاتِ اِحْتِمَالِ تَخَلْفِ نَدَارِد وَ مَا وَرَايِ اَن خَطَرِ دَر خَطَرَسْتِ وَ رَاهِ شَيْطَانِ فَالْحَذَرُ كُلُّ الْحَذَرِ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ دِينِ قَويْمِ رَا كِه بُوَحِي قَطْعِي ثَابِتِ شَدِه اَسْت بَتْرَهَاتِ وَ اَوَهَامِ وَ خِيَالَاتِ نَمِيَتَوَانِ بَر دَاشْتِ مَا عَلَيِ الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ عَلَيِ سَائِرِ مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدَى وَ اَلْتَرَمُ مُتَابِعَةُ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَ عَلَيِ آلِهِ الصَّلَاةُ وَ التَّسْلِيمَاتُ وَ الْبَرَكَاتُ الْعُلَى.

مکتوب پنجاه و پنجم (۵۵)

مشیخت پناه شیخ درویش محمد برکی جالندهری در احکام موالات با کفار و احکام تقیه و فضیلت حب و بغض فی الله تعالی ورد معقدمات جماعه که میگویند که فقیری بدنا بودنست بکسی.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العلی الاعلی وسلاماً علی عباده الذین اصطفى خصوصاً علی سید الوری صاحب قاب قوسین أو اذنی و علی آله نجوم الهدی و صحبه البررة الثقی. اما بعد سلام و تحیه ازین مسکین مطالعه فرمایند صحیفه گرامی مشرف ساخت استفساری از کرمیه (لا تَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقِيَةً... * آل عمران: ۲۸) نموده بودند و استکشافی از تفصیل موالات و عدم موالات با کفار و تقیه و عدم تقیه فرموده بودند مکرماً صاحب تفسیر کبیر درین باب به تفصیل سخن کرده آنرا بحسن ایراد مینماید قال فیہ نزلت هذه الآية في تحريم موالاة الكافرين اعلم انه انزلت آيات أخر كثيرة في هذا المعنى منها قوله تعالى (... لا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مِنْ دُونِكُمْ... * آل عمران: ۱۱۸) وقوله سبحانه (لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ... * المجادلة: ۲۲) وقوله تعالى (... لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ... * المائدة: ۵۱) وقوله عز وجل (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ... * المنتحنه: ۱) وقال عز من قائل (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ... * التوبة: ۷۱) واعلم ان كون المؤمن موالياً للكافر يَحْتَمِلُ ثَلَاثَةَ أَوْجُهٍ أَحَدُهَا: أَنْ يَكُونَ رَاضِياً بِكُفْرِهِ وَيَتَوَلَّاهُ لِأَجْلِهِ وَهَذَا مَمْنُوعٌ مِنْهُ لِأَنَّ كُلَّ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مُصَوِّباً لَهُ فِي ذَلِكَ الدِّينِ وَتَصَوِّبُ الكُفْرِ كُفْرٌ وَالرِّضَاءُ بِالْكَفْرِ كُفْرٌ فَيَسْتَحِيلُ أَنْ يَبْقَى مُؤْمِناً مَعَ كَوْنِهِ بِهَذِهِ الصِّفَةِ وَثَانِيهَا: الْمَعَاشِرَةُ الْجَمِيلَةُ فِي الدُّنْيَا بِحَسَبِ الظَّاهِرِ وَذَلِكَ غَيْرُ مَمْنُوعٍ مِنْهُ وَالْقِسْمُ الثَّالِثُ: وَهُوَ كَالْمَتَوَسِّطِ بَيْنَ الْقِسْمَيْنِ الْأَوَّلَيْنِ هُوَ أَنَّ مَوْلَاةَ الْكُفَّارِ بِمَعْنَى الرُّكُونِ إِلَيْهِمْ وَالْمَعُونَةَ وَالْمُظَاهِرَةَ وَالتَّصْرَةَ إِمَّا بِسَبَبِ الْقَرَابَةِ أَوْ بِسَبَبِ الْمَحَبَّةِ مَعَ إِغْتِقَادِ أَنْ دِينَهُ بَاطِلٌ فَهَذَا لَا يُوجِبُ الْكُفْرَ إِلَّا أَنَّهُ مَنِّهِي عَنْهُ

لِأَنَّ الْمُوَالَاةَ بِهَذَا الْمَعْنَى قَدْ تَجَرَّهٗ إِلَى اسْتِحْسَانِ طَرِيقِهِ وَ الرَّضَاءِ بِيَدَيْهِ وَ ذَلِكَ يُخْرِجُهُ عَنِ
 الْإِسْلَامِ فَلَا جَرَمَ هَدَّهٗ تَعَالَى فِيهِ فَقَالَ تَعَالَى (... وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ...)*
 آل عمران: (٢٨) فَإِنْ قِيلَ لِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ مِنَ الْآيَةِ التَّهْيُّ عَنِ اتِّخَاذِ الْكُافِرِينَ
 أَوْلِيَاءَ بِمَعْنَى أَنْ يَتَوَلَّوْهُمُ دُونَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَمَّا إِذَا تَوَلَّوْهُمُ وَ تَوَلَّوْا الْمُؤْمِنِينَ مَعَهُمْ فَذَلِكَ لَيْسَ
 بِمَنْهِيٍّ عَنْهُ وَ أَيْضاً فَقَوْلُهُ (لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكُافِرِينَ أَوْلِيَاءَ...)* آل عمران: (٢٨) فِيهِ زِيَادَةٌ
 مَزِيَّةٌ لِأَنَّ الرَّجُلَ قَدْ يُوَالِي غَيْرَهُ وَلَا يَتَّخِذُهُ مُوَالِيّاً فَالتَّهْيُّ عَنِ اتِّخَاذِهِ مُوَالِيّاً لَا يُوجِبُ التَّهْيُّ
 عَنْ أَصْلِ مُوَالَاتِهِ فَلَمَّا هَذَا الْإِحْتِمَالَانِ وَإِنْ قَامَا فِي هَذِهِ الْآيَةِ إِلَّا أَنْ سَائِرَ الْآيَاتِ الدَّالَّةِ
 عَلَى أَنَّهُ لَا تَجُوزُ مُوَالَاتُهُمْ دَلَّتْ عَلَى سُقُوطِ هَذَيْنِ الْإِحْتِمَالَيْنِ قَالَ الْحَسَنُ أَخَذَ مُسَيِّمَةٌ
 الْكُذَّابُ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لِأَحَدِهِمَا أَتَشْهَدُ أَنَّ
 مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ نَعَمْ نَعَمْ فَقَالَ أَفَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ وَكَانَ مُسَيِّمَةٌ
 يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ بَنِي حَنِيفَةَ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ قُرَيْشٍ فَتَرَكَهُ وَ دَعَا الْآخَرَ فَقَالَ أَتَشْهَدُ أَنَّ
 مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ أَفَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ إِنِّي أَصَمُّ ثَلَاثًا فَقَدَّمَهُ فَقَتَلَهُ
 فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ (أَمَّا هَذَا الْمَقْتُولُ فَمَضَى عَلَى يَقِينِهِ وَ
 صِدْقِهِ فَهَبْنِيئاً لَهُ وَ أَمَّا الْآخَرُ فقبل رُخْصَةِ اللَّهِ فَلَا تَبِعَهُ عَلَيْهِ) وَ اعْلَمْ أَنَّ نَظِيرَ هَذِهِ الْآيَةِ قَوْلُهُ
 تَعَالَى (...إِلَّا مَنْ أَمَرَ وَ قَلْبُهُ مُظْمَنٌ بِالْإِيمَانِ...)* النحل: (١٠٦) ^(١) إَعْلَمْ أَنَّ لِلتَّقِيَّةِ أَحْكَاماً
 كَثِيرَةً وَ نَحْنُ نَذْكَرُ بَعْضَهَا: الْحُكْمُ الْأَوَّلُ أَنَّ التَّقِيَّةَ إِنَّمَا تَكُونُ إِذَا كَانَ الرَّجُلُ فِي قَوْمٍ
 كُفَّارٍ وَ يَخَافُ مِنْهُمْ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَالِهِ فَيُدَارِيهِمْ بِاللِّسَانِ وَ ذَلِكَ بِأَنْ لَا يُظْهِرَ الْعَدَاوَةَ
 بِاللِّسَانِ بَلْ يَجُوزُ أَيْضاً أَنْ يُظْهِرَ الْكَلَامَ الْمُوهِمَ لِلْمَحَبَّةِ وَ الْمُوَالَاةِ وَ لَكِنْ بِشَرْطِ أَنْ يُضْمِرَ
 خِلَافَهُ وَ أَنْ يُعَرِّضَ فِي كُلِّ مَا يَقُولُ فَإِنَّ التَّقِيَّةَ تَأْثِيرُهَا فِي الظَّاهِرِ لَا فِي أَحْوَالِ الْقُلُوبِ.
 الْحُكْمُ الثَّانِي لِلتَّقِيَّةِ هُوَ أَنَّهُ لَوْ أَفْصَحَ بِالْإِيمَانِ وَ الْحَقِّ حَيْثُ يَجُوزُ لَهُ التَّقِيَّةُ كَانَ ذَلِكَ
 أَفْضَلَ وَ دَلِيلُهُ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ قِصَّةِ مُسَيِّمَةَ. الْحُكْمُ الثَّلَاثُ لِلتَّقِيَّةِ أَنَّهَا إِنَّمَا تَجُوزُ فِيمَا يَتَعَلَّقُ
 بِإِظْهَارِ الْمُوَالَاةِ وَ الْعَدَاوَةِ وَ قَدْ تَجُوزُ أَيْضاً فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِإِظْهَارِ الْبُذُنِ فَأَمَّا مَا يَرْجِعُ ضَرُّهُ
 إِلَى الْغَيْرِ كَالْقَتْلِ وَ الرِّزَا وَ غَضَبِ الْأَمْوَالِ وَ الشَّهَادَةِ بِالزُّورِ وَ قَذْفِ الْمُحْصَنَاتِ وَ إِطْلَاعِ
 الْكُفَّارِ عَلَى عَوْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ فَذَلِكَ غَيْرُ جَائِزٍ أَبْتَتَّةً. الْحُكْمُ الرَّابِعُ ظَاهِرُ الْآيَةِ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ

(١) يعنى من كفر بالله من بعد ايمانه الا من اكره الخ.

التَّقِيَّةَ إِنَّمَا نَجَلُ مَعَ الْكُفَّارِ الْعَالِيَيْنِ إِلَّا أَنَّ مَذْهَبَ الشَّافِعِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ الْحَالَةَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِذَا شَاكَتِ الْحَالَةَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُشْرِكِينَ حَلَّتِ التَّقِيَّةُ مُحَامَاةً عَلَى النَّفْسِ الْحَكْمِ الْخَامِسُ التَّقِيَّةُ جَائِزَةٌ لِصَوْنِ النَّفْسِ وَهَلْ هِيَ جَائِزَةٌ لِصَوْنِ الْمَالِ يَخْتَمِلُ أَنْ يُحْكَمَ فِيهَا بِالْجَوَازِ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (خُرْمَةٌ مَالِ الْمُسْلِمِ كَخُرْمَةِ ذِمَّةٍ) وَ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ) وَلِأَنَّ الْحَاجَةَ إِلَى الْمَالِ شَدِيدَةٌ وَ الْمَاءُ إِذَا بَاعَ بِالْعَبْنِ سَقَطَ فَرَضُ الْوُضُوءِ وَجَازَ الْإِقْصَارُ عَلَى التَّيْمُمِ دَفْعًا لِذَلِكَ الْقَدْرِ مِنْ نَقْصَانِ الْمَالِ فَكَيْفَ لَا يَجُوزُ هَهُنَا. الْحُكْمُ السَّادِسُ قَالَ مُجَاهِدٌ هَذَا الْحُكْمُ كَانَ ثَابِتًا فِي أَوَّلِ الْإِسْلَامِ لِأَجْلِ ضَعْفِ الْمُؤْمِنِينَ فَأَمَّا بَعْدَ قُوَّةِ دَوْلَةِ الْإِسْلَامِ فَلَا [۱] وَ رَوَى عَوْفُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ أَنَّهُ قَالَ التَّقِيَّةُ جَائِزَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هَذَا الْقَوْلُ أَوْلَى لِأَنَّ دَفْعَ الضَّرَرِ عَنِ النَّفْسِ وَاجِبٌ بِقَدْرِ الْإِمْكَانِ. شَفَقْتَ آثَارًا أَكْثَرَ صُوفِيَّةٍ خَامٍ وَ مَلَا حُدَّةٍ أَيْنَ وَقْتُتِ أَزْمَالَ الْكُفَّارِ بَاكَ نَدَارْتِ وَ مِيكَو يَنْدُ كِه رَاهِ فُقَيْرِي بَدْنَا بُوْدَنْسْتِ بَهِيچَكْسِ سَبْحَانَ اللَّهِ سُرُورِ أَنْبِيَاءِ وَرَيْسِ فُقَرَاءِ وَ أَوْلِيَاءِ رَا كِه (الفقر فخرى) فرموده عليه و على آله الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ حَكْمٌ مِيشُودُ (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ... * التوبة: ۷۳) وَ طَرِيقُهُ مَرَضِيَّةٌ أَوْ نِيْزِ غَلْظَةٌ وَ قِتَالٌ بَا كُفَّارٍ بُوْدُهُ عَجَبٌ فُقَرَا أَنْدُ كِه رَاهِ پِيغْمِبِرِ خُدَا وَ پِيشَوَايِ خُودِ رَا كُذَاشْتِه رَاهِ دِيگَرِ اِخْتِيَارِ كُردِه أَنْدُ وَ خِلَافِ طَرِيقُهُ مَرَضِيَّةٌ أَوْ گُزِيدِه غَيْرِ اَزِ ضَلَالَتِ وَ گُمْرَاهِي نَخَوَاهِدُ اَفْزُودُ (...فَمَاذَا تَعَدُّ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ... * يونس: ۳۲) كُفَّارِ بِيْشَكِ اَعْدَاءِ اللَّهِ أَنْدُ كِه بِنُصُوصِ قَطْعِيَّةٍ ثَابِتِ شُدِه اَسْتِ عَجَبٌ دَعْوَى دُوسْتِي سِتِ كِه بَدِشْمَنَانِ اَوْ دُوسْتِي دَارَنْدُ وَ تَبْرِي نَمِي نَمَايَنْدُ اِگَرِ كُفَّارٌ وَ فُسَاقٌ مَبْغُوضٌ وَ اَعْدَاءُ حَقِّ نَبَا شَنْدُ بُغْضِ فِي اللَّهِ اَزِ وَاجِبَاتِ دِينِ نَبُودِي وَ اَزِ اَفْضَلِ مَقَرِّبَاتِ وَ مَكْمَلِ اِيْمَانِ نِگِشْتِي وَ سَبَبِ حُصُولِ وَايْتِ وَ رِضَا وَ قُرْبِ حَقِّ سَبْحَانِه نَشْدِي عَنِ عَمْرُو بْنِ الْجَمُوحِ أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (لَا يَحِقُّ الْعَبْدُ حَقَّ صَرِيحِ الْإِيْمَانِ حَتَّى يُحِبَّ اللَّهُ تَعَالَى وَ يُبْغِضَ اللَّهُ فَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ أَبْغَضَ اللَّهُ تَبَارَكَ فَقَدْ اسْتَحَقَّ الْوَلَاءَ مِنَ اللَّهِ) رَوَاهُ اَحْمَدُ وَ عَنِ اَبِي اُمَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (مَنْ أَحَبَّ اللَّهُ وَ أَبْغَضَ اللَّهُ وَ اَعْطَى اللَّهُ وَ مَتَعَ اللَّهُ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيْمَانَ) رَوَاهُ اَبُو دَاوُدَ وَ هُمْ دَرِ حَدِيثِ اَمْدِه

(۱) یعنی فلا ثبوت له لعدم الحاجة اليه.

است (تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ يُغْضِ أَهْلَ الْمَعَاصِي وَالْقَوْمُ بِوَجْهِهِ مُكْفَهَرَةٌ وَالتَّمَسُّوا رِضَاءَ اللَّهِ تَعَالَى بِسُخْطِهِمْ وَتَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالتَّبَاعِدِ مِنْهُمْ) رواه ابن شاهین و الدیلمی و هم در حدیث آمده است (اَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى نَبِيِّهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ أَنْ قُلْ لِلْفُلَانِ الْعَابِدِ أَمَا زُهْدُكَ فِي الدُّنْيَا فَتَتَعَجَّلْتَ رَاخَةَ نَفْسِكَ وَأَمَا انْقِطَاعُكَ إِلَيَّ فَتَحَرَّزْتَ بِي فَمَاذَا عَمِلْتَ فِيمَا لِي عَلَيْكَ قَالَ يَا رَبِّ وَمَاذَا عَلَيَّ قَالَ هَلْ عَادَيْتَ فِي عَدَاوَةٍ وَهَلْ وَالَيْتَ لِي وَلِيًّا) حل حظ عن ابن مسعود و الحق که محبت دوستان محبوب و عداوت دشمنان او از لوازم محبت است محبت صادق درین دو عمل محتاج بکسب و تعمل نیست چنانچه در اعمال دیگر محتاج است دوستان دوست چه بلا زیبا بنظر می در آیند و دشمنان او چه قسم زشت اینمعنی در مجاز ظاهر است بهره که دعوی دوستی نماید تا تبری از دشمنان او نکند مقبول نیست از منافق بیش نمیدانند شیخ الاسلام گفته که من بابوالحسن سمعون نه نیکنم که استاد من حضری را می رنجانید و هر که پیر ترا رنجه دارد و تو از وی رنجه نباشی سگ به از تو بود قال الله تعالی (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَخَدَّهٗ... *المتحنة: ٤) بعد از آن فرموده (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ... *المتحنة: ٦) از اینجا معلوم میشود که طالب حق را جل و علا این تبری لا بد و نا گزیرست لا کَمَا زَعَمُوا. حق تعالی میفرماید (... وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ... * آل عمران: ٢٨) یعنی هر که موالاة و دوستی با کافران کند پس نیست آنکس از دوستی و ولایت حق بر چیزی یعنی منسلخ است از ولایت حق تعالی بتمام چه دوستی دو متضاد یعنی دو دشمن جمع نشود چنانچه بعضی مفسران گفته اند. شاعر میگوید.

مصرعه:

تَوَدُّ عَدُوِّي ثُمَّ تَزَعَّمُ أُنِّي
فَلَيْسَ أَخِي مَنْ وَدَّنِي رَأَى عَيْنِي
صَدِيقُكَ لَيْسَ التُّوكُ عَنْكَ بِعَارِبٍ ★
وَلَكِنْ أَخِي مَنْ وَدَّنِي فِي الْمَغَائِبِ

پس هر که دعوی محبت حق کند و تبری از اعدای او ننماید در دعوی کاذب است و بعضی مفسران گفته اند پس نیست آنکس از دین خدا بر چیزی یعنی از دین هیچ ندارد

(١) خواجه ابواسمعیل عبد الله ابن ابی منصور محمد انصاری از اولاد حضرت ابویوب انصاری رضی الله عنهم.

وهر که از دین بی نصیب ست از قرب و معرفت چه نصیب دارد و (...وَيُحَذِرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ... * آل عمران: ۳۰) یعنی می ترساند شمارا حق سبحانه و تعالی بسبب موالاته کفار از عذابی که صادرست از ذات. گفته اند که این تهدید عظیم ست دلالت دارد بر نهایت قبح منهی عنه فی التفسیر الکبیر رَوَى أَنَّهُ قِيلَ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِنَّ هَهُنَا رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْحَيْرَةِ يَعْنِي نَضْرَانِيًّا لَا يَعْرِفُ أَقْوَى حِفْظًا وَلَا أَحْسَنَ خَطًّا مِنْهُ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَتَّخِذَ كَاتِبًا فَاِمْتَنِعْ عَمْرُ مِنْ ذَلِكَ وَقَالَ إِذَا اتَّخَذْتُ بَطَانَةً مِنْ غَيْرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَدْ جَعَلَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هَذِهِ الْآيَةَ دَلِيلًا عَلَى النَّهْيِ عَنِ اتِّخَاذِ النَّضْرَانِيِّ بَطَانَةً وَرَوَى عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ أَنَّهُ قَالَ قَالَ قُلْتُ لِعُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِنَّ لِي كَاتِبًا نَضْرَانِيًّا فَقَالَ مَالِكٌ قَاتَلَكَ اللَّهُ الْآتَخَذْتَ حَنِيفِيًّا أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ... * المائدة: ۵۱) قُلْتُ لَهُ دِينُهُ وَلِي كِتَابَتُهُ فَقَالَ لَا أَكْرَمُهُمْ إِذْ أَهَانَهُمُ اللَّهُ وَلَا أَعِزُّهُمْ إِذْ أَدَلَّهُمُ اللَّهُ تَعَالَى وَلَا أُذْبِيهِمْ إِذْ أَبْعَدَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى قُلْتُ لَأَيِّتِمُ أَمْرُ الْبَصْرَةِ إِلَّا بِهِ فَقَالَ إِنْ مَاتَ النَّضْرَانِيُّ فَمَا تَصْنَعُ بَعْدَهُ فَمَا تَعْمَلُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ فَأَعْمَلُهُ الْآنَ وَاسْتَغْنِي عَنْهُ بَعِيرِهِ. حضرت ایشان ما رضی الله تعالی عنه درمکتوبات قدسی آیات خود مینویسند که حضرت ابراهیم خلیل الله علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام این همه بزرگی که یافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان او تعالی بوده قال الله تعالی (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ... * الممتحنة : ۴) و هیچ عمل در نظر فقیر از برای حصول رضای حق جل و علا برابر این تبری نیست میباید دانست که حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عداوت ذاتی ست و آله آفاقی مثل لات و عزی و عبده ایشان بالذات دشمنان حق اند جل سلطان و خلود نار جزاء این عمل شنیع ست و آله هوائی نفسانی و سائر اعمال سیئه این نسبت ندارند زیرا که عداوت و غضب نسبت باینها ذاتی نیست اگر غضب ست بصفات منسوب ست و اگر عقاب و عتاب ست بافعال راجع لهذا خلود نار جزاء این سیآت نگشته بلکه مغفرت ایشان را منوط بمشیت خود داشته [۱] وَلْيَكُنْ هَذَا آخِرَ الْمَكْتُوبِ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ دَائِمًا وَسَرْمَدًا وَعَلَى آلِهِ الْكِرَامِ وَصَحْبِهِ الْعِظَامِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ.

مکتوب پنجاه و ششم (۵۶)

بمیرزا ابوالعالی در جواب کتابت او که اظهار طلب شوق و صحبت نموده بود با ذکر بعضی از احوال شیخ عبد الخالق که از یارانست و ختم مکتوب بحديث جلیل القدر.

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى وتقدس ساحت سینه را از نقوش ماسوای مصفاً و از دنس هوا مزگی ساخته بظهور اشعاعات جمال لایزالی که میرا از حیر و هم و خیال ست مُزَيَّب و مُزَيَّن گرداناد التفات نامه گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند مشرف ساخت چون مخبر از سلامتی ذات با برکات بود مسرت افزود آنچه در باب برادر دینی شیخ عبد الخالق مرقوم فرموده بودند بوضوح انجامید چون استخاره راه نمیدهد موقوف باشد که بر تقدیر ملاقات آنچه مقدرست و نصیب طرفین ست بظهور خواهد پیوست مگر ما شیخ عبد الخالق یکچندی در صحبت گزرانیده است و اخذ فوائد ضروریه این راه نموده است و از تلوین بتمکین پیوسته و از فنا که رکن اعظم این راه است آگاهی یافته اورا خالی از حال چگونه توان گفت مگر باعتبار آنکه از حال گذشته بمحوّل حال پیوسته است چه حال از تلوین خبر میدهد و صاحب تمکین حال را پس پشت داده است بلی اذواق و مواجید اموریست که بباطن تعلق دارد و اطلاع بر آن بی امداد ربّانی و بی تخلق باخلاق الهی جلّ شانه متعسرست (اولیائی تحت قبای لیعرفهم غیری) بسیاری از اولیای هستند که بر ولایت خود هم اطلاع ندارند و ظاهرشان از باطنشان بیخبرست دیگران بولایت شان بی اعلام سبحانی مشکل که پی برند.

مصراع : کس چه داند که درین گرد سواری باشد

و بر تقدیریکه مشار الیه خالی و بی بهره باشد اورا درین امر خطیر نباید دید و مرسل را در مرآت من آرسل باید ملاحظه نمود.

مصراع : ایشان نیستند این همه الحان ز مُطرب ست

مع ذلك چون اقبال قلب ایشان باین عزیز نیست موقوف دارند و مترصد باشند تا از پرده غیب چه ظهور میکنند.

بیت:

سعادت‌هاست اندر پرده غیب
نگه کن تا کرا ریزند در جیب

این حقیر در دعا و توجه و آنچه لوازم خیر خواهی ست بتقصیر راضی نیست و کمال آن ملاذ را از دل و جان می‌خواهد (...إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ * هود: ۶۱) و لَنْخْتِمِ الْمَكْتُوبَ بِخَاتِمَةٍ حَسَنَةٍ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَل رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ اخْتَبَسَ عَنَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ غَدَاةٍ عَنْ صَلَاةِ الصُّبْحِ حَتَّى كِدْنَا نَتَرَا يَا عَيْنَ الشَّمْسِ فَخَرَجَ سَرِيعاً فَشُوبَ بِالصَّلَاةِ فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَتَجَوَّرَ فِي الصَّلَاةِ فَلَمَّا سَلَّمَ دَعَا بِصَوْتِهِ فَقَالَ (لَنَا عَلَى مَصَافِكُمْ كَمَا أَنْتُمْ ثُمَّ انْفَتَلَ إِلَيْنَا ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنِّي سَأُحَدِّثُكُمْ مَا حَبَسَنِي عَنْكُمْ الْغَدَاةَ إِنِّي قُمْتُ مِنَ اللَّيْلِ فَتَوَضَّأْتُ وَصَلَّيْتُ مَا قَدَّرَ لِي فَتَعَسْتُ فِي صَلَاتِي حَتَّى اسْتَفْلَيْتُ فَإِذَا أَنَا بِرَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ قُلْتُ لَبَّيْكَ رَبِّ قَالَ فِيمَ يَخْتَصِمُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى قُلْتُ لَا اذْرَى) قَالهَا ثَلَاثًا قَالَ (فَرَأَيْتَهُ وَضِعَ كَفَّهُ بَيْنَ كَتِفَيْ فَوَجَدْتُ بَرْدَ أَنَامِلِهِ بَيْنَ تَدْيَيْ فَتَجَلَّى لِي كُلُّ شَيْءٍ وَعَرَفْتُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ قُلْتُ لَبَّيْكَ رَبِّ قَالَ فِيمَ يَخْتَصِمُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى قُلْتُ فِي الْكُفَّارَاتِ قَالَ مَا هُنَّ قُلْتُ مَشَى الْأَقْدَامَ إِلَى الْجَمَاعَاتِ وَالْجُلُوسِ فِي الْمَسَاجِدِ بَعْدَ الصَّلَاةِ وَإِسْبَاغِ الْوُضُوءِ عِنْدَ الْكُرْبَاهَاتِ قَالَ ثُمَّ فِيمَ قُلْتُ فِي الدَّرَجَاتِ قَالَ وَمَا هُنَّ قُلْتُ إِطْعَامِ الطَّعَامِ وَلَيْنُ الْكَلَامِ وَالصَّلَاةُ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ قَالَ سَلِّ قُلْتُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَتَرْكَ الْمُنْكَرَاتِ وَحُبَّ الْمَسَاكِينِ وَأَنْ تَغْفِرَ لِي وَتَرْحَمَنِي وَإِذَا أَرَدْتَ فِتْنَةً فِي قَوْمِي فَتَوَفَّنِي غَيْرَ مَفْتُونٍ وَ أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبَّ عَمَلٍ يُقَرِّبُنِي إِلَى حُبِّكَ) فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (إِنَّهَا حَقٌّ فَأَذْرِسُوهَا ثُمَّ تَعَلَّمُوهَا) رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هَذَا الْحَدِيثُ صَحِيحٌ وَسَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ عَنِ هَذَا الْحَدِيثِ فَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ.

مکتوب پنجاه و هشتم (۵۸)

بملا قاسم رو پری در بیان آنکه فنا و بقا بعلاقه ظلیت و اصالت است چون معامله بغیب ذات افتد تعالی و این علاقه نماوند کارخانه فنا و بقا انقطاع پذیرد و در بیان آنکه وجه را بوجه راه است نه بذات تعالی و در بیان بعضی از کمالات صلوتیه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى مکتوب مرغوب رسیده مسرت بخش گردید چون متضمن احوال پسندیده و اذواق سنیه بود مسرت بر مسرت افزود نوشته بودند که اکثر از خود اثری و نشانی نمی فهمد وجود و توابع آنرا عاریتی محض میدانند و این دید بدیهی اولی گشته و بقای خود را گاهی بذات او سبحانه تعالی می فهمد و اکثر اوقات بصفات اما درین وقت هم پرتوی از ذات ملحوظ میشود حمداً لله سبحانه بدرجه کمال از فنا و بقا رسیده اند و زوال عین بحصول پیوسته و آنچه از دید عاریت نوشته اند البته عاریت و امانت باهل آن عائد گشته و ظل باصل پیوسته باشد و عدم نیز که مرآت بوده بعدم مطلق ملحق شده که معماله بزوال عین و اثر کشیده و آنچه نوشته اند که بقا گاهی بذات می فهمد ذات درین موطن البته ماخوذ بشانی و اعتباری خواهد بود نه ذات بحت معرا که آن مرتبه را غنای ذاتی است از عالم فنا و بقا بعلاقه اصالت و ظلیت است تا هر جا اطلاق اصل است از صفات زائده و شیون و اعتبارات ذاتیه غیر زائده آن بقا را گنجایش است و چون معامله بغیب ذات افتد و اصل در رنگ ظل در راه ماند فنا و بقا آنجا متصور نبود آری اگر از ذات مصطلح قوم خواهند که بمرتبه وحدت اطلاق ذات میکنند و تجلی آنرا تجلی ذات میگویند گنجایش دارد و اطلاق فنا و بقا دران مرتبه می شاید و آنچه حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسرّه بقاء ذات نوشته اند سرّیست غامض در رنگ متشابهات دست ادراک أمثال ما بوالهوسان از دامان آن کوتاه است ما مردم را اگر ایمانی باین معانی حاصل شود مغتنم است

بیت

ما تماشا کنان و کوته دست * تو درخت بلند و بالائی

بشنو عالم ظلال اسماء و صفات است و از ظل باصل شاهراه است کمال در حق ظل آنست که واصل باصل شود پس وصول افراد عالم با اسماء و صفاتست و اگر نهایت ترقی شود باصول اسماء و صفات و اصول اصول آن الی ان ینتهی الی حضرت الذّات تعالی و تقدّس تا هر جا که علاقه اصالت و ظلّیت است ترقی ممکن است و چون این علاقه انقطاع پذیرد ترقی و عروج متصوّر نبود پس نصیب از مرتبه ذات بحت اینانرا هیچ نبود که از ذات در ممکن هیچ تعبیه نکرده اند تا از ذات نصیب بود تمام وجود شان وجوه و اعتبارات است وجوه را بوجه راه است نه بذات که ازان مرتبه علیا وجوه را انقطاع است و عادة الله جاری شده است که بعد از قرون متطاوله عارفی را بعد از فنای اتم ذاتی از نزد خود عطا میفرمایند که ازان ذات بذات اقدس راه است پس این عارف بعلاقه ذات از ذات مقدّس نصیبی فرامیگیرد و افراد عالم که در رنگ اعراض اند و ذاتی نیست که باوقائم بوند قیام آنها بذات عارف است و ذات همه آنها همین ذات عارف است و عارف بحکم نیابت و خلافت قیوم آنها است پس عارف را بافراد عالم غیر از مشارکت اسمی و مماثلت صوری کدام و مشارکه و چه مماثله جوهر را باعراض چه مشارکه حضرت ایشان ما قدسنا الله بسرّه بر نگاشته اند که این قسم بزرگ در یک عصر متعدّد نمی باشد هر گاه بعد از قرون متطاوله این قسم گوهر بظهور می آید تعدد او در یک عصر چه صورت دارد نوشته بودند که در نماز گاهی در غیر آن کیفیتی و واردی روی میدهد خود را در آنوقت متلاشی و مستهلک محض می یابد و عنایت و لطف خاص در حق خود فهمد چنانچه کسی را بمهربانی در آغوش کشند و گویا کشیده کشیده میبرند و خود را از جمیع علائق مصفا و مطهر می یابد و تعلق امور گاهی در پهلوی راست می فهمد و گاهی پس پشت چنانچه خانه را رفته خس و خاشاک در یک کناره جمع سازند مخدوما نماز معراج مومن است حالتی که در ادای آن روی میدهد مناسبت بحالت معراجیه خواهد داشت و از سائر حالات ممتاز خواهد بود سائر

احوال را نسبت بحالت صلوتیه نسبت صورت است بحقیقت مثلاً صورتی که در آئینه منعکس است آنرا چه نسبت و کدام مساوات باصل خود غیر از مماثلت صوری و مشارکت اسمی نیست خوش گفت بیت

گرمصوّر صورت آن دلستان خواهد کشید * حیرتی دارم که نازش را چسان خواهد کشید

هر قدر که در تکمیل نماز میکوشند و در رعایة سنن و آداب آن جهد مینمایند و در تطویل قراءت و رکوع و سجود بر وفق سنت سعی میکنند فیوض و برکات آن بیشتر ورود مینماید و حسن و جمال و کمال آن زیاده تر ظهور میفرماید و ترقیات روی میدهد و عنایت و لطف خاص متجلی تر میشود و از علائق مصفاً تر میشود که از پهلو و پشت هم دور تر گردند مأمول از دوستان دعا است و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی

مکتوب شصت و پنجم (۶۵)

بفضائل مآب شیخ بدر الدین سلطانپوری در اظهار اشتیاق ملاقات و ایامی بفیوض و برکات روضه منوره حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه.

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التّحیات میرساند احوال و اوضاع فقراء اینحدود مستوجب حمدست المسؤل من الله عزّ و جلّ سلامتکم و عافیتکم و استقامتکم ظاهراً و باطناً مخدوما ایام مفارقت بامتداد کشیده و حدیث شوق از بیان بیرون دوستان هر سال هنگام رجوع حجّاج انتظار قدوم شریف میبرند چون معلوم میشود که نیامدند چشم برسال دیگر میدوزند اگر اراده توطن آنجای ست اعلام فرمایند تا مشتاقان را احدی الراحتین حاصل آید الحق افسوس ست که کسی ازان دیار علیا باین دیار سفلی آید و ازان اماکن متبرکه که منبع فیوض و انوارست باین اماکن ظلمانی که

معدن کفر و بدعت ست گراید از آمدن خود چندان نفرین و حسرت دارد که چه نویسد آری اگر بنیت زیارت روضه مطهره حضرت پیر دستگیر و ملاقات مجاوران آن مرقد منیر بیایند و از برکات این موطن نیز بهره مند شوند گنجایش دارد که فیوض و انوار اینجای مأخوذ و مستفاد از انوار آن موطن ست اما سهل الحصول ست زمین هند هر چند بر ظلمت و کدورت ست لیکن چشمه حیات در ظلمات ست.

مصرع:

بتاریکی درون آب حیاتست

از انوار خلّت درینجا آثارست و از اسرار محبت متولّهان اینجای امیدوار بالجمله اگر استخاره مساعدت کند و سیر این اماکن نمایند و مشتاقانرا مسرور سازند مناسب ست توقع که این مسکین را دران اماکن شریفه و در داخلی بدعای خیر یاد آرند و سلامتی خاتمه او خواهند و در مواجهه روضه منوره سلام فقیرانه این درویش عرض نمایند.

مصرع:

گر قبول افتد زهی عز و شرف

و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله و صحبه الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی.

مکتوب شصت و ششم (۶۶)

به برادر بزرگ گرامی خود قدوة الکاملین امام العارفين زبدة العلماء الرّاسخین مظهر اسرار ربّ حمید حضرت شیخ محمد سعید در بیان شوق و اظهار الم دوری.

بسم الله الرحمن الرحيم .

بیت:

بچه مشغول کنم دیده دل را که مدام

دل ترا میطلبد دیده ترا میخواهد

احقر غلصان بعرض میرساند که الم دوری و درد مهجوری را چسان و انماید و شوق در یافت حضور موفور السرور را تا کجا شرح دهد.

بیت:

این خط سر بهر بجانان که میدهد

وین درد سر بهر بدرمان که می برد

خاطر فایز منتظر اخبار فرخنده آثار است. امیدوارست که باعلام آن مشرف و مسرور میگشته باشد چند روزست که این مسکین را در درد تحفیف ست چنانچه در مجلس عرس پیر دستگیر درد ولی نشسته چند ساعت حاضر شده بود و در وقت گرم نیز درد ولی نشسته بنماز جماعت حاضر میشود الْحَمْدُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى جَمِيعِ نِعْمَائِهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَفْضَلِ أَنْبِيَائِهِ وَعَلَى آلِهِ وَسَائِرِ احْبَائِهِ.

مکتوب هفتاد و یکم (۷۱)

بسید علی یار هه در بیان کمالات محبت و دقائق آن
بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى در مدارج قرب ترقیات کرامت فرماید
ملاطفه گرامی رسید چون متضمن سلامتی دوستان بود باعث بهجت و مسرت گردید
دریوزه توجه نموده بودند مخدوما هر جانسه محبت است جذب معانی مکنونه میکند و
اخذ فیوض باندازه محبت از باطن مفیض مینماید و جای توجه نگاه میدارد اگر توجه نیز
با این محبت جمع شود نور علی نور بود و عمده در این معامله محبت است توجه بی این
کارگر نیست و این بی توجه کار میکند (المرء مع من احب) حدیث نبوی است علی
صاحبها الصلوة و السلام حب است که سلسله وجود و ایجاد جنبانیده است و گنج
پنهان را در عرصه ظهور آورده و حسن پوشیده را بی پرده ساخته آری حسن بی پردگی
میخواهد و جمال سر مستوری ندارد

مصراع

پری رو تاب مستوری ندارد

این محبت ظهور صفت معشوق است که حسن نظارگی می‌خواهد و معشوق را عاشقی
می‌باید تا صفت معشوقی او هویدا گردد خوش گفت بیت

منم کاستاد را استاد کردم * غلامم خواجه را آزاد کردم

محبتی که صفت عاشق است پرتوی همان محبت است که بمعشوق قائم است که
عاشق هر چه دارد از صفات کمال همه ظلال کمالات اوست پس ظهور همان محبت
است که درین مرآت باین کسوت نمودار شده است مصراع

یک نشه دو جا ظهور کرده

عاشق هر چند دقائق حسن بیشتر درک کند و در معرفت جمال و کمال معشوق چشم
دور بین داشته باشد صفت عشق دروی زیاده تر بود و مشغوف و شیفته تر گردد بیت

آترا که بحسن دیده تیز است * این عشق بلای خانه خیز است

و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی

مکتوب هشتم و ششم (۸۶)

بمیرزا محمد رضا پسر رعایت خان در ترغیب بر محبت شیخ و اشارت در معنی یاد کرد و
باد داشت.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی.

بیت:

هر چه جز ذکر خدای احسن ست

گر شکر خوردن بود جان کندن ست

مخدوما گرفتاریِ مادونِ حقِ جلّ و علا از اشدّ امراضِ قلبیه است فکر ازاله آن از اهم
مهام ست.

مصراع: در خانه اگر کس ست يك حرف بس ست

و ازاله این مرض شدید درین مهلتِ یسیر وابسته بذکر کثیرست و رسوخ تام بر محبتِ پیر
درین راه نیز ناگزیرست گفته اند فنا فی الشیخ مقدمه فنا فی الله ست.

بیت:

ازان روئی که چشم تست احوال ★ که معبود تو پیرتست اول [۱]

بذکر کثیر پردازند و بدوام حضور بوصفِ نیستی موصوف بوند از جانب حق سبحانه فیض
دائمی ست برین کس که اگر يك ساعت آن فیض منقطع شود اثری از وی نماند پس
برین کس هم ناگزیرست که از همه روتافته بدوام ذکر متوجه آن جناب قدس گردد
این معنی در ابتدا بتکلف ست و آنرا یاد کرد گویند و بروردهور ذکر و حضور ملکه و
صفت لازمه دل میگردد چنانکه سمع صفتِ سامعه که بنفی هم منتفی نشود و این
حالت را یاد داشت گویند و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب هشتم و هفتم (۸۷)

برعایت خان [۲] در رضا بقضا و إرجاع حوادث باراده ازلی او سبحانه نه بعقل فعّال.
بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التّجیّات میرساند احوال
و اوضاع فقرای اینحدود مستوجب حمدست المستول من الله تعالی سلامتکم و عافیتکم
و استیقامتکم علی جادّة الشّریعة العلیّة و السنّة السّنیّة المصطفویّة علی صاحبها الصلوة

(۱) معبود = مطاع و رهنما

(۲) رعایت خان المتوفی ۱۰۷۳ هـ . پسرش محمد زمان مکتوب الیه . ۸۵.

وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ وَتَرَقَّى دَرَجَاتِكُمْ الصُّورِيَّةُ وَالمَعْنَوِيَّةُ صحيفه گرامی مُشَرَّف ساخت آنچه از درد و محن و آلام که بزبانی برادر دینی شیخ نور محمد حواله فرموده بودید همه واضح گردید و سبب تالَم آجَبه گشت اشفاق پناها هر چه بر بنده میرسد همه بتقدیر و اراده ازی ست کریمه (مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا... * الحديد: ۲۲) دال بر این معنی ست غیر از رضا و تسلیم چاره و گزیر نیست بلکه چون فعل محبوب ست محب را میباید که ازان لذت گیرد و کشاده پیشانی پیش آید و درین ضمن مترصد الطاف و عنایات او بود تعالی فقیر را از دعا و توجه فارغ ندانند و از آنچه لوازم دوستی ست بیکار تصور نفرمایند منتظر کشائش کار باشند و از رحمت رحیم کار ساز امیدوار بوند و اوقات را بذکر و فکر معمور دارند و توشه گور و قیامت را آماده سازند و هر ساعت که میگذرد عمری در کمی می آید و اجل مستمی نزدیک میشود درین فرصتِ سیرِ بذکر کثیر باید پرداخت و مولای حقیقی را جَلَّتْ عَظَمَتُهُ باید راضی ساخت و معرفت او باید حاصل نمود که مطلوب درین نشاء فانیه است در رقیمه شریفه مندرج بود از رفتار فلک و ازگون ناهنجار شفقت آثارا خالق خیر و شر بیواسطه حق تعالی ست و همه حوادث بقضا و قدر اوست سبحانه فلک و غیر فلک را در اینجا مدخل نیست مذهب حکماست که حوادثِ یومی را بعقل فعال که آنرا عقلِ فلک تاسیع میگویند منسوب میسازند و اهل اسلام بعقل فعال قائل نیستند و تضلیل قائلانِ آن میکنند فلک که بکار خود حیران و سرگردان ست چه بود که حوادث باو و بعقل او و حرکات او منسوب بوند و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب هشتم و هشتم (۸۸)

بملا عطاء الله سورتی در بیان بعضی دَرَجَاتِ سُلوک و آنکه کسبِ حلال به نیت صالحه داخلِ ذکرست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند کتابتهای شما بتعاقب یکدیگر رسیده مسرت بخش گردیده بعافیت باشند و بر جاده شریعت علیّه و سنت سنیه مستقیم بوند از کثرت بوحده آیند و از فرق بجمع و از جمع بجمع الجمع گرایند و از ظل باصل شتابند و از صفت بموصوف روند طالبان از ظل باصل میرسند و مشتاقان از کلام بمتکلم پی میبرند.

بیت:

اندر سخن دوست نهان خواهم گشتن
تا بر لب او بوسه زخم چو نوش بخواند

افسوس ست که باوجود این همه طرق موصله و راههای کشاده این کس محبوب بود و مهجور باشد و از دولت قرب و معرفت دور و در نفور بود

بیت:

در جهان شاهی و ما فارغ ★ در قدح جرعه و ما هوشیار

نوشته بودند که بجهت بی استقلال عیال بکتابت قرآن مجید اشتغال دارد و داعیه آنست که دست از همه تعلقات افشاند و این انفاس معدوده را بذکر صرف نماید منتظر حکم ست مخدوما نفقه عیال از واجبات ست فکر آن هم ناگزیرست کسب حلال هم کنند و باقی اوقات بذکر و فکر پردازند بلکه این کسب هم باین نیت صالحه داخل ذکر میشود قاضی جعفر و دو یار دیگر که طلب طریقه مینمایند طریقه باین هر سه عزیز بگویند و توجه دهند و نصیحت کنند اگر شیخ نور محمد باین هر سه عزیز طریقه بگوید بر تقدیری که آنجا برسد گنجایش دارد و اختیار بدست شماست یا خود طریقه بگویند یا بشیخ مذکور رجوع کنانند شجرهای که نوشته میفرستند میرسند و بکار میروند و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی.

مکتوب هشتم و نهم (۸۹)

بیکی از نساء صالحات که از اهل حقوق ست در نصائح و تعبیر واقعه او.
بسم الله الرحمن الرحيم خدمت عفت پناه عصمت دستگاه مشفقه محترمه بیگم
جیو سلمه الله تعالی ازین مسکین سلام عافیت انجام خوانند احوال بهمه حال مستوجب
حمد ذی الجلال ست امید که آن عقیقه مشفقه نیز سلامت و بجمعیت باشند و بر جاده
شریعت علیّه و سنت سنیه مستقیم بوند و از صورت بحقیقت آیند و از لفظ بمعنی گرایند
خوش گفت

بیت: قومی ز وجود خویش فانی ★ رفته ز حروف در معانی

التفات نامه گرامی که بمصحوب برادر دینی شیخ نور محمد ارسال داشته بودند مشرف
ساخت و مسرت بخش گردید همداً لله سبحانه که بعافیت اند و از یاد فقرای دور افتاده
فاربغ نیند امید که این دور از کار را همبرین منوال بحاشیه ضمیر مهر تنویر راه میداده
باشند و بدعای سلامتی خاتمه یاد میفرموده باشند و اوقات را بذکر و فکر معمور دارند
بحدیکه دل را انقطاع تمام از ماسوی بحصول انجامد و تعلق علمی و حبی او ازان گسسته
شود و بتکرار کلمه طیبه نفی وجود بشریت نمایند و سلب منتسبات از خود فرمایند تا
بعدم صرف ملحق گردند و بفنای حقیقی برسند.

بیت: از تست حجاب تو یقین ست ★ شرط همه رهروان همین ست

از حادثه سهوای نگارش رفته بود بوضوح پیوست همداً لله سبحانه که ایشان با متعلقان
ازین واقعه بسلامت ماندند و هیچکس را گزند نرسید و آنچه در واقعه دیده اید که
حضرت خواجه بزرگ باجمعی از درویشان رسیدند و شما بجهت آنکه در قلعه فرنگیان
افتاده اند و دروازه قلعه را بر شما بر بسته اند گریه و زاری میکنند حضرت خواجه

فرمودند چرا گریه میکنی من آمده ام تا شمارا ازین فرنگیان خلاص کنم دروازه را کشادند و گفتند هر جا که خواهید بروید بشارت ست بخلاصی از شر اعدای آفاقی و انفسی چنانچه از برکتِ قدمِ آنحضرت از شر مفسدان محفوظ ماندید امیدست که بیمن انفسان نفیس شان از اعداء انفسی نیز خلاصی یابید و بی مزاحمت آنها ترقیات نمائید و براتب قرب واصل گردید نوشته بودند که الحمد لله که از غفلتهای پیش اندکی روی بحضور آمده و دو حصه غفلت رفته و یک حصه مانده هر قدر غفلت که زائل شده است و حضوری روی داده نعمتی ست سعی نمایند که غفلت بتمام از باطن برود و حضور تام که در قفای آن غیبت نبود روی دهد همین حضور چون غالب می آید نفس حاضر از میان بر میخیزد و حضور حق سبحانه خود بخود بروی کار می آید چه توان کرد مدار طریقه ما بر صحبت ست و ترقی بظاهر وابسته بآن دوری ضروری در میان حائل ست اگر در حضور باشید انشاء الله تعالی در لوازم خدمت و ادای حقوق تقصیر نرود و الخیر فیما صنع الله تعالی سبحانه و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب نودم (۹۰)

بشیخ ابوالمظفر برهانپوری در فوائد صحبت و برکات روضه منوره حضرت ایشان قدسنا الله سبحانه بسرّه العزیز الاقدس.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العلی الاعلی و الصلوة و السلام علی رسوله خیر الوری و علی آله و صحبه البررة التقی اما بعد صحیفه گرامی که بمصحوب برادر دینی شیخ نورمحمد فرستاده بودید رسیده مسرت بخش گردید آرزوی دریافت صحبت نموده بودید و اظهار شوق زیارت روضه منوره نیز موقوف بر وقت ست لکلّ اجلّ کتاب بلی مدار بر صحبت ست در غیبت هم هر چند باندازه محبت و فنا فی الشیخ اخذ فیوض مینماید لیکن بگرد صحبت که بارعایت حقوق آن باشد نمیرسد محبت صرف جذب معانی

میسنماید اما چون صحبت مصاحب شود کبریتِ احمر بود و نور علی نور باشد و برکات
روضه منوره را چه تواند بیان نمود که از دریافت و ادراک ما قاصر فهمان دور دورست هر
کس بقدر استعداد او از برکات آن بهره مندست لیکن بکنه و حقیقت آن که میرسد
خوش گفت:

هر کسی از ظن خود شد یارِ من
از درونِ من نجست اسرارِ من

کتابتی که بدستِ شاه محمد فرستاده بودند نیز رسید اندراج یافته بود که در دل بلکه در
همه اعضا و موها حلیه تو با عشق بی قصد می آید و بسیار حلاوت و ذوق می افزاید بعد
از آن حلیه من حلیه تو هو هو میشود و خصوصاً در وقت توجه کردن الخ. مخدوما تحقق باین
کیفیت از کمالی مناسبی مخبرست مانا که اتحاد يك حقیقت و لحوق آن بحقیقت دیگر
بحصول پیوسته است که باتحاد صوری جلوه گر گشته است.

مصراع: در عشق چنین بوالعجبها باشد

کمون و بروز که مشائخ فرموده اند گویا ازین قبیل ست مخدوما این بیان موافقِ حال
شما مرقوم گشته است اهل ابتدا را که این کیفیت روی دهد از مَر دیگر است آنچه از
احوال و اطوار برادرانِ دینی خواجه امان الله و خواجه محمد مؤمن نوشته بودند بسیار
خوشوقت ساخت زادهما الله توفیقاً و عروجاً و ترقیاً باین هر دو عزیز کتابتهای جدا
مینویسم ان شاء الله تعالی و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی.

مکتوب نود و یکم (۹۱)

بحقائق و معارف آگاه خواجه محمد صدیق [۱] بدخشی ملقب بهدایه در اظهار فراق
حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه و شمه از کمالات آنحضرت این مکتوب

دراز بود بعضی اوراق او گم شده بقیه که ازان اوراق مانده بود آنرا نقل گرفته شد.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى خذام حقائق

آگاه معارف انتباه دعا و نیاز ازین عاصی مهجور در معرض قبول آرند سطری چند از سوزش سینه و غم دیرینه بروی سفینه نگاشته بود مضمون آنرا بآن عزیز الوجود بطریق هدیه ارسال نمود مخدوما فراق حضرت قطب الاقطاب زبده المحققین وارث المرسلین امام و غوث انام بمرور شهر و ایام قوی تر میگردد و هر چند کهنه میشود تازه تر میگردد علی الخصوص درین ایام برین واله مشتاق از مرفراقی آن یگانه آفاق آوارگی عجب روی داده است و از تذکر آن مجلس بهشت آئین جگر کباب و دیده پر آب میشود اگر بگرد عالم بگردید آن اجتماع لله فی الله را کجا بینید و آن فیوض و برکات صحبت را کجا یابید و آن معارف و حقائق و نازکیها که در ذات و صفات تعالت و تقدست بیان میشد و بسمع هر کس میرسید از که گوش زد شود و آن اسرار که بمحرمان خاص بود از کجا ظهور نماید و آن معاملات مخصوصه که از محرمان زیاده از یک یا دوی را در استماع آن گنجایش نبود از که مسموع شود و اسرار و معاملات که هیچ فردی درانجا محرم نبود و سر بمهر مدفون شد خود جدا بود هر چند از ممر استماع آن معاملات دل در اضطراب و سینه در التهاب و حواس در تعطش و عقل در تحیر بود لیکن بمجرد دیدن آن حضرت بصفت مذکوره که جای استماع بلکه تحقق بآن معاملات داشت دل را حضوری و سینه را نوری پدید می آمد که جوش اضطراب و نار التهاب را فرو می نشاند و عقل و حواس از هیبت دیدار آن قبله کبار از هوش میرفت و از تعطش و تحیر خالی میگشت لهذا بسیار شده است که درویشی در ملازمت آن عالی حضرت به نیت بعضی استفسارها یا عرض احوال باطنی آمده است بمجرد حضور استفسارها از ساحت سینه اش رفته است و از احوال و مواجید هیچ نمانده و چنانچه طلوع آفتاب ظلمات شب را میر باید همین طور مجرد حضور جمیع امور مذکوره را ربوده است درین اثنا بعضی اوقات آنحضرت پرسیده اند که هان فلان کس چه حال داری و یا اگر استفساری داری در میان آر آن بیچاره خود در بار حضور از خویشتن رفته است و زبانش فرو بسته و از ادراک و دانش گذشته است خوش گفت.

بیت:

خرد از دیدنش تسبیح خوانان

گریزد همچو فرتوت از جوانان

بنعم یا لا نمی توانسته است تکلم نمود و بنفی یا اثبات حال و استفساری نتوانسته است لب کشود و بخود فرورفته باکمال خجالت برگشته است و بعد.

مکتوب صد ونهم (۱۰۹)

بخواجه احمد بخاری در ترجیح ایمان غیب بر ایمان شهودی.

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التَّحِيَّاتِ میرساند مکتوب مرغوب که بمصحوب حاجی بیگ فرستاده بودند رسیده مسرت بخش گردید بعافیت و جمعیت باشند و بر جاده شریعت علیه وسنت سنیه مستقیم و مستقیم بوند و همواره در ترقی باشند و از ظل باصل گرایند بلکه اصل را نیز در رنگ ظل واگذارند و از شهود بغیب گرایند حق سبحانه متقیان را بایمان بغیب می ستاید و میفرماید (أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ... البقرة: ۵) و هدایت راهنمونی ست بطریق که موصلِ مطلوب ست پس ایمان بغیب موصلِ مطلوب بود و اگر شهود موصلِ مطلوب می بود میبایستی که بآن دلالت میفرمود و لیس فلیس اگر گویند که شهود بی پردگی میخواهد و غیب در پرده است پس شهود افضل بود و بمطلوب برساند و غیب در راه ماند و از حجاب نرھاند گویم که موطن رویت و شهود در آخرت ست در دنیا واقع نیست نصیب این نشأه ایقان ست که بغیب اقرب ست و آنچه بعضی طالبانرا شهود و مشاهده روی میدهد آن نه شهود ذاتست تعالی بلکه شهود صفتی از صفات و ظلی از ظلال ست که آنرا ذات تخیل کرده است و ذات وراء الورااست خداوند سبحانه که چندین حجب هنوز در میانست.

بیت:

گرز معشوقت خیالی در سرست

نیست معشوق آن خیالِ دیگرست

پس نسبت بذاتِ عزّ و جلّ غیبِ ست و شهود دروهم و ریبِ ست می آرند که شیخ ابو اسحاق گازرونی پیغمبرِ خدا صلی الله علیه و آله و سلّم را در خواب دید پرسید یا رسول الله ما التّوحید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند (کُلُّ ما هَجَسَ بِبَالِكِ او خَطَرَ فِي خِيَالِكِ فَاللهُ سَبْحَانَهُ و راءَ ذَلِكَ) و السّلام اَوَّلًا و آخِرًا.

مکتوب صد و یازدهم (۱۱۱)

بخواجه مکی جعفر خان در اسرار محبت و فضائل احسان با خلق الله بسم الله الرحمن الرحيم حامداً و مصلياً الله تعالى ذات با برکات را مشمول الطاف و عنايات خویش داشته بجزبات قویّه معنویّه مکرم و ممتاز دارد عنایت نامه نامی و صحیفه گرامی مشرف ساخت محبت درویشان و توجّه و اخلاص با ایشان از اجلّ نعم و اعظم دول است و همچنین از درد نیافت که بر نگاشته بودند امریست بزرگ و مقدمه یافت است گفته اند که اگر نخواستی داد ندادی خواست قدر و قیمت انسان بمحبت است و بزرگی و امتیاز او از سائر موجودات باین درد است بیت

قدسیانرا عشق هست و درد نیست * درد را جز آدمی در خورد نیست

لیکن در محبت و درد مراتب و درجات است هر کس باندازه آن از برکات و انوار آن امیدوار است حق تعالی نائره این محبت را سربلند گرداند و نار شوق و درد را مشتمل سازد تا از ماسوی بتمام برهاند و بحریم قدس برساند از برکات محبت و کمالات آنرا چه تواند نوشت محبت است که سلسله وجود و ایجاد را جنبانیده است و گنج پنهان را بمنصّه ظهور آورده و اسرار غیب را بجلوه گاه شهادت آورده محبت است که محب صادق را بقلاب خود بدرجات قرب میرساند و واله مشتاق را از وی رهائی داده و اصل محبوب میگرداند محبت است که بوسیله آن مرید صادق کمالات پیر را جذب مینماید

و برنگ او می بر آید مکرماً رجوع خلق الله و کارگذاری شان که در عالم اسباب بآن عالیجناب مفوض است امریست بس خطیر بجمع همت و تصحیح نیت باین کار بزرگ پردازند و احسان کار سازی عبید و اماء صاحب خود را از عزائم امور تصور فرمایند رسول خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم فرموده است (الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله من احسن الی عیاله) و آنچه نگارش فرموده اند که فاعل حقیقی و کار ساز مطلق را در نظر داشته خود را مطلقاً در میان نه بیند الخ کلامیست نازنین و خلاصه تصوف است و مغز معرفت مطالعه آن لذات معنویه بخشید و راحه مطلوب بکام جان مشتاقان رسانید فلله در قائله در باب شفا یافتن عصمت پناه تاج المخدرات که قلمی فرموده بودند دوستان را سبب خوشدلی و خرمی گردید الحمد لله سبحانه علی ذلك و علی جمیع نعمائه امیدواریم که بقیه ضعف که مانده است آن هم برود و صحت کلی پدید آید فقیر در دعا و توجه که وظیفه فقر است بتقصیر راضی نیست و در اوقات مرچوه باین امر خطیر اشتغال دارد بیت:

چشم دارم که دهد اشک مرا حسن قبول * آنکه در ساخته است قطره بارانی را

دولت صوری و معنوی در ترقی باد

مکتوب صد و سیزدهم (۱۱۳)

بسید علی بارهه در ترجیح ایمان غیب بر ایمان شهود.

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد والصلوة و ارسال التَّحِيَّاتِ میرساند صحیفه گرامی رسید و مسرت بخش گردید چون این دار دار عمل ست در عمل باید کوشید و در

ازدیاد کمیت و کیفیت آن جدّ تام باید مرعی داشت تا از ریا بعید تر بود و باخلاص نزدیکتر باشد و بشرف قبول رسد موطن لقا بر وجه کمال در پیش ست (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ... العنكبوت: ۵) از عَدَم دریافت در بار نبوند و از ذروه غیب بحضیض شهود نفرایند و آرزوی آن نکنند موطن شهود آخرت ست مشهود اینجای معلول ست و بعلة نَحْت موسوم غیب درین موطن اصالة دارد و باصل اصول متعلق شهود بظلال وابسته است لیکن در غیب عوام و غیب اخص خواص بَوْن بعیدست غیب عوام از راه حُجُب ست که حجب در میان مسدول ست هم حجب ظلمانی وهم حُجُب نورانی و خواص از حجب ظلمانی رسته بحجب نورانی پیوسته اند اما آن حجب را عین ذی حجاب فهمیده بآن در مانده اند و بشهود آن متلذذ گشته و اخص خواص از هر دو حجب بر آمده اند و از شهود و مشاهده بر تر رفته و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب صد و چهاردهم (۱۱۴)

بخان محمد بیگ کولابی در بیان آنکه بر جمیع وقائع اعتبار نباید نهاد.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى کتابتی که سعادت آثار اخوی خان محمد بیگ فرستاده بودند رسیده واقعه چند که نوشته بودند نیک است بکار خود سرگرم باشند و بذکر و فکر اوقات را معمور دارند و آنکه گاهی خود را گم مییابند بسیار خوب ست عزیزی گفته است اَشْتَهِي عِدْمًا لَا اَعُوذُ اَبَدًا و آنچه نوشته بودند که حضرت امیر سید علی همدانی ظاهر شدند پاره به بنده کدورتند نگاه کردند مخدوما این نوع وقائع شایان اعتماد نیست شیطان دشمنی ست قوی در کمین میخواهد

که بهر کیف آدمی را از راه حق و صراطِ مستقیم بگرداند کسیکه طالبِ حق باشد و راهِ وصولِ او را جویند حضرت امیر چون از وی کدورتند بوند اعتقاد و محبت که پیش ازین بایشان داشتید بران مستقیم باشید و بکاریکه در پیش دارید محکم گیرید و باین نوع خواب و خیال از جا نروید و بزرگان گفته اند که مرید یک پیر اگر رشد خود را در جای دیگر بیشتر فهمد جائز است که بی انکار پیرِ اول در جای دیگر ارادت آرد چه مقصود حق است جلّ و علا فی الحقیقت پیر همان است که در صحبت او رشد بیند. والسلام.

مکتوب صد و پانزدهم (۱۱۵)

بلا حسن علی پشوری در فضیلت استقامت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِيغِ الدَّعَوَاتِ مِيرْسَانِدِ أَحْوَالِ
اینحدود مستوجب حمدست الله تعالی دوستان را بجمعیت دارد و باستقامت ظاهر و باطن
نگهدارد و مدارِ کار بر استقامت است **الْإِسْتِقَامَةُ فَوْقَ الْكِرَامَةِ** (شیبتنی **سُورَةُ هُودٍ**) [۱]
حدیث معروفست هرگاه سید انبیا سرور اتقیا علیه و علی آله الصلوة و السلام چنین
فرماید و امرِ استقامت [۲] آنحضرت را پیر سازد امثال ما بواهلواسان که هوس استقامت
کنیم و دم از استقامت زنیم هوس و خیالست بهر حال دست و پای باید زد و سعی باید
کرد که غرق ازان بحر بیگران بدست آید و بکام جان برسد **مَالًا يُدْرِكُ كُلَّهُ لَا يُتْرَكُ كُلُّهُ**

(۱) عن ابن عباس قال ابوبکر یا رسول الله قد شبك قال شیبتنی سورة هود و الواقعة و المرسلات و عم يتساءلون واذ الشمس كورت رواه الترمذی مشكوة باب البكاء

(۲) قال تعالی **(فَاسْتَقِيمْ كَمَا أُمِرْتَ... * هُود: ۱۱۲)**

قصه استقامتِ شما که شنوده میشود خاطر بسی خوش حال میشود **اللَّهُمَّ** زد مترصدِ نتایج باشند کتابتهای آن برادر بتعاقب رسیده مسرت بخش گردید ازین طرف در جواب کوتاهی رفته معذور خواهند داشت فقیر در نوشتن کاهلم و فرصت هم ندارم مأمول از دوستان دعاست والسلام.

مکتوب صد و بیست و نهم (۱۲۹)

بخواجه محمد ماه پسر خواجه عبد الرحمن النقشبندی در عزا و نصیحت و ترغیب بر شریعت علیه و سنتِ سنیه و بر دوام ذکر.
بعد الحمد و الصلوة و ارسال التّحیات میرساند از شنودن واقعه هائله و خبر وحشت اثر چه نویسد که دوستان را چه قسم مصیبت رسیده و درد و غم روی داد (...)
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ البقرة: ۱۵۶) لیکن چون بتقدیر و اراده مولای حقیقی ست جلّ شانه غیر از صبر و رضا چاره و گذر نیست

بیت:

من از تو روی نه پیچم گرم بیازاری
که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری

باید که بر جاده شریعت و طریقت مستقیم باشند تا بحقیقت راه یابند و راه و روش بزرگان خود را از دست ندهند تا از فیوض و برکات ایشان بهره مند گردند حیات دنیاوی بغایت قلیل ست و معامله آخرت دائمی و سرمدی کاری باید کرد که نجات اخروی حاصل شود و سرخروئی از صاحب حقیقی بحصول انجامد حق سبحانه آدمی را مهمل نیافریده است و بطور او نگذاشته تا هر چه داند بکند و هر طور خواهد زندگانی

نماید باوامر و نواهی او را مبتلا ساخته است اینکس چاره ندارد و بغیر از آنکه بمقتضای اوامر و نواهی او زندگانی نماید بآنچه مأمورست بجای آرد و از آنچه ممنوع ست یکسو بود اگر چنین نکند بنده متمرّد باشد و مستحق انواع عقوبات بود بذکر و فکر مشغول بوند و اگر در ذکر گفتن دل را خفگی پیدا شود و از ذکر گفتن باز دارد بمجرد وقوف قلبی یا توجه بی کیفی پردازند و آنچه نوشته اند که آرام و جمعیت درانست که حرکت دل بهر روش که باشد باشد و در دل هیچ خیالی نگذرد حتی که خیال تلفظ اسم ذات هم زمانیکه این صفت روی میدهد باز میدارد از همه چیز درین حال آرام و جمعیت زیاده از زیاده مشاهده میکنند مخدوما این حال نیک ست و هر قدر که انقطاع دل را از ماسوی حاصل شود نعمت ست لیکن بشرطیکه در فرائض و واجبات خلل نرود والاّ خطر در خطرست چنانچه خود نوشته اید لیکن صفت مذکوره را از دست ندهید و ترسان و لرزان باشید و سنت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم را بدندان محکم بگیرید این ست راه نجات و بدونه خرط الفتاد فاتحه از برای استقامت شما خوانده شد ثَبَّتْنَا اللهُ سَبْحَانَهُ و يَاكُمُ عَلَى جَادَةِ الشَّرِيعَةِ الْعَلِيَّةِ.

مکتوب صد و سی و نهم (۱۳۹)

بسلطان عبد الرحمن بلخی در کمالات قلب انسانی.

بسم الله الرحمن الرحيم حامداً ومصلياً حقيقت مضعه قلبيه خزينه اسرار معنويه باد هر چه در عالم کبيرست در عالم صغير که مرآت عوالم ست ثابت ست عالم صغير انسان را گویند که مرکب از عالم خلق و امرست و عالم کبير هر چه در زیر عرش است از افلاك و عناصر و جز آن و آنچه فوق عرش ست از لطائف عالم امرست و هر چه

در عالم صغیرست در عالم اصغرست که قلب انسان ست که با وجود کمالی صِغَرِ جامعِ عوالم است و با وجود بساطتِ بکمالی وسعتِ موصوف و مناسبتِ او بذاتِ اقدس بیش از پیش آمد که در آنحضرت کمالی بساطت و کمالی وسعت با هم جمع اند لهذا بعد از تصفیه قابلیتِ آئینه داری آن مرتبه مقدسه پیدا کرد و بشرافتِ (وَلَكِنْ يَسْئُرِي قَلْبُ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ) مشرف گشت و تصفیه قلب وابسته است بتحلّی باحکام شرعیّه و تزئین بسننِ مصطفویّه علی صاحبها الصَّلوة و السَّلَام و التَّحِيَّة و اجتناب از بدعتِ نامرضیه و از انهماک در شهوات و لذاتِ نفسانیه و دوام ذکر و مراقبه و رسوخ بر محبت شیوخِ فَعَلَيْكَ بملازمةِ هَذِهِ الْخِصَالِ الْحَمِيدَةِ لِیُظْهَرَ فَيْكَ عَجَائِبُ الْمَلِكِ و اسرارُ الْمَلَكُوتِ و تَكُونَ مِرْآئاً لِأَنْوَارِ الْأَهْوَتْ.

مکتوب صد و چهل و یکم (۱۴۱)

بمشیخت مآب حافظ عبد الجلیل دهلوی در بیان آنکه ممکن هر چه از جنس خیر و کمال دارد همه مستفاد و مستعار از مرتبه و وجوب ست.

بعد الحمد و الصَّلوة و ارسالی التَّحِيَّاتِ میرساند احوال بهمه حال مستوجب حمد است الْمَسْئُولِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَافِيَتِكُمْ و استقامتکم علی جَادَّةِ الشَّرِيعَةِ الْعَلِيَّةِ و السُّنَّةِ السَّيِّئَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلوة و السَّلَام و التَّحِيَّةُ و تَرْقَى دَرَجَاتِكُمْ الْمَعْنَوِيَّةِ فِي مَدَارِجِ الْكَمَالَاتِ الْإِلَهِيَّةِ صَحِيْفَةُ گرامی که از راه محبت نامزد این مسکین نموده بودند رسیده بهجت و مسرت افزا گردید باید که همبرین منوال از احوال ظاهر و باطن خود بر نگاشته باشند و این دور از کار را بدعای خیر یاد آور بوند در یوزه امداد ازین کم بضاعت در رنگ استعارت ست از مستعیر و سوال ست از عاجز فقیر ممکن بیچاره هر چه از جنس خیر و کمال دارد همه مستفاد و مستعار از مرتبه و وجوب ست فی نفسه از خیر و کمال تهی ست و از حسن و جمال خالی امانات باهل امانات راجع ست عدمی ست وجود نما فقر او ذاتی است و فاقه او سرمدی از عدم چه آید و از شر چه بر آید.

بیت:

من هیچم و کم ز هیچ هم بسیاری
و ز هیچ و کم از هیچ نیاید کاری

آنقدر هست که با بعضی طلبه که نشست و برخاست میکند آثار معتد به در آنها پدید می آید و ترقیات مینمایند و بعضی بکمال میرسند این همه ازین و برکات بزرگان است و این کس در میان نیست بلکه مرتبی حقیقی حق است جلّ شانه

مصراع:

از ما و شما بهانه بر ساخته اند

خوش گفت:

مصراع:

ایشان نیند این همه ألحان ز مُطرب است

الیه یرجع الامر کُلّه فاعبده و توکّل علیه.

مکتوب صد و چهل و دویم (۱۴۲)

بحضرت حقائق و معارف آگاه جامع علوم ظاهری و باطنی شیخ محمد یحیی دامت برکاته در اظهار آلام مفارقت و اشارتی بفیوض و برکات مرقد مُطَهَّر حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه.

بسم الله الرحمن الرحيم احمد الله على نواله و اصلتى و اسلم على حبيبته احمد و آله احوال و اوضاع فقراء این حدود مستوجب حمدست المسئول من الله عز و جلّ سلامتکم و استقامتکم ظاهراً و باطناً مخدوماً ایّام مفارقت بامتداد کشید و مهاجرت صوری ضروری بطول انجامید حدیث شوق از شرح بیرون است و قصّه عشق پایانی ندارد و الحال دوستانرا طاقات مفارقت نمانده و مشتاقانرا جان بر لب آمده بزودی تشریف آرند و محبّانرا از آلام مهاجرت خلاصی دهند هر چند افسوس است که کسی ازان دیار علیا که موطن فیوض و انوار است باین دیار سفلی که منبع کفر و بدعت است آید از آمدن خود باین

دیار ظلمانی و از مهاجرت آن اماکن نورانی که نشانی ازان بی نشان دارد و ترجمانی
غیب الغیب میفرماید چندان حسرت و ندامت دارد که چه نویسد در اینجا هم که
هست از برکات آنجائی امیدوارست و چشم بران دوخته.

بیت:

درین دیار بدان زنده ام که گه گاهی
نسیم عاطفتی زان دیار می آید

آری اگر به نیت زیارت روضه مطهره حضرت پیر دستگیر و ملاقات مجاوران آن مرقد منیر
بیایند برجاست تا از فیوض و برکات این موطن نیز بهره مند گردند و از انوار و اسرار این
محال که مأخوذ و مستفاد از انوار آن موطن ست نیز مستفید شوند زمین هند هر چند پر
ظلمت و کدورت ست لیکن چشمه حیات در ظلمات است.

مصرع:

بتاریکی درون آب حیاتست

امروز بقعه سرهند بطفیل آن دو حرم محترم از کثرت فیوض و انوار رشک هند و غیرت
سندست آنرا از هند ندانند که دریچه ولایت است بلکه نمونه اسرار نبوت ست طالبان
حق جلّ و علا که سر نیازی باین مزار فائض الانوار دارند و از روی صدق طواف این
مرقد مطهره مینمایند ازان فیوض و برکات مستفیض و مستفید میگردند و از یکنوش
بصد جوش و خروش ترك خویش نموده بمطلب پی میبرند بسیاری از سکینه این مقام
بجهت عدم صدق و ناگرویدن ازین چشمه حیوة خشک کام اند و ازین برکات دست
تهی. خوش گفت.

بیت:

ز هریک نقطه اش چون نافه تر ولی آن کز برودت در زکام ست
شمیم وصل جانان میزند سر ★ چه داند نافه اش گر در مشام ست

و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب صد پنجاه و سیوم (۱۵۳)

بشیش ابوالمکارم در ترغیب بر طلب و فوائد صحبت.

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات میرساند صحیفه گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند رسید اظهار تأسف و تألم بر فقدان دولت صحبت شیخ خود قدس سره نموده بودند واضح گردید (... إنا لله وإنا إليه راجعون * البقرة: ۱۵۶) آنچه تقدیرست نا گزیرست (لِكُلِّ آجَلٍ كِتَابٌ * الرعد: ۳۸) هنوز هیچ نرفته است.

مصرع:

گردری بسته شد ایدل دیگری بکشایند

لوازم طلبگاری بجا باید آورد و از هر جا بوی از مطلب بمشام جان برسد از پی آن باید شد ایام فرصت بسی مغتنم ست دوباره در دنیا آمدنی نیست در یوزه این معنی ازین دور از کار تمنای بیش نیست مع ذلك هر آنچه نقد وقت ست هر چند هیچ نیست از دوستان دریغ نیست لیکن مدار طریقه ما بر صحبت ست قرب و بعد چگونه یکسان بود که او یس قرنی بمرتبه هیچ صحابی نرسد در طرق دیگر هم هر چند قرب و بعد یکسان نیست اما درین طریقه علیه مدار بر صحبت ست در طرق دیگر باین مشابه نیست آری مرید رشید باندازه محبت و ربط معنوی که بشیخ مقتدا دارد اخذ فیوض و برکات از باطن شیخ در غیبت او نیز مینماید و برابطه درونی جذب معانی خفیه او میکند لیکن حصول معرفت و وصول بدرجات ولایات غالباً منوط بصحبت ست لا تعْدِلُ بِالصُّحْبَةِ شَيْئاً كَانَتْ أَمَّا كَانَتْ فَقِيرٌ نِيز از توجه ظهر الغیب خود را دریغ نمیدارد ان شاء الله تعالی حق سبحانه از باطن بزرگان فیض مند گرداند بمنه و کمال کرمه اوقات را بذکر و فکر معمور دارند و علاج علت معنوی را درین فرصت یسیر بذکر کثیر جویند و احبّه دور افتاده را بدعای خیر یاد آرند و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب صد و پنجاه و چهارم (۱۵۴)

بفرزندان حقائق و معارف آگاه خواجه محمد حنیف کابلی در عزای خواجه مرحوم و نصائح ضروریه .

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى برخوردار سعادت آثار خواجه عبيدالله مع برادر و همشيرها بكمال برسند و عصمت پناه والده اين نور چشمان و سائر اهل طريق که در آنجا اقامت ورزیده اند در خدمات ایشان قیام دارند ازینجانب سلام عافیت انجام خوانند و بر جاده شریعت غرا و ستت مصطفی علیه و علی آله الصلوات و البرکات و التسلیمات العلی مستقیم و مستدیم بوند و بر محبت و متابعت شیوخ برسوخ تام باشند از شنودن این حادثه جانکاه چه نویسد که برین دوستان چه قسم الم و اندوه و چه نوع فراق و مصیبت روی داد و لیکن چون باراده و تقدیر مولای حقیقی ست جلّ شانه غیر از رضا و تسلیم چاره و گزیر نیست ما هم صبر کردیم شما هم صبر بکنید و به فعل حق جلّ و علا راضی و شاکر باشید و گذشتگان را بدعا و صدقه یاد آرید و از فیوض و برکات خواجه مرحوم امیدوار باشید و از مزار پر انوار او همواره در یوزه نمایند و یارانرا باید که آنجا را معمور دارند و طریقه خواجه را نیک رعایت کنند و حلقه ذکر و مشغولی را برپا دارند و خدمت آینده و رونده نمایند و در رضامندی و خدمتگاری فرزندان خواجه بجان کوشند و طفلان را نیک تربیت کنند و تعلیم آداب نمایند بنماز پنج وقت در جماعت حاضر شوند و سبق بی ناغه بخوانند چه کنیم ما ازیشان دور افتاده ایم جگر میسوزد امیدواریم که حق سبحانه و تعالی ایشانرا ضائع نگذارد و بکمال برساند ...

إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ * هود : (۶۱)

بیت:

ز هجر دوستان خون شد درون سینه جان من

فراق همنشینان سوخت مغز استخوان من

والسلام اولاً و آخراً.

مکتوب صد و پنجاه و ششم (۱۵۶)

بشرافت و نجابت پناه خواجه عبد الصمد کابلی در مواعظ دینی و بیوفائی دنیای دنی. بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التَّحِيَّاتِ میرساند احوال بهممه حال مستوجبِ حمدست المسئول و المأمول سلامتکم و استقامتکم ظاهراً و باطناً افسوس که عمر بسر آمد و هیچ عمل از دست نیاید حجت درست شده است و بیوفائی دنیا بدیهی اولی گشته و فتن و مصائب پی در پی می آید و دوستان جگر گوشها در رحیلند و هیچ تنبّه و تذکر نیست و توبه و انابت نه، غفلت در تزیاید ست و معاصی در افزونی (أَوَّلًا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ * التوبة : ۱۲۶) این کدام ایمان ست و چه مسلمانی نه از کتاب و سنت پند پذیر میشود و نه از مشاهده آیاتِ بینات عبرت میگیرد باید اندیشید که یاران و همنشینان که پارو پار ارسال یکجا هم سفر وهم بستر بودند و مونس و همدم کجا شدند.

مصرع: کجا رفتند آن یاران که بودند مونس و جانی

هیچ اثری از آنها پیدا نیست و هیچکس نشانی از آنها نمیدهد.

بیت: چنان خرمن عمرِ شان شد بباد

که هرگز کسی زان نشانی نداد

اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا آخِرَهُمْ وَلَا تَفْتِنَا بَعْدَهُمْ پَس بَرَمَا وَاپَس مَانِدْگَان نَاگْزیرست که عمر دو روزه را بغفلت نگذرانیم و بخواب خرگوش نسازیم و باین سرای فانی دلبند نشویم و فریفته این قحبه غدار نگردیم و تمام بمراضی مولای حقیقی جلّ شانهِ سازیم و از کید نفس و شیطان و از گرداب هوا و هوس کناره گیریم و گور و قیامت را در نظر داشته خودها را در عداد اموات داریم (وَعُدَّةَ نَفْسِكَ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ) [۱] و از حیوة و وجود موهوم

(۱) عن ابن عمر قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ببعض جسدى فقال (كن في الدنيا كأنك غريب او عابر سبيل وعُدَّة نَفْسِكَ مِنْ أَهْلِ الْقُبُورِ) رواه البخارى مشكوة باب الامل والحرص.

منخل گشته بموتی که پیش از موت ست پردازیم و بعدمیّت ذاتیه و نیستی اصلیه خود سازیم معدوم که بر خود احکام موجودی جاری سازد و بعنوان وجود وانماید و نیست که بتهمت هست شود مضحکه خلق شود.

بیت:

وصافی خود برغم حاسد تا کی
ترویج چنین متاع کاسد تا کی [۱]

هستی و توابع آن باهل هستی و موجود حقیقی شایان و سزاوارست و وضع شی ست در موضع خود کمال ممکن در نفی کمال ست از وی و خیریت او در سلب خیریت.

بیت:

در عالم ما ز ما جز نام نماند
و از صبح وجود ما جز شام نماند

مصراع:

چل خسرو گهر آینی سانجه پُری سب و یس [۲]

مامول از دوستان دعای سلامتی خاتمه است.

مکتوب صد و شصت و دوم (۱۶۲)

بشیش محمد یوسف گردیزی پیرزاده ملتان در مقدماتیکه مشعر از هضم نفس ست و نا دیدن خود در معامله افاده و بیان حقیقت ممکن و فناء او و در بیان آنکه مدار افاده و استفاده بر صحبت ست

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی خصوصاً علی سید الوری صاحب قاب قوسین او ادنی و علی آله و صحبه البررة التقی. اما بعد فقد وصل الی من جنابکم کتاب

(۱) از طمطراق دنیا از جا نروند که فانی و هالک است ثبات ندارد زهریست شکر آلوده و نجاستی است زرا اندوده کشته این زهر بموت ابدی گرفتار است و بخسراست و سردمی مبتلا فالخذر ثم الخذر رباعی آنرا که نه در شرح محمد است. گر پای بسر چرخ زند گمراه است. فرزندی که نیست در راه نبی. چو آیتی منسوخ کلام الله است. (۲) یعنی بیا ای خسرو. بخانه خویش که وقت مغرب و شام بوقوع آمده در هر جا و هر ملک.

کریم کتاب یُعرف فی وجوه عباراته نَصْرَةُ التَّعِیمِ این ذرّه بی مقدار سزاوار این خطاب نیست و لائق این کتاب نه مقدّماتیکه از راه شکستِ نفس و فروتنی که دران نامه نامی بر نگاشته اند در حقّ این مغرور دور از کار صادق و بیانِ واقع ست در یوزه نجات ازین گرداب و تخلص بسوی ربّ الارباب ازین مسکین نمودن در رنگ استعاره است از مستعیر و سوال ست از محتاج فقیر هیچگونه در خود مناسبتی باین طائفه علیّه نمی بیند و مشارکتی در اسرار طبقه سنیّه در نمیابد مع ذلك طالبانی که از اطراف و اکناف می آیند بقدر استعداد بهره ور میشوند و خیال کمال و اکمال مینمایند این همه از برکات بزرگان ست و از انفاس نفیس ایشان این مسکین در میان نیست.

مصراع: ما خود نی ایم این همه الحان زمطرب ست

بلی نیستی و عدمیت ذاتی ممکن ست وجود و سائر کمالات که توابع وجود اند همه در وی مستعار و مستفاد از مرتبه و جوب ست ممکن بیچاره ذات خود را فراموش کرده بکمال عاریتی خود را خیر و کامل تصور نموده است و در اخصّ اوصاف مولای خود شرکت جسته و ازین رهگذر رعونت و انانیت پیدا کرده ندانسته است که ذات او عدم است که منشأ هر شر و فسادست چنانکه وجود مبدأ هر خیر و کمال ست از جهالت ذاتی اوست که خود را کامل دانسته است کمال در حقّ او انتفای کمال ست از وی و خیریت در سلب خیریت خوش گفت.

بیت:
وصافی خود برغم حاسد تا کی
ترویج چنین متاع کاسد تا کی

سخن بجای دیگر رفت این درویش دلریش از توجه غائبانه و از دعای ظهر الغیب فارغ نیست انشاء الله تعالی امیدواریم که از راه محبتی که باین طبقه علیّه دارند از فیوض و برکات ایشان فیض مند باشند و از انوار و اسرار این اکابر بهره مند گردند این محبت را سرمایه سعادت تصوّر فرمایند حق سبحانه آتش این محبت را سربلند سازد و شعله شوق را مشتعل گرداند تا از ماسوی تمام برهاند و بسرا پرده قرب و معرفت رساند (.... اِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ * هود: ۶۱) مکرّمًا معامله افاده و استفاده وابسته بصحبت ست

خصوصاً در طریقه ما که مدار بر صحبت است تا حصول صحبت کامل مکمل بر اوضاع شرعیّه و سنن مرضیه مستقیم باشند و از لهو و لعب و صحبت نا جنس معرض بوند و بوظائف و اذکار مأثوره اوقات را معمور دارند اشتغال بعلم دینیّه از اعظم عبادات است و السلام.

مکتوب صد و شصت و هشتم (۱۶۸)

بحقائق و معارف آگاه شیخ عبد الاحد برادرزاده حضرت ایشان سلمه الله تعالی در آنکه فیض از مبدأ فیاض دائمی است اگر کمی و نقصان است از اینجانب است. الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب رسیده مسرت بخش گردید بعافیت و جمعیت باشند و بر طریقه مرضیه مستقیم بوند و احبه دور افتاده را بدعا یاد آرند و احبه را نیز از خود غافل ندانند و فارغ نفهمند.

مصرع:

فراغت از تو میسر نمیشود مارا

از مبدأ فیض تعطیل نیست همواره در کار است بحسب استعدادات و قابلیتات اگر قبض و تعطیل است منشأ آن قابل است نه مفیض چهره معشوق در مرایای متقابل او باندازه صفا و نورانیت آئینه هر وقت منعکس و نمایان است آئینه که زنگار دارد پذیرای صورت نیست کمی و نقصان از جانب آئینه است نه از جانب صورت اشارت بسیر مرکزی خود نموده بوند مطالعه آن خوشوقت ساخت حق سبحانه از کمالات و خصائص آن بهره تام عطا فرماید (... إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ * هود: ۶۱) و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب صد و هفتادم (۱۷۰)

بمیرزا محمد امین بخاری در جواب سوالی که نموده بودند که انبیا علیهم الصلوات و

البرکات در مقام رضا بوده اند پس آیه کریمه (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ * الضحیٰ ۵) بچه معنی ست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله العلی الاعلی وسلام علی عباده الذین اصطفی
خصوصاً علی سید الوری صاحب قباب قسین او ادنی و علی آلہ و اصحابه البررة التقی
بورود صحیفه گرامی مشرف گردید سلامت و بعافیت باشند و بر جاده شریعت و سنت
مستقیم بوند و از صورت بحقیقت آیند و از ظل باصل گراینند نوشته بودند که اخلاص و
محبت روز بروز در تزاید است حمداً لله سبحانه علی ذلك امیدست که آتش محبت
مشتعل شود و شعله شوق سرافراز گردد تا از ماسوی بتمام برهاند و بمقصد اقصی
رسانند نوشته بودند که انبیا علیهم الصلوات و البرکات در مقام رضا بوده اند پس آیه
کریمه (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ *) بچه معنی ست مخدوما رضا بردو گونه است
رضائست پیش از وجود عطیه انبیا را علیهم الصلوات و البرکات امروز این رضا حاصل
است عطیه و عدم عطیه و نعمت و نعمت درین رضا مستوی است هر چه ازان طرف
میرسد و قضاء ازلی بران رفته است بآن راضی اند و رضائست بعد وجود عطیه پیغمبر را
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در روز قیامت چون عطیات و انعامات بشمار شود از
قبول شفاعت و مغفرت امت و اجلاس بر عرش و جز آن پیغمبر فرمایند علیه الصلوة
والسلام بس ست من راضی شدم از امام محمد باقر منقول ست که گفت اهل عراق شما
میگویند که ارجی آیه در قرآن مجید (... لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ... * الزمر: ۵۳) ست و
ما اهل بیت بر آنیم که امید در آیه (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ *) بیشتر ست چه
حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم راضی نشود که یکی از امت او در دوزخ
باشد گویم که میتواند که ارجی آیه نسبت بعامه خلق آیه اولی بود و ارجی نسبت باین
امت آیه ثانیه بود و این تسابین دو رضا در رنگ تسابین عالین ست باعتبار تسابین حالی
معلومین چه حق سبحانه جمیع اشیاء را بعلم ازلی میداند مع ذلك میفرماید (... وَ لِيَعْلَمَ
اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ... * الحديد: ۲۵) (... فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لِيَعْلَمَنَّ
الْكَاذِبِينَ * العنكبوت: ۳) و امثال ذلك علم ازلی علم ست باشیاء پیش از وجود اشیاء
و علم ثانی علم ست بعد وجود اشیاء و این هر دو علم مابین اند با آنکه گویم که

معنی (فترضی*) زیادتی رضاست اصل رضا پیشتر بود والحال زیادتی رضا حاصل شود اگر گویند که آنسرور صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بدوام رضا موصوفست پس قول امام که راضی نشود که یکی از امت او بدوزخ رود بچه معنی بود و رضا و عدم رضا در يك محل چگونه جمع شود گویم معنی راضی نشود این است که منفرح و خوشوقت نشود و عدم انفراح که حزن باشد منافی رضا بقضا نیست تا در يك وقت جمع نشوند چه در مصائب سخت مؤمن منفرح نیست بلکه مغموم و محزون است مع ذلك رضا بقضا دارد و (العین تدمع والقلب یحزنُ وَاَنَا یَفْرَاقُكَ یا ابراهیم لمحزونون) [۱] قول نبی است صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و در سوره طه رضا بهمین معنی است (...لَعَلَّكَ تَرْضَى* طه: ۱۳۰) یعنی شاید که تو خوشنود شوی و در سوره الضحی هم اگر رضا بمعنی فرح و خوشنودی گرفته شود اصل سوال مندفع میگردد و السلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و هفتاد و هفتم (۱۷۷)

بخواجه عبد السلام کابلی در تعلیم طریقه انیقه و حل ایراد که بر کریمه (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ* الذاریات: ۵۶) نموده و تعبیر واقعه

الله تعالی بکسب مرضیات خویش مکرم دارد در کتابت خواجه عبد الآخر ازین فقیر التماس طریقه توبه و توجه بدل نموده بودند مخدوما از زلالت و تقصیرات گذشته نادم شوند و توبه نصوح نمایند و سه بار کلمه استغفار بزبان آرند بعد از آن بقلب صنوبری که آشیانه حقیقت جامعه قلبیه است و در پهلوی چپ واقع است متوجه گردیده لفظ مبارك الله را دران بگذرانند و بزبان دل آنرا بگویند و بران مداومت نمایند چندانکه این ذکر ملکه دل شود و حضور مع الله صفت لازمه او گردد نوشته بودند که حق سبحانه میفرماید که (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ*) پس باید که همه را به سستی که عبادت و معرفت را شاید رسانند طفل میراندن را وجه چه باشد مخدوما قاضی بیضاوی

(۱) متفق علیه و هذا قطعة من حدیث طویل مشکوة کتاب الجنائز باب البكاء.

(۲) نگا نیز مکتوب ۲۹ جلد ۳

این کریمه را از ظاهر و حقیقت مصروف داشته است و بر تمثیل و مبالغه حمل کرده میگوید لَمَّا خَلَقَهُمْ عَلَى صُورَةٍ مُتَوَجِّهَةٍ [۱] اِلَى الْعِبَادَةِ مُغْلِبَةٍ [۲] لَهَا جَعَلَ خَلْقَهُمْ مُغَيَّاً بِهَا مُبَالَغَةً فِي ذَلِكَ وَلَوْ حُمِلَ عَلَى ظَاهِرِهِ مَعَ أَنَّ الدَّلِيلَ يَمْتَنِعُهُ لِأَنَّ أَفْعَالَ اللَّهِ تَعَالَى غَيْرُ مُعَلَّلَةٍ بِالْأَغْرَاضِ يُنَافِي ظَاهِرُهُ قَوْلَهُ تَعَالَى (وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ... *الاعراف: ۱۷۹) و نیز میتواند که معنی لِيَعْبُدُونِ لِيَكُونُوا عِبَاداً لِي باشد فح لا شبهه و ایضاً بعضی مفسران گفته اند که مراد از جن و انس مؤمنان هر دو فریق اند نه عموم جن و انس بدلیل قوله تعالى (وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ... *الاعراف: ۱۷۹) فلا اشکال ایضا و نیز میتواند که در نشأه اخروی اطفال را هم معرفت حاصل شود و آنها را عقل و شعور بدهند چنانچه مشرکان دران روز موحد شوند و بگویند (وَاللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ *الانعام: ۲۳) و دو واقعه که دیده اند هر دو نیک و مبارک ست ظاهراً از شما تقویت دین متین و احیاء سنتی و امامت بدعتی بوقوع آید هم تعبیر روفتن قبر مبارک شود از چیزهای که بران افتاده است و هم سبب بر آوردن درویشی شود از لای اندیشه شیوع بدعت و سستی دین متین و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب صد و هفتاد و هشتم (۱۷۸)

بملا پاینده محمد کابلی در عزای خواجه مرحوم و ترغیب بر خدمت اهل حقوق بسم الله الرحمن الرحيم حامداً و مصلياً دو مکتوب شریف بتعاقب یکدیگر رسیده مسرت بخش گردیده از شوق ملاقات و مواع و وقوع آن که بر نگاشته بودند بوضوح پیوست دوستانرا نیز مشتاق دانند ملاقات بر وقت موقوف است (... لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ *الرعد: ۳۸) آنچه از فراق خواجه مرحوم قدس سره مرقوم نموده بودند همه بر جاست ماتم دیگران در یک جزو زمین است و ماتم اهل الله در زمین و آسمان است و در ظاهر و باطن سرایت کرده که از فیوض و برکات شان محروم گشته از استماع این خبر وحشت اثر چه گوید که چه نوع الم و ماتم روی داد لیکن چون بتقدیر و اراده محبوب حقیقی و فاعل مختار

است غیر از صبر و رضا و تسلیم چاره دیگر نیست انا لله و انا الیه راجعون بیتی چند که در شکایت فلک و روزگار نوشته بودند و این مصرع از آن ابیاتست

مصرع: فلک با من خسته بیداد کرد

بسیار غیر مناسب است فلک بیچاره و روزگار بیمدار چه بود که حوادث بآن منسوب بوند هر چه هست باراده و تقدیر حق است جلّ و علا و زمان و آسمان را در فعل او سبحانه هیچگونه دخلی نیست هر چه میکند همه داد و عدل است بیدادی آنجا گنجایش ندارد اِنَّ اللّٰهَ لَا یَظْلَمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ظَلَمَ و بیدادی در آنحضرت اثبات کردن از اقیح قبائح است استغفر الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً و خاطراً در خدمت و رعایت جماعه و فرزندان خواجه مرحوم و خدمت خانقاه بتقصیر راضی نباشند و بجان کوشند و مکافات احسانهای خواجه مرحوم بخدمت و دلجوئی فرزندان ایشان نمایند (... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ... * الْآیة. الشوری: ۲۳) بر خوانند و احبّه دور افتاده را بدعای خیر یاد دارند و السلام و الاکرام

مکتوب صد و هشتاد و پنجم (۱۸۵)

بخواجه امان الله و خواجه مؤمن برهانپوری در علو مطلب و در بیان آنکه تجلیات و ظهورات وابسته بر ظلال ست وصال بر وجه کمال موعود با آخرت ست.

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات و السلام میرساند مکتوب شریف رسیده مسرت بخش گردید و اظهار شوق و آرزو مندی ملاقات نموده بودند و دوستانرا نیز مشتاق دانند و حدیث نفیس (و اَنَا إِلَيْهِمْ لِأَشَدُّ شَوْقًا) بر خوانند نصیب عاشق مسکین درین نشاه بیمدار همین شوق و اضطراب و تپش و التهاب ست.

(۱) ای مستعدة حيث ركب فيهم عقولا وجعل لهم حواس والآت واجساما منقادة وغيرها من اسباب العبادة.

(۲) يشر الى انه و ان ركب فيهم الشهوة والغضب الا ان العقل حاكم عليهما

بیت: متاعی کزین رهگذر میبریم * لب خشک و مثرگان تر میبریم

وصال بر وجه کمال موعود به نشأ اخروی ست کرمیه (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ... * العنكبوت: ۵) دال برانست و آنچه از بعضی صوفیه علیه درین دار شهود و مشاهده اثبات نموده اند و تجلیات و ظهورات قرار داده اند همه وابسته بظلال ست و تسلی بشبه و مثال طالب ذات احدیت تعالی بآن تسلی نگیرد و از آب بسراب نه گراید نهایت سعی درین دار بی مدار رفع حُجب و آستارست نه آنکه مطلوب را در دام آرند و عنقارا شکار کنند.

عنقا شکار کس نشود دام باز چین

بیت:

کاینجا همیشه باد بدست ست دام را

آری بعضی از اخصّ خواص بندگان هستند که دنیا را حکم آخرت داده اند اگر درین نشاء چیزهای که موعود بنشأ اخروی ست در حق ایشان ظهور فرماید و از مراتب ظلال بتمام گذرانیده بذات بحت رسانند و نصیبی ازان ذروه علیا عطا فرمایند گنجایش دارد.

اگر چه این لحظه ممکن کار شب نیست

بیت:

ز بختِ مقبلان این هم عجب نیست

و السّلام علیکم و علی سائر من لدیکم سعادت آثار میان شیخ محمد بکمال برسد استماع اخبار توفیق شما سبب مسرت دوستان ست اللّهُمّ زد در کار خود سر گرم باشند و از پای طلب فرو ننشینند و از ترقی باز نمانند (مَنْ اسْتَوَى يَوْمَآهُ فَهُوَ مَغْبُوتٌ) امیدوار باشند و مارا غافل ندانند.

مکتوب صد و هشتاد و هفتم (۱۸۷)

بیکی از نساء صالحات در وعظ و نصیحت نوشته شده.

بسم الله الرحمن الرحيم حامداً و مُصَلِّياً عصمت پناه و عفت دستگاه همشیره مشفق محترمه ازین مسکین سلام عافیت انجام خوانند صحیفه شریفه رسیده مسرت

بخش گردیده چون مُنبی از محبت فقرا بود و مشعر از طلب مطلوب بی همتا مسرت بر مسرت افزود امید که نائره این محبت سرافراز شود و شعله طلب مشتعل گردد تا از ماسوی بیگانه با مطلوب حقیقی یگانه گرداند بهر حال تا حصول صحبت بوظائف طاعات و عبادات مقید بوند و وقت را در لاطالی صرف نکنند و بلهو و لعب نه پردازند که نتیجه آن غیر از حسرت و ندامت هیچ نیست و در حل و حرمت شرعی نیک احتیاط فرمایند و بمقتضای امر و نهی زندگانی نمایند حق تعالی بنده را مهمل نیافریده است و بطور او نگذاشته تا هر چه داند بکند مولای حقیقی بر سر خود دارد که او را باو امر و نواهی مبتلا ساخته است این کس چاره ندارد بغیر ازان که بمقتضای آن عمل کند و الا بسنده متمرّد شود و مستحق انواع عقوبات بود حمداً لله تعالی سبحانه که فرزندان شما توفیق نیک یافته اند و کار ایشان در ترقی ست غبطه بر احوال ایشان می آید زادهم الله تعالی توفیقاً این فقیر را از دعاء خیر و توجه غائبانه فارغ ندانند دولت دوام مستدام باد.

مکتوب صد و هشتاد و نهم (۱۸۹)

بمحبت علی ملتانی در شرح احوال او و در ترغیب بر تخلص از دقائق عجب و ریا و شمه از کمالات تلاوت قرآن مجید و محویت ذکر و ذاکر در مذکور.

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند کتابتیکه فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت حق سبحانه بجمعیت دارد و ابواب ترقیات را مفتوح سازد از دید قصور و زلات و معاصی و ظهور دقائق عجب و ریا و استغفار و گریه و تضرع و زاری بران نوشته بودند بعد ازان روز دیگر دیدید که ریا و عجب از شما برداشته اند لیکن چون آدمی شرّ محض ست هنوز بعضی دقائق آن هست که من بران مطلع نشده ام و خود را بدترین خلایق میدانم مخدوماً شکر خداوندی جلّ شانه برین دید و برین تخلص بجا آرند تخلص از دقائق عجب و ریا که شرك خفی ست امریست عظیم که مترتب ست بر فنای اتم سلوک طریقه صوفیه علیه برای تحصیل تخلص ست از دقائق این شرك و حصول

حقیقت اخلاص ست علم و عمل در کتب شرعیّه مبین ست و اخلاص وابسته بخدمت صوفیّه علیّه است علم و عمل بی اخلاص مقبول نیست در رنگ بدن ست بی روح و وقائع دیگر که دیده اند و منزل خود را بالای آسمان یافتند و پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و صدیق اکبر را دیدید بحال شما توجه دارند و وقت دیگر دستار بشما عنایت کردند و فرمودند که این خلعت ولایت ست واضح گردید همه نیک و روشن ست بکار خود مقید باشند نوشته بودند که در تلاوت قرآن لذت بسیار میشود چرا لذت نشود که صفت حقیقی بنفس خود جلوه گریست و از صفت بموصوف راه کشاده است.

بیت:

اندر سخن دوست نهان خواهم گشتن

تا بر لب او بوسه زخم چو نش بخواند

نوشته بودند که در حلقه عشا خود را محو در حضرت رسالت پناه یافتیم و مظهر او صلی الله تعالی علیه و آله وسلم دیدم چنانچه هنگام ذکر کلمه طیبه لآله الا الله انا رسول الله میگفتم مانا که بی اختیار از زبان شما این کلمه بر آمده باشد با اختیار این قسم کلمه نمیتوان گفت هر چند مغلوب الحال باشد نوشته بودند که ذکر در لطائف سته نمیابم مخدوما ذکر و توجه و حضور تا زمانی ست که وجود ذاکر در میان ست و چون ذاکر رخت بصحرای عدم کشد و منتسبات همه باصل عائد شد ذکر و حضور هم ملحق باصل گردید و حضور بحضور ذاتی رفت این زمان عارف در خود نه ذکر بیند و نه حضور بعد از آن اگر ذکر و حضور ست خود بخودست و نصیب عارف ازین مقام استهلاك و انعدام است و زوال انانیت و شرك خفی ست.

مصرع:

از حضرت ذات بهره استهلاك ست

والسلام.

مکتوب دو صد و سوم (۲۰۳)

بمیر سید اسرائیل در بیان آنکه لقای حقیقی موعود با آخرت ست و مشاهدات دنیاوی همه بظلال وابسته است و شمه از کمالات نماز.

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى الله تعالى ابواب فيوض را همواره مفتوح دارد نامه نامی و صحیفه گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند بورود آن مشرف گردید اظهار تألم از دوری صوری ضروری نموده بودند از ینجانب نیز حدیث شوق بر خوانند (والمؤمن مرآة المؤمن) بخاطر آرند چه توان کرد دنیا محلّ فراق ست موطن لقا آخرت ست حق سبحانه باحسن وجوه آنجا جمع سازد و تلافی این فراق نماید و لقای حق جلّ و علا نیز موعود با آخرت ست (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ... * العنكبوت: ۵) چه موت از مقدمات آخرت ست مشاهدات و معاینات که در دنیا بآن تسلی میگیرند در رنگ سراب ست که تشنه آنرا آب پندارد و عالی همت بآن فریفته نشود و از سراب سیراب نگردد و مشاهدات دنیاوی همه بظلال وابسته است و از قید خیال نرسته هرچه دیده شد و دانسته شد آن همه غیرست آری چون نماز معراج مؤمن است و مصلی کامل در حین ادای از دنیا می برآید و بنشأه اخروی می پیوندد اگر انموزج دولتی که با آخرت موعود ست در وقت ادای آن روی نماید گنجایش دارد دنیا مزرعته آخرت ست هر قدر که درین موطن افزونی در زراعت نموده آید اجر آن اتم و اکمل بود و مراتب قرب و شهود در آخرت زیاده تر حاصل نماید و افزونی زراعت یا در کیفیت ست و یا در کمیت آنچه معتبرست افزونی در کیفیت ست چه افزونی در کمیت از عوام هم می آید و افزونی کیفیت بخواص مخصوص است چه نفوس شان از دولت فنا و بقا باطمینان پیوسته و از امارگی رسته و ازین رهگذر طاعات و عبادات از ریا و دقائق شرك بعیدست و باخلاص نزدیک و بقبول اقرب ست سلوك طریقه علیه برای تحصیل حقیقت اخلاص است بی تمحل و تکلف که منوط بفنای نفس ست و اطمینان او و حصول حقیقت بندگی ست که مربوط است بتخلص از دقائق شرك تا اسلام حقیقی روی نماید و

حقیقت صلوة و سائر طاعات پرده کشاید نه آنکه مطلوب را در دام آرند و عنقارا شکار کنند.

مصرع:

عنقا شکار کس نشود دام بازچین

کویند علم الفناء و البقاء تدورُ علی صحَّةِ النَّیَّةِ و خُلُوصِ العبودیَّةِ و ماسویِ ذلك فمُعَالَظَةً و زندقَةُ اللّهِمَّ اَرِنَا حَقَائِقَ الاشیاءِ کَمَا هِيَ و جَنَّبْنَا عَنِ الاَشْتِغَالِ بِالْمَلَاهِیِ بِحَرْمَةِ مِنْ مَازَاغَ بَصَرُهُ و مَا طَفَى عَلَیْهِ و عَلَی آله الصَّلَوَاتِ وَالتَّسْلِیْمَاتِ العلی و السلام اَوَّلًا و آخِرًا.

مکتوب دو صد و ششم (۲۰۶)

بحاجی محمد شریف خادم در حل آنکه رضا بقضا منافی طلب و دعا نیست بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند کتابت شما که متضمن الفاظ کسر نفس بود رسیده فرحت افزا گردید خوب واقع شد که باهل دنیا رجوع نیفتاد و از راه فقرای طریق نوشته گذشت بعد از آنچه مقدرست بظهور خواهد پیوست پرسیده بودند که حدیث (ان الله یحبُّ معالی الهمم) مقتضی آنست که امور عالیه باید طلبیدن و مقام رضا و عبودیت تقاضا میکند که این کس هیچ طلب نکند که منافی عبودیت و رضاست مخدوما این سوال در مطلق دعا می آید چه دعا و خواستن امری منافی رضا و تسلیم ست جواب منافات ممنوع ست رواست که بوجود راضی باشد و طالب زیادتی بود طلب زیادتی عدم رضا بوجود نیست (... وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا * طه: ۱۱۴) (... وَهَبْ لِي مُلْكًا لِيَتَّبِعُنِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي... * ص: ۳۵) درستان حق جل و علا از بلای او راضی اند مع ذلك دعای دفع بلیه میکنند (وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ * الانبیاء: ۸۳) اگر رضا بقضا منافی طلب بود چرا امر بدعا شود (وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ... * المؤمن: ۶۰) پس معلوم شد که منافات فیما بین ثابت نیست در باب بشارت که نوشته بودند موقوف بر حضور دارند و قلم را معذور و الدعاء و السلام اَوَّلًا و آخِرًا.

مکتوب دو صد و هشتم (۲۰۸)

بشیر خالده سلطانیپوری در ترغیب رضا بقضا و در فضیلت فقر.

مکتوب مرغوب رسید آنچه از مضائق روزگار مرقوم نموده بودند همه بوضوح پیوست سبب تفکر خاطر گردید الله تعالی از عالم غیب کشایش کند و امداد فرماید فقیر درین باب فاتحه خواند و از دعا غافل نیست مخدوما تنگ کردن و فراخ گردانیدن رزق هم فعل اوست تعالی کسی را دران دخل نیست (اللَّهُ يَسُطُّ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ... * الرعد: ۲۶) بنده مقبول آنست که بفعل و اراده و تقدیر او تعالی راضی باشد و چنین ابرو نکند و کشاده پیشانی و خرم بود این فقر و تنگی معیشت بخواص بندگان خود عنایت میکند که مقصود از آفرینش ایشانند سعادت این کس است که در امری باین بر گزیدگان شریک باشد اگر قدر این نعمت بداند و راه صبر و رضا پیش گیرد امیدست که فردای قیامت نیز در انوار برکات این بزرگواران شریک شود و از اُلُس شان زَلَه بر دارد دلتنگ نشوند و از حیات خود تبری ننمایند حیوة که در غفلت گذرد قابل تبری است در دنیا برای عیش و تنعم نیاورده اند محل عیش در پیش است اَللَّهُمَّ اِنَّ الْعَيْشَ عَيْشُ الْاٰخِرَةِ در دنیا برای طاعت و عبادت آورده اند و مطلوب معرفت حق است جل و علا اگر درین امور مطلوبه خلل است جای ماتم است دنیا و مافیها کرای آن نمیکند که بفقدان آن ازین زندگانی فانی تنگ آیند که عسر آن سبب یسر آخرت است و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب دو صد و یازدهم (۲۱۱)

به نصیر خان در اندرز و نصیحت.

بسم الله الرحمن الرحيم حامداً ومُصلياً الله تعالی مشمول الطاف و عنایات

خویش داشته بکسب مرضیات خود مکرم و ممتاز داراد صحیفه شریفه که بدست صوفی محمد حسین فرستاده بودند رسید چون مخبر از سلامتی دوستان بود مسرت بخش گردید صوفی مشار الیه ازان مشفق خیلی رضامند و شکرگذار آمده است هر خدمتی که نسبت بمومی الیه بوقوع آمده است بر محل ست خدمت فقرا و اهل الله مثمر برکات ست و سبب کشایش کار دنیا و آخرت مخدوما حیات دنیاوی بسیار قلیل ست و معامله آخرت ابدی و غیر منقطع عاقل کسی ست که این فرصت قلیل را غنیمت شمرده توشه آخرت آماده سازد و باین انفساس معدوده ملک ابدی بدست آرد و رضای مولای حقیقی جلّ شانہ حاصل کند اوقات را بذکر کثیر و ادای فرائض و سنن معمور باید داشت و از منہیات شرعیہ از محرمات و مکروهات یکسو باید بود این کس بنده است محکوم بطور او نگذاشته اند تا هر چه خواهد بکند مولای بر سر خود دارد چاره ندارد بغیر از آنکه بمقتضای اوامر و نواهی او زندگانی نماید و الا بنده متمرّد باشد و مستحق انواع عقوبات بود شفقت آثارا حقائق آگاه شیخ عبد الخالق از یاران خوب خوب ماست و صاحب کمالات و احوال علیّه است صحبت و خدمت او را غنیمت دانند در کارها دعا و استمداد ازو طلبند و ختم حضرات خواجها کنانند مشیخت پناه اخوی اعزّی شیخ محمد صادق را سلام برسانند شفقتهای شمارا دیده وطن دوستان اینجای را فراموش کرده اند خوش گفت.

بیت:

و ما فیہ من عیبٍ غیر ان ضیّیفه
یُلامُ بنسیانِ الاحبّة و الوطن.

و السلام اوّلاً و آخراً.

مکتوب دو صد و هفدهم (۲۱۷)

بسیادت پناه سید محمد شریف در حلّ اسولّه او که پرسیده بود.

بعد الحمد و الصّلوة نموده می آید که سیادت پناه سید شریف حلّ اسولّه چند

ازین درویش خواسته بود باندازه فهم خود در حل آن نوشته آید المسئول من الله سبحانه
العصمة و التوفیق. سوال اول: بدن صفت جمادات دارد و روح از لطائف ست این
هر دو در حالت مفارقت از هیچ حالت خبری نداشتند و در حالت اتصال که متلذذ و
متألم اند چه طورست. الجواب: رُبَّمَا يَكُونُ مع الاجتماع ما لا يكون مع الانفراذ سوال
دویم بعد از موت که بدن و روح را مفارقت و قطعیت حاصل شد ثواب قبر و عذاب
قبر که برحق ست چه طورست جواب در قبر روح را بآبدن تعلقی و اتصالی می بخشند
که سبب ادراك ثواب و عذاب شود نه آن قدر که موجب حس و حرکت بود نمی بینی که
در خواب متلذذ و متألم میشود و هیچ اثر لذت و الم بر ظاهر او پیدا نیست سوال سیوم
ترقیات سلوک نهایت پذیرست یانی جواب: اگر سیر سالک در تفصیل اسما و صفات
افتاد پس مراتب وصول در حق او نهایت پذیر نیست لهذا گفته اند منازل الوصول لا تنقطع
ابد الابدین و اگر قطع مراتب اسما و صفات اجمالاً شود پس منازل وصول انقطاع
پذیرست چنانچه تحقیق آن در مکاتیب حضرت ایشان کائن ست سوال چهارم در میان
حال و علم چه تفاوت ست و ازین هر دو کدام بهترست جواب: حال اشرف ست از
علم و علم مقدمه حال ست علم خواص و عوام راست و حال خاصه اهل وجد و کمال ست
علم اگر بمقتضای آن عمل نشود حجت ست بر عالم و اگر علم منقلب بحال شود از
حجیت می بر آید هکذا سمعت من سیدی و مرشدی رضی الله تعالی عنه سوال پنجم
نزد اهل کمال گمراهی چیست و گمراه کرا میگویند در شریعت گمراه همانست که خلاف
شرع شریف و رزد اما گمراه طریقت کرا نامند جواب: گمراه طریقت آنست که
خلاف شریعت کند و یا خلاف طریقت و رزد و از اطاعت پیر بیرون شود سوال ششم:
بعد حصول جمیع کمالات و کامل شدن انسان توجه او بکدام جهت میباشد و بکدام
جانب متوجه میگردد جواب: بعد حصول کمالات که بعروج تعلق دارد بکلیت
متوجه حق ست جل و علا و اگر کمالات عروج طی کرده رو بنزول آرد و برای تکمیل
ناقضان بعالم بازش بگردانند اگر کمالات ولایت را طی کرده نزول میکند پس بظاهر
متوجه خلق ست و باطن متوجه حق جل و علا و اگر کمالات نبوت را بانجام رسانده بنزول
آمده است پس بظاهر و باطن متوجه خلق ست و بکلیت رو بدعوت دارد سوال هفتم:

مسئله تجدد امثال که در فصوص بیان نموده است کماهی از حقیقت آن التفات فرموده واقف سازند جواب: تجدد امثال که بعضی صوفیه بآن قائلند نزد ما به ثبوت نه پیوسته است این معامله اگر هست در شهود سالک ست و بس نه در نفس امر چه اگر این معامله نفس امری باشد لازم می آید که معصیت یکی کند و معذب دیگری بود و این از قضیه عدالت بعید ست و منشأ این دید که بعضی سالکان را روی می دهد در مکتوبات قدسی آیات بتفصیل مذکورست از انجا طلب نمایند سوال هشتم: بیاد این ضعیف آمده که عزیزی فرموده گوش بند و هوش بند و چشم بند پس این هر سه را که بست بکدام چیز مشغول شود و باز این شغل نتیجه که حاصل میشود چیست جواب: همین بند کردن ذکر و شغل ست گفته اند دل از دشمن بازدار و دوست را طلبیدن حاجت نیست و نتیجه آن نتیجه ذکرست بعد از آن موافق حال طالب هر چه پیر بآن دلالت نماید مشغول باشد سوال نهم آنکه نفس ولایت چیست و صفت ولایت کدام جواب: نفس ولایت فنا و بقاست کسستن و پیوستن و صفت ولایت التجافی عن دار الغرور و التأهب لدار القرار والسلام.

مکتوب دو صد و هزدهم (۲۱۸)

بمحمّد باقر لاهوری در تحسین احوال او و بیان کمالات محبت بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله ذی الانعام والصلوة والسلام على رسوله سيد الانام وعلى آله الكرام و صحبه العظام الى يوم القيام اما بعد مکتوب شریف رسیده فرحت فراوان رسانید بعافیت و جمعیت باشند و بر جاده شریعت علیه و سنت سنیه مستقیم بوند آنچه از اذواق و مواجید خود در مکاتیب نوشته اند بسیار عالی است عقل عقیل مشکل که باین دقائق بی تائید الهی جلّ شانہ پی برد و دیده دیگر باید که درک این معانی نماید نور الهی است جلّ شانہ که حدیث (بنظر بنور الله) ایمائی بآن دارد که فهم این اسرار میفرماید لا يحمل عطایا الملك الا مطایاه نوشته بودند درینولا نسبتی خاص از جناب سرور علیه و علی آله افضل الصلوات والتسلیمات در حق خود فائز می بیند و آنحضرت

را ممد خود می فهمد و نیز عنایات و الطاف از حضرت مجدد الف ثانی که میباید و چیزهایی که در مراتب عروج و منازل نزول که مدرک میشود و استیلائی سکر احیانا و صحو احیانا همه بوضوح پیوست و خوشوقت ساخت اللهم زد هر چند رشته محبت و رابطه معنوی قوی تر بود اخذ فیوض و برکات بیشتر نماید و بدرجات علی ترقیات فرماید مدار کار بر محبت است خصوص در طریقه ما که نسبت ما انعکاسی و انصباغی است مرید بر رابطه محبت که به پیر دارد بمرور ایام برزنگ او می بر آید و بجاذبه محبت اخذ معانی خفیه از باطن او مینماید (المرء مع من احب) معیت هیچ دقیقه را نمیگذارد که نصیب محب صادق نگردد هر چند محبت پیش معیت پیش و هر چند معیت پیش جذب صفات پیش علی الخصوص محبت که با صحبت جمع شود که صحبت پیر نیز از ارکان و شرائط این راه است و چون این طریق منسوب بصدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه و آن حضرت در محبت و فدویت بیهمتا بود لا جرم او را در قرآن مجید بمعیت یاد نمود (... وَ الَّذِينَ مَعَهُ ... * الفتح: ۲۹) فرمود ناچار مورد (ما صب الله فی صدري الآ وقد صبته فی صدرا بی بکر و ما ظنک بائنین الله ثالثهما) گردید و بشفارت (ثانی اثنین) سر بلند گشت مدار این طریق نیز بر محبت آمد و این محبت معامله ایشان را از همه پیش برد

مکتوب دو صد و نوزدهم (۲۱۹)

بلا فصیح الدین در تعبیر واقعه و توجیه قول حضرت شیخ عبد القادر قدس سره که فرموده از مشرق تا مغرب هیچ ولی از اولیاء الله حنفی مذهب نیست جزوی.

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله على الآئه والصلوة والسلام على افضل انبيائه و على آله و على اصحابه و سائر احبابه اما بعد مکتوب مرغوب رسیده خوشوقت ساخت اظهار شوق و تعطش نموده بودند موقوف بر وقت ست (... لِكُلِّ آجَلٍ كِتَابٌ * الرعد: ۳۸). امید است که آتش شوق مشتعل شود و نائره محبت سر بلند گردد تا از ماسوی بتمام برهاند و بمطلب اعلی برساند اوقات را باهم امور معمور دارند و در رضامندی حق

جل و علا بجان کوشند و توشه گور و قیامت آماده سازند جاءت (...الرَّاحِفَةُ * تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ * النازعات: ۷-۶) جاء الموت بحدافيره آنچه در واقعه دیده اید که برادر خورد شما رحلت نموده است میتواند که برادر خورد عبارت از شیطان همزاد شما باشد و خورد بودن او باعتبار آنست که در وجود و ولادت تابع شماست و مرگ او عبارت از عدم ظفر اوست بر شما و نارسیدن او برادر خود از اضلال و اغوا و متوجه شدن سرور کائنات علیه و علی آله افضل الصلوات و اکمل التحیات و اعزه دیگر بنماز جنازه او کنایت از اکمال مرگ و اتمام خسران اوست میگویند که بران چیز چهار تکبیر گفتیم یعنی آنرا وداع کردیم و ازان خلاصی یافتیم.

مصراع: چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

و این حضور آن سرور صلی الله تعالی علیه و آله و سلم گویا برای تبشیر و تهنیت شما بوده است به تتمیم تخلص شما از شر آن لعین و سلامت ماندن شما از کید آن و نیز میتواند که مراد از برادر خورد قلب باشد و خورد بودن او باعتبار آنست که قلب را عالم اصغر گویند و انسان را عالم صغیر گفته اند آنچه در عالم کبیرست در عالم صغیر کائنات است که انسان باشد و آنچه در عالم صغیر است در عالم اصغر ثابت است که قلب انسان بود و رحلت نمودن او فنای اوست که مأموؤیه ست در حدیث (مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا) و نماز جنازه او عبارت از شفاعت ست در حق او با کمال فنای او و حصول بقا و ترقی درجات مر او را و بعد از فراغ از جنازه که بمسجد جامع در جماعت مسلمانان در آمدید گویا کنایت ازان ست که بعد تخلص از شر لعین و یا بعد از حصول فنا قابلیت آن پیدا کردید که در عباد صالحین که باسلام حقیقی مشرف اند و در جنت وصال که مسجد که بیت الله است کنایه ازان ست در آیند (فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَاَدْخُلِي جَنَّتِي * الفجر: ۲۹-۳۰) مخدوما دیدن سرور کائنات و مفخر موجودات علیه و علی آله افضل الصلوات و اکمل التحیات در خواب و واقعه مشروط بآن نیست که بصورتی که در مدینه منوره مدفونند بهمان صورت دیده شود بهر صورتی که دیده شود امیدست که از تمثل شیطان محفوظ باشند لیکن باید دانست که وقائع و منامات مبشرات اند و مخبر استعداد دلالت بر حصول ندارند جانی باید کند که معامله از قوت بفعل آید و از گوش باغوش رسد و آنچه

حضرت شیخ عبد القادر قدس سره فرموده که از مشرق تا مغرب هیچ ولی از اولیاء الله حنفی مذهب نیست جزوی میتواند که معنی عبارت چنین باشد که امروز هیچ ولی از رجال الغیب جزوی نیست چه مخاطب طالب رجال الغیب بوده است موافق طلب او باو سخن کردند والغیب عند الله عز و جل و السلام اولا و آخراً.

مکتوب دو صد و بیست یکم (۲۲۱)

بسلطان وقت سلمه ربه در اظهار محبتها و روابطهای معنویه و در بیان اِذَا بَكَى الْقَلْبُ مِنَ الْفَقْدِ ضَحِكَ الرُّوحُ مِنَ الْوَجْدِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَوْلَىٰ مَا يُقَدَّمُ حَمْدُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى السَّاعَةُ قَالَ (وَيْلَكَ وَمَا أَعَدَدْتَ لَهَا) قَالَ مَا أَعَدَدْتُ لَهَا إِلَّا أَنِي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ قَالَ (أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَبْتَ) قَالَ أَنَسُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ فَمَا رَأَيْتُ الْمُسْلِمِينَ فَرِحُوا بِشَيْءٍ بَعْدَ الْإِسْلَامِ فَرَحَهُمْ بِهَا مَتَّفِقٌ عَلَيْهِ وَفِي الْحَدِيثِ أَيْضًا عَلَى مَا نَقَلَ (اصْحَبُوا مَعَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَصْحَبُوا مَعَ اللَّهِ فَاصْحَبُوا مَعَ مَنْ يَصْحَبُ مَعَ اللَّهِ حَتَّى يُوَصِّلَكُمُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ) أَمَا بَعْدَ كَمَتَرِينَ دَعَا گویان محمد معصوم بعرض باریافتگان حضور پر نور کهف العالمین ظلّ الله علی العالمین حضرت امیر المؤمنین انارالله تعالی برهانه میرساند فرمان عالیشان که از کمال عنایت و مهربانی مرقوم قلم عنبرین رقم گشته بود خواجه محمد شریف بخاری در اعزّ از منه رسانید و فقرای بینوارا به تشریفات علیه بناخت قد وصل إلینا کِتَابٌ کَرِيمٌ کِتَابٌ تُعْرَفُ فِي وَجْهِهِ عِبَارَاتِهِ نَضْرَةُ النَّعِيمِ از فحوای آن شوق و طلب این راه هویدا بود از انجا امیدواری و وصول بحصول انجامید عزیزی گفته است اگر نخواستی داد ندادی خواست قالوا إِذَا بَكَى الْقَلْبُ مِنَ الْفَقْدِ ضَحِكَ الرُّوحُ مِنَ الْوَجْدِ گریه دل که از راه شوق و طلب حاصل شود آنرا دلیل بریافتِ روح داشته اند بیانش آنست که لطائف خمسهُ عالمِ امر حکم همسایه و همنشین دارند و بعضی از آنها لطیف تر اند از بعضی دیگر و هر کدام که

لطیف ترست بعالم غیب نزدیکترست و در اخذ فیوض از حضرت و تهاب عزّ شانه سبقت دارد و چون بر لطیفه ازین لطائف عطیه وارد میشود لطیفه دیگر که نزدیک اوست ازان واقف گشته بر آن دولت رشک و غبطه میخورد و در طلب آن کوشش مینماید و گریه و شوق دامنگیر او میشود اگر بر هیچ یکی ازین لطائف وارد غیبی روی نمیداد همه غافل میبودند و راه طلب مسدود میبود پس گریه قلب دلیل ست بریافت روح چه قلب و روح را بایکدیگر نسبت همسایگی و اتصال ست و از یافت یکی دیگری واقف و از نیافت آن دولت نالان و در طلب آن دوان الحمد لله و المنة که فقیر زاده منظور نظر قبول گشته و اثر صحبت بحصول انجامیده و از امر معروف و نهی منکر که شیوه فقیر زاده است اظهار شکر و رضامندی نموده است شکر خداوندی جلّ شانه برین عطیه بجا آورد و سبب از زیاد دعا گوئی گردید چه نعمتی است که با این همه طمطراق بادشاهت و دبدبه سلطنت کلمه حق بسمع قبول افتد و گفته نا مرادی مؤثر شود (... فَشَرَّ عِبَادِ اللَّهِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْيَابِ * الزمر ۱۸-۱۷) و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین و بارک و سلم.

مکتوب دو صد و بیست و دوم (۲۲۲)

بملاً شرف الدین سلطانپوری در سرّ محبوس شدنِ سالک در مقامی و علاج آن.
بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و تبليغ الدعوات میرساند احوال بهمه حال مستوجب حمد ذو الجلال ست المسؤل من الله عافيتكم و استقامتكم ظاهراً و باطناً نوشته بودند که وقت تحریر متوجه حال خود گشت مقامی نمودار شد هر چند خواست که دخول نماید میسر نشد مخدوما چون نمودار شده است و در شما خواست دخول پیدا شده امید ست که داخل شوید و حظی ازان فرا گیرید اگر نخواستی داد ندادی خواست از گرمی حلقه اصحاب و ترقیات ایشان بر نگاشته بودند شکر خداوندی جلّ شانه بجا آورد اللهم زد.

(۱) خواجه سیف الدین رحمة الله عليه.

بیت:

آسمان سجده کند بهر زمینی که درو
یکدو کس یکدو نفس بهر خدا بنشینند

از محبوس شدنِ عزیزی که بهر توجّه او تاثیراتِ عظیمِ بمردم روی میداد رقم نموده بودند مخدوماً سببِ حبس یا صدور زلّت و ارتکابِ گناه ست علاج آن بتوبه و انابت و توجّه پیرست یا انتفای طلب و شوق ست علاج آن نیز توجهات پیرست که از برکت آن هم شوق و طلب بهم میرسد و هم ترقیات بحصول می انجامد یا عدم مناسبت استعداد ست بفرق علاج آن نیز صحبت و محبت تام ست به پیر که از فوق نصیبی یابد و توجّه و مهربانی پیر که ببرکت آن از استعداد خود بالا رود و بجاذبه محبت جلب معافی خفیه پیر نماید این سیر قسری ست نه طبعی یا خلل در اعتقاد است و این را علاج نیست همان سستی عقیده که ناسوریست قوی سدر راه اوست تا اعتقاد تام و فنا فی الشیخ حاصل نکند ترقی صورت پذیر نیست و بحبس دائمی گرفتار فقیر هنگام این تحریر توجّه در تخلیص آن عزیز کرد تخلیص او معلوم گردید امید که باز گرفتار حبس نگردد و السّلام اولاً و آخراً.

مکتوب دوصد و سی و نهم (۲۳۹)

بشیخ ابوالمظفر برهانپوری در جواب کتابت او و شمه در بیان انوار و اسرار روضه منوره حضرت مجدّد الف ثانی رضی الله تعالی عنه با ذکر مجملی از احوال و مقامات یاران حضور و اشعاری بکمال خاصّه خود.

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات میرساند صحیفه گرامی رسیده خوشوقت ساخت حمداً لله سبحانه که بعافیت بوطن مألوف رسیدید و اوقات بجمعیت میگذرد و یاران سرگرمند و واردات و کیفیات گوناگون رو میدهد و بعضی عقدهای دقیقه که از مدتی آرزوهای حلّ آن داشتند درین سفر حلّ شد لیکن تفصیل آن نوشتید و شرح واردات و کیفیات نه نمودید بهر حال همواره در ترقیات باشند و بجمعیت و استقامت ظاهر و باطن موصوف گردند اظهار شوق ملاقات و شوق زیارت

روضه منوره نموده بودند فقیر را نیز مشتاق دانند و از انوار و اسرار روضه متبرکه همواره مستفیض و مستنیر بوند این درویش دلریش برکات و فیوض این بقعه مبارکه را چه تواند بیان نمود که از فهم و وهم امثال ما قاصر فهمان بیرون ست.

مصرع:
ای از خیالی ما برون در تو خیال کی رسد

تخم ولایت ست که در زمین هند سبز گشته است و بآب زمزم و کوثر تربیت یافته لاجرم رشک هند و ولایت شده است و ثمرات و نتایج آن مماثل ثمرات و نتایج حرمین شریفین آمده و مجاوران و زائران او ازین برکات بهره مند اند و ازین ثمرات مستمند.

مصرع:
هَئِنَا لَا رُبَابِ التَّعِيمِ نَعِيمَهَا

فقیر مدتی ست که بضعف بدنی گرفتارست و از کار اهم فرومانده مع ذلك اهل طلب از اطراف و اکناف در رنگ مور و ملخ میریزند بقدر طاقت باحوال آنها پرداخته میشود و آثار عظیم در مسترشدان پیدا میشود و شعله شوق و آتش شان می افزاید و سر بلند میشود و تخلص از علائق و آزادی از ماسوی در اول قدم حاصل مینمایند خنکی و گرفتاری نصیب این بیحاصل آمده است و قرعه هجر و دوری بنام او بر آمده چه توان کرد.

بیت:
هجریکه بود مراد محبوب ★ از وصل هزار بار خوشتر

این هجر سبب وصل جمع کثیرست و این دوری باعث قرب و حضوری دیگران و این خنکی و گرفتاری وسیله شوق و آزادی خلق بسیارست فهم من فهم والسلام اولاً و آخراً.

مکتوب دوصد و پنجاه و یکم (۲۵۱)

در بیان طریق توجه و نصیحت به فقیر حقیر جامع این مکتوبات شریف حاجی محمد عاشور بخاری احمدی معصومی نقشبندی.

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اخوى اعزى محمد عاشور سلام عافيت انجام خوانند كتابتى كه از راه محبت فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت از اجتماع ياران نوشته بودند حق سبحانه دوستانرا بجمعيت دارد و راه ترقى بكشايد نوشته بودند كه طريقه توجه بمن نگفته. مخدوما توجه امريست ظاهر احتياج به بيان ندارد هر روش كه بدل خود متوجه شويد بدل طالب نيز بهمان روش توجه بايد كرد و در حلقه ياران بنشينند و خود را درميان نه بينند و به باطن بزرگان متوجه باشند و در تعمير اوقات و نفي وجود بشریت بجان كوشند و دوستانرا بدعا ياد آرند و السلام اولاً و آخراً.

مکتوب دو صد و پنجاه و دویم (۲۵۲)

ارسل الى الشيخ عمر الحضرمي في النصيح والدعاء على سبيل البشارة .
الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى افنك الله عز وجل عنك وعمّا انتسب اليك و ابقاك به و بكلمات اسمائه وصفاته و هذه الدولة القصى لا تيسر الا بمتابعة السنة و الاجتناب عن البدعة و الرسوخ على محبة الشيخ و الفناء فيه رزقك الله سبحانه هذه المعاني ذوقاً و شوقاً و ايماناً و احتساباً بحرمة سيد البشر المطهر عن زيف البصر.

مکتوب دو صد و پنجاه و پنجم (۲۵۵)

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيد المرسلين محمد و آله و اصحابه اجمعين ترقيات ظاهري و باطنى و عروجات صوري و معنوي ايشانرا از حضرت و اهب العطيات جل برهانه مسألت نموده مى آيد باجابت قرين باد بحرمة جدكم الامجد عليه و على آله الصلوات و التسليمات و البركات .

مصرع: از هر چه ميرود سخن دوست خوشترست

آدمی تا زمانی که گرفتار مادون اوست تعالی و ساحت سینه وی به نقوش ماسوی منتقش ست بمرض باطن گرفتارست و از قرب او تعالی دور و مهجور فکر ازاله این مرض درین فرصت سیر از اهمّ مهام ست و علاج دفع این علت معنوی در مهلت قلیل از اعظم مقاصد ازاله این مرض را مربوط بذکر کثیر داشته اند و طهارت باطن را از لوث ماسوی منوط بیاد او تعالی گردانیده اند (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * الاحزاب: ۴۱-۴۲) ذکر کثیر وقتی متحقق گردد که غفلت در قفای آن نبود که درین راه سم قاتل ست و ممد مرض باطن عزیزی فرماید که لَوْ أَقْبَلَ مَقْبَلٌ عَلَى اللَّهِ مُدَّةَ عَمْرِهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهُ لَخِطَّتْ فَكَانَ مَا فَاتَهُ أَكْثَرِمِمَّا نَالَهُ وَ كَمَالُ أَيْنِ ذَكَرَ أَنْتَ كَمَا مَسَاوَى مَذْكَورٍ مِنْ سَاحَتِ سَيْنِهِ رَحْتِ بَرَبِنْدَدِ وَ كَوْسِ رَحَلَتِ زَنْدِ وَ مِنْ جَمِيعِ بَايَسْتَنِیْهَا پَاكِ وَ مَصْفَاً شُودِ نَهْ مِنْ شَادَى دُنْيَا شَادَانِ گَرْدَدِ نَهْ مِنْ غَمِّ أَنْ غَمِّگینِ بَاشَدِ بِحَدِیْكَهْ اِگَر بَتَكَلَّفِ اِخْطَارِ مَسَاوَى نَمَايَدِ مِیْسَرِ نِیَايَدِ بَوَاسِطَهٗ نَسِیَانِیْ كَمَا مَسَاوَى كَمَا مَسَاوَى حَاصِلِ گِشْتَهٗ اسْتِ وَ بَدُونِ اِیْنِ نَسِیَانِیْ ذَكَرِ اَوْ سَبْحَانَهٗ بَا یَا دِ مَسَاوَا مَخْتَلَطِ اسْتِ وَ هَر چَهْ دَرَانِ شَرَكِیْتِ غَیْرِ اسْتِ شَايَانِ جَنَابِ قَدَسِ اَوْ تَعَالَى نِیْسْتِ (اَللّٰهُ الدِّیْنُ الْخَالِیْصُ * الزمر: ۳) قَالَ اللهُ تَعَالَى (... وَ اذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِیْتَ... * الكهف: ۲۴) اِیْ مَسَاوَا تَعَالَى، اِیْنِحَالَتِ مَعْبَرِ بِنَفَاسَتِ وَ قَدِیْمِ اَوَّلِ اسْتِ دَرِیْنِ رَاهِ سِیْرَالِیْ اللهُ اِیْنِجَا بَانِجَامِ مِیْرَسَدِ بَعْدِ اِزَانِ شُرُوعِیْ دَرِ سِیْرِ فِی اللهِ وَ سِیْرِ دَرِ كَمَا لَاتِ اسْمَائِیْ وَ صِفَاتِیْ اَوْسْتِ تَعَالَى اِیْنِ سِیْرَا سِیْرِ مَعشُوقِ دَرِ عَاشِقِ نِیْزِ گَوِیْنَدِ چَهْ عَاشِقِ دَرِیْنِ مَوْطَنِ اِزِ سِیْرِ سِیْرِ گِشْتَهٗ اسْتِ.

بیت:

آئینه صورت از سفر دورست
 کان پذیرای صورت از نورست

و کمال این سیر مربوط بنشأ اخرویست معاملات این نشأ فانیه نسبت بمعاملات آن نشأ شبحی بیش نیست حکم شبنمی دارد نسبت بدریای محیط پس نظر عالی همتان مقصود بر نشأ اخروی ست و بکمالات این نشأ مغتر و سیراب نمیگردند لهذا از حال آنسرورانس و جان خبر داده اند کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دائم الحُزْنِ وَ مُتَوَاصِلِ الْفِکْرِ باوجود این همه کمالات که اورا علیه و علی آله الصلوة والسلام حاصل

بود خورسند نبود و ازین نشأ اعراض نموده (اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الْأَعْلَى) گویان رخت بآخرت بُرد و در آخرت ظاهرست که این حزن مرتفع خواهد شد انشاء الله تعالی چه آن موطن موطنِ حزن نیست موطنِ حزن دنیاست کریمه (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى * الضحی ۵: مؤید این معنی ست و شروع معامله که بآخرت موعود ست از موت ست (الموتُ جسر یوصل الحبيب الى الحبيب). کریمه (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ... * العنكبوت ۵: ایمانیست ازان و رمزی آن معامله اگر بعضی را در نماز که معراج مؤمن ست و از دنیا گسستن و بآخرت پیوستن ست رُو دهد گنجایش دارد و در حدیث شریف آمده است که در وقت نماز حجابیکه در میان بنده و خداست جلّ و علا مرتفع میگردد و (أَرْحَمِي يَا بِلَال) و (قَرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ) نیز اشاره است بآن بالجمله محلی رضا و شادی آخرت ست و محلّ درد و فقدان دنیا است بهترین امتعه این موطن درد و اندوه ست و گوارانعم این مائده سوز و گداز آرام اینجا در بی آرامی ست و ساز در سوز ست وصل اینجا طلبیدن دربارا در کوزه جُستن ست و آفتاب را در طشت آب دیدن این نشأ بیش از مزرعه نیست مر آن نشأ را هر قدر افزونی زراعت نموده آید توقع ثمرات بی اندازه است این داردار عمل ست دارِ أجردر پیش ست در وقت عمل جزا طلبیدن بی ما حصل ست إِلَّا مَنْ اعطاه الله سبحانه لدنياه حکم آخرته فیجوز ان يُرْسِحَ عَلَيْهِ مِنْ اجْرِهِ الْمُعَدَّ فِي هَذِهِ النَّشْأَةِ و لم ينقص من اجره في الآخرة كما قال الله تعالى في شأن خليله على نبينا و عليه الصلوة و السلام (... وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * العنكبوت: ۲۷) .

بیت:

اگر چه این لحظه ممکن کارشِب نیست

ز بختِ مَقِيلان این هم عجب نیست

(... ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ * الحديد: ۲۱) فقرا پناها اخوی اعزى معارف آگاهی محمد هاشم که از جمله مغتلمان روزگازست و از خوردی در خدمت و تربیت اهل الله کلان شده همواره اوقات او مصروف طاعات ست و بواسطه قلت اسباب معیشت و کثرت متعلّقان خیلگی مشوّش الاوقات میباشد چون اطلاع این احوال این قسم مردم بایشان که مرتبی و مهربان فقرا اند از جمله ضروریات بود بنابراین جرأت

نموده کستاختی مینماید که اگر از سرکار امدادی بمتعلقان او که قوت لایموت ایشان همیشه باشد شود موجب ترقیات دنیا و آخرت ست چه نعمتی ست که درویشی نان از ایشان بخورد و قوت آنرا صرف عبادات و طاعات خداوندی جل سلطانہ نماید و السلام
اولاً و آخراً.

بقلم فقیر محمد عبد الله عفی عنه و والديه ساکن قریه کوٹ وارث علاقہ وزیر آباد
قد تمّ الجزء الثالث من المکاتیب المعصومیة بعون الله و فضله و منته و کرمه و الحمد لله علی ذلك و علی جمیع نعمائه کما ینبغی و یجری و یلیه الجزء الاوّل فالثانی انشاء الله تعالی و هذا من الترتیب المعکوس و الرجوع من الآخر الی الاوّل و الاشتغال بالاهمّ فالاهمّ و قد افرغنا الوسع و الطاقة لتصحیحه و تنقیحه (... وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَيْتَنَا اللهُ... * الاعراف * ۴۳)
و صلی الله تعالی و سلّم و بارک افضل الصلوات و التسلیمات و البرکات علی خیر خلقه سیدنا محمد و علی آله و صحبه اجمعین و علینا معهم برحمته و هو ارحم الراحمین (... وَاُخِرْدُ عُوْبَهُمْ اَنْ اِحْمَدُ اللهُ رَبَّ الْعَالَمِینَ * یونس : ۱۰) و انا العبد المصحح المدعوب نور احمد عفا الله عنه و عن اسلافه و عن المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات سنة ۱۳۴۰ من الهجرة النبویة
علی صاحبها الف الف تحیة

پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلّم فرمودند که (خیرکم من تعلم القرآن و علمه)
و نیز فرمودند که (خذوا العلم من افواه الرجال)

پس بر آنکس که از صحبت صلحا بهره نمی یافت لازم است که دین خود را از کتب علمای اهل سنت مثل امام ربانی مجدد الف ثانی حنفی و سید عبد الحکیم آرواسی شافعی و احمد تیجانی مالکی بیاموزد و در نشر آن کتب سعی بلیغ می نماید مسلمانی را که علم و عمل و اخلاص را در خود جمع کرده عالم اسلام میگویند اگر در کسی صفتی ازین سه صفات نقصان می شود او ادعا میکند که از علمای حق است از جمله علمای سوئیست و متعصب بدانکه علمای اهل سنت حامی دین مبین اند و اما علمای سوء جنود شیطان.^(۱)

(۱) علمی که بی نیت عمل باخلاص حاصل میشود نافع نیست (الحدیقة الندیة ج: ۱ ص: ۳۶۶، ۳۶۷ و مکتوب ۳۶، ۴۰، ۵۹ از جلد اول از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره).

الحدائق الوردية في حقائق أجلاء النقشبندية

١٥٤ ٢٥٦ ٩٠ ٢١٩ ٣٥ ٥٥٢

للمحقير القاني عبد المجيد بن محمد الخاني

الخالدي النقشبندي

عفي عنه

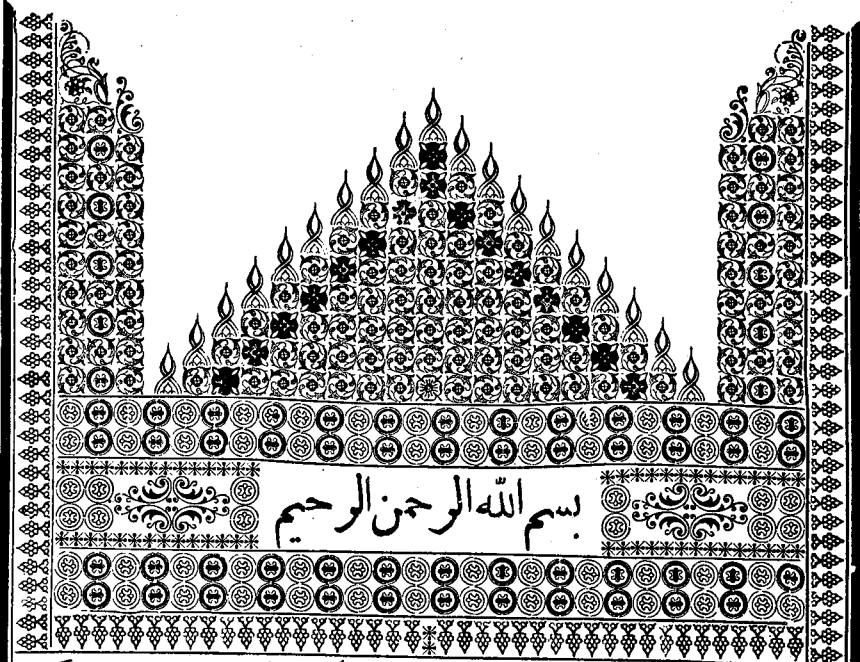
أمين

قدم قسطنطينية وتوفي بها في سنة

١٣١٩

حدائق الورد في الاكام دانيسه * قطوفها من جنان الشام الجاني
اكف أوراقها نحو السما سبط * تدعو لاول محمد وروح بلاتاني
ذوالفضل أحمد باشا طلعت الوزرا * لا زال مطهر معروف وعرفان
أهدى له روحها المحضود منشئها * داعيه عبد المجيد الخالدي الخاني





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله الذي أظهر من بطون الشئون الى أعيان الثبوت ما كان وما يكون من عالم الملك والملكوت ثم أنشأه خلقاً آخر في مراتب التكوين فتبارك الله أحسن الخالقين والصلاة والسلام على نبي الصلاة والسلام مرآة شمس الذات جامع الأسماء والصفات والد العالم في دولة البكان والظهور وسيد ولد آدم يخرجهم من الظلمات الى النور

وما مصدر الأشياء إلا الحمد * وناهيك طول المدح فيه قصور

بدائرة التكوين قطب جاله * عليه جميع الكائنات تدور

وعلى أولى المتمكن في التلويح من آل عبا وأحبابه المؤدين حتى الدين قياماً بعباده ما سيجئ الله ملكاً أو سيجئ في ذلك * وهو يدعي فيقول ذنوب الذنوب وعمية العيوب الحقير الغاني عبد الحميد ابن محمد بن محمد بن عبد الله الخاني الخالدي النقشبندی افي منذ نشرفت قبل بلوغ السن بسنين يتأقى الطريقة العلية الخالدية النقشبندية عن قبلة العلماء العاملين وقلب الاولياء الكاملين المتمكن في مقام الفرق الثاني سيدى الجدى الامجد الشيخ محمد الخاني قدس الله تعالى سره ورفعته عنده على أعلى الامر * وسمعت أسماء سادات ساسلة الطريقة الخليلية جعلت أتشوف للوقوف على تراجم أحوالهم المقدسة مدة غير قليلة واذ لم أرها مجمعة باللغة العربية في كتاب واحد لان أكثرهم من بلاد الفرس والمهند وتلك المعاهد عزمت وما أنال العزم بالف سنة ثلاث وثلاثمائة وألف على أبجع أحوال من ترجوه وأخدم بالترجمة من لم يخدموه بادئاً بالمد الفياض وختاماً بسيدى الولد راجياً منه تعالى في ذلك تقدير التيسير وهو على جمعهم اذ ايشاء قد ير فاستحضرت لتلك الخدمة كتاباً مهمة جمة مثل طبقات الاولياء للعارفين الشيخ عبد الوهاب الشعراوى والشيخ عبد الرؤف المناوى ومجمع الاحساب مختصر الحليسة لشمس الدين الشيخ محمد بن الحسن الحسينى الشافعى والنفعات للعارف الكبير ملا عبد الرحمن الحامى النقشبندى وهو فارسى ترجمه الشيخ محمود البروسوى الى التركية وعربة الشيخ تاج الدين زكريا العممانى النقشبندى ورشحات عين الحياة للشيخ على بن حسين الواعظ المشهور بالصفي

وهو فارسي أيضا ترجمه للتركية المولى محمد المعروف الشريف العباسي وعربه الشيخ تاج الدين المشار
اليه ومقامات سيدنا الشاه نقشبند التي جمعها أحد أجلاء أصحابه الشيخ صلاح بن المبارك بالفارسي
وعرّبها الشيخ أحمد بن علان الصديقي المكي ومكتوبات الامام الرباني الفارسية ومعربات بعضها
للشيخ يونس بن عبد الرحمن اليراني النقشبندي وترجمتها التركية بقلم المولى سعد الدين سليمان بن محمد
القسطنطيني المشهور بمسئتم زياده ومكتوبات الامام محمد المعصوم شمسبيل الامام الرباني الترجمة
بالتركية بقلم مسئتم زياده وتعريب بعضها وبعض مكتوبات والده المسمى بكثر الهدايات للمولى محمد
ابن ولي الدين الحفظي أحد أصحابه الكرام وتاريخ العلامتين ابن خلكان والحجوي وشرح مفتاح المعينة
للعارف الشيخ عبد الغني النابلسي ومقامات الشيخ حبيب الله جان جانان مظهر تاليف العارف العلوي
الشيخ عبد الله الدهلوي وخالصة الجواهر العلوية في ترجمة الشيخ عبد الله المولى اليه للشيخ عبد الغني
المعصومي والهجة السنوية لسيدى الجدا لالمجد والحديقة التذرية للشيخ محمد بن سليمان البغدادي
أحد أجلاء أصحاب حضرة مولانا خالد والاساور العسجدية للشيخ حسين الدوسري أحد خلفائه
وأصفي الموارد من سلسال احوال حضرة مولانا خالد للشيخ عثمان بن سند النجدي البغدادي وسل
الحسام الهندى للعلامة الشيخ السيد محمد بن عابدين والمجد التاليد للشيخ ابراهيم فصيح البغدادي الحيدري
والمقامات السعيدية للشيخ محمد مظهر المعصومي مسئتم في ترجمة الفارسي والتركي عن له تمام
الوقوف على اللغتين غير معقول على الاقتداء بعبارة المترجمين لان أكثرهم من الفرس المترجمين
والتزمت عند ذكر كل ذات منهم رضى الله عنهم سر دخلفائه بقدر الامكان ولم أترجم احوالهم لعدم
الواد الموصلة الى المراد ومع ذلك فقد شذعتني من رجال السلسلة اثنتان وهما سيدنا الدرويش محمد
ونجده الشيخ محمد الخواجكي الامكنى فاني لم أفهم ما على ترجمة في مكان فارجو من ألم بترجمتها ان
يلحقها تحت اسمهما فخاء والله الحمد كتابا موفيا بالهد في عهد امير المؤمنين وظل الله على العالمين
فخر ملوك البربر العثماني **السلطان الغازى عبد الحميد خان الثانى** **تم** انام الله الانام في ظل امانه وسلم
تعالى علم الاسلام بنفوذ شوكة سلطانه وادام انبساط بساط عدالته على كافة رعية جلالته آمين

رب السموات العظيم الشان * بالمصطفى المبعوث بالقرآن
أيد بأيدى الاولياء المحمدي * سلطان عبد الحميد الثانى
واحفظ على عرش السعادة ذاته * ذات السعادة مظهر الرحمان
واجعل مواضيه على هام العدا * مشهودة بالساعد العثماني
والحظ بأرواح الملائكة العلا * توفيقه في السر والاعلان
وادم لواء الدين منشور اياما * برضاه منصور اعلى الاقران
ترعى رعيته بظل امانه * في روض صولة دولة الايمان
ما اشرفت شمس العدالة من حمى * اعتابته في كامل الاكوان

وهو سميت له الحدائق الوردية في حقائق اجلاء النقشبندية وهو بحسب الجمل تاريخ الامام الذى
به تكمل والله أسأل واليه أتوسل بالنبي وبنبيه ان يدينه من كل نبيل نبيه ويهيذم فيه من شر
كل سفيل سفيه انهولى الهداية في البداية والنهاية

الشيخ أحمد الفاروقى السهرندى ابن الشيخ عبد الاحد بن زين العابدين بن عبد الحى بن محمد بن حبيب الله
 ابن الامام رفيع الدين بن نور بن نصير الدين بن سليمان بن يوسف بن عبد الله بن اسحق بن عبد الله بن شبيب
 ابن أحمد بن يوسف بن شهاب الدين المعروف بفرخ شاه الكابلى ابن نصير الدين بن محمود بن سليمان بن
 مسعود بن عبد الله الواعظ الاصغر ابن عبد الله الواعظ الاكبر ابن أبى الفتح بن اسحق بن اراهيم بن ناصر بن
 سيدنا عبد الله ابن أمير المؤمنين خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم الثانى سيدنا عمر الفاروقى رضى الله
 عنه وعنهم أجمعين (ولد قدس الله سره) يوم عاشوراء سنة احدى وستمائة وتسعمائة فى بلدة سهرند بسين
 مهملة فهاء فراء مهملة ونون ودال مهملة كذا أوردناها حفيد الشيخ محمد مظفر فى ترجمته وفى بعض نسخ
 المسئلة الشريفة سهرند بتقديم الراء على الهاء ولعل الأولى هى الأولى لان صاحب الدارادرى يوهى
 مدينة عظيمة من أعمال اللاهور فى الهند

﴿عنوان شانه وشأن عنوانه﴾

تلقى العلوم كلها معقولها ومنقولها عن والده المشار اليه وعن غيره من محققى زمانه واشتغل بالطرق
 الثلاث القادرية والسهروردية والنجشبية على والده قدس الله سره حتى أذن له بالارشاد والاختلاف
 فى الطرق المنته بها وهو ابن سبعة عشر سنة فزال مشغلا بنشر العلوم والمعارف وتربية المسلمين
 وهداية المريدين وارشاد الطالبين وفى نفسه شغف عظيم وميل قوى لتكميل نفسه بالطريقة العلمية
 النقشبندية لعلمه بفضلها على سائر الطرق وعلو نسبتها على كل النسب حتى اجتمع بغوث الزمان العارف
 بالله تعالى سيدنا الشيخ محمد الباقر قدس الله سره وقد كان أرسله شيخه القطب الكبير والامام الشهير
 سيدنا محمد الخواجه الامكنى قدس الله سره من بخارى الى الهند فاخذ عنه الطريقة النقشبندية
 ولازمه فصار باعلى المرام فى مدة شهرين وبضعة أيام حتى شهد له شيخه قدس الله سره بالمرادية
 والمجوبية والسكالية والتكميل وفوض اليه تربية مريديه بل طلب منه الامداد لنفسه وقال فى حقه انه
 القطب الاعظم فتصدر للارشاد وهداية العباد وعم نفعه كل حاضر وباد

أنته الخلافة منقادة * السه تجر أذناها
 فلم تك تصلى الاله * ولم يك يصلح الاله
 فلورامها أحده غيره * زلزمت الارض زلها

﴿سعود وجوده ووجود سعوده﴾

أخبر بوجوده رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يكون فى أمتى رجل يقال له صلته يدخل بشفاعته كذا
 وكذا أخرجه السبوطى فى جمع الجوامع ويدل لذلك ما كتبه قدس الله سره فى أحد مكاتبه الحمد لله
 الذى جعلنى صلة بين البحرين ومقتبس الانوار النيرين (وذكر) الشيخ المرعشام الدين أحمد خلفاء امام
 العارفين شيخه الشيخ محمد الباقر قدس الله سره انه رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم فى المنام على المنبر
 وهو يثنى على الشيخ أحمد السهرندى ويقول انى أباهى وأفضل وجوده فى أمتى وان الله تعالى جعله
 مجددا فى أمتى (وقد بشر بظهوره) كبار الاولياء ايضا كما ذكر ذلك فى المناقب (فمن ذلك) ما نقله مولانا
 الشيخ بدر الدين السهرندى عن فتوة العلماء العارفين بالله تعالى الشيخ أحمد الحامى قدس سره انه قال يحيى
 من بعدى سبعة عشر رجلا من أهل الله يسمون أحمد آخرهم يخرج على رأس الالف هو أعلاهم وأجمع
 العلماء الغفير من أهل الكشف على ان المراد به صاحب الترجمة قدس الله سره (ومنه) ما نقله مولانا
 الخواجه الامكنى نجليته الشيخ محمد الباقر قدس الله سره انه يخرج رجلا من الهند يكون امام
 عصره بصرف قومه على يدك فاسرع اليه فان أهل الله منتظرون قدومه فلما توجه من بخارى الى الهند
 واجتمع به المحدث قدس الله سره وأخذ عنه قال له أنت ذلك الرجل المبشر به (وقال له أيضا) لما وصلت الى
 سهرند رأيت فى الواقعة رجلا قبلى انه قطب زمانه فلما رأيتك عرفتك بتلك الحليسة والصورة (وقال له

أيضا) ما دخلت سهرند وجدت هناك مشعلا يوقد في غابة العظم والملوح حتى كأنه يبلغ عنان السماء وقد امتلأ العالم من نوره شرقا وغربا والناس يستوقدون منه سرا جاسرا با قال وهذا هو شأنك (ومنه) ان صفوة الاولياء العارفين شيخ أبيه الشيخ عبد الاحد في الطريق القادري الشاه كمال المكتبي قدس الله سره أودع عند حفيده العارف بالله تعالى شاه اسكندر جبة مباركة موروثه كما قبيل عن العوث الاعظم الشيخ عبد القادر الكيلاني رضي الله تعالى عنه وقال احفظها حتى يظهر صاحبها فلما نظر المجدد أمره في الواقعة ان وصلها اليه وأخبره انه أهلها فإر بوصولها ثم خاطبه في سره فلم يفعل فعاتبه في الثالثة فأقن بها اليه وألبسه اياها فقال بذلك من الاحوال العظيمة مانال (ومنه) ان تاجر اجدلامر وفابا لصدق والامانة وعليه سيم الصلاح ذكر انه كان في بدايته عظيم الاعتقاد والمحبة للعوث الاكبر سيدنا الشيخ عبد القادر الكيلاني رضي الله عنه قال وكان يظهر لي أحيانا ما يبشرني بامور نفيسة وغيرتي في مهماتي فقال لي يوما في الواقعة انك وان نلت مني مدد اعظيما لكن لا بذلك من شيخ في الظاهر فقلت له الى من أرجع قال الى الشيخ أحمد السهرندي فانه اليوم هو الجامع بين الظاهر والباطن وهو قطب زمانه فلما اجتمعت به رأيت عجائب الكرامات وغرائب الكالات (ودخل) رجل من أكابر اولياء بلخ الى سهرند فلما رأى الشيخ قدس الله سره قال اني كنت في بلخ فحضرت جنازة قد اجتمع لها كافة اولياء ما وراء النهر من السلف والخلف مثل العارف الكبير والقطب الشهير سيدنا الشيخ عبد الخالق العجمدواني والعوث الاعظم سيدنا الشيخ محمد بهاء الدين النقشبند رضي الله عنهما ووقفا يندتظرون قدوم الاقطاب فيمناهم كذلك ان جاء رجل جليل المقدر باهر الانوار فقد تموه فأمهم فسألت عنه فقيل لي انه الشيخ أحمد السهرندي

سُلوک الملوك و ملوک السلوک

(قال قدس الله سره) اعلم ان العناية الالهية خذبتني جذب المرادين أولا ثم بستر لي طي منازل السلوك ثانيا فوجدت الله سبحانه واولا عين الاشياء كما قاله آرياب التوحيد الوجودي من متأخري الصوفية ثم وجدت الله في الاشياء من غير حاول ولا سريان ثم وجدته سبحانه معاهمية ذاتية ثم رأته بعدها ثم قبلها ثم رأته سبحانه ومارأيت شيئا وهو المعنى بالتوحيد الشهودي المعبر عنه بالبقاء وهو اول قدم توضع في الولاية وأسبق كمال في البداية وهذه الرؤية في أي مرتبة من المراتب المذكورة تحصل أولا في الاقاف ثم ثانيا في الانفس ثم ترقيت في البقاء وهو ثاني قدم في الولاية فرأيت الاشياء ثانيا فوجدت الله تعالى عينها بل عين نفسي ثم وجدته تعالى في الاشياء بل في نفسي ثم مع الاشياء بل مع نفسي ثم قبل الاشياء بل قبل نفسي ثم بعد الاشياء بل بعد نفسي ثم رأيت الاشياء ومارأيت الله تعالى أصلا وهي النهاية التي هي الرجوع الى البداية والعود الى مرتبة العوام وهذا المقام هو أم مقامات دعوة الخلق الى الحق وأكمل منازل التكميل والارشاد لتتمام المناسبة للخلق المقتضية اكمال الافادة والاستفادة (وقال قدس الله سره) لما صحبت القائم اليوم مقام المشايخ العلية والنائب متاب الاكابر النقشبنديه الواصل الى نهاية النهاية البالغ أقصى درجات الولاية قطب مدار الخلائق كاشف أسرار الحقائق الفرد الكامل في المحبة الذاتية المحقق الجامع لكالات الولاية المحمدية مسند أهل الارشاد والهداية مرشد طريق درج النهاية في المداية زبدة العارفين قدوة المحققين شيخنا وملاذنا ومولانا الشيخ الاجل والعارف الاكمل محمد الباقي أبقاه الله تعالى حصل لي ببركة توجيهه الحذبة التي تشعبت بعد الاستهلاك في صفة القيومية وتشرفت باندرج النهاية في البداية ثم حصلت لي مراتب السلوك ووصلت الى النهاية التي هي عبارة عن الوصول الى الاسم الرب بمدد أسد الله الغالب كرم الله تعالى وجهه ثم ترقيت الى القابلية التي هي عبارة عن الحقيقة المحمدية بمدد الشيخ بهاء الدين شاه نقشبند قدس الله سره العزيز ثم الى مقام اجال تلك القابلية وهو مقام الاقطاب المحمدية بمدد الروح المقدسة النبوية وفي أثناء ذلك حصل لي مدد يسير من الشيخ علاء الدين المطارق قدس الله سره ولما

وصلت الى ذلك المقام اعطيته خلعة القطبية من الحضرة المحمدية ثم جذبتني العناية الالهية فرجت
الى مقام الاصل المتميز بالظل الذي فوق مقام الاقطاب المختص بالافراد ثم ادرى كتنى العناية
العهدانية فأوصلتني الى مقام الاصل الخاص وفي هذا العروج وصل الى من العرش الاعظم الشيخ
عبد القادر الكيلاني قدس الله سره العزيز بمدد عظيم وتصرف قوى وأوصلني الى مقام أصل الاصل
ثم نزلت الى العالم المعبر عنه بالسيرة عن الله بالله ففرت اذ ذلك على مقامات مشايخ السلاسل سوى
التقشيدية والقادرية فاستقبلوني بالتعظيم والاكرام والقوا على من نفاس نسهم وخصائص
مواجيدهم وانكشف لي حقائق كل منها وتفاوت درجاتها وكان حصول العلوم اللدنية لي من روحانية
الخصر على نينا وعليه السلام قبل وصولي الى مقام الاقطاب المذكور سابقا وبعد الوصول الى ذلك المقام
ياخذ الواصل العلوم من حقيقة نفسه كل ذلك بورائه صلى الله عليه وسلم

﴿عروج عروجه وعروج بوجه﴾

(قال قدس الله سره) كثيرا ما كان يعرج في فوق العرش المجيد ولقد عرج في مرة فلما ارتفعت فوقه
بقدمي من مركز الارض وبينه رأيت مقام الامام شاه نقشبند رضي الله عنه ورأيت فوق ذلك قليلا
مقامات بعض المشايخ منهم الشيخ معروف الكرخي والشيخ أبو سعيد الخزاز رضي الله عنهم واما البعض
في مقامه وحمته الشيخ نجم الدين الكبري والشيخ علاء الدين العطار وسائر المشايخ دونه وفوق هذه
الدرجات مقام أئمة أهل البيت والطفلاء الراشدين وكافة الانبياء فوقهم على طرف من مقام نينا عليه
وعليهم الصلاة والسلام ومقامات الملائكة على الطرف الاخر ومقامه صلى الله عليه وسلم أرفع وأعلى
واعلم اني كلما أريد العروج يتيسر لي ويرى ما يقع من غير ما قصد

﴿اكراماته وكراماته﴾

ولقد خصه الله تعالى بفضيلة نشر العلوم الدينية والكشف عن أسرار العلوم اللدنية وبيان مراتب
الولاية والنبوّة والرسالة وكالات أولى العزم ودرجات الخلة والمحة واطهار أسرار الذات والشؤون
الالهية بما لم يسبق اليه الى ادواق شريفة عالية ومذاهب لدنية عالية لو لم يكن منها الا رتبة تجديدا لالف
الثاني لكني (وقال قدس الله سره) روي أبو داود عنه صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله يعث على رأس
كل مائة سنة من يجده لهذه الامة أمر دينها لکن بين من يجده المائة ومن يجده الالف من الفرق كما بين
المائة والالف بل أعظم من ذلك (وقال قدس الله سره) بشر في رسول الله صلى الله عليه وسلم بانك من
المجتهدين في علم الكلام ويفخر الله بشفاعتك لالوف يوم القيامة وكتب لي خط الارشاد بيده الشريفة
وقال لم أكتب لاحد قبلك مثله (وقال قدس الله سره) العلوم والمعارف الصادرة عنى هي خارجة عن طور
الولاية وانما هي مقتبسة من مشكاة أنوار النبوة على مصدرها الصلاة والسلام جددت بتجديد الالف
الثاني بطريق التبعية والوراثة تجرأ رباب الولاية كالعلماء عن ادراكها لانها اوراء علوم العلماء
ومعارف الاولياء بل علوم هؤلاء بالنسبة الى تلك العلوم قنم وتلك العلوم لبانها ولا تخالف الشريعة
بل هي أساس الدين وخالصة علم الذات والصفات تعال وتقدس ومانتكلم بها أحدم العظماء ولا
الكبراء استأثر الله سبحانه بها هذا العبد فصاحب هذه العلوم والمعارف مجدده هذا الالف والمجددهو
الذي لا يفيض الحق على جميع العالم مدة تجديده شيأ الا بواسطته (وقال قدس الله سره) قد كشف لي
التوحيد الوجودي والقيمت الى علوم كثيرة ومعارف جمة ورفائق واقية من هذا المقام ولاحت
لي معارف مظهر الصفة العلمية الشيخ الاكبر رضي الله عنه وتشرفت بالتبلي الذاق الذي بينه الشيخ
وجعله نهاية العروج وخصه بتخاتم الولاية مفصلا موحيا (وقال قدس الله سره) كشفت لي خفايا
المشاهات القرآنية وأسرار المقطعات الفرقانية فوجدت تحت كل حرف منها بحر من العلوم الدالة
على الذات العلية لو أنظرت شيأ منها انقطع مني الحلقوم (وقال قدس الله سره) أطلقني الله على أسماء

من يدخلون في سلسلتنا من الرجال والنساء الى يوم القيامة وان نسبتى هذه تبقى بواسطة اولادى الى يوم القيامة حتى ان الامام المهدي سيكون على هذه النسبة الشريفة (وقال قدس الله سره) كنت مرة في حاقية الذكرمع اصحابي فخطرت لي اني في تصور وتقص فألقي الى في الحال اني قد غفرت لك ولان توسل بك الى بواسطة أو بغير واسطة الى يوم القيامة (قال قدس الله سره) كان تكويني من بقية طينة حبيبه صلى الله عليه وسلم (وقال قدس الله سره) أريت الكعبة المطهرة تطوف في نشر بغامنه تعالى وتكريرا لي (وقال) بشرني الحق تعالى بان من صليت على جنازته غفر له وأنه من وضع في قبره تراب من قبري لا يعذب (وقال) أطلعني الله على قبور الانبياء المبعوثين الى أرض الهند بحيث أرى أنوار اساطعة من قبورهم (وقال) ألقى الى ان هذه الخصائص واليكالات التي أوتيتها لا يناله أحد غيرك الى زمن المهدي عليه السلام (وقال) ان الله تعالى أعطاني قوة عظيمة في أمر الهداية بحيث لو توجهت الى خشبة يابسة لاخضرت (وكتب اليه بعض المشايخ) ان المقامات التي تدعها اهل نالها العجائب اولاد على الاول هسل نالوها دفعة واحدة وتدرجيا فارسل اليه ان الجواب موقوف على حضورك فحضر فتوجه اليه بجمعية المقامات فترامى في الحال على قدميه وقال آمنت ان جميع المقامات كانت تحصل للعجائب رضوان الله عليهم بمجرد نظره صلى الله عليه وسلم (دعاء) لا افطار في شهر رمضان عشرة من مرديبه فاجابهم فلما كان وقت الغروب حضر عند كل واحد من العشرة في آن واحدوا فطرو عندهم (ونظر) مرة الى السماء وهي غطر فقال لها افاقي الى وقت كذا فخبس المطر الى ذلك الوقت (وأمر السلطان) يوما يقتل رجلا فالتجأ الى حضرته وطلب منه ان يكتب له براءة من القتل فكتب له ذلك فلما باغ السلطان لم يقدر ان يتعرض له هيبة منه قدس الله سره (وقصد) زيارته رجل من بلاد شاسعة فأتى سهرندك لا يلاوبات عند أحد المنكرين على الشيخ قدس الله سره وهو لا يشعر فأسأله عن سبب شخوصه الى سهرندك فقال له جئت زيارته الشيخ جعل يطمع فيه فلما رأى الرجل ذلك خاف وصار يستغيث به قدس سره ويقول في سره ياسيدي اني جئت لطلب الحق وهذا يصدني عنه ثم نام فلما كان وقت الفجر اذ ابصاحب البيت قدمات ليلافأسرع الرجل الى الشيخ وأراد ان يعرض عليه الخبر فنظر اليه وتبسم وقال ما مضى في الليل لا يذكري في النهار (وأناه) بمحذور يطلب منه الدعاء فدعا له فشن في الحال (وقال تجله الاكبر) خازن الرحمة سيدنا الشيخ محمد سعيد قدس سره كثيرا ما كان يخبرني الشيخ نفعنا الله به بالامر خيرا كان أوشرا قبل وقوعه فيقع كما يقول بلاتفاوت أصلا (وقال الشيخ رضى الله عنه) جاءني روحانية أمير المؤمنين على كرم الله وجهه فقالت اني بعثت اليك لاعلمك علم السموات (واجتمعت) بروحانيات الامام الاعظم أبي حنيفة وأسأذنه وتلامذته والامام الشافعي وأسأذنه فأمدوني بامدادهم وأفاضوا على من بركاتهم حتى استغرقت في أوامرهم (وربتي) روحانية حضرات السادات النقشبندية والقادرية والچشنية والسهروردية فتحليت بنسبتهم الخاصة حتى صرت لو أردت ان أربي السالكين بنسبة كل واحد منهم لفعلت

بمحنة النعمة ومنحة المحنة

لقد جرت عليه قدس الله سره سنة الله في عباده المخلصين من ابتلائهم بايذاء الظلمة وانكار أهل الظاهر عليهم ليرفع عنده من جليل شأنهم ويعظم لهم أجر او ذلك لما رأوا من عظمة ظهوره واشتهار فضله في الدنيا وعموم نفعه وامتداد سلسلته المطهرة من الهند الى ما وراء النهر والروم والشام والمغرب ثم انه قدس الله سره كانت ترد له الكتب من أتباعه في كل جانب مشحونة بالسائل العلمية المتعلقة بالطريق العلمية وحقائق الصوفية فحبيب قدس الله سره عنها بما أفاض الحق تعالى عليه من توضح ما قاله أهل الله عز وجل نارة ومناقشة نارة أخرى وتسليم له لموافقته لكشفه واطهار اختياره مرة أخرى حتى انه خالف الشيخ الاكبر رضى الله عنه في وحدة الوجود وأبا يزيد رضى الله عنه في قوله لو ان العرش وما حواه مائة

ألف ألف مرة في زاوية من زوايا قلب العارف ما أحسن به وأظهر حقيقة السكينة والقرآن والصلوة
وفصل مقامات العارفين وأذواقهم وذكر ان الحق تعالى جمع له بين القطبية والغردية والمحدثية
والولاية الخاصة الناشئة من المحبة والمجبوبية وخصه بدوام التجلي الذاتي وأشبع الكلام على كل
مسئلة بما لا يسع الموقف الا الوقوف عليه والتسليم له مما لم يسبق اليه وربما تكلم على آية كريمة
أوحيت شريف من طريق الارشاد فأجمع من ذلك ثلاثة مجلدات ضخمة تكتب بحاء العمون فانتقد
بعض علماء عصره على كلام وقع منه فيما يشعر بان مقامه أعلى من مقام الصديق الاكبر رضوان الله عليه
ورفعوا الامر الى السلطان نور الدين جهانكبير فلما حضر عنده قال له أحق ما يقولون قال نعم الا ان ذلك
بطريق التبعية لا الاصالة فهو من قبيل ما اذا طلبت أدنى الخدم التسرون اليه حديثا فلا يصل هذا الخادم
الى مقامكم الا بعد طي منازل الامراء ثم يعود الى محله الاول فلا يلزم أن يكون مقامه فوق مقام الامراء
فارتضى السلطان منه بذلك الجواب فلما أبصر المنكرون انه قد أخفق معهم فيه قال بعضهم للسلطان
لم ترتكبه هذا الشيخ فانه ما سجد لكم وقت دخوله بل ولا تواضع التواضع المتعارف مع لكم ظل الله في
أرضه وخليفته في خلقه فاستغزه الغضب وأمر بسجنه في حصن كويار بكاف مضمومة فوافوا ف
فلام ساكنة فتحته فألف فراهمة من أمنع حصون الهند وأشهرها وكان السلطان شاه جهان
ابن السلطان جهانكبير مخلصا للشيخ قدس الله سره جدا فقبل أن يحضر عند والده أرسل اليه أفضل خان
والشيخ عبد الرحمن الفتحي مع كتب من الفقه يقول له جوز العلماء سجدة التحية عند السلطان فأنتم ان
سجدتم له عند لقائه فانا أضمن انه لا يصل اليكم منه ضرر فلم يقبل منه بل قال هذه رخصة والعزيمة أن
لا يسجد لغير الله تعالى وليت في السجن ثلاث سنين ثم أخرجه بشرط أن يقم في معسكره ويديره فقام
كذلك ثلاث سنين أيضا ثم أطلقه فعاد الى سهرتند والعود أحد (وذ كر تجله الا كبر قدس سره) ان سبب
اطلاقه انه كان مع ما عليه الحصن من الحصانة والحرس الشديد المحمدي به من كل الجوانب يخرج رضی
الله عنه لصلوة الجمعة فيصلي ثم يرجع ولا يعلمون من أين يخرج فلما رأوا منه ذلك أخرجه من السجن
ثم أطلقوه مطلقا واذ لم يكن مدة حبسه ان يرشد الناس بنفسه جعل يرشدهم بكتبه ففمننا الله تعالى به

﴿نفعه من طيب عطره ورخصة من صيب قطره﴾

(قال قدس الله سره) اعلم يا أخي ان الذي لا بد منه وكلفنا الله به امتثال الاوامر واجتناب النواهي لقوله
تعالى ما أتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا واذ كنا مأمورين بالاخلاص في ذلك وهو لا يتصور
بدون الفناء وبغير المحبة الذاتية وجب علينا أيضا سلوك طريق الصوفية الموصلة للفناء والمحبة الذاتية
حتى نتحقق حقيقة الاخلاص ولما كانت طرق الصوفية متفاوتة بالكمال والتكميل كان كل طريق
تلتزم فيه متابعة السنة السنينة وأداء الاحكام أولى وأنسب بالاختيار وذلك الطريق هو طريق
السادة النقشبندية قدس الله أسرارهم العلية فان هؤلاء الاكابر التزموا في هذه الطريقة متابعة
السنة واجتناب البدعة لا يجوزون العمل بالرخصة ولو وجدوا طاهرا ان له نفعما في الباطن ولا يتركون
الاخذ بالعزيمة ولو علموا صورة انه مضر بالسيرة ويجعلون الاحوال والمواجيد تابعة للاحكام الشرعية
والاذواق والعارف خادمة للمعلوم الدينية ولا يستبدلون الجواهر النفيسة الشرعية مثل الاطفال
يجوز الوجدوز يب الحمال هذا حالهم على الدوام ووقتهم بحيث تقوش السوى من بواطنهم بحيث
لوف كلفوا ألف سنة ان يتذكر وهو لا يتيسر لهم ذلك التحلي الذاتي الذي هو لغبرهم كالبرق ذات لهم
والحضور الذي به بعبه غيبة لا اعتبار له عند هؤلاء الاعزة رجال لانهمم تجارة ولا يسع عن ذكر الله
حالمهم ومع ذلك فطريقهم أقرب الطرق قطعاً وموصلة البتة نهاية غيرهم مندرجسة في بداية هؤلاء
الاكابر ونسبتهم المنسوبة الى الصديق الاكبر رضی الله عنه فوق نسب جميع المشايخ لا يصل الى فوق
هذه السادة فهم كل أحد أولئك آباء حقني بمثلهم * اذا جمعتا باجر الجماع

وأى مناسبة بين أخص الخواص وبين كل زراق ورفاقص ولو ملئت الدفاتر في بيان خصائص أولئك
 الصغوة وبكالاتها لكان كقطرة من بحر لانهما بقوله (وقال قدس الله سره) السير والسلوك عبارة عن الحركة
 في العلم وهو من مقولة الكيف فلا مجال للحركة في الجسم هنا (فالسير الى الله تعالى وهو السير الاول)
 عبارة عن الحركة العلمية التي هي السير من علم الاسفل الى علم الاعلى ومن ذلك الاعلى الى أن ينتهي بعبد
 طي علوم الممكنات كهاوزن والهابسرها الى علم الواجب تعالى وهذا هو المعبر عنه بالبقاء (والسير في الله
 تعالى وهو السير الثاني) عبارة عن الحركة العلمية في مراتب الوجوب من الاسماء والصفات والشؤون
 والاعتبارات والتفديسات والتزيينات الى أن ينتهي الى المرتبة التي لا يمكن التعبير عنها بعبارة ولا يشار
 اليها بإشارة ولا تكتب بكفاية ولا يعلمها عالم ولا يدركها مدرك وهذا السير يسمى بالبقاء (والسير عن الله
 تعالى وهو السير الثالث) عبارة عن الحركة العلمية التي هي التنزل من علم الاعلى الى علم الاسفل وهكذا
 الى أن يرجع الى الممكنات وتنزل عن علوم المراتب الوجوبية كلها وهو العارف الذي نسي الله بالله ورجع
 عن الله مع الله وهو الواحد الفاعل الواصل المبحور القريب البعيد (والسير في الاشياء وهو السير الرابع)
 عبارة عن حصول علوم الاشياء تدريجياً بعدزوالها في السير الاول فالسير الرابع مقابل الاول والثالث
 للثاني كما رأيت فالسير الى الله والسير في الله لتحصيل الولاية التي هي عبارة عن الفناء والبقاء الثالث
 والرابع لتحصيل مقام الدعوة المختصة بالرسول عليهم الصلاة والسلام ولكل التابعين نصيب منه أيضاً
 كما قال تعالى قل هذه سبيلي أدعو الى الله على بصيرة أنا ومن اتبعني (وقال قدس الله سره) اعلم ان مشايخ
 الطريقة النقشبندية قدس الله أمرارهم اختاروا السير في الابتداء من عالم الامر وبقطعون في ضمنه
 عالم الخلق بخلاف مشايخ سائر الطرق فان ابتداء سيرهم من عالم الخلق ثم بعد طي عالم الخلق يذهبون
 القدم في عالم الامر ويصلون الى الجذبة فلها صارت الطريقة النقشبندية اقرب الطرق فلا جرم نهاية
 الغير مندرجة في بدايتهم (وقال قدس الله سره) انما اختاروا كبر هذه الطريقة السير من عالم الامر
 ابتداءً ورأوا ان ذلك أنسب وأولى لان الترقى انما يكون من الادنى الى الاعلى لا العكس وعالم الامر أدنى
 وعالم الخلق أعلى ماذا فعل هكذا مراد الواحد الصمد ما كشفوا سر هذا المعنى لاحد نظروا في سائر الطرق
 الى الصورة فزادوا عالم الخلق أدنى فشرعوا في الارتقاء من الادنى الصوري الى الاعلى الصوري وما عرفوا
 ان حقيقة الامر بخلاف ذلك فان الادنى في الحقيقة أعلى والاعلى أدنى فان النقطة الاخيرة التي هي عالم
 الخلق اقرب الى النقطة الاولى التي هي أصل الاصول وما تيسر هذا القرب لنقطة أخرى غيرها (وقال
 قدس الله سره) الولاية عبارة عن الفناء والبقاء وهي اما عامة واما خاصة ونعني بالعامة مطلق الولاية
 وبخاصة الولاية المحمدية على صاحبها أفضل الصلاة والتحية والفناء فيها أتم والبقاء فيها أكمل ومن شرف
 بهذه النعمة العظمى فقد لان جلده للطاعة وانشرح صدره للاسلام واطمأنت نفسه عن مولاها ورضى
 مولاها عنها وسلم قلبه لقلبه وتخلصت الى مكاشفة حضرة صفة اللاهوت وشاهدتها سره مع ملاحظة
 الشؤون والاعتبارات وفي هذا المقام ينشرف بالتجليات الذاتية العريقة ويحس برخفة بكل التنزه
 والتقديس والكبرياء ويتصل اخفاء اتصالاً بلا كيف ولا ضرب من المثال (وقال قدس الله سره) المانع من
 سرعة تأثر بعض سالكي هذه الطريقة العلمية ووجدانهم للذة والحلاوة التي هي مقدمة الجذبة مع ان
 ابتداء سيرهم من عالم الامر هو ان عالم الامر فهم ضعيف بالنسبة الى عالم الخلق الذي فيهم ولا يزال هذا
 الضعف فيهم حتى يقوى عالم الامر فيهم على عالم الخلق والذي يناسب لمعالجة هذا الضعف في هذه الطريقة
 العلمية التصرف التام من المرشد الكامل وفي سائر الطرق تقدم تركية النفس والمجاهدات والرغبات
 الشاقة الموافقة للشرعية المحمدية على صاحبها أفضل الصلاة والتحية (وقال قدس الله سره) اعلم ان أصل كل بلاء
 انما يكون من الابتلاء بالنفس ومتى تخلص الانسان منها تخلص من الابتلاء بما سواه تعالى فان كان يعبد
 الاصنام فانما يعبد نفسه في الحقيقة أفرأيت من اتخذ الله هو الهه خلع نفسه وتعال وكما ان الخروج عن

النفس والمرور عنهما فرض كذلك الدخول اليها والغوص فيها الا انهما يكونان في الخارج عنها السير الا ذاتي بعد والسير الانفسى قرب في قرب فان كان هناك شهود في النفس
 أو معرفة فكذلك أو حيرة فكذلك وليس في خارج النفس موضع قدم نغسان الذهن يفهم الحسول
 والاتحاد من هنا ويقع في رطة الضلال اذ الحسول والاتحاد كفر والغوص في هذا المقام بالفكر قبل
 التحقق ذوقا حرام (وقال قدس الله سره) اعلم ان مراتب الكمال متفاوتة بحسب تفاوت الاستعدادات
 والتفاوت في الكمال فديكون بحسب الكمية وقد يكون بحسب الكيفية وقد يكون بهما معا فكمال
 البعض مثلا بالتجلي الذاتي وكمال الآخر بالتجلي الصفاتي مع تفاوت بين جديدين هذين التحليين وبين
 أربابهما وكمال البعض بسلامة القلب وتخلص الروح وكمال الآخر بما بالشهود السري أيضا وكمال
 الثالث بهذه الثلاثة وبالخبرة المنسوبة الى الخفي وكمال الرابع بهذه الاربعة وبالانصال المنسوب الى
 الاخفي ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء وبعد حصول الكمال في أي مرتبة كانت من المراتب المذكورة
 فامرجوع فتهجرى أو نبات واستقرار في ذلك الموطن فالاول هو مقام التكميل والارشاد يرجوع من
 الحق الى الخلق للنعوة والثاني هو موطن الاستهلاك والعزلة عن الخلق (وقال قدس الله سره) اعلم ان
 فض الحق تعالى على الدوام للتواضع والعموم سواء كان من قسم الاموال والاولاد أو من جنس
 الهداية والارشاد من غير تفاوت وانما نشأ التفاوت من القبول وعدمه وما ظلمهم الله ولكن كانوا انفسهم
 يظلمون فالشمس تشرق على الثوب وعلى القصارا شرقا واحد اقبوس ودوجه القصار ويبيض الثوب
 وعدم القبول لهذا بسبب الاعراض عن جناب الحق تعالى فان القبول يقبل عليه كما قال صلى الله عليه وسلم
 في الحديث القدسي من تقرب الى شبر تقربت منه ذراعا والمعروض يعرض عنه كما قال صلى الله عليه وسلم
 فاعرض فأعرض الله عنه جزا فاقا قال تعالى فاذا كرت في أذكريم نسوا الله فانسهم وفي الحديث انما
 هي أعمالكم اخصسها لكم من غير زيادة ولا نقصان كاتدين تدان فن وجد خير فليحمد الله ومن وجد غير
 ذلك فلا يلومن الانفسه (وقال قدس الله سره) ان ازالة المرض القلبي في هذه الفرصة اليسيرة بالذكر
 الكثير من أهم المهمات وعلاج العلة المعنوية في هذه المهلة القليلة من أعظم المقاصد والقلب المبتلى
 بالغير لا يرجي منه خير لا يقبلون هناك الاسلامة القلب وخالص الروح ونحن هنا ادعائنا في تحصيل
 أسباب ابتلائهما ههنا ههنا وما ظلمهم الله ولكن كانوا انفسهم يظلمون (وقال قدس الله سره) في
 مجت النبي والاثبات الكمال هو ان يكون شهود مرتبة الوجوب أيضا مثل شهود مراتب الامكان
 داخل تحتها فلا يلاحظ في جانب الاثبات التقويم بكلمة المستثنى والحق ان الفطرة العلييا
 والهمة القسوى طالبة لمطلب عظيم لا تتناول اليه الايدي بل لا يصل غبار الادراك الى ذيله الرؤية
 الاخرؤية حق ولكن تصورهما يفنئني الناس مسرورون بالرؤية الاخرؤية الموعودة وليس ابتلاقي
 بسوى غيب الغيب همتي بكلماتها ان لا يشرح المطلوب من الغيب الى الشهادة أصلا ولا من السماع الى
 الشهود ولا من العلم الى العين ماذا فعل هكذا خفوني (وقال قدس الله سره) قال عليه الصلاة والسلام
 ما أحدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة وعن حسان رضى الله عنه قال ما بدع قوم بدعة في دينهم
 الا تزغ الله من سنتهم مثلها ثم لا يعيدها الى يوم القيامة بناء عليه فبعض البدع التي قال العلماء انها حسنة
 اذا تاملتها تجد هارافعة لسنة مثلا قالوا في تكفين الميت العمامة بدعة حسنة مع ان هذه البدعة رافعة
 لسنة فان الزيادة على العدد السنون الذي هو ثلاثة أبواب نسخ والنسخ عن الرفع وهكذا ارسال المشايخ
 العذبة من الجانب الايسر استحسنوها والسنة في العذبة ان تكون بين الكتفين فظاهرا غياة الظهور
 ان هذه البدعة رافعة لسنة وكذلك ما استحسنه العلماء في نية الصلاة من التلفظ بها باللسان مع وجود
 ارادة القلب والحال انه ما بدت عنه عليه الصلاة والسلام لا برواية صحيحة ولا ضيقة ولا عن الصحابة
 الكرام ولا التابعين العظام انهم أبوابا نية باللسان بل كانوا يكبرون تكبيرة التحريم حين تقام الصلاة

فالنية باللسان بدعوة ويسمونها حسنة والفقر يعلم ان هذه البدعة رافعة للفرض فضلا عن السنة فان
 أكثر الناس يكتبون في جواز ذلك باللسان ولا يبالون بغفلة القلب فيكون قد ترك في ضمن ذلك فرضا
 من فرائض الصلاة الذي هو النية بالقلب فيؤدي ذلك الى فساد الصلاة وعلى هذا القياس سائر
 المبتدعات والمحدثات فانها زيادات على السنة ولو بوجه من الوجوه والزيادة نسخ والنسخ دفع (وقال
 قدس الله سره) اعلم ان الولاية عبارة عن الفناء والبقاء والخوارق من لوازمها وليكن ما كل من كانت
 خوارقه أكثر تكون ولا يتسه أتم وأكمل بل تكون خوارقه أقل ولا يتسه أتم وأكمل ومما ذكره
 الخوارق على شينين وهما ان يكون الصائم في وقت العروج أكثر والهبوط في وقت النزول أقل بل
 الاصل العظيم في كثرة ظهور الخوارق هو قلة النزول كيف ما كان العروج لان صاحب النزول ينزل
 الى عالم لا سبب فيجبد الاشياء من بوطتها ويرى فعل السبب من وراءها والذي لم ينزل أو نزل ولكنه لم يصل
 الى الاسباب فنظرة مقصورة على مسبب الاسباب والاسباب قد ارتفعت عن نظره والحق سبحانه يعامل
 كل أحد على حسب ظنه فيفضي أمر من يرى الاسباب بها ويفضي أمر من لا يرى الاسباب بدونها قال
 تعالى في الحديث القدسي أنا عند ظن عبدي بي ولما أنا كان يخاطر بياني انه ما السبب في كون الخوارق
 التي ظهرت على يد الشيخ عبد القادر رضي الله عنه لم تظهر على يد كثير من كل الاولياء السابقين حتى
 أظلمتني الله تعالى على سر ذلك وهو انه كان عروجه أعلى من أكثر الاولياء وفي جانب النزول كان نزوله
 الى مقام الروح الذي هو فوق عالم الاسباب ونما يناسب هذا المقام ما حكى ان الحسن البصري رضي الله
 عنه كان واقفا على شاطئ النهر ينتظر السفينة فجاء حبيب الجي رضي الله عنه فوجده واقفا فقال له ما ذا
 تنتظر قال السفينة فقال له وأي حاجة الى السفينة أمالك يقين فقال الحسن أمالك علم ثم مشى حبيب على
 الماء بقي الحسن حتى ركب في السفينة فلما كان الحسن نازلا الى عالم الاسباب عاملوه بها وحبيب لم ينزل
 فعاملوه بدونها والفضل للحسن فانه صاحب علم جمع بين علم اليقين وعين اليقين وعرف الاشياء كما هي وفي
 نفس الامر جعلت القدرة مسطورة خلف الحكمة وحبيب العجبي صاحب سكر وله يقين بالفاعل
 الحقيقي من غير ان يرى الاسباب مدخلا وهذه الروية غير مطابقة لما في الواقع فان توسط الاسباب كأن
 وحاصلها ما شأن التكميل والارشاد فهو بعكس طريق ظهور الخوارق فان في مقام الارشاد كلما كان
 نزوله أكثر كان في الارشاد كلما كان لا بد من حصول المناسبة بين المرشد والمسترشد وذلك منوط بالنزول
 واعلم انه كلما كان الصائم وداعلي يكون الهبوط انزل فلهذا لما كان ترفي نينا عليه الصلاة والسلام أعلى
 وأرقى من ترفي جميع الانبياء عليهم الصلاة والسلام كان نزوله أقوى من الجميع فكانت دعوته أتم
 ولذلك أرسل الى كافة الانام فانه بسبب نهاية النزول حصل المناسبة بالجميع فصار طريق الافادة فيه أتم
 وربما تحصل الافادة من المتوسطين في هذا الطريق أكثر من المنتهين الذين ما رجعوا الى ان مناسبة
 المتوسط للبتدي أكثر من ذلك فدار كثرة الافادة وقلتها على الهبوط والرجوع لاعلى الانتهاء وعدمه
 وههنا حقيقة وهي كانه ليس من شرط الولاية علم الولي بنفسه ولا يتسه كما هو المشهور وكذلك ليس من
 شرطها علمه بخوارقه فربما ينقل الناس عنه خوارق شتى وهو لا علم لها وكان شيخنا قدس سره يقول
 والجهاب الناس يا تون الى من الاكثاف والاطراف فيبعضهم يقول رأيناك في مكة وبعضهم يقول
 رأيناك في بغداد فيظنهم الصحبة والمعرفة والحال اني ما خرجت من بيتي فاهذا الاقتراء (وقال قدس
 الله سره) ما يفهم من عبارات بعض الصوفية من انه تعالى محتاج اليقيني ظهور كالات الاسماء والصفات
 هو كلام ثقيل على الفسقي جدا فان المقصود من خلقهم حصول الكالات لهم لا كمال عائد الى جناب
 قدسه تعالى وبؤيده هذا المعنى آية وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون أي يعرفون أي للحصول
 المعرفة لهم التي هي كمالهم لا كمال عائد الى جناب الحق سبحانه وتعالى وما ورد في الحديث من قوله تعالى
 خلقت الخلق لاعرف فالمراد منه أيضا معرفتهم لاني أصبح معروفوا بواسطة معرفتهم أم حصل كالاته تعالى

الله عن ذلك عاقر اكبر (وقال قدس الله سره) في تحقيق احاطة الحق وسرياته اعلم ان احاطة الحق سبحانه
 بالاشياء وسرياته فيها كاحاطة المجلد بالمفصل وسرياته فيه كالكامنة مثلاً فانها سارية في جميع اقسامها
 من الاسم والفعل والحرف وكذا في اقسام الاقسام من الماضي والمضارع والامر والنهي والمصدر
 واسم الفاعل والمفعول والمستثنى المتصل والمنقطع والحال والتمييز والنسب والافعال والجماسي
 والحروف الجارة والناصبية والحروف المختصة بالافعال والحروف المختصة بالاسماء والحروف الداخلة
 عليهم الى غير ذلك من الاقسام الحاصلة من التقسيمات الغير المتناهية فهذه الاقسام كلها غير
 الكامة بل كلها اعتبارات مندرجة تحت الكامة ما زادت في تفصلها وتغيرها عن الكامة وفي غير
 بعضها عن بعض غير اعتبار العقل في الذهن واماني الخارج فليست الا الكامة فلهذا صرح المحل
 ولكن لكل مرتبة من المراتب اسم يختص بها واحكام لا توجد في غيرها مثل الدال على المعنى
 بالاستقلال مع الاقتران بالزمان فعل وبغير الاقتران اسم وغير الدال على المعنى بالاستقلال حرف وكذا
 المقترن بالزمان الماضي فعل ماض وبالزمان الحال والاسم تقبل فعل مضارع وما وجد فيه علتان من
 الملل التسمية المشهورة غير منصرف والافنصرف وحروف عملها الجرجارة وحروف عملها النصب
 ناصبة فاطلاق اسم مرتبة على مرتبة اخرى واجراء احكام احدا على الاخرى كاطلاق الفعل الماضي
 على المضارع والمصرف على غير المنصرف والجارة على الناصبة مع كون المراتب كلها ليست الا الكامة
 ضلالة محضة وخروج عن الصراط السوي اذا تقرر هذا فنقول والله سبحانه أعلم ان لكل مرتبة
 من مراتب تنزل الوجود سبحانه اسما مختصا بها واحكاما لا توجد الا فيها فالوجوب الذاتي والاستثناء
 الذاتي مختص بمرتبة الجمع والالوهية والامكان الذاتي والافتقار الذاتي مختص بمرتبة الكون والفرق
 والمرتبة الاولى مرتبة الربوبية والخالقية والمرتبة الثانية مرتبة العمودية والخلقوية فلما اطلق
 اسم مرتبة على اخرى واجريت احكام مختصة بمرتبة على مرتبة اخرى لكان زائدة صرفا وكفرا محضا
 والجب من بعض الملاحة والزنادقة انهم كيف يتخاطبون المراتب بعضها ببعض ويجرون احكام بعضها
 على بعض فيصفون الممكن بصفات الواجب والواجب بصفات الممكن مع علمهم بتغير صفات الممكن الذي
 هو مرتبة واحدة بعضها عن بعض واختلاف حكم كل واحد منه وعلمهم بعدم ذلك التمييز وذلك
 الاختلاف وكل ذلك في مرتبة واحدة فانهم يعلمون بالبداهة مثلان الحرارة والاشراق من صفة النار
 المختصان بها ولا يوجد واحدة منهما في الماء ولا يوصف بهما الماء وكذا البرودة والرطوبة المختصتان بالماء
 ولا توجدان في النار وكذا يعيزون بالضرورة بين أزواجهم وامهاتهم ويحكمون بتفرقة احكامهما والله
 الهادي الى سبيل الرشاد (وقال قدس الله سره) ورد في الحديث الشريف العلماء ورثة الانبياء فالعلم الذي
 يقى عن الانبياء نوعان علم الاحكام وعلم الاسرار والوارث هو الذي يكون له من كل النوعين نصيب
 والذي يكون له نصيب من نوع واحد فليس وارث اذا الوارث له نصيب من جميع انواع تركة المورث لان
 بعض دون بعض والذي له نصيب من نوع واحد داخل في الغرماء الذين تعلق نصيبهم بحسن حقهم
 وكذلك ورد في الحديث علماء امتي كانبيا بني اسرائيل فالمراد من العلماء العلماء الوارثون لا الغرماء الذين
 أخذوا نصيبا من بعض التركة فان الوارث بواسطة القرب والجنسية يقال انه مثل المورث بخلاف الغريم
 فانه خال عن هذه العلاقة فالذي لا يكون وارثا لا يكون عالما الا ان يخص علمه بنوع واحد فنقول عالم بعلم
 الاحكام والعالم المطلق هو الذي يكون وارثا ويكون له من كل نوعي العلم نصيب وافر وأكثر الناس
 يظنون ان علم الاسرار عبارة عن علم توحيد الوجود وشهود الوحدة في الكثرة ومشاهدة الكثرة في
 الوحدة وكتابة عن معارف الاحاطة وسريان الوجود والقرب ومعينه تعالى على النهج المكتشف
 والمشهود لارباب الاحوال حاشا وكذا ان تكون هذه العلوم والمعارف من علم الاسرار وتليق بمرتبة
 النبوة فان مبنى هذه المعارف سكر الوقت وغلبة الحال المنافي للمحضور علم الانبياء عليهم الصلاة والسلام

سواء كان علم الاحكام أم علم الاسرار كله محو في صحو ما مزجه شمة من السكر بل انما هذه المعارف من
 أسرار الولاية للذين لهم قدم راسخ في السكر لا من أسرار النبوة والانبياء عليهم الصلاة والسلام
 وان كان لهم أيضا ولاية ولكن أحكامها مغلوطة ومضحكة في جنب أحكام النبوة (وقال قدس الله سره)
 اعلم ان كل مسألة تكون فيها خلاف بين العلماء والصوفية اذا تأملت ودقت النظر تجد الحق مع العلماء
 وسر ذلك ان نظر العلماء بواسطة متابعة الانبياء عليهم الصلاة والسلام نافذ الى حالات النبوة وعلموها
 ونظر الصوفية مقصور على حالات الولاية ومعارفها فتكون العلوم المأخوذة عن مشكاة النبوة
 أصوب قطعاً من العلوم المأخوذة عن رتبة الولاية (وقال قدس الله سره) اعلم ان السماع والوجد ينفع
 جماعة متصفين بتقلب الاحوال ومتمسكين بتبدل الاوقات فوفاها ضرون ووقتا غائبون ووقتا
 فاقدون ووقتا واجدون وهم أرباب القلوب في مقام التجليات الصغانية ينتهون من صفة الى صفة
 ويحتولون من اسم الى اسم وتلون الاحوال نقد وقتهم وتشتت الآمال حاصل مقامهم يستحيل في حقهم
 دوام الحال ويعتنع استمرار الوقت فزمانا في قبض وحينما في بسط فهم أبناء الوقت والمغلوبون وأرباب
 الاحوال والمقهورون قارة بمرجون وأخرى بهبطون وأما أرباب التجليات الذاتية الذين خلصوا
 من مقام القلب بالكلية ووصلوا الى مقلبه وحرروا عن رق الحال الى محو له فلا يحتاجون الى السماع
 والوجد فان وقتهم دائم وحالهم سرمدي بل لا وقت لهم ولا حال فهم آباء الاوقات وأرباب التمكين
 وهم الواصون الذين لا رجوع لهم أصلاً ولا قد لهم قطعا فن لا قد له لا وجد له (وقال قدس الله
 سره) أيها الاخر أس هذه الطريقة العلمية ورئيس هذه السلسلة السنية الصديق الاكبر الذي هو
 بعد النبيين أفضل البشر رضی الله عنه وبهذا الاعتبار قال أكابر هذه الطريق ان نسبنا فوق جميع
 النسب اذ نسبتهم عبارة عن الحضور الخاص ونسبتهم وحضورهم نسبة الصديق وحضوره الذي هو
 فوق جميع النسب والحضورات ومن خصائص هذه الطريقة العلمية اندراج نهايتها في بدايتها قال الشيخ
 النفسبند قدس الله سره العزيز نحن أدرجنا النهاية في البداية فان قيل اذا كانت نهاية غيرهم
 مندرجة في بدايتهم فماذا تكون نهايتهم وأيضا اذا كانت نهاية غيرهم الوصول الى الحق فالى أين
 يكون سيرهم عن الحق ليس وراء عبادة ان قرية فالجواب ان نهاية هذه الطائفة العلمية ان تيسر هي
 الوصول الى اليأس الذي علامة حصوله اليأس عن حصول المطلوب فافهم فان كلامنا إشارة لا يدر كها
 الا الاقل من الخواص بل أخص الخواص وانما ذكرت علامة هذه السعادة العظمى لان جماعة من
 هذه الطائفة تكلموا في نهاية هذا الطريق وتخلوا عنها الى الوصل العريان وجماعة أخرى ظنوا انها
 هي اليأس من حصول المطلوب واذا عرض عليهم ما جمعهما كادوا يعدون ذلك من جمع الضدين وانه محال
 فالذين يدعون الوصول يقولون اليأس حرمان والذين يدعون اليأس يقولون الوصول عين الفصل وكل ذلك
 من علامة عدم الوصول الى تلك المنزلة العلية اغاية ما في الباب ان بارقة من ذلك المقام العالي برقت على
 بواطنهم فجماعة تخيلوا الوصول وأخرى اليأس وهذا التفاوت من تفاوت استعداداتهم في تناسب
 استعداد طائفة الوصول ووافق استعداد طائفة اليأس وعند الحقيران استعداد اليأس أحسن من
 استعداد الوصول وان كان الوصول واليأس هنا متلازمان وفهم من هذا جواب الاعتراض الثاني ان
 الوصول المطلق أمر والوصول العريان أمر وشمتان ما بينهما ونعني بالوصول العريان رفع الحجب كلها وانما كان
 أظلم الحجب وأقواها التجليات المتوسعة والظهورات المختلفة فلا بد ان تنقضي تلك التجليات
 والظهورات بنهاهها سواء كان التجلي والظهور في المراتب الامكانية أو المجالي الوجودية فانما في نفس
 الحجب سواء وان كان بينهما تفاوت في الشرف والرتبة فذلك أمر آخر خارج عن نظر الطالب فان قيل يلزم
 من هذا البيان أن يكون للتجليات نهاية والحال ان مشايخ الطريقة صرحوا بان التجليات لانهاية لها
 فالجواب ان التجليات لانهاية لها على تقدير وقوع السير الى الاسماء والمصافات على سبيل التفصيل فعلى

هذا التقدير لا يتيسر الوصول الى حضرة الذات ولا يحصل الوصل العربيان والوصول الهاموقوف على
 طى الاسماء والصفات على سبيل الاجال فيكون حينئذ للتجليات نهاية فان قيل التجليات الذاتية أيضا
 قد قيل بانها الانهية لها فكيف يصح ذلك أن تقولوا بانها انها نهاية فالجواب ان التجليات الذاتية لا تكون
 بدون ملاحظة الشؤون والاعتبارات اذ التجلي بدون هذه الملاحظة لا يمكن والذي نحن في صدر بيان
 أمر وراء التجليات صفاتية أو ذاتية اذ لا يجوز اطلاق التجلي في ذلك الموطن أي تجلي كان لان التجلي عبارة
 عن ظهور الشيء في المرتبة الثانية أو الثالثة أو الرابعة الى ما شاء الله وهناسة قطت المراتب بالكيفية
 وطوبيت المسافة بالتمام فان قيل ان تلك التجليات باى اعتبار تكون ذاتية فالجواب ان التجليات ان
 كانت مع ملاحظة معان زائدة على الذات فصغائية أو مع ملاحظة معان غير زائدة على الذات فذاتية
 ولهذا قالوا ان ظهور الوحدة الذي هو التمييز الاول وليس بزائد على الذات تجلي ذاتي ومطابنا حضرة
 الذات التي لا يحل للملاحظة المعاني معها الا سواء كانت زائدة أو لا اذ المعاني قد طوبيت على طريق
 الاجال ويتيسر الوصول الى الذات وينبغي أن يعلم ان الوصول في ذلك الموطن مثل المطلوب لا كيف
 ولا كيفية أيضا ليس الوصول المتعارف فانه لا يليق بذلك الحجاب المقدس تعالى وتقدس ولا سبيل لذي
 الكيف الى اللا كيف لا يحل جعل عطايا الملك الامطايه وما تكلم أحد من مشايخ هذه الطريقة على
 نهايتها بل تكلموا على بدايتها وقالوا انها مندرجة في بدايتها فاذا كانت بدايتها مترجة بالنهاية
 فينبغي أن تكون النهاية مناسبة لتلك البداية وهو الذي امتاز هذا الفقير باظهاره لله سبحانه الحمد
 والمنة على ذلك (أي الام الخ) الواصول الى هذه النهاية من هذا الطريق ومن سائر الطرق أقل قليل
 يكاد اذا عدت أفرادهم أن يستعمدهم الاقربون فضلا عن استبعاد الابدن وانكارهم وحصول هذا
 السبيل ووصول نهاية النهاية انما كان ببركة اتباعه عليه الصلاة والسلام (وقال قدس الله سره)
 في بيان الفرق بين قرب الصحابة والاولياء ومنشأ كل منهما اعلموا ان القرب المنوط بالفناء والبقاء
 وبالسلوك والجدبة هو قرب الولاية الذي تشرف به اولياء هذه الامة والقرب الذي يتيسر للصحابة
 الكرام في صحبته عامية الصلاة والسلام قرب النبوة الذي حصل لهم بالنبوة والوراثة وليس
 في هذا القرب فناء ولا بقاء ولا جذبة ولا سلوك وهذا أعلى وأفضل من قرب الولاية بمراتب فان هذا القرب
 قرب أصل وذلك قرب ظل وشتان بينهما ولكن لا يصل فهم كل أحد الى ذوق هذه المعرفة وربما شارك
 الخواص العوام في فهمها نعم ان وقع السير والعروج الى ذروة كالات قرب النبوة من طريق قرب
 الولاية فلا بد من الفناء والبقاء والجذبة والسلوك فان هذه مقدمات ذلك القرب ومبادئه والابن وقع
 من جادة قرب النبوة فلا يحتاج فيها الى المقدمات المذكورة والصحابة الكرام ساروا من جادة قرب
 النبوة الذي لا تعلق له بتلك المقدمات وهذا الفقير كتب في رسائله ان معاملتي وراء السلوك والجذبة
 ووراء التجليات والظهورات فالمراد منه هذا القرب والحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان
 هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق (وقال قدس الله سره) اعلم ان المعارف التي تناسب مقام الولاية
 شطحات المشايخ وعلوم تخبر عن التوحيد والاتحاد وتنبئ عن الاحاطة والبرهان وتشير الى القرب والمعية
 وتشعر بالطلبية والمرآتية وتثبت الشهود والمشاهدة وبالجملة فصارف الاولياء الفصوص والفتوحات
 المكبية ومعارف الانبياء الكتاب والسنة ولاية الاولياء تخبر عن قرب الحق تعالى وولاية الانبياء تخبر
 عن أقربيته تعالى ولاية الاولياء تدل على الشهود وولاية الانبياء تثبت نسبة مجهولة الكيف ولاية
 الاولياء لا تعرف الاقرب ولا الالهة ما هي ولاية الانبياء مع وجود الاقربية تعرف القرب عن البعد
 والشهود نفس الغيبية (وقال قدس الله سره) اعلم ان التسمية بالحقيقة متحدة في الحقيقة لا تغاير
 بينهما ولا فرق الا بالاجال والتفصيل فالترتبة اجال والحقيقة تفصيل والاستدلال والكشف
 فالترتبة استدلال والحقيقة كشف والغيب والشهادة فالترتبة غيب والحقيقة شهادة وبالتعميل

وعدمه فالشريعة تعمل وتكلف والحقيقة لا تعمل فيها ولا تكلف فالحكام والعلوم التي ثبتت وتبينت
 بموجب الشريعة القراء هي التي تبين بيمينها بعد التحقيق بحقيقة حق اليقين وتنكشف بالتفصيل وتظهر
 من الغيب الى الشهادة ويرتفع عمل العمل من البين وعلامة الوصول الى حقيقة حق اليقين مطابقة
 علومه ومعارفه لعلوم الشريعة ومعارفها وما دامت المخالفة موجودة ولو بأدنى شئ مرة فذلك دليل على
 عدم الوصول وكل خلاف وقع من كافة مشايخ الطرق للشريعة فهو مبنى على تكرار الوقت وهو لا يكون
 الا في أثناء الطريق والمتمون الى نهاية النهاية كله في الصحو والوقت مغلوب لهم والحال والمقام تابع
 لكلهم فتحقق ان مخالفة الشريعة علامة على عدم الوصول الى الحقيقة وما وقع في عبارات بعض
 المشايخ من ان الشريعة قشر والحقيقة لب فهذا الكلام وان كان مشعرا بعدم استقامة قائله ولكن
 يمكن ان يكون مراده ان الجمل بالنسبة الى المفصل حكمه حكم القشر بالنسبة الى اللب وان الاستدلال
 بالنسبة الى الكشف كالقشر بالنسبة الى اللب واما الاكابر اولو الاحوال المستقيمة فانهم لا يجوزون
 الايمان بجمل هذه العبارات الموهمة ولا يفرقون بينهما الا بما ذكرنا سئل الشيخ النقشبند قدس
 سره ما المقصود من السير والسلوك فقال ان نصير المعرفة الاجالية تفصيلية والاستدلال كشيئا
 رزقنا الله سبحانه الثبات والاستقامة على الشريعة علما وعملا اه (وتأليفه) الحافلة كافية للنشر عوارف
 معارفه والبرهنة على عظمة مواهب مشاربه اجلها مکتوباته القدسية وهي تحتوي على مجلدين
 خصم من باللغة الفارسية وتقدمت الاشارة اليها والرسالة التهليلية ورسالة اثبات النبوة ورسالة
 المبدأ والمعاد والمكاشفات الغيبية وآداب المريدين والمعارف اللدنية بين فيها احواله ومقاماته الخاصة
 ورسالة في الرد على الشيعة وتعليقات على عوارف المعارف وشرح الرباعيات لعبد الباقى وغيره ما في له
 لوعة على عزة المطلوب فليرجع اليها فانه يجد فيها ما تسجد له القلوب (توفي رضي الله عنه) سابع عشر
 صفر الخير سنة أربع وثلاثين وألف وسنة ثلاث وستون ودفن في مدينة سمرند وجاه تاريخ وفاته رفيع
 المراتب ولقد نظمت هاتين الكلمات فقلت

الامام الرباني لما توفي * جاء تاريخه (رفيع المراتب) ١٠٣٤

وله من الخلفاء العارفين ثمة كثيرة من أجلهم * العارف بالله تعالى مولانا الشيخ حمد قدس سره أرسله الى
 بلاد سنكاه وأعطاه نعله المباركة فقبض بها الحواج وشفي بها المرضى وكانت له آية عظيمة * والمرشد الكامل
 مولانا الشيخ حسن البركي قدس سره * والعارف بالله تعالى الشيخ نور القتي قدس سره أخبر سيده بالجدد
 رضي الله عنه انه من رجال الغيب الخبياء * والانسان الكامل الشيخ يدع الدين السهارقوي قدس سره
 رأى في واقعة رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له أنت سراج الهند * والعالم بالله تعالى الشيخ أحمد البركي
 قدس سره ربه سيده نا المجدد عطر الله تربته في جمعة وأمره بارشاد بلاده خراسان وصفوة الاولياء الشيخ
 محمد طاهر اللاهوري قدس سره انتهت اليه رئاسة الطريقة في لاهور ورأى في واقعة انه في الروضة
 المطهرة ورسول الله صلى الله عليه وسلم يتحدث ويكلمه ثم يشمره بان من يابعدك فهو مغفور له ومن رأى
 وجهك نجمان النار * والولي الكامل مولانا السيد الشيخ آدم البنوري قدس سره كان اذا توجه للمريد
 بل اذا قلته الذكر يوصله الى فناء القلب ولقد قبله الحق تعالى وأعطاه طريقة جديدة تسمى الاحسنية
 فهدي الله به أكثر من ألف ألف وتكامل على يده ألف خليفة وبشر بلواه أخضر يوم القيامة يستظل في
 ظله من توسل به ويفقر له ولما قدم المدينة المنورة وسلم على جده نضر الامم صلى الله عليه وسلم سمع منه رد
 السلام ومد اليه يده المقدسة وصاحه وقال له يا ولدي كن في جوارى فبق في المدينة حتى لقي ربه * وقطب
 زمانه السيد الشيخ نعمان البدخشي قدس سره بلغ استيلاؤه بالارشاد على قلوب العبادان خاف السلطان
 منه على ملكه وكتب له المجدد قدس الله سره لقد قابل هلاك شمس الهداية فانعكس عليه جميع أنوارها
 فصار يردا كما لا ورأى في واقعة رسول الله صلى الله عليه وسلم يفتي على حضرة المجدد ويقول كل من قبله

الشیخ أحمد قبله الله ورسوله وكل من رده رده الله ورسوله وكذلك أنت يا ولدي * وكمية الارشاد الشيخ محمد
 الصديق البدخشي قدس سره * ومنهل الامداد مولانا الشيخ أحمد الديني قدس سره * وتحنة الواصلين
 الشيخ عبدالحی البلیخی قدس سره والامام الجلیل مولانا الشيخ مزمّل قدس سره * وبجر العرفان الشيخ
 هانم الکشمی قدس سره وزینة أهل الله الشيخ یار محمد القدیّم الطالقانی قدس سره * وزبدة الکاملین
 الشيخ حسن کریم الدین الابدالی قدس سره * وروضه الصلاح الشيخ محمد اشرف الیکابلی قدس سره
 ورفعة العرفان الشيخ صفرأجداروی قدس سره * والعلامة الواصل العارف الیکامل الشيخ عثمان
 الیمینی قدس سره * وعالم الاولیاء فی وقته الشيخ عبدالعزیز النحوی الحنبلی قدس سره (وبحر) المحققین
 العارف بالله مولانا الشيخ علی المسالکی قدس سره * ومظهر العلوم الالهیة مولانا الشيخ علی الطبری
 الشافعی قدس سره وغیرهم من أهل الفضل والعارف من انتشار بکرتهم وباحجابهم فی العالم انوار
 الشریعة وأسرار الحقیقة قدس الله ارواحهم الطاهرة (واما تجاله الانجاب) فهم بین نجباء وأقطاب
 اکبرهم شمس العارف العالم العارف شیخ السلسله القادریة سیدنا الشيخ محمد سعیدخان الرحمة
 قدس سره وقطب الاولیاء العارفين وأعظم المرشدين المکملین شیخ هذه السلسله النقشبندیة وأكمل
 من مرى الیه سر هذه النسبة لمجدیة سیدنا الشيخ محمد المعصوم العروة الوثقی قدس سره

جناب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله علیه»، ناشر نشریات (حقیقت کتاب اوی) بوده، در سال ۱۳۲۹ هجری [۱۹۱۱ م.] در بلده - ایوب سلطان در شهر استانبول - تولد یافته است. (حقیقت کتاب اوی)، شصت و سه کتاب عربی، بیست و چهار کتاب فارسی و سه کتاب اردویی و چهارده کتاب ترکی را به نشر سپرده و با علاوه کتابهایی که ازین کتابهای مذکور به زبانهای فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، روسی و غیره ترجمه کرده شده است تعداد نشریات آن به یکصد و پنجاه و دو کتاب بالغ میگردد. همه این کتابها از طرف (حقیقت کتاب اوی) چاپ میگردد. جناب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله علیه»، یک عالم کامل و مکمل و با صلاحیت اسلام می باشد و مرشد ایشان سید عبدالحکیم ارواسی است که در علوم دینی عالم متبحر، در معرفتهای تصوف نیز کامل و مکمل بوده، صاحب کرامات و خوارق می باشد. فضیله مآب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله علیه» در شبی که روز ۲۵/۱۰/۲۰۰۱ (۸ شعبان ۱۴۲۲) را به روز ۲۶/۱۰/۲۰۰۱ (۹ شعبان ۱۴۲۲) وصل می کند از دنیا رحلت نموده و در بلده ایوب سلطان که زادگاهش می باشد، مدفون گردیده است.

مسک مجد

مزمین پاک و ہند کو جب اسلام نے اپنی ضیاء پاشیوں سے منور کیا اور جب اس تیرہ ذناریک ملک میں بتوں کے بجا دیوں کی اکثریت خدائے احد و احد بزرگ و بزرگ کے حضورنا صیبر فرما ہونے لگی اور محبت محبوب خدائے لم یزل ہزل میں موجزن ہوئی تو شیطان اپنے پرانے ہتھکنڈوں کے ساتھ اسلام کے بڑھنے ہونے و قار کو ٹھیس پہنچانے پر کمر بستہ ہو گیا گویا شرابو لہبی چراغ مصطفوی سے برسر پیکار ہو گیا باطل نے ہر وہ ببادہ اور ہا اور ہر وہ روپ دھارا جس سے وہ حق کو دبا سکے لیکن حق دینے اور اسلام نئے کیلئے نہیں آیا چنانچہ جب بھی باطل نے کسی بھی شکل میں اسلام کے ساتھ نیچہ آزمائی کی شکست فاش کھائی اور اللہ تبارک و تعالیٰ کا یہ حکم: **قَدْ جَاءَ الْحَقُّ وَدَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا** ہر مقام پر اپنی صداقت منو کر رہا۔ اکبر جو کہ مغلیہ خاندان کا ایک نامور شہنشاہ تھا اپنی مذہب کو ششوں اور ہندو نواز مصلحتوں کے باوجود دین الہی کی ترویج نہ کر سکا اور اللہ رب العزت نے مجدد وقت سلطان الہند امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کو اس دین باطل کی تیغ کشی کے لئے مامور فرمایا۔

وہ ہند میں سرمایہ ملت کا نگہبان اللہ نے بروقت کیا جس کو خبردار امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی رحمۃ اللہ علیہ نے اپنے فیضانِ نظر سے ہر دل میں عشقِ مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کو جلوہ گر کر دیا۔

ہر کہ عشقِ مصطفیٰ سامانِ اوست بحر و بردر گوشہ دامانِ اوست

اللہ تعالیٰ کے محبوب پاک حضور نبی کریم شفیع المذنبین صلی اللہ علیہ وسلم کے عاشق صادق حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی نے جو شمع روشن کی تھی باطل اپنی تمام الحادی اور

طاغوتی طاقتوں کے باوجود اس کی ضیا پاشیوں میں کمی نہ لاسکا بلکہ پاک و بند میں بالخصوص اور
 اقصائے عالم میں بالعموم پیکر کامل حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد غلامی سرسہندی
 رحمۃ اللہ علیہ کے کروڑوں عقیدت مند پیدا ہو گئے۔ شیطان نے اپنی اس شکستِ فاش سے بوکھلا کر
 ایک ایسی جماعت کا روپ دھارا جو بظاہر تو مسلمان نظر آتے ہیں مگر اسلام کے ساتھ بغاوت
 ان کے قول و فعل سے نمایاں ہو جاتی ہے۔ بزرگانِ کبار اور خود سرکار رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم
 کے ساتھ بغض و عناد اور ان کے فیوض و برکات سے انکار ان کی سرشت میں داخل ہوتا ہے بزرگانِ
 دین کی تعلیمات اور احادیثِ نبوی کی تشریحات کو کاٹ چھانٹ کر ایسے انداز میں پیش کرتے ہیں جس سے
 ان کے باطل عقائد کی تائید ہو جائے۔ یہ فرقہ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرسہندی (جو سلسلہ
 عالیہ نقشبندیہ کے روشن چراغ، مادرِ زاد ولی اور مجددِ برحق ہیں) کی تعلیمات کو اپنی مطلب برآری کے
 لئے غلط انداز میں پیش کرنے کی کوششوں میں لگا ہوا ہے اور کئی ایک کتابیں اپنے مذموم مقصد
 حصول کیلئے طبع کرا چکا ہے چنانچہ اس جماعت کی زہر چکانیوں کے اثراتِ بد کو زائل کرنے کے
 لئے میں نے حضرت شیخ مجدد کے مکتوباتِ شریف کی روشنی میں ایک کتاب موسوم بہ
 'ارشاداتِ مجدد' مرتب کی ہے جو اہل اللہ اور اہل دل حضرت کی نگاہوں میں قبولیت
 نامہ حاصل کر چکی ہے۔ زیر نظر کتابچہ اسی کا ملخص ہے جو افادہ عوام کے لئے طبع و شائع کیا جا رہا
 ہے تاکہ اہل شوقِ حضرات اس کے مطالعہ سے فیضِ مجدد سے بہرہ ور ہو سکیں اور
 مجھ ناچیز کے لئے از دیارِ محبتِ اہل حق اور عشقِ رسولِ برحق کیلئے دعا فرمائیں۔

(صاحبزادہ میاں) جمیل احمد شرفپوری

شرفپور شریف - ضلع شیخوپورہ

(مغربی پاکستان)

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی

قدس سرہندی

جب دنیا میں کفر و طغیان، شرک و بدعت کی گھٹا ٹوپ آنڈھیاں چھا جاتی ہیں اس وقت رب ذوالجلال والا کرام اپنے فضل و کرم سے اپنے برگزیدہ بندے پیغمبروں کو مبعوث فرماتا ہے اور وہ اس دنیا میں اگر بد عقیدگی اور کفر و طغیان کا مقابلہ کرتے ہیں اور مخلوق خدا کو گمراہی کے عمیق غاروں سے نکال کر صراطِ مستقیم پر گامزن کرتے ہیں۔

انبیاء علیہم السلام کا یہ سلسلہ سیدنا آدم علیہ السلام سے شروع ہو کر سیدنا نوح علیہ السلام سیدنا موسیٰ علیہ السلام اور سیدنا عیسیٰ علیہ السلام سے ہوتا ہوا حضور پر نور جناب سیدنا دہلوانا محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم تک منتهی ہوتا ہے۔ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم قمر نبوت کی آخری اینٹ اور سید المرسلین اور خاتم النبیین ہیں حضور پر نور سرکارِ مدینہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کے بعد کوئی نبی نہیں آسکتا۔ چونکہ یہ سلسلہ رشد و ہدایت جاری رہتا ہے اور سرکارِ مدینہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم خاتم نبوت ہیں۔ اس لئے یہ کام حضور پر نور صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کے غلاموں یعنی اولیاء کرام بالخصوص مجدد دین کے سپرد ہوا۔ ہر سو سال کے بعد ایک مجدد پیدا ہوتا ہے۔ مجدد اپنے وقت میں حضور پر نور سرکارِ مدینہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کے اسوہ حسنہ کا عملی نمونہ ہوتا ہے۔ وہ حضور رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کی اتباع میں عدم واستقلال عزیمت واستقامت

کامپیکر بن کر دین کی تجدید کرتا ہے۔ ایک ہزار سال کے بعد ایک بڑا مہجذب و مبعوث ہوتا ہے جو دین میں نئی روح پھونکتا ہے اور شرک و بدعت کا قلع قمع کر کے دین کو اپنے اصلی رنگ میں پیش کرتا ہے۔

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی رحمۃ اللہ علیہ ۱۲ شوال ۹۷۱ھ ہجری بروز جمعہ سرہند شریف میں پیدا ہوئے۔ حضرت کا نام نامی شیخ احمد رکھا گیا حضرت کا سلسلہ نسب سائیں و اسطوں سے حضرت فاروقی اعظم رضی اللہ عنہ سے ملتا ہے۔

بہت سے بزرگوں نے حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کے ورور و مسعود کے بارے میں پیشگوئیاں فرمائیں۔ حضور پیران پر دست گیر محبوب سبحانی شیخ عبدالفتاویٰ درجیلانی رحمۃ اللہ علیہ نے ایک مرتبہ مراقبہ کے بعد فرمایا کہ میں نے عالم واقعہ میں ایک نور مشاہدہ کیا ہے اس کا ظہور مجھ سے پانچھ سال بعد ہوگا اس ہستی کا نام شیخ احمد ہوگا۔ ان کے ذریعہ دین اسلام کی تجدید ہوگی۔ سیدنا غوث پاک رضی اللہ عنہ نے اپنا خزانہ مبارک خدام کے سپرد کیا اور فرمایا جب امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کی بعثت ہو تو یہ خزانہ ان کو دیا جائے۔

چنانچہ خزانہ مبارک مختلف ذریعوں سے ہوتا ہوا سلسلہ کے نامور بزرگ حضرت شاہ کمال کیتھلی رحمۃ اللہ علیہ کے پوتے حضرت شاہ سکندر قادری قدس سرہند کے پاس پہنچا اور ان سے حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کو ملا۔

تسلیم

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ پہلے اپنے
مخترم حضرت شیخ عبدالاحد رحمۃ اللہ علیہ سے تعلیم حاصل کی۔ سترہ برس کی عمر تک کٹر علوم
میں مہارت حاصل کر لی

حضور پر نور سرکارِ صمد بنہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کے ارشاد کے مطابق
کہ وہ شخص کبھی سیر نہیں ہونے۔ ایک علم کو چاہنے والا اور دوسرا مال کا خواہشمند۔ چنانچہ
حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کی علمی پائیں
نہ بھی تو گھر سے نکلے اور وطن مالون سرہند شریف کو خیر باد کہا اور سیالکوٹ آکر مولانا کمال
کشمیری سے جو اپنے وقت میں بڑے عابد اور زاہد تھے تعلیم حاصل کی۔ حدیث کی بعض کتابیں
مولانا یعقوب کشمیری سے پڑھیں۔ سیالکوٹ میں ہی حضرت ملا عبدالحکیم سیالکوٹی رحمۃ اللہ علیہ
نے حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کے کمال
دیکھ کر ان کی بیعت کر لی۔ ۲۱ برس کی عمر میں مزید علوم و معارف سے بہرہ ور ہو کر
سرہند شریف آئے اور سند درس و تدریس پر جلوہ افروز ہو گئے۔

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کے
والد ماجد حضرت شیخ عبدالاحد رحمۃ اللہ علیہ، شیخ رکن الدین بن شیخ
عبد القدوس رحمۃ اللہ علیہ گنگوہی کے خلیفہ مجاز تھے جو سلسلہ چشتیہ کے نامور بزرگ تھے۔
حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی
رحمۃ اللہ علیہ سلسلہ عالیہ چشتیہ میں اپنے والد بزرگوار علیہ الرحمۃ سے بیعت ہوئے حضرت
بران پیر شیخ عبدالقادر گیلانی محبوب جانی سرکار بغداد رحمۃ اللہ علیہ کا فیض قادر پرہ
خرقہ غوثیہ حاصل کیا حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ

کوچ اور زیارت مدینہ منورہ کا بہت شوق تھا چونکہ حضرت مجدد رحمۃ اللہ علیہ کے والد ماجد ضعیف العمر تھے ان کی خدمت حج و زیارت میں مانع تھی۔

حضرت خواجہ باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ

حضرت خواجہ سید رضی الدین محمد باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ حضرت خواجہ امکنگی رحمۃ اللہ علیہ سے بیعت ہوئے۔ سید محمد باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ نے کابل میں ایک خواب دیکھا کہ ایک طوطی ان کے ہاتھ پر بیٹھا ہے حضرت نے اس کے منہ میں شکر ڈالی ہے۔ حضرت باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ نے اس خواب کی تعبیر اپنے مرشد کامل حضرت خواجہ امکنگی رحمۃ اللہ علیہ سے دریافت فرمائی۔ آپ نے فرمایا کہ طوطی سے مراد ہندوستان کا ایک شخص ہے جو آپ کے فیض سے مشرف ہوگا اور جس کا فیض دنیا بھر میں پھیلے گا۔

حضرت باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ پشاور اور لاہور سے ہوتے ہوئے دہلی تشریف لاکر اقامت گزین ہو گئے اور بہت تھوڑے عرصے میں حضرت خواجہ کی شہرت اطراف اکناف میں پھیل گئی۔

حضرت خواجہ عبد الاحد رحمۃ اللہ علیہ کا وصال ہوا تو حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ نے سفر حج کے لئے رحلت سفر باندھا جب دہلی پہنچے تو شیخ کشمیری نے جو خواجہ باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ کے مخلص دوست تھے، خواجہ موصوف کے فضائل بیان کئے اور زیارت کی ترغیب دی۔

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی رحمۃ اللہ علیہ جب زیارت کے لئے حاضر ہوئے تو وہیں کے ہو کے رہ گئے حضرت خواجہ باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ نے ملاقات کرتے ہی فرمایا یہی وہ شخص ہے جس کیلئے میں کابل سے

آیا ہوں۔ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ نے حضرت باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ کی بیعت کا شرف حاصل کیا۔ حضرت خواجہ محمد باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ کو حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ پر بڑا ناز تھا ایک دوست کو خط میں اس کا اظہار فرماتے ہیں:۔ شیخ احمد مدیت از سرہند کثیر العلم و قوی العلم روزے چند فقیر با او نشست و بخواست کرد عجائب بسیار از روزگار اوقات او مشاہدہ نمود بآن ماند کہ چراغے شود کہ عالم با ازو روشن گردد الحمد للہ تعالیٰ احوال کاملہ او مرابہ نقیبن پیوستہ۔

(مقامات امام ربانی صفحہ ۱۱)

ترجمہ: شیخ احمد سرہند کے رہنے والے ہیں۔ وہ کثیر العلم اور قوی العلم ہیں۔ فقیر نے چند روزان (شیخ مجدد) سے مجلس کی ہے۔ اس دوران ان سے بہت سے عجائبات دیکھنے میں آئے ہیں۔ ایسا معلوم ہوتا ہے کہ وہ چراغ کی طرح روشن ہوں گے جن سے جہان روشن ہوں گے۔ الحمد للہ کہ ان کے احوال کاملہ نے مجھے اس امر کا یقین دلادیا ہے۔

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ سرسند شریف میں مسند رشد و ہدایت پر جلوہ افروز ہوئے تو مخلوق خدا اطراف و اکناف سے آکر حلقہ ارادت میں شامل ہونے لگی اور بڑے بڑے عمال و حکام آپ کے مرید ہو گئے۔

عہدِ اکبری اور دینِ الہی

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کی ولادت باسعادت اکبر کے عہدِ حکومت میں ہوئی۔ اکبر کے گرد ملامبارک کے فرزند ابوالفضل اور فیضی کچھ پنڈت اور دیگر مذاہب کے لوگ اکٹھے ہو گئے اور اس کے

مشیر بن گئے، ان مشیروں نے اکبر کو بڑے غلط راستے پر ڈال دیا اور ایک نئے مذہب کی ضرورت پر زور دیا۔ چنانچہ ان مشیروں کے ایما پر مختلف مذاہب کے چند اصولوں کو مجبوعے کا نام دین الہی مقرر کیا گیا۔ دین الہی میں پیشانی پر تشقہ لگایا جاتا۔ جنبو پہنے جاتے مسجد اور مندر کا تہہ ایک قرار دیا گیا۔ بادشاہ کو خدا کا اوتار کہا جانے لگا اور اس کے لئے سجدہ تعظیم رواج رکھا گیا۔

حضرت مجدد الف ثانی اور دین الہی کی مخالفت

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ جس وقت مندر ارشاد پر متمکن ہوئے فتنہ دین الہی شب و روز ترقی پر پختا۔ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ ان گمراہ کن حالات میں کیسے خاموش رہ سکتے تھے۔ حضرت مجدد نے رام اور رحیم ایک کے نظر لے کر واشگاف انداز میں مخالفت کی اور فرمایا کہ ملت ما جدا گانہ است۔ حضرت نے دین الہی کا رد کیا اور فتویٰ صادر فرمایا کہ سجدہ تعظیم ناجائز ہے مسلمانوں کے لئے بارگاہ ایزدی کے سوا کسی کے سامنے سجدہ ریز ہونا ممنوع ہے۔

دربار جہانگیری میں تشریف آوری

اکبر کے بعد اس کا بیٹا جہانگیر سریر آرائے سلطنت ہوا۔ وہ بھی باپ کے نقش قدم پر چھا۔ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ تبلیغ حق میں شب و روز مشغول تھے حضرت کا حلقہ ارادت روز بروز وسیع سے وسیع تر ہو رہا تھا۔

جہانگیر کے درباریوں نے حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کے خلاف جہانگیر کے کان بھرنے شروع کر دیئے اور اس نے لگے کہ یہ شخص نیری سلطنت کے خلاف سازش کر رہا ہے۔ سجدہ تعظیم کو ناجائز کہتا ہے وہ دن دور نہیں جب نیری سلطنت پر قابض ہو جائے گا یہ اپنے ہمنواؤں کی فوج تیار کر رہا ہے چنانچہ جہانگیر نے حضرت مجدد رحمۃ اللہ علیہ کو اپنے دربار میں بلایا۔

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ دربار جہانگیری میں تشریف لائے۔ حضرت مجدد نے مسنون طریقہ پر السلام علیکم کہا۔ جہانگیر نے آداب شہانہ اور سجدہ تعظیم کا مطالبہ کیا۔ اس پر حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی کے فاروقی خون نے جوش مارا حضرت نے فرمایا کہ یہ ایک گمراہی ہے کہ انسان کسی انسان کو سجدہ کرے میرا سر بارگاہِ صمدیت کے سوا کسی غیر کے آگے نہیں جھک سکتا۔ جہانگیر یہ صدمے سختی سے سن کر بہت گھبرا کر یہ معاملہ کسی طرح نیٹ جانے۔ میری بات بھی رہ جائے چنانچہ اس نے اپنے حواریوں سے مل کر یہ تجویز کیا کہ میں فلاں مکرے میں بیٹھتا ہوں اور حضرت کو اس کھڑکی سے گزار کر اندر لایا جائے حضرت تو محض گزرنے کے لئے جھکیں گے میری بات بھی اس بہانہ سے بن جائے گی۔ جہانگیر کے عمال حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی کو مقررہ کھڑکی کے پاس لے گئے اور اندر گزرنے کو کہا۔ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ معاملہ کو جان گئے حضرت نے گزرنے کے لئے پہلے اپنا ایک پاؤں گزرا پھر دوسرا اس طرح حضرت اندر تشریف لے گئے جہانگیر کو حضرت کے پاؤں کھائی دیئے۔ اس نے اس کو اپنی بتک تصویر کیا اور پلٹش میں آکر اس کی پاداش میں حضرت کو قید کرنے کا حکم دیا۔

گوایار کا قلعہ اور ایامِ اسارت

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرمنہدی رحمۃ اللہ علیہ کو گوایار کے قلعے میں قید کر دیا گیا جو کہ حکومت کے باغیوں کے لئے مشہور تھا۔ حضرت مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ حضرت یوسف علیہ السلام کی طرح جیل میں ہزار ہا گمراہوں کے لیے رشد و ہدایت کا مینار ثابت ہوئے۔ حضرت کے فیوض و برکات سے ہزار ہا فاسق فاجر، متعجب ستم ہو گئے اور ہزاروں غیر مسلم مسلمان بن گئے۔

نتائج

ڈاکٹر اشتیاق حسین قریشی وائس چانسلر کراچی یونیورسٹی نے حضرت مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ کی مساعی جمیلیہ کے اثرات کو نہایت جامعیت سے بیان کیا ہے۔ لکھتے ہیں :-

”جہاں گیر کے دورِ حکومت میں شیخ احمد سرمنہدی المعروف بہ مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ آگے آئے۔ آپ کی مسلسل کوششوں سے تحریک اچلے دین کا آغاز ہوا چنانچہ اس انقلاب و تبدیلی کے نتیجے میں سیاسی سطح پر جو کوششیں کی گئیں وہ اکبر، جہاں گیر، شاہ جہاں اور اورنگ زیب عالمگیر کے درباروں کی بدلتی ہوئی فضاؤں میں مطالعہ کی جاسکتی ہیں۔ اکبر بادشاہ آزاد خیال اور الحاد کا نقطہ عروج تھا جہاںگیر کی تخت نشینی سے اس آزاد خیالی کا ردِ ال شروع ہوتا ہے۔

شاہ جہاں اگرچہ ایک پارسا سنی مسلمان تھا اور دربار میں کسی قسم کی مذہبی ڈھیل برداشت نہیں کرتا تھا تاہم اس نے غیر سنیوں کو بھی مطمئن رکھا۔ اورنگ زیب عالمگیر شہیت کا نشان نہرت تھا لہ

حضرت امام ربانی رحمۃ اللہ علیہ کی رہائی

جہانگیر کی بیٹی کو خواب میں سوکار دوجہاں حضور پونو و خباب رسالہ کتاب صلی اللہ علیہ وسلم کی زیارت ہوئی حضور نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم نے جہانگیر کی بیٹی کو فرمایا کہ تم تمہارے باپ سے ناراض ہیں کہ اس نے ہمارے ایک مقرب نور نظر امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کو قید کر رکھا ہے۔ جہانگیر نے جب یہ خواب سنا تو بہت متاثر ہوا۔ جہانگیر نے حضرت مجدد سے اپنی کوتاہیوں اور نافرمانیوں کی معافی چاہی اور حضرت کی رہائی کے احکام صادر کئے۔ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ نے فرمایا کہ میں اس وقت تک جیل سے باہر نہ آؤں گا جب تک میری یہ شرائط منظور نہ کی جائیں۔ تمام مسافر شدہ مساجد کی از سر نو تعمیر کی جائے۔ کفار سے شریعت محمدیہ کے مطابق جزیرہ بیا جائے۔ مسلمانوں سے ذبیحہ گاؤں کی پابندی ٹھالی جائے۔ دربار میں سجدہ تعلیم بند کیا جائے۔ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ کی یہ تمام شرائط مان کی گئیں اور حضرت جیل سے باہر شریف لے آئے۔

۱۔ بحوالہ فاضل بریلوی اور ترک موالات از پروفیسر محمد مسعود احمد ایم۔ اے۔ پی۔ ایچ ڈی۔
شائع کردہ مرکز مجلس رضا لاہور۔

وفات

حضرت امام ربّانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی رحمتا اللہ علیہ نے وفات سے چند ماہ قبل یہ فرمانا شروع کر دیا کہ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم اس دنیا میں ۶۳ سال جلوہ افروز رہے تو پھر ان کا غلام اس عمر سے زیادہ کس طرح رہ سکتا ہے حضرت عبادات اور ریاضات کی وجہ سے بیمار ہو گئے ضیق النفس کا شدید حملہ ہوا لیکن اس بیماری میں بھی حضرت کے معمولات اور عبادات میں فرق نہ آیا۔ وفات سے ایک روز قبل اپنے اہل خانہ اور خدام سے فرمایا کہ آج کی رات میری آخری رات ہے چنانچہ ۲۸ صفر ۱۱۶۲ھ کو فجر کے بعد ۶۳ برس کی عمر میں حضرت امام ربّانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی واصلِ جنت ہو گئے۔

صورت از بے صورتی آمد برون
 باز شد انا الیہم راجعون

حیاتِ انبیاءِ علیہم السلام

الْأَنْبِيَاءُ يُصَلُّونَ فِي الْقُبُورِ شَيْدَةً بَأَشَدِّ حَضْرَتِ بِيغَامِبَرِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ شَبَّ مَعْرَاجٍ حَيْثُ بَرَزَ حَضْرَتِ كَلِيمِ عَلِيِّ نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ كَرَّ شَتَدٌ دِيدَنْدُكَ دَرِ قَبْرِ نَمَازِ مِی كَنْدَارِ دَو بَهَا لِحَطَّةٍ حَيْثُ بَاسْمَانَ
 رَسِيدَنْدُ حَضْرَتِ كَلِيمِ رَا آنْجَا یَا فِتَنْدُ مَعَا مِلَّةِ اِيں مَوْطَنِ عَجَابُ وَغَرَابُ دَارِدُ - دَرِ اِيں
 اَيَّامِ حَيْثُ تَبَقْرِبُ فَرْزَنْدِی اعْظَمِی مَرْحُومِی نَظَرِ بَرَأَسِ مَوْطَنِ بَسِيَارُ كَرْدَه مِيشُودُ وَاَسْرَارُ
 غَرِيبَه نَظْهُورِ مِی آيِدُ كِه اَكْرَشْمَه اَز اَل دَرِ كَفْتِ آيِدُ بَاعْثِ فِتْنَهَا كَرْدَه هَرْ حَنْدِ سَقْفِ جَنَّتِ
 عَرْشِ مَجِيدِ اسْتِ اَمَا قَبْرِ نِيزِ رُوضَه اِيں اَزِ رِیَاضِ جَنَّتِ - هَرْ حَنْدِ عَقْلِ كُوتَاهِ اَنْدِشِ دَرِ تَصْوِيرِ
 اَكْ عَا جَزْبَا شَدِ حَشْمِ دِكْرِ اسْتِ كِه مَاشَلَه اِيں عَجُوبِهَا مِی نَمَايِدُ - مَجْرُودِ اِيْمَانِ اَكْرِ حَيْثُ
 بَعْدَ اَلْكَتَبَاتِ وَالتَّحْقِ مَنَسْجِ اسْتِ اَمَا رَفْعِ كَلِمَه طَيْبَه مَرْبُوطِ الْعَمَلِ صَالِحِ اسْتِ وَكَرْبِئِنِ
 اَز مَوْتِ كِنَاهِ كَبِيرِ اسْتِ دَرِ رَنَگِ فَرَارِ يَوْمِ زَحْفِ وَكَيْكِه دَرِ زَمِينِ وَا بَا صَبْرِ مَبَانِدُ
 وَهَم مَبِيرُ دَرِ شَهَادَتِ اسْتِ وَاز فِتْنَه قَبْرِ مَوْنِ اسْتِ وَا كُنْكَ صَبْرِ نَمَايِدُ وَنَه مِيرُ دَرِ اَز غَا زِيَانِ
 اسْتِ ه

إِنْ قَالَ لِي مِتُّ سَمِعًا وَطَاعَةً وَوَقَلْتُ لِدَارِ عِي الْمَوْتِ أَهْلًا وَمَرْحَبًا

(از دفتر دوم حصہ ششم ص ۱۶ مکتوب)

ترجمہ: آپ نے سنا ہوگا کہ انبیاء، قبر میں نماز پڑھتے ہیں اور ہمارے پیغمبر علیؑ اور الصلوٰۃ
 والسلام معراج کی رات جب موسیٰ کلیم اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام کی قبر پر گزرتے تو دیکھا کہ قبر میں

نماز پڑھ رہے ہیں اور جب اسی وقت آسمان پر پہنچے تو حضرت کبیرہ اللہ علیہ السلام کو وہاں پایا۔ اس مقام کے معاملات نہایت عجیب و غریب ہیں۔ آج کل چونکہ فرزند اعظم مرحوم کی تقریب پر اس مقام کی طرف بہت نظر کی جاتی ہے۔ اس لئے نہایت عجیب و غریب اسرار ظاہر ہوتے ہیں۔ اگر ان کا تھوڑا سا حال بھی بیان کیا جائے تو بڑے بڑے فتنے پیدا ہونے کا احتمال ہے۔ اگرچہ جنت کا چھت سوش جمید ہے لیکن قبر بھی جنت کے باغوں میں سے ایک باغیچہ ہے۔

عقل کوتاہ اندیش ان باتوں کے تصور سے عاجز ہے وہ اور ہی آنکھ ہے جو اس قسم کی عجوبہ بانوں کو دیکھتی ہے۔ مجرد ایمان اگرچہ چناں و چنیں سے نجات دینے والا ہے مگر کلمہ طیبہ کا بلند ہونا بھی عمل صالح پر موقوف ہے اور وہ بانی موت سے بھاگنا یوم زحف یعنی کفار کے مقابلہ سے بھاگنے کی طرح گناہ کبیرہ ہے جو کوئی و باوالی زمین (علاقہ) میں صبر کے ساتھ قیام کرے اور پھر جائے شہداء میں سے ہے۔

گروہ کہے کہ مہاجر جاؤں میں خوشی سے پیک اجل کو کہڈوں آجا میں تیرے صدقے

فقراء کی خدمت

مکتوب شریف کہ از روئے التفات ارسال داشتہ بود در رسید محبت فقراء و توجہ باین طائفہ از اجلت نعم خداوندیت جل سلطانہ از حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ استغاثہ برآں مسؤل و مرجع است نیازیکہ بدر ویشاں فرستادہ بودند نیز وصول یافت فاختہ سلامت خواندہ شد۔ (دفتر اول حصہ سوم مکتوب ۱۴۲ ص ۲)

ترجمہ: مکتوب جو توجہ کی بنا پر ارسال کیا تھا پہنچا۔ فقراء کی محبت اور اس گروہ سے توجہ رکھنا خدائے تعالیٰ کی بڑی نعمت ہے۔ حق سبحانہ تعالیٰ اس پر استقامت عطا فرمائے

وہ نیاز جو رویشوں کے لئے بھیجی تھی وہ بھی وصول ہوئی جس کے لئے حمد و ثنا کافی ہے۔

اللہ تعالیٰ کی خوشنودی حاصل کرنے کا طریق

درویشانے کہ قدمِ راسخ در شریعت دارند و از عالم حقیقت نیک شناسا اند از ایشان ہمتے باید طلب نمود و مددے باید حبت تا عنایت حق سبحانہ از دریچہٴ ایشان ظاہر شدہ تمام بجانب جنابِ قدسِ خود تعالیٰ جذب نماید و مخالفت را دروے گنجائش نماند تا سر موئے را و مخالفت شریعت کشادہ است محلِ خطرست تمام سبل مخالفت را باید سرد ساختہ محال است سعدی کہ راہِ صفا تو او رفت جز در پئے مصطفیٰ

صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ (دفتر اول حصہ دوم مکتوب نمبر ۷، صفحہ ۶۹)
ترجمہ: وہ درویش جو شریعتِ حق میں قدمِ راسخ رکھتے ہیں اور عالمِ حقیقت سے بخوبی واقف ہیں ان سے اعانت طلب کرنی چاہیے اور تاکہ حق تعالیٰ کی عنایت ان کے طفیل اپنی طرف کھینچ لے اور کسی مخالفت کی گنجائش نہ رہے اگر شریعت کی مخالفت کا راستہ بال بھر بھی کھلا رہے تو خطرہ کا مقام ہے۔ مخالفت کے تمام راستوں کو بند کرنا چاہیے۔ اطاعت ہو نہ جب تک مصطفیٰ کی کبھی حاصل نہ ہو دولتِ صفا کی

حضورِ صلی اللہ علیہ وسلم اللہ کے نور سے پیدا ہوئے

باید دانست کہ خلقِ محمدی (صلی اللہ علیہ وسلم) در رنگِ خلقِ سائر افرادِ انسانی نیست بلکہ خلقتِ بیچِ فردے از افرادِ عالمِ مناسبت باو ندارد کہ او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باوجود نشاِ عنصری از نورِ حقِ جل و علا مخلوقِ گشتہ است کما قالَ عَلِيٌّ وَعَلَىٰ إِلَهِ الصَّلَاةِ

وَالسَّلَامُ خَلَقَتْ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَدِيكِرَا رَا اِيں دولت بيسر نشده است،
(دقتر سوم حصہ نمبر ۵، مکتوب ۱۰۰)

ترجمہ: جانا چاہیے رسول اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی پیدائش دیگر افراد کی طرح نہیں
کیونکہ اسی حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باوجود عنصری پیدائش کے حق تعالیٰ کے نور سے پیدا
ہوئے جیسے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے فرمایا۔ خلقت من نور اللہ
(میری تخلیق اللہ کے نور سے ہوئی) کسی دوسرے شخص کو یہ سعادت بيسر نہیں ہوئی۔

اپنے معراج بدنی سے مشرف ہوئے

حضرت موسیٰ علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام بعد از طلب رویتہ زخم لکن ترائی خورد و
بہوش افتاد و ازاں طلب تائب گشت و محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ محبوب
رب العالمین است و بہترین موجودات اولین و آخرین باوجود آنکہ بدولت معراج بدنی مشرف
شد از عرش و کرسی درگذشت و از مکان و زمان بالارفت۔ (دقتر اول حصہ پنجم ص ۲۴ مکتوب ۲۴)
ترجمہ: حضرت موسیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام طلب دیدار کے بعد لکن ترائی کا زخم کھا کر
(جواب پاکر) بے ہوش ہو گئے اور اس طلب سے تائب ہوئے اور حضرت محمد رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جو رب العالمین کے محبوب اور تمام موجودات اولین و آخرین
میں بہترین ہیں باوجود اس کے کہ جہانی معراج کی نعمت سے مشرف ہوئے بلکہ عرش
کرسی سے گزر کر حد و زمان و مکان سے بھی آگے تشریف لے گئے۔

حضور کو بشر کہنے والے مجدد کی نظر میں

محبوبان کہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بشر گفتند و در رنگ سائر بشر تصور نمودند ناچار منکر آمدند و صاحب دو نسا کہ اورا علیہ الصلوٰۃ والسلام بجنون رسالت و رحمت عالمیاں دانستند و از سائز ناس ممتاز دیدند بدولت ایمان مشرف گشتند و از اہل نجات آمدند۔ (دو قمر سوم حصہ ہشتم ص ۱۴۵ مکتوب ۶۴)

جن عقل کے اندھوں نے حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کو بشر کہا اور دوسرے انسانوں کی طرح تصور کیا بالآخر منکر ہو گئے اور جن سعادت مندوں نے ان کو رسالت اور رحمت عالمیاں کے طور پر دیکھا اور تمام لوگوں سے ممتاز اور سرفراز سمجھا وہ ایمان کی سعادت سے مشرف ہو گئے اور نجات پانے والوں میں شامل ہوئے۔

حضرت ابوبکر صدیق کا ایمان

ازین تحقیق کہ این فقیر باظہار آں موفقی شدہ است اعتراضات مخالفان کہ بر علم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زائل گشت و ایمان عامہ مومنان در جمیع وجوہ مثل ایمان انبیاء علیہم الصلوٰۃ و التسلیات نشد زیرا کہ ایمان انبیاء علیہم الصلوٰۃ و التسلیات کہ تمام منجلی و نورانی است ثمرات و نتائج باضعاف زیادہ دارد از ایمان عامہ مومنان کہ ظلمت و کمورت دارد و علی تفاوت درجائتہم و ہمچنین ایمان ابی بکر رضی اللہ عنہ کہ در وزن زیادہ از ایمان این امت است باعتبار انجلا و نورانیت پایداری و استقامت و زیادتی را راجح بصفات کاملہ بیدریاخت نے بینی کہ انبیاء علیہم الصلوٰۃ و التسلیات

باعامد نفس انسانیت برابر اند و در حقیقت و ذات ہم متحد تفاضل باعتبار صفات کاملہ آمدہ است و آنکہ صفات کاملہ ندارد گوئی ازاں نوع خارجیت و از خواص و فضائل اں نوع محروم با وجود ایں تفاوت در نفس انسانیت زیادتی و نقصان راہ نمی یابد و نمیتوان گفت کہ انسانیت قابل زیادتی و نقصان است وَاللّٰهُ سُبْحٰنَهُ الْمَلٰٓئِمُ لِلصَّوَابِ
(وقرآئل حصہ چہارم ص ۱۲۸ مکتوب ۲۶۶)

ترجمہ: اس تحقیق سے کہ جس کے اطہار کے لئے اللہ تعالیٰ نے اس فقیر کو توفیق بخشا۔
مخالفوں کے وہ سب اعتراض جو انہوں نے ایمان کے کم و بیش نہ ہونے پر کئے ہیں باطل ہو گئے اور عام مومنوں کا ایمان تمام وجوہ میں انبیاء علیہم الصلوٰت والتسلیمات کے ایمان کی طرح نہ ہو کیونکہ انبیاء علیہم السلام کا ایمان جو کامل طور پر منجلی اور نورانی ہے۔ عام مومنوں کے ایمان سے جو مومنوں کے درجوں کے اختلاف کے موجب بہت سی ظلمتیں اور کدڑیں رکھتا ہے۔ کئی گنا زیادہ ثمرات و نتائج رکھتا ہے اور اسی طرح حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ کا ایمان جو وزن میں اس امت کے ایمان سے زیادہ ہے انجلا اور نورانیت کے اعتبار سے سمجھنا چاہیے اور زیادتی کو صفات کاملہ کی طرف راجع کرنا چاہیے۔ کیا نہیں دیکھتے کہ انبیاء علیہم الصلوٰت والسلام نفس انسانیت میں عام لوگوں کے ساتھ برابر ہیں اور حقیقت اور ذات میں سب متحد ہیں۔ تفاضل یعنی ایک کا دوسرے سے افضل ہونا صفات کاملہ کے اعتبار سے ہے اور جس میں یہ صفات کاملہ نہیں ہیں گویا وہ اس نوع سے خارج ہے اور اس نوع کے فضائل اور خواص سے محروم ہے لیکن باوجود اس تفاوت کے نفس انسانیت میں زیادتی اور نقصان کا کوئی دخل نہیں اور نہیں کہہ سکتے کہ انسانیت زیادتی و نقصان کے قابل ہے۔

وَاللّٰهُ سُبْحٰنَهُ الْمَلٰٓئِمُ لِلصَّوَابِ -

فضیلت شیخین رضی اللہ عنہما

حضرت امیر رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودہ است کہ ابو بکر و عمر ہر دو افضل ابن امت اند کیسکہ مرابیشان فضل و ہد مفری است و او را تا زیانہ زتم چنانچہ مفری را زند و نمازعات و محاربات کہ در میان اصحاب خیر البشر علیہم و علیہم الصلوٰت و التسلیمات واقع شدہ است بر محامل نیک محمول باید داشت - (دفتر سوم حصہ ہشتم مکتوب ۱۷) ترجمہ: حضرت امیر المؤمنین علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے فرمایا ہے کہ حضرت ابو بکر رضی اللہ عنہ و حضرت عمر رضی اللہ عنہ اس امت میں سب سے افضل ہیں جو کوئی مجھے ان پر فضیلت دے وہ مفری ہے میں اس کو اتنے کڑے لگاؤں گا جتنے مفری کو لگاتے ہیں اور حضرت خیر البشر علیہ الصلوٰت و التلام کے اصحاب کے درمیان لڑائی جھگڑوں کو نیک و جہ پر محمول کرنا چاہیے۔

خلفائے اربعہ کی فضیلت

ان کی خلافت کی ترتیب کے مطابق ہے

افضلیت حضرات خلفائے اربعہ بترتیب خلافت ایشان ست چہ اجماع اہل حق است کہ افضل بشر بعد پیغمبران صلوات اللہ تعالیٰ و تسلیماتہ علیہم اجمعین حضرت صدیق است رضی اللہ تعالیٰ عنہ، بعد از ان حضرت فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

(دفتر سوم مکتوب ۱۷)

ترجمہ: حضرت خلفائے اربعہ کی فضیلت ان کی خلافت کی ترتیب کے موافق ہے کیونکہ

تمام اہل حق کا اجماع ہے کہ پیغمبروں کے بعد تمام انسانوں میں سے افضل حضرت صدیق رضی اللہ عنہ ہیں اور ان کے بعد حضرت فاروق رضی اللہ عنہ

افضلیت شیخین رضی اللہ عنہما پر تفصیلی تبصرہ

امام برحق و خلیفہ مطلق بعد حضرت خاتم الرسل علیہ وسلم الصلوٰۃ والسلام حضرت ابو بکر صدیق ست رضی اللہ تعالیٰ عنہ، بعد ازاں حضرت عمر فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ، بعد ازاں حضرت عثمان ذوالنورین ست رضی اللہ تعالیٰ عنہ، بعد ازاں حضرت علی بن ابی طالب ست رضی اللہ تعالیٰ عنہ، وافضلیت ایشان بترتیب خلافت ست افضلیت حضرت شیخین باجماع صحابہ و تابعین ثابت شدہ است چنانچہ نقل کردہ اند انرا اکابر ائمہ کہ یکے از ایشان امام شافعی است، شیخ ابوالحسن اشعری کہ رئیس اہل سنت است فرماید کہ افضلیت شیخین بر باقی امت قطعی است انکار نکند افضلیت شیخین را بر باقی صحابہ مگر جاہل یا متعصب حضرت امیر کرم اللہ وجہہ میفرماید یکے مراد ابی بکر و عمر فضل بدہ مفتری است او را تا زیانہ زخم چنانکہ مفتری را زند۔

(ذکر دوم حصہ ہفتم ص ۱۶۷ مکتوب ۱۶۷)

ترجمہ: حضرت خاتم الرسل علیہ الصلوٰۃ والسلام کے بعد امام برحق اور خلیفہ مطلق حضرت ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ، ان کے بعد حضرت فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ، ان کے بعد حضرت عثمان ذوالنورین رضی اللہ تعالیٰ عنہ، بعد ازاں حضرت علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہ اور ان کی افضلیت ان کی خلافت کی ترتیب پر ہے۔ حضرت شیخین رضی اللہ تعالیٰ عنہما کی افضلیت صحابہ و تابعین کے اجماع سے ثابت ہو چکی ہے۔ چنانچہ اس کو ائمہ زہر گواراں کی ایک بڑی جماعت نے نقل کیا ہے جن میں سے

ایک امام شافعی علیہ رحمۃ ہیں۔ شیخ ابو الحسن اشعری جو اہل سنت کا رئیس ہے فرماتا ہے کہ شیخین کی افضلیت باقی امت پر قطعی ہے سوائے جاہل یا متعصب کے اس کا کوئی انکار نہیں کرتا۔ حضرت امیر کرم اللہ وجہہ فرماتے ہیں کہ جو کوئی مجھ کو حضرت ابو بکر اور حضرت عمر رضی اللہ عنہما پر فضیلت دے وہ مفتری ہے میں اس کو اسی طرح کوڑے لگاؤں گا جس طرح مفتری کو لگاتے ہیں۔

بزرگوں کی دُعا سے قضا بدل جاتی ہے

حضرت قبلہ گاہی ام قدس سرہ می فرمودند کہ حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سرہ در بعضے از رسائل خود نوشتہ اند کہ در قضاے مبرم ہیکس را مجال نیست کہ تبدیل بدہد مگر مرا کہ اگر خواہم آنجا ہم تصرف بختم و ازین سخن تعجب بسیار میکردند و استبعاد می منسوبند و این نقل مدت ما در خزینہ ذہن این فقیر بود تا آنکہ حق سبحانہ و تعالیٰ بایں دولت عظمیٰ مشرف ساخت حقیقت حال منکشف گشت۔ (دفعہ اول حصہ سوم ص ۱۲۴ مکتوب ۲۱۷)

مگر ترجمہ: حضرت قبلہ گاہی قدس سرہ فرمایا کرتے تھے کہ حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سرہ نے اپنے بعض رسالوں میں لکھا ہے کہ قضاے مبرم میں کسی کو تبدیلی کی مجال نہیں ہے مگر مجھے اگر چاہوں تو میں اس میں تصرف کروں۔ میں اس بات پر بہت تعجب کیا کرتا تھا کہ آپ کا فرمان بعید ازہم تھا اور بہت مدت تک یہ خیال فقیر کے ذہن میں رہا۔ یہاں تک کہ حضرت حق تعالیٰ نے اس دولت سے مشرف فرمایا اور حقیقت حال منکشف ہوئی۔

تصویر شیخ

اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر بے تکلف ظاہر شود۔ آنرا نیز بقلب باید برد
در قلب نگاہ داشتہ ذکر باید گفت میدانی کہ پیر کیست پیر آنکس ست کہ از و طریق
وصول بجناب قدس خداوندی جل شانہ استفادہ نمائی و مدد ہا و اعانت ہا دین طریق
یابی مجرد کلاہ و دامنہ و شجرہ کہ عرف شدہ است در حقیقت از پیری و مریدی خارج
است و داخل رسوم و عادات مگر آنکہ جامہ تبرک از شیخ کامل و مکمل بدست آری و
باعتماد و اخلاص با وزندگان نمائی احتمال ثمرات و تسامح دین صورت نیز قوی است۔

(دفعہ اول حصہ سوم ص ۱۶ مکتوب)

ترجمہ : اگر ذکر کے وقت شیخ کا تصور بے تکلف ظاہر ہو تو اس کو بھی قلب کی طرف لے
جانا چاہیے اور قلب پر نگاہ رکھ کر ذکر کرنا چاہیے تو جانتا ہے پیر کون ہے، پیر وہ ہے جس
سے تو خدا تعالیٰ کی پاک جناب کی طرف پہنچنے کا راستہ سیکھے اور اس راستہ میں تو اس
سے اعانت حاصل کرے صرف کلاہ و دامن اور شجرہ پر نظر رکھنا جو آج کل معروف ہے
پیری و مریدی کی حقیقت سے خارج ہے البتہ یہ رسم و عادت میں داخل ہے، ہاں کہ شیخ
کامل سے کوئی کپڑا بطور تبرک مل جائے تو اعتماد و اخلاص کے ساتھ اسے پہن کر زندگی بسر
کرنی چاہیے، ایسی صورت میں بے شمار فوائد و ثمرات کے حاصل ہونے کی قوی توقع ہے۔

نماز کی حالت میں شیخ کا تصور بے ساختہ آنا

خواجہ محمد اشرف و رزق نسبت رابطہ را نوشتہ بودند کہ بعد سے استنبیلا یافتہ است کہ

صلوٰۃ آزا مسجد خود میدان دوسے بند و اگر فرضاً نفی میکند نفی نیکو در محبت اطوارا این
دولت متنائے طلاب ست بختل کہ بانڈک صحت شیخ مقتدا جمیع کمالات اور جذب
غماید رابطہ را چرانفی کنند کہ او مسجد الیہ ست نہ مسجد لہ چرامحاریب و مساجد رانفی نکنند
ظہور این قسم دولت سعادت مندان را ہیست تا در جمیع احوال صاحب رابطہ را متوسط
خود داند و در جمیع اوقات متوجہ او باشند نہ در رنگ جماعتہ بیدولت کہ خود راستغنی
داند و قبلہ توجہ را از شیخ خود منحرف سازند (د فتر دوم حصہ ششم صفحہ ۶۷ مکتوب ۳۰
ترجمہ)؛ خواجہ محمد اشرف نے لکھا تھا کہ رابطہ کی نسبت یہاں تک غالب ہو گئی ہے کہ
نمازوں میں اس کو اپنا مسجد جانتا اور دیکھتا ہوں اگر بالفرض اس کو دور بھی کرنا چاہتا
ہوں تو نہیں ہو سکتا۔

اے محبت محترم طالبان حق اسی دولت کی تمنا کرتے ہیں اور ہزاروں میں سے ایک کو
ملتی ہے۔ ایسے حال والا شخص کامل مناسبت کی استعداد رکھتا ہے اور شیخ مفضلہ کی قلیل
صحت سے تمام کمالات کو جذب کر لیتا ہے رابطہ کی نفی کرتے ہو رابطہ مسجد الیہ ہے نہ مسجد
لہ۔ محرابوں اور مسجدوں کی نفی کیوں نہیں کرتے، اس قسم کی دولت سعادت مندوں کو
بیسر ہوتی ہے تاکہ تمام احوال میں صاحب رابطہ کو اپنا وسیلہ سمجھیں اور تمام اوقات اسی طرف
متوجہ رہیں۔ نہ ان بد بخت لوگوں کی طرح جو اپنے آپ کو مستغنی جانتے ہیں اور توجہ کے مرکز کو
اپنے شیخ کی طرف سے پھیر لیتے ہیں۔

عرس مبارک

در ایام عرس حضرت خواجہ جو قدس سرہ بحضرت دہلی رسیدہ بخاطر داشت کہ
در ملازمت علیہ نیز برسند دریں اثنا خبر کوچ منتشر گشت بضرورت توقف نمود و پچند کلمہ

نامرہو بط تصدیح وہ گشت اگر در حضور است و اگر در غیبت بہمگی ہمت خواہاں سلامتی
 ایشان است از انچہ نباید و نشاید در بعضے اوقات غلبہ خیر اندیشی بر آن می آرد کہ لکنکے ایشان
 را اختیار کردہ از انچہ لائق عنینہ و علیہ ایشان نباشد تا کید و مبالغہ مانع آید و در مجلس شریف
 نا اہلان را نگذارد اما میدانند کہ جمیع آرزو ہا میسر نیست بضرورت بدعا ئے طہر الغیب
 رطب اللسان است شاید کہ در معرض قبول افتد حضرت احمد اقدس سرہ در بزرگی و کلانی
 خود می فرمودند کہ ہر چند کفر است کہ کسے چنان کلان شود کہ اگر بر ہم شود ہمہ عالم بر ہم شود
 اما چہ توان کرد کہ مارا بے ما کلاں ساختہ اند امروز آن قسم بزرگے و کلانے نزدیک است کہ
 در مادہ جناب شہا صدق آید چہ زفا ہیت شمار فابیت خلایق است و بالعکس ازین سجات
 کہ نزد مردم دعا خیر شمار در رنگ نزول مطر است۔ (در قر اول حصہ چہارم ص ۲۳۲ و ۲۳۳ مکتوب ۲۳۳)
 ترجمہ ۱ حضرت خواجہ اقدس سرہ کے عرس شریف کے دنوں میں دہلی حاضر ہو کر ارادہ تھا کہ
 آپ کی خدمت میں بھی پہنچے۔ اسی اثنا میں روانگی کی خبر پھیل گئی اس لئے توقف کر کے
 چند نامرہو بط کلموں سے آپ کو تکلیف دی ہے۔ فقیر خواہ حضور میں ہو خواہ غیر حاضر ہو ہر دم آپ
 کے لئے دعا گو ہے کہ اللہ تعالیٰ آپ کو ہر مناسب اور نالائق امر سے سلامت رکھے بعض
 اوقات آپ کی خیر خواہی کا فیصلہ اس بات پر لاتا ہے کہ ان کی دیری کو اختیار کر کے ان
 چیزوں سے جو آپ کی بلند درگاہ کے لائق نہیں تا کید و مبالغہ کے ساتھ آپ کو ان سے منع کرے اور
 مجلس شریف میں نا اہلوں کو نہ رہنے دے لیکن جانتا ہے کہ امیدیں حاصل نہیں ہوتیں ناچار آپ کے
 حق میں غائبانہ دعا سے تر زبان ہے شاید قبول ہو جائے۔

حضرت خواجہ احمد اقدس سرہ اپنی بزرگی اور کلانی کی نسبت فرمایا کرتے تھے کہ ہر
 چند کہ کفر ہے کہ کوئی ایسا بڑا ہو جائے کہ اگر بر ہم ہو جائے تو تمام جہان بر ہم ہو جائے لیکن کیا
 کیا جائے کہ ہم کو بیماری مرضی کے بغیر بڑا بنایا ہے۔ آج اس قسم کی بزرگی اور کلانی نزدیک
 ہے کہ آپ کی جناب کے بارے میں صادق آئے کیوں کہ آپ کی خوشحالی سے خلقت کی خوشحالی

ہے اور خلقت کی خوشحالی آپ کی خوش حالی ہے۔ یہی وجہ ہے کہ لوگوں کے نزدیک آپ کی دعائے خیر بارش کی طرح برکس رہی ہے۔

ایصالِ ثواب کا صحیح تصور

ایصال پر سیدہ ہودند کہ ختم کلام اللہ کردن و نماز نفل گزاردن و تسبیح و تہلیل کردن و ثواب آزا بوالدین یا با استاد یا بانوان وادن بہترست یا بکے ندادن بہتر بدانند کہ وادن بہتر است کہ ہم نفع بغیرست و ہم نفع بخود و درنا وادن نفع مخصوص بخودست و نیز شاید بطفیل دیگران آن عمل را قبول فرمائند والسلام۔ (دو فرمودہ حصہ ہفتم ص ۷۷ مکتوب ۷۷) ترجمہ ۱۔ نیز آپ نے پوچھا تھا کہ کلام اللہ ختم کرنا اور نماز نفل کا پڑھنا اور تسبیح و تہلیل کرنا اور اس کا ثواب ماں باپ یا استاد یا بھائیوں کو بخشنا بہتر ہے یا نہیں۔ واضح ہو کہ بارگاہ الہی میں بخشنا ہی بہتر ہے کیونکہ اس میں اپنا بھی نفع ہے اور ان کا بھی اور عجب نہیں کہ یہ عمل صالح دوسروں کی طفیل ہی مقبول ہو جائے۔

ایصالِ ثواب کا مجددی طریق

پیش ازین بچند سال داب فقیر آن بودہ کہ اگر طعام مے پخت مخصوص بردوانیا مطہرہ اہل عبا می ساخت و بآن سرور حضرت امیر و حضرت فاطمہ و حضرت ابابین راضم میگرد علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات شبے در خواب می بیند کہ آن سرور حاضر است علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام فقیر بر ایشان عرض سلام میکند متوجہ فقیر نمی شوند و رُو بجانب دیگر دارند درین اثنا بفقیر فرمودند

کہ من طعام درخانہ عائشہ می خورم ہر کہ مرا طعام فرستد درخانہ عائشہ فرستد
 ایں زمان فقیر دریافت کہ سبب عدم توجہ شریف ایشان آن بوده کہ فقیر حضرت
 صدیقہ را دران طعام شریک نمی ساخت بعد ازان حضرت صدیقہ را بلکہ سائر
 ازوج مطہرات را کہ ہمہ اہل بیت اند شریک مے ساخت و بچیج اہل بیت توسل
 مے نمود۔
 (دقر دوم حصہ ششم ص ۸۵ مکتوب ۳۶)

ترجمہ : چند سال پیشتر فقیر کا یہ طریق تھا کہ اللہ تعالیٰ کے ساتھ طعام لپکاتا اور اس کا ثواب اہل عبا
 کی ارواح پاک کو نذر کر دیا کرتا جس میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے ساتھ حضرت امیر
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ و حضرت فاطمہ الزہرا رضی اللہ عنہا اور حضرت امین رضی اللہ عنہما کو
 شامل کرتی۔ ایک رات فقیر نے عالم خواب میں دیکھا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 تشریف فرما ہیں۔ فقیر نے سلام نیاز عرض کیا تو حضور صلی اللہ علیہ وسلم فقیر کی طرف متوجہ
 نہ ہوئے بلکہ چہرہ مبارک پھیر لیا۔ پھر ارشاد فرمایا کہ میں حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا کے
 گھر میں کھانا کھاتا ہوں جس کسی نے مجھے طعام بھیجا ہو وہ حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا
 کے گھر بھیجا کرے۔ اس طرح معلوم ہوا کہ آنحضرت کی توجہ نہ فرمانے کا باعث یہ تھا کہ میں
 ام المومنین حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا کو شریک طعام نہ کرتا تھا۔ بعد ازاں حضرت
 صدیقہ رضی اللہ عنہا کو بلکہ تمام اہل بیت کو جو اہل بیت ہیں شریک کر لیتا اور تمام
 اہل بیت کو اپنے لئے وسیلہ بناتا۔

سیدنا غوث الاعظم رحمۃ اللہ علیہ

امام ربّانی کی نگاہ میں

اما ان قدر خوارق کہ از حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سرہ ظاہر گشتہ است از بیچ کدام آنها ظہور نیافتہ آخر الامر حضرت حق سبحانہ سر این معتارا ظاہر ساخت و معلوم فرمود کہ عروج ایشان از اکثر بلند تر واقع شدہ است و در جانب نزول تا مقام روح فرود آمدہ اند کہ از عالم اسباب بلند تر است (دفتر اول حصّہ سوم ص ۱۲ مکتوب ۲۱۶)

ترجمہ :- مگر جس قدر خوارق حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سرہ سے ظاہر ہوئے ہیں۔ ویسے خوارق ان میں سے کسی سے ظاہر نہیں ہوئے۔ آخر کار حق تعالیٰ نے اس مہمہ کا بھید ظاہر کر دیا اور بتلادیا کہ ان کا عروج اکثر اویا، اللہ سے بلند تر واقع ہوا ہے۔ اور نزول کی جانب میں مقام روح تک نیچے اترے ہیں جو نسبت اس مقام کی عالم اسباب سے بلند تر ہے۔

سیرت شہ لولاک کا بیان

باعث سعادت اور وسیلہ نجات ہے

محبت فقراء و ارباب با او شان تیرہ آنت میدانند کہ این مقصد بیسرو برگ در جواب آن چو نویسند مگر آنکہ فقرہ چند بعبارت عربی ماثور

در فضائل همد بزرگوار ایشان که خیرالعرب است بنویسد علیه وعلی آله من
الصلوات آنها و من التیمات اکملها و آن سعادت نامه را وسیله نجات
اخروی خود سازد نه آنکه مداحی او علیه الصلوة والتیمت نماید بلکه مقوله خود
بآن ستایید شعر

ما ان مدحت محمداً بمقاتلی لکن مدحت مقاتلی بمحمد

فاقول وبالله سبحانه العصمة والتوفیق ان محمد رسول الله سید
ولد آدم و اکثر الناس تبعوا يوم القيامة و اکرم الاولین و الآخرین عند الله
و اول من ینشق عنه القبر و اول شافع و اول مشفع و اول من یقرع
باب الجنة فیفتح له و حامل لواء الحمد يوم القيامة تحته آدم و ضمن
دونه و هو الذی قال علیه الصلوة و السلام نحن الآخرون و نحن
المتابعون يوم القيامة و انی قائل قولاً غیر فخر وانا جیب الله وانا
قائد المرسلین و لا فخر وانا خاتم النبیین و لا فخر وانا محمد
بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم ثم
جعلهم فریقین فجعلنی فی خیرهم فرقة ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی
خیرهم قبيلة ثم جعلهم بیوتاً فجعلنی فی خیرهم بیوتا. فَاَنَا خیرهم
نفساً و خیرهم بیئاً و انا اول الناس خروجا اذا بعثوا و انا قائدهم اذا وفدوا و
انا خطیبهم اذا انصتوا و انا شفیعهم اذا بیسوا و انا مبشرهم اذا بیسوا
و الکرامة و مفاتیح الجنة يومئذ بیدی و لواء الحمد يومئذ بیدی و انا
اکرم ولد آدم علی ربی بطون علی الف خادم کانهم بیض مکنون و اذا کان
یوم القيامة کنت امام النبیین و خطیبهم و صاحب شفاعتهم غیر فخر
لولا ما خلق الله سبحانه الخلق ولما اظهر الربوبیة و کان نبیا و آدم بین الماء

والطین شعر نماند بھیاں کسے در گرو کہ دار و چنیں سید پیش رو
 پس ناچار صدقان این چنین پیغمبر سید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشند خیر امت
 اخرجت نقد وقت ایشان است و کذبان او علیہ الصلوٰۃ والسلام بدترین بنی آدم
 الاعراب اشد کفرا و نفاقاً بشان حال ایشان تا کلام صاحب دولت را با تباع
 سنت سنیہ او بنوازند و متابعت شریعت رضیہ او سرفراز سازند امروز امر قلیل را
 کہ مفرون بتصدیق حقیقت دین او است علیہ الصلوٰۃ والسلام بعمل کثیر بر میدارند
 اصحاب کہف ایں ہمہ درجات کہ یافتند بواسطہ یک حسنه است و آن ہجرت بود
 از دشمنان حق سبحانہ و تعالیٰ بنور یقین ایمانی در وقت استیلاء معاندان مثلاً
 سپاہیان در وقت غلبہ دشمنان و استیلاء مخالفان اگر اندک تردد میکنند آنقدر
 نمایان میشود و اعتباری گردد کہ در وقت امن اضعاف آن در خیزہ اعتباری آید
 و ایضا چون آن سرور محبوب رب العالمین است متابعان او بواسطہ متابعت
 مرتبہ محبوبیت می رسند چہ محب در ہر کہ از شائل و اخلاق محبوب خود می بیند آن کس را
 محبوب خود می دارد مخالفان را از اینجا قیاس باید کرد۔ شعر

محمد عربی کا بروی ہر دو سراست

کسیک خاک درش نیست خاک بر سر او

اگر ہجرت ظاہری میسر نہ شود ہجرت باطنی را بکمال مرعی میاید داشت بایشان بے ایشان میاید بود
 لعل اللہ بجدت بعد ذلک امرأ موسم نوروز رسیده است کہ دران ایام اہالی آن معاملہ را در تفریق
 میدارند بعد از مہینہ آن ہنگامہ اگر ارادہ خداوندی جل سلاطہ مساعدت نمود امیدوار است کہ شرف ملاقات
 گرامی میسر شود زیادہ اطناب موجب اطلال است۔

شبتکم اللہ سبحانہ علی جادۃ آبائکم الکوام السلام علیکم وعلیہم الی یوم القیامہ
 (دفتر اول مکتوب ۲۳)

ترجمہ: آپ نقر کے ساتھ ملتے جلتے اور ان سے محبت رکھتے ہیں یہ بے سرو سامان فقیر نہیں

جاننا کہ اس کے جواب میں کیا لکھے سولے اس کے کہ چند فقرے عربی عبارت میں جو آپ کے بزرگوں اور اخیر العرب صلی اللہ علیہ وسلم کے فضائل میں ماثور ہیں لکھے اور اس سعادت نامہ کو آخری نجات کا وسیلہ بنائے نہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی تعریف کرے بلکہ اپنے کلام کو حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام کے نام سے آراستہ کرے۔ ترجمہ

پس میں کہتا ہوں اور اللہ ہی سے عصمت اور توفیق ہے۔

تحقیق محمد صلی اللہ علیہ وسلم اللہ کے رسول اور حضرت آدم علیہ السلام کی اولاد کے سردار ہیں اور قیامت کے دن لوگوں کی نسبت زیادہ پیروکاروں والے ہوں گے اور اللہ تعالیٰ کے نزدیک اولین و آخرین سے بزرگ ہیں اور پہلے ہیں جو قبر سے نکلیں گے اور اول ہیں جو شفاعت کریں گے اور اول ہیں جن کی شفاعت قبول ہوگی اور اول ہیں جو جنت کا دروازہ کھٹکھٹائیں گے اور اللہ تعالیٰ ان کے لئے دروازہ کھول دے گا اور قیامت کے دن لوہا، حرد کے اٹھانے والے ہیں جس کے نیچے آدم اور باقی انبیاء علیہم السلام ہوں گے اور وہ ذات مبارک ہیں جنہوں نے فرمایا ہے کہ قیامت کے دن ہم ہی آخرین ہیں اور ہم ہی آگے بڑھنے والے ہیں اور میں یہ بات فخر سے نہیں کہتا کہ میں اللہ کا دوست ہوں اور پیغمبروں کا پیشرو ہوں اور فخر نہیں اور میں نبیوں کا ختم کرنے والا ہوں اور فخر نہیں اور میں محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب ہوں۔ جب اللہ تعالیٰ نے خلقت کو پیدا کیا اور پھر ان کو دو گروہ بنا یا اور مجھے ان میں سے اچھے گروہ میں کیا پھر ان کے قبیلے بنائے اور مجھے ان میں سے بہتر قبیلے میں بنا یا۔ پھر ان لوگوں کو گھروں میں تقسیم کیا اور مجھے ان میں سے بہتر گھر والوں میں پیدا کیا پس میں ان کے نفس اور گھر کے ان سب سے بہتر ہوں اور میں سب لوگوں سے اول نکلوں گا جب وہ قبروں سے نکلے جائیں گے۔ اور میں ان کا رہنما ہوں جب کہ وہ گروہ گروہ بنائے جائیں گے اور میں ان کا خطیب ہوں جب وہ خاموش کر لے جائیں گے اور میں ان کا شفیع ہوں جب وہ روکے جائیں گے اور میں ان کو خوش خبری دینے والا ہوں جب وہ ناامید ہو جائیں گے

اور کرامت اور جنت کی چابیاں ہوا، حمد اس دن میرے ہاتھ میں ہوگا اور میں اللہ تعالیٰ کے نزدیک تمام اولاد آدم سے بزرگ ہوں۔ ہزار خادم میرے گرد طواف کریں گے جو خوشنما ابدار موتیوں کی طرح ہوں گے اور جب قیامت کا دن ہوگا میں نبیوں کا امام اور ان کا خطیب اور ان کی شفاعت کرنے والا ہوں گا اور مجھے اس بات کا فخر نہیں ہے اگر حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام کی ذات پاک نہ ہوتی تو اللہ تعالیٰ خلقت کو پیدا نہ کرتا اور اپنی ربوبیت کو ظاہر نہ کرتا اور آپ نبی تھے جب کہ آدم علیہ السلام پانی اور کپڑے میں تھے جس کے راہنما اور پیشوا ایسے نبی ہوں وہ گناہ کے عوض نہ کپڑا ایلٹے گا پس ناچار ایسے پیغمبر سید البشر صلی اللہ علیہ وسلم کی تصدیق کرنے والے تمام امتوں سے بہتر ہیں کہ تم خیر امة اخذت ان کے حال کے مصداق ہے اور حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام کو جھٹلانے سب بنی آدم سے بدتر ہیں۔ الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا ان کے احوال کا نشان ہے۔

دیکھئے کس صاحب نصیب کو حضور کی سنت سنیہ کی تابعداری سے نوازش کرتے ہیں اور حضور (صلی اللہ علیہ وسلم) کی پسندیدہ شریعت کی متابعت سے سرفراز فرماتے ہیں حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام کے دین کی حقیقت کو تصدیق کرنے کے بعد تھوڑا سا عمل بجالانا عمل کثیر کے برابر ہے۔

اصحاب کہف نے اتنا بڑا درجہ صرف ایک ہی نیکی کے باعث حاصل کیا اور وہ نور ایبانی کے ساتھ دشمنوں کے غلبہ کے وقت خدائے تعالیٰ کے دشمنوں سے ہجرت کر جانا تھا، مثلاً سپاہی دشمنوں اور مخالفوں کے غلبہ کے وقت اگر تھوڑا سا بھی تروذ کرے تو اس قدر نمایاں ہوتا ہے کہ اس کا اعتبار ہوتا ہے کہ امن کی حالت میں اور اس سے کئی گنا اعتبار میں نہیں آسکتا اور نیز حجب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خدائے تعالیٰ کے محبوب ہیں تو حضور کے تابعدار بھی آپ کی تابعداری کے باعث محبوبیت کے درجے تک پہنچ جاتے ہیں کیوں کہ محب اور عاشق اس آدمی کو بھی جس میں اپنے محبوب کی عادتیں اور

نصیلتیں دیکھتا ہے اپنا محبوب ہی جانتا ہے اور مخالفوں کو اسی پر قبضہ کرنا چاہیے۔

وسیلہ و جہاں کی آبر و کا ہیں نبی سرور

پڑے خاک اس کے سر پر چونکہ اس در پر

اگر ہجرت ظاہری میر نہ ہو سکے تو باطنی ہجرت کو مد نظر رکھنا چاہیے، خلقت کے درمیان

رہ کر ان سے الگ رہنا چاہیے۔ لعل اللہ یحدث بعد ذالک احدا امید ہے

کہ اللہ تعالیٰ اس کے بعد کوئی امر پیدا کر دے گا۔ موسم نوروز آ گیا ہے اور معلوم ہے کہ

ان دنوں میں وہاں کے رہنے والے معاملہ کو پر اگندہ رکھتے ہیں۔ اس سنگام کے گزر جانے

کے بعد اگر خدا تعالیٰ نے چاہا تو امید ہے کہ آپ کی ملاقات کا شرف حاصل ہو گا۔ زیادہ

لکھنا موجب تکلیف ہے۔

یشہدکم اللہ سبحانہ علی جادة اباکم الکرام السلام علیکم

وعلیہم الی یوم القیامة

اللہ تعالیٰ آپ کو آپ کے بزرگ باپ دادوں کے طریق پر ثابت

قدم رکھے۔ آپ پر اور ان پر قیامت تک سلام ہو۔

حقیقت محمدی صلی اللہ علیہ وسلم اور شان لولاک

حقیقت محمدی علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام کہ حقیقتہ الحقائق ست آنچہ در آخر کار

بعد از طی مراتب طلال بر این فقیر منکشف گشته است تعین و ظہور حتی ست کہ مبداء

ظہورات و نشا خلق مخلوقات ست در حدیث قدسی کہ مشہور است آمدہ است

کنت کذاً مخفیاً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لأعرف۔

اول چیز یہی اذان گنجینہ، مخفی بر منقہ ظہور آمد حب بودہ است کہ سبب خلق خلائق

گشتہ اگر این حب منی بود در ایجاد منی کشود و عالم در عدم راسخ و مستقر می بود
 مَرَّ حَدِيثٌ قَدْسِي لَوْ لَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ رَاكَ دَرِشَانَ خَتَمِ الرَّسْلِ
 واقع است علیہم الصلوٰت والتسلیمات این جا باید حجت و حقیقت لَوْلَاكَ
 لَمَّا اَظْهَرْتُ الرَّبُّوْبِيَّةَ رَا دَرِيں مقام باید طلبید -

(دفتر سوم حصہ نہم صفحہ ۱۲۸ مکتوب ۱۲۲)

ترجمہ : حقیقت محمدی جو حقیقت الحقائق ہے مراتب ظلال طے کرنے کے بعد
 آخر کار اس فقیر پر ظاہر ہوئی ہے محبت کا تعین اور ظہور ہے جو تمام مظاہر کی مسدود
 اور مخلوقات کی پیدائش کا منشا ہے جیسے حدیث قدسی میں ہے - میں ایک پوشیدہ خزانہ
 تھا میں نے چاہا کہ پہچانا جاؤں - پس میں نے خلق کو پیدا کیا - اول اول جو چیز اس پوشیدہ خزانہ
 سے ظاہر ہوئی محبت ہے کہ جو مخلوق کی پیدائش کا سبب ہوئی ہے اگر یہ محبت نہ ہوتی تو
 ایجاد کا دروازہ نہ کھلتا اور عالم عدم میں راسخ اور مستقر رہتے - حدیث قدسی را اگر آپ
 کو پیدا نہ کرنا ہوتا تو آسمان پیدا نہ کیے جاتے جو حضرت ختم الرسل کی شان میں آئی ہے (کا بصید
 بھی اسی میں ڈھونڈنا چاہیے اور اگر آپ کو پیدا نہ کرنا ہوتا تو اپنی ربوبیت کو ظاہر نہ کرنا کی حقیقت کو
 اسی مقام پر طلب کرنا چاہیے -

حقیقت محمدی

صحیح تصویر

حقیقت محمدی علیہ من الصلوٰت افضلہا ومن التسلیمات اکملہا کہ ظہور اول ست
 و حقیقت الحقائق ست بآن معنی کہ حقائق دیگر چہ حقائق انبیاء کرام و چہ حقائق ملائکہ
 عظام علیہ و علیہم الصلوٰة والسلام کا لظلال اندر او را و اصل حقائق است
 قَاتَ عَلَیْہِ وَعَلَى الرَّسْلِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ اَوَّلَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُوْرًا وَنَسَّالَ

عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِلِهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ خَلِقْتُ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ
 مِنْ نُورِي پس ناچار اس حقیقت واسطے بود در میان سائر حقائق و در میان حق جل و
 علا وصول مطلوب ادرے را بے توسط او عَلِيٍّ وَعَلَىٰ إِلِهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام
 محال باشد نہو نبی الانبیاء والمرسلین وارسالہ رحمۃ للعالمین
 عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ ازین جااست کہ انبیاء اولوالعزم
 باوجود اصالت بتبعیت او میخواستند بازو داخل امتان او میگرددند کما وَرَدَ
 عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ۔

(دفتر سوم حصہ نہم صفحہ ۱۲۶ مکتوب ۱۲۲)

ترجمہ : حقیقت محمدی (صلی اللہ علیہ وسلم) جو ظہور اول میں سب سے بڑی حقیقت ہے
 اس کا مطلب یہ ہے کہ دوسرے تمام حقائق کیا انبیاء کرام علیہم السلام اور کیا ملائکہ عظام
 کے حقائق سب اس کے اطلاق کی مانند ہیں اور وہ تمام حقائق کا اصل ہے رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم نے فرمایا ہے۔ سب سے اول خدا تعالیٰ نے میرے نور کو پیدا کیا اور فرمایا ہے
 میں اللہ تعالیٰ کے نور سے پیدا ہوا ہوں اور مومن میرے نور سے اپنی یہی حقیقت باقی تمام
 حقائق اور حق تعالیٰ کے درمیان واسطہ ہے اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے
 واسطے کے بغیر کوئی مطلوب تک نہیں پہنچ سکتا۔ آپ تمام انبیاء اور مرسلین کے بھی
 نبی ہیں اور آپ کا تشریف لانا جہان کے لئے رحمت ہے یہی وجہ ہے کہ انبیاء اولوالعزم
 باوجود اصالت کے آپ کی اتباع طلب کرتے رہے اور آپ کی امت میں داخل ہونے کی
 آرزو کرتے رہے جیسا کہ حدیث میں وارد ہے۔

اولیاء اللہ کے لطائف کی وسعتیں

اچھے از بعضے اولیاء اللہ نقل می کنند کہ در یک آن در اکنہ متعددہ حاضر میگردند۔
 و افعال متباہنہ بتوقع مے آرند اینجا نیز لطائف ایشان متجسد باجساد مختلفہ اند و تشکل
 باشکال متباہنہ و ہمچنین عزیزیکہ مثلاً در ہندوستان توطن دارد از ان دیار نہ برآمدہ است
 جمع از حضرت مکہ مکرمہ مے آیند و میگویند کہ آن عزیز را در حرم کعبہ دیدہ ایم و چنان
 و چنان در میان ما و ان عزیز گذشتہ است و جمع دیگر نقل می کنند کہ ما او را در
 روم دیدہ ایم و جمع دیگر در بغداد او را دیدہ اند۔ این ہمہ تشکل لطائف آن عزیز
 است باشکال مختلفہ۔
 (در قدیم حصہ ہفتم مکتوب ۵۸ ص ۲۵-۲۶)

ترجمہ : جو بعض اولیاء اللہ سے نقل کرتے ہیں کہ ایک ساعت میں مختلف مکانوں میں
 حاضر ہوتے ہیں اور مختلف کام ان سے وقوع میں آتے ہیں۔ یہاں بھی ان کے لطائف مختلف
 جسروں میں متجسد ہو کر اور مختلف شکلوں میں منتقل ہو کر جاتے ہیں۔ اسی طرح اس عزیز کا حال
 ہے جو ہندوستان میں وطن رکھتا ہے اور کبھی اپنے وطن سے باہر نہیں نکلا۔ بعض حضرات
 مکہ معظمہ سے آتے ہیں اور کہتے ہیں کہ ہم نے اس عزیز کو حرم کعبہ میں دیکھا ہے اور ہمارے
 اور اس عزیز کے درمیان ایسی ایسی باتیں ہوئی ہیں اور بعض نقل کرتے ہیں کہ ہم نے
 اس کو روم میں دیکھا ہے اور بعض بغداد میں دیکھ کر آئے ہیں۔ یہ سب عزیز کے لطائف
 ہیں جو مختلف شکلوں میں ظاہر ہوئے ہیں۔

عقاید مجدد مقبول رسالت اللہ علیہ وسلم تھے

وآن رسالہ بالتماس بعضے یاران پیر شدہ۔ التماس نمودہ بودند کہ فصاحت نبوسید کہ در طریقہ نافع باشد و بمقتضائے آن زندگانی کردہ شود الحق رسالہ غیر مکرر کثیر البرکات است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد کہ حضرت رسالت خاتمیت علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ باجمع کثیر از مشائخ امت خود حاضر اند و ہمین رسالہ را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش آن را بوسہ میکنند و بہ مشائخ مے نمایند کہ این نوع معتقدات میباید حاصل کردہ و جماعہ کہ باین علوم مستعد گشتہ بودند نورانی و ممتاز اند و عزیز الوجود و دربروئے آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ ایستادہ اند۔ و القصۃ بطولہا و در ہمان مجلس باشاعت این واقعہ خیر را امر فرمودند۔

(دقر اول حصہ اول مکتوب ۱۶ ص ۳۵)

ترجمہ : اور یہ رسالہ بعض یاروں کی التماس سے لکھا گیا ہے۔ یاروں نے التماس کی تھی کہ ایسی نصیحتیں لکھی جاویں جو طریقت میں نفع دیں اور ان کے موافق زندگی بسر کی جاوے۔ واقعی رسالہ بے نظیر اور برکتوں والا ہے۔ اس رسالہ کے لکھنے کے بعد ایسا معلوم ہوا کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم اپنی امت کے بہت سے مشائخ کے ساتھ تشریف فرما ہیں اور اس رسالہ کو اپنے مبارک ہاتھ میں لئے ہوئے ہیں اور اپنے کمال کرم سے اس کو چومتے ہیں اور مشائخ کو دکھاتے اور فرماتے ہیں کہ اس قسم کے اعتقاد حاصل کرنے چاہئیں اور وہ لوگ جنہوں نے ان علوم سے سعادت حاصل کی ہے وہ نورانی اور ممتاز اور عزیز الوجود ہیں اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے سامنے کھڑے ہیں حاصل کلام اسی مجلس میں اس خاکسار کو اس واقع کے شائع کرنے کا حکم فرمایا۔

حسرتا که این چرخ ناهموار و دون
 موت عالم موت عالم شدیقین
 می سزد گر خون بگرید آسمان
 از وفاتش لرزه آمد بر زمین
 مرشد ما بست بر خود این نقاب
 از که جویم بعد از وارثاد خویش
 اهل ایمان از وفاتش در آلم
 فرقتا و فرقتا گشتم جدا
 عقل کل بود او ندانستم چنان
 مرشدی فاضل بنزدی ما چنین
 مستفید از وی نگشتم رفت او
 گر بگریم تا قیامت سود نیست
 ای حامی قطمیر آیس مشو
 در هزار سیصد و سیست و دو بود
 ساعتی هفتم که هجرت رو نمود
 ارجعی أمر الهی گوش کرد
 سید عالی مقام عبد الحکیم
 جنة المأوی مقامش شدیقین
 خالك باغلوم آن وجود پاکرا
 داغ برد لها نهاد آن روح پاک
 این چنین حزن و آلم دائم بود
 من چه گویم حال آن عالی همام
 کوی باغلوم شد مراد از النعم

نیزه زد قلب ما پر کشت ز خون
 عاقلانرا این نشان از یوم دین
 بر وفات قطب عالم جاودان
 چون بماند سالم این قلب حزین
 نیست ممکن دیدنش الا بخواب
 از که خواهم درد را درمان خویش
 گویا از ابر بار درد و غم
 از جیب خویش و محبوب خدا
 حیرت اندر حیرتم من هر زمان
 ما بغفلت رفته بودیم آه ازین
 تازه شد هجرت شهادت شد دوتو
 زانکه او باری دگر آینده نیست
 مشفق است او در پیش دائم برو
 دعوتش می کرد خلاق و دود
 پنج شنبه بیست و نه ذی القعدة بود
 ترک این دار و دیار و هوش کرد
 در جوار قرب یزدان شد مقیم
 ماند محروم از وصالش مؤمنین
 چون صد ف شد تهنیت آن خاکرا
 دوستانش ماند در حسرت هلاک
 تا که جان اندر قفس قائم بود
 کشت او منظور پیران کرام
 هست در وی سیدم عبد الحکیم

سید عبد الحکیم بن مصطفی آرواسی در ترکیه در شهر آنقره وفات یافت
 در قریه باغلوم مدفون است « قدس الله سره الاقدس »

حسین علمی اشیق مدظلہ

عارف نوشاہی

بیابید برای چند لحظہ السنوی زمان بعثت خاتم پیامبران حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر دم
ویدینیم کہ وضع اخلاقی و اجتماعی عربستان چہ طور بود۔

» جهان در عصر بعثت، عصری کہ شاید قدرتی مای عظیم اما متزلزل، مذاہب بزرگ اما گرفتار
شرافات و کج فکر کی ہا کہ شکش ہا ی ستولیان، فلسفہ ہا ی بہ باور فترتہ تمدنہا ی در حال
سقوط، قوانین ظالمانہ، اختلافات عمیق طبقاتی، قتل عام ہا، جنگہا، تعصب ہائے ناروا
عادات و آداب غلط، کوریوش ہائے ضد علم و ہزاران بدبختی دیگر کج بودہ و فتران آن را اگر کسی
اشکارا نامی داند غارات اموال، شستن افراد و درویدن و ربلودن زمانہ جزیرہ

حقوق قانونی آنان بود»

خلاصہ این کہ محیط عربستان آادگی کامل برای بعثت یک "معصع عظم" میداشت۔ پس ادرصوات اللہ
علیہ آمد۔ مثل خورشید تابان۔ و تمام تیرگی ہائے فتن و فوجہ را از بین برد۔
... مدت چارہ قرن را طی کردہ اکنون بیائیم سر حال و وضع خودمان -

» بچہ کہ بنا بر گفته مورخان، بر ایمان موجب افتخاری باشد این است کہ زمان السنوی بعثت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم از "عہد جاہلیت" موسوم است در صورتیکہ مادر "عصر تمدن" زمان موشک "عہد
تغیر فضا" قرن تم "زندگی را میگذرانیم۔ آافزینگ تمدن باچسبیت و لباس ہائے شیک و زیبای
ساختمانہائے آسمان فراتر، ماشین ہائے مدل نو، فروش گاہ ہا ی سلف سرویس، شب ہا کہ روشن از نور برق
مثل رعد و خلاصہ یک زندگی مجہز و مجمل، درخشان و برق -

اما این ہمہ نظر است و تشریح کرباس است و لباس۔ پوست است
و جلد با بدینیم "آ" چسبیت ہا از باطن چہا است۔

... آری دیدیم، داخل این ساختمانہا ی سر بالا کشیدہ برودہ فروشی و عصمت فروشی
و ناز و نوش و داد و درشش و دیگر خجالت میکشیم کہ یک بیک عیوب و ظلمات داخل ہا

بر زبان نایم. بلکه تعجب می‌گیریم که از لحاظ اخلاق بین "عبد جاوید" و "قرن اتم" انشراح خوب وجود آمده است، همین را می‌گویند تاریخ خود را تکرار می‌کند.

محیط امروز نیز احتیاج به "بعثت" دارد. اما نه "بعثت رسالت تازه"، زیرا احضرت محمد مصطفی خاتم الانبیا و اسلام خاتم الادیان می‌باشد. بلکه احتیاج به تجدید بعثت و احیای تعلیمات همه گیر اسلام است. یارب عظالمات قرآن امر بالمعروف و نهی عن المنکر جهاد علیه باطل.

جهاد را چند نوع است: جهاد بالسیف، جهاد بالمال، جهاد باللسان، جهاد بالعل و جهاد بالقلم. این پندار درست نیست که تزویج و تبلیغ اسلام تنها بازو و تشریر شده است بلکه این دین مبین در مدت چهارده سده گذشته بنا نسبت زمان و مکان از همه نوع جهاد گسترش یافته است. آنچه مسلم می‌باشد این است که در دنیای امروز مسائل حسب عامی بشر با حرب و جنگ حل نمی‌شود مخصوصاً اصلاح احوال و افکار. ویژگی اسلام همین است که پذیرفتن آن هیچ جبار و اگره روانی دارد و در عصر حاضر برای تجدید علوم دینی و تعلیمات اسلامی و نشان دادن طریق راست و اصلاح احوال مسلمانان جهاد بالقلم، نقض مہمی و مؤثری دارد و جای بسی خوش بختی است که در زمان پشما شویب ما، این مسؤلیت را جناب مولانا حمید علی ایشیق مظاہ العالی بر عهده گرفته اند خود کتب می‌نویسند و دیگر متون اسلامی را نیز نشر و توزیع می‌کنند.

کسانی که خواه یک بار بر خورد لطف جناب علمی شده اند، یا مدام مورد محبت و رحمت ایشان هستند احتمالاً در قلب خود علاقه فوق العاده نسبت به مشارالیه پیدا می‌کنند و روان خود را جویای احوال این شخص بنده نگارنده خدمت گذار اسلام می‌یابند. بنده نیز از یک سال و چند ماه گذشته تقریباً هر سینه مؤدولطالت و محبت این را در دستم و از همان زمان خواهان معرفتی بیشتر با این جناب بوده ام. برای این کار به جناب علمی نامه یا نوشته خواهم ارسال، تقاضای عرضم و آشتیم اما موفق به کسب احوال و مشروح زندگی ایشان نشدم. بالاخری بر دم که در دنیا از دواع مردم اند.

یک نوع از آن مردم که کار برای شخص خود می‌کنند

نوع دیگر آن‌ها آن که کار را برای رساندن به صدد فایزش انجام می‌دهند و شخصیت خود را پس بدهند

قراری دهند -

در ماه شعبان المنظم ۱۳۹۶ هجری قمری در ضمن سفر ابراهان از افغانستان نیز گذر کردم و در هرات

از قبور پر نور شیخ الاسلام خواجہ عبداللہ انداری (متوفی ۸۱۷ھ) حرق، مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۷ھ) رحما۔ اللہ تعالیٰ دیدن کردم، ہر شخص بزرگوارند کہ در تصوف اسلامی و ادب فارسی مقامِ حربہ و شہرتی بسزا دارند اما از توضیح مزارات ایشان یا اگر جائزہ لفظاً بیفایش گوئیم از شکستگی و سادگی و کویگی آنها استنباط می شد کہ این نوع رجال در حال خواہش و نیاز تبتخص خود ندارند جناب مولانا علی نیز از نوع دوم اشخاص هستند این وصف خوب را در اصطلاح اخلاقی «انخاف» «عجز» و «شکستہ نفسی» می گویند۔

با وجود انخاف و انحراف جنابِ حلیمی لازم داشتیم کہ ایشان را بیشتر تشاکم و تشاکم نام، آنچه کہ در بارہ شخصیت و خدایات ایشان در مقابل اسلام اندازد آن بدست آوردیم در دسترس خوانندگان گرامی می گنایم:

نام و نسب: نام جناب پهل طور کہ نقل شده کرده حسین علی استین است، گمان می برم ایشان نام نامی می باشد ایشان فرزندان سید استنبالی هستند و ترکی نزدی باشند۔

آموزش و پرورش: جناب حلیمی فوق لیسانس در رشته شیمی و پزشکی در بزرگترین اندو بازاریهای ترکی عربی فارسی فرانسه، آلمانی و انگلیسی آشنائی دارند

کار و خدمت دولتی: ایشان در ارتش ترکیه و دانش گاه خدایاتی انجام داده اند و اکنون سرسنگ و استاد بزرگشته

سند 7

بیعت طریقت ۱- همراه علوم ظاہری جناب حلیمی علوم باطنی را نیز کسب نموده اند درین مورد بر دست حضرت سید عبدالعظیم بن مصطفی آرداسی بیعت کرده فیوض و برکات سلسلہ عالیہ نقشبندیہ و قادریہ بہ برده اند جناب حلیمی نسبت بہ بیعت طریقت رحمتہ اللہ علیہ خود خیلی احترام می گزارند می گویند

علم و معرفت ندارم، بگمانم هنوز نعمت کہ دارم آن این است کہ عالم و عارف و مرشد کامل و مکمل سید عبدالعظیم آرداسی را در حیم و توجہ و التفات آن عالی مقام را نقل شدم۔ این عاجز بنی سر و پا را شفقتم فرمودند و دایمی بی پایان خود یک جرعه احسان فرمود۔

بہین نوع خیالات را در جای دیگر این طور ابراز داشته اند۔

«مرشدی و سبب سعادتی عالم و عارف کامل و مکمل دوزمان حکمران مژدگان و تمام سلسلہ علیہ نقشبندیہ و قادریہ بی ترکیبہ سید عبدالعظیم بن مصطفی آرداسی»

حضرت سید عبدالعظیم قادری نقشبندی رحمتہ اللہ علیہ روز پنج شنبہ بیعت و نهم ماہ ذی قعدہ سال ۱۳۱۲ھ

قری در مطابح با ۱۹۴۳م در شهر آنظره در ترکیه وفات یافتند و در قریه با غلام رفیق گشتند و در آن شهر درده
اینک چند اشعار در تالی آن حضرت:

حسرتا که این چسپرخ نامهار و دون
موت عالم موت عالم شده یقین
می سزدگر خون بگریه آسمان
از وفاش لزه آمد بر زمین
مرشد ما بست بر خود این نقاب
از که جویم بعد از در شاد خویش
اهل ایمان از وفاش در الم
فرقت و افرقت گشتم جدا
عقل کل بود او ندانستم چنان
مرشدی ناضل بنزدی ما چنین
ستفید از وی نگشتم رفت او
گر بگویم تافت امت سود نیست
ای حسی قطب سیرایش شد
در هزار سبب و سببست و دور بود
ساعتی مغفتم که هجرت رو نمود
اجبی امر الهی گوشش کرد
ستید عالی مقام عبد الحکیم
جنت الهادی مفاشش شد بصیتین
خاک با غلام آن وجود پاک را
داغ برد لها نهاد آن روح پاک
این چنین حسدن دالم دائم بود
من چه گویم حال آن عالی همسام

نیزه زد قلب ما پرگشت ز خونی
عاطل را این نشان از یوم دین
بر وفات قطب عالم حجاب و دان
چون بماند سالم این قلب حزین
نیست ممکن دیدنش الا جناب
از که خواهم در در راه مان خویش
گویا از ابر بار در دو غم
از حبیب خویش و محبوب خدا
حیرت اندر حیرتم من هر زمان
ما بغفلت رفت بودیم آه ازین
تازه شد هجرت شهادت شد و تو
ز آنکه او باری دگر آینه نیست
مشفق است او در پیش دائم بود
دوستش می کرد خستاق و دور
بچ شنبه بیست و نه ذی القعد بود
ترک این دار و دیار و هوش کرد
در جوار قرب یزدان شد مقیم
ماند محروم از وصالش مومنین
چون صدف شد تهنیت آن خاک را
دوستانش ماند و حیرت هلاک
تا که جان اندر قفس فائز بود
گشت او منظور پیران کرام

کوی با منموشد مرا دار النعیم هست در وی سیدم عبدالمکیم علیه السلام
 جناب حسین علی ایشیق خلیفہ سید عبدالمکیم آرد اسی وی خلیفہ سید فہیم آرد اسی
شجرہ طریقت دی خلیفہ سید طاحکار دی خلیفہ مولانا ضیاء الدین خالک کردی وی خلیفہ

حضرت شاہ عبداللہ معروف بہ شاہ غلام علی دہلوی۔ رحمۃ اللہ علیہ

”آقای علمی مرد باشکوه و محبتی است ، پابند صلوة پنجگانہ بہ طریق اہل تسنن
 کثیر انزاد ہستند کہ جان و مال خود را در راہ اسلام خرچ می کنند وی بیگانہ مرد است۔ آقای
 علمی مہمان نواز نیز است۔ من در استانبول برائے آقا مست خود تہل را کہ ایک کردہ بودم
 آدای آقای محمد یحیی را دہنبل من فرستاد کہ مرا از تہل بہ خارجہ خود بُرد و جایی آقامت فرام کرد
 مہمان خود ساخت“

چند سال قبل آقای علمی بہ پاکستان ہم تشریف آوردند۔ آقا سفرایشان فقط
سفر پاکستان ساکراچی محدود ماند۔ ۱۹۷۰

جناب علمی مصنف و گرد آورنده چند کتب ارزندہ ہستند کہ اسامی آنها
تصنیفات و تالیفات در نہرست انتشارات مکتبہ ایشیق ملاحظہ فرمائید۔

از اولاد آقای علمی فقط دو بارہ یک پسر ایشان معلوم شد۔ وی انگلیسی خوب می داند
اولاد و معاون آقای علمی نیز می باشد۔ ۱۹۷۲ سلمہ اللہ تعالیٰ۔

آنچه کہ محرک تحریر این مقالہ شدہ ہمیں ”مکتبہ ایشیق“ می باشد کہ جناب حسین علی ایشیق
مکتبہ ایشیق از تاسیس کردہ اند و ریاست آن را نیز بر عہدہ دارند ایشان چند افراد دیگر را
 تربیت کردہ اند کہ در کار ہائے مکتبہ مذکور معاون آقای علمی ہستند ہمہ این افراد فارغ التحصیل از دانشگاه
 دفاتر کاری ہستند۔ ۱۹۷۰

عوامل تاسیس مکتبہ
 آن طور کہ خود جناب علمی اسباب تاسیس مکتبہ ایشیق بیان می کنند۔

”در زمان حال بزرگ ترین عبادت مسلمان برای خشنودی خداوند متعال جہاد برای اشاعت
 تعلیمات اسلام است۔ دین نور و پیامبر اسلام (ص) می فرمایند یکدیگر را آموزش اسلام

دیده اگر شما را بالمعروف را ترک کردید خدا شمارا اندر سلطه محاکم بد قرار خواهد داد" ۱۸ه
 از اوضاع فعلی ترکیه نیز جزو نظر نمی شود درین مورد جناب علمی می گویند
 " در دیار ما عالم و سلاک و مرشد صحیح نیست منافقان و بی تدبیران بسیار است" ۱۹ه

مرام مکتبه

جناب علمی می گویند :

در حدیث نبوی است که امت من در هفتاد و سه خرقه متفرق خواهد شد از میان آنها فقط یک فرقه ناجی است و آنست " اهل سنت و الجماعت " ما می خواهیم که مسلمین مخصوصاً افراد فریق دوحانی شیعی ، تادیبانی و بهائی را به سوی صراط مستقیم اسلام راهنمایی کنیم -

ما سعی می داریم که اسلام را بیشتر گسترش بدهیم - برای بدست آوردن این هدف متون اسلامی نوشته آکا برو مشاییر اسلام (اهل سنت و الجماعت) چاپ خواهد شد ۲۱ه

وضع کار

کتاب های که از طرف مکتبه ایشیق چاپ میشود به افراد باسواد و علاقه مند در کشور ما در مختلف دنیا بایست زمین ارسال میشود - این نکته خیلی لازم تذکر و شناخته به تحلیل و تحسین جناب آقای علمی است که این همه کتب به عنوان " هدیه به شرافت مندی ما " تقدیم میشود ۲۲ه
 مصارف چاپ و پست را خود جناب علمی تحمل می کنند - ازین هم - بیشتر کار لائق تحسین این است که جناب علمی حقوق طبع و نشر همه انتشارات مکتبه ایشیق را به هر کس داده اند و در عوض این هیچ نفع مادی نخواهند - اما برای مصرف این حقوق شرط این است که ناشرین دیگر در متن مطبوعه مکتبه ایشیق بقرق و تحریف نکنند ۲۳ه

مرز و محیط کار

بنابر بدنه های مکتبه و زبان های کتب چاپی مکتبه ایشیق حدس مینویان زد که جناب علمی مطبوعات خود را در کشور های آسیائی شرقی در شمال ترکیه ، ایران ، افغانستان ، پاکستان ، هند و اروپائی - عربی و افریقائی توزیع می کنند -

واقعیت کار

پس از خواندن این پیش گفتار طولانی لابد خود را آماده بشنیدین نتایج سنگینی و خدمات و زین مکتبه ایشیق کرده باشید حق با شماست - آقای علمی با جان و مال خود مکتبه ایشیق را به سبوی هدیه های علمی بر ندود و در نمود و معرفت نمایان بدست آورده اند بیاید بهر دست

مطبوعات مکتبۃ ایشیق را بخوانید - امیدوارم پس از مطالعه فهرست زیر کوتیای گفتارم خواهید شد -

شماره	اسم کتاب اردو	اسم مصنف / مترجم / گردآورنده	تعداد صفحات	سال طبع
۱	جواب السائل ترجمه انجرات الحسان	علاء شهاب الدین احمد کبکی، مؤلف مولانا ظفر الدین رضوی بهاری، مترجم	۲۰۰	۱۳۹۶ هـ
۲	مسکک مجتهد و الف تانی عربی	عبدجلیل احمد شرفیوری -	۴۷	=
۳	انصاف فی بیان سبب الاختلاف	حضرت شاه ولی اللہ دہلوی	۲۹	"
۴	اثبات النبوة	شیخ احمد فاروقی سرسندی مجتهد الف تانی	۴۵	"
۵	اجازت نامہ سید احمد نیرالمکی الحسینی الارواسی بن عبدالمکرم بن مصطفیٰ اروا بجسی علی ایشیق		۱۱	"
۶	اجلی الاعلام ان الفتویٰ مطلقاً قرن الامام	مولانا احمد رضا خان بریلوی	۳۲	۱۳۹۵ هـ
۷	اخونۃ الاسلام	آغا عبدالمکرم شورش کاشمیری	۲۰	"
۸	الاصول الاربعیٰ تردیدالوہابیه	خواجہ محمد حسن خان	۱۲۶	"
۹	الجامع العوام عن علم الکلام	حجت الاسلام امام محمد غزالی	۶۳	۱۹۳۶ هـ
۱۰	امثلہ	احمد بن علی اتانوبلی	۲۷	۱۳۹۵ هـ
۱۱	الانوار المحمدیہ من الروایب اللدنیہ جلد اول الاوراق البغدادیہ فی الحوادث الخدیجیہ	اسماعیل نبهانی سید اسماعیل الوردی الزیلعی، مؤلف عبد بن وصیف ازہری صحیح	۴۴۰	۱۳۹۲ هـ
۱۲			۲۱	۱۳۹۶ هـ

۱۳	۱۴۲	مولانا محمد شاد و اجوی	البصائر المفکری المتوسل بابل القابری
۱۴	۵	احمد بن علی استانبولی	سن
۱۵	۹۶		سبحة السنیة
۱۶	۹	محمد بن محمد زورجالی سیامی شافعی عمید ابن در صیفا زهری. معجم	تبصرة المؤمنین فی استجاب التلقین
۱۷	۳۵۰	شاه عبدالعزیز دہلوی حافظ غلام محمد	تحفة الاثنی عشریہ (مختصر)
۱۸	۳۲	بن محمد الیدین الاسلمی، مترجم بہ اہتمام سید ابراہیم فصیح بغدادی	تحفة العشاق یا رسالہ حسنیہ
۱۹	۵		تحفة العوام
۲۰	۲۰۸		تسبیل المنافع
۲۱	۲۰	شیخ محمد نعمت مطبعی	تظہیر العقائد من دنس الاعتقاد
۲۲	۱۳	علامہ جلال الدین سیوطی	تنبیہ المغنی بتبریز ابن العربی
۲۳	۲۶		تنویر الحکمہ فی امکان رؤیتہ النبی والملك
۲۴	۲۰۴	ابی حامد بن مرزوق	التمہد بالنبی و حیلۃ الوداع
۲۵	"		التوسل بالموتی
۲۶	۲۴	کلام الہی	جزء عم من القرآن المجید
۲۷	۱۰۷	یوسف بن اسمعیل بنہانی	حجۃ اللہ علی العالمین فی معجزات سید المرسلین - جلد ۲
۲۸	۱۵	عبدالحمید بن محمد خالدی نقشبندی	الحقائق الوردیہ فی حقائق اجلاء النفسین
۲۹	۶۲	محمد انندی رومی، مؤلف	حلیۃ النبیہ شرح الطریقۃ المحمدیہ والسیرۃ الاحمییہ
۳۰	۱۳	عبدالقنی نابلسی، شاعر	حج
۳۱	۲۸	"	خلاصۃ تحقیق فی بیان حکم التقدیر والتلقین

١٣٩٥	١٠٤	احمد بن زيني رحلان مكي	خلاصة الكلام في بيان امره البدر الحرام - ج ٢	٣٢
١٣٩٦	٥٢		الدرر السنية في الرد على الوهابية	٣٣
١٣٩٤	١٦٠	شاه رؤف احمد مرتبه	دار المعارف (مطبوعات شاه غلام علي ديلوي)	٣٣
١٣٩٥	١٥٢	اعلم حضرت احمد رضا خان بريلوي	الدرر المكيه بالمادة الغيبية	٣٥
١٣٩٢	١٣	ابن حجر مكي	ذكر الآثار الواردة في الاذكار التي تحرس	٣٦
			قائلها مكي كيد الجن	
١٣٩٤	١١	شهاب الدين احمد بن احمد السجاعي	رسالة تجريب (ركب) بتختة العشاقي	٣٤
	١٤	سيد احمد بن محمد حسيني حنفي حموي	رسالة في اثبات كرامات الاولياء (الله)	٣٨
١٣٩٢	١٨	ضياء الدين خالد بغدادى	رسالة في اثبات كرامات بعد الممات	٣٩
١٣٩٦	٥	شمس الدين شيخ محمد الشوبري	رسالة في تحقيق الرابطة	٤٠
			رسالة في رفع اشكال كرامات وتصرف اولياء	٤١
			بعد الموت	
	١٤	استيد احمد بن زيني رحلان مكي	رسالة المنصر في ذكر وقت صلوة العصر	٤٢
١٣٩٥	٢٥	شاه فضل رسول بربايوني	سيف الجبال المسلول على الاعداء الابرار	٤٣
	٢٨	ابو الحسن سراج الدين علي مؤلف علي بن	شرح بدأ الاماني	٤٣
		سلطان محمد قاري، شارح		
١٣٩٦	٢١١	تقي الدين ابى الحسن على السبكي	شفاء السقام في زيارة خير الانام	٤٥
١٣٩٢	٥٥	شيخ يوسف بن اسمعيل نهباني	شواهد الحق في الاستغاثه بسيد الملق	٤٦
١٣٩٥	٦٢	شيخ سليمان بن عبد الوهاب نجدى	العواحق الالهيه في الرد على الوهابية	٤٤
١٣٩٦			فضائل الوهابيين	٤٨
	٢٠٨		الطب النبوي	٤٩
١٣٩٥	١٠	احمد بن علي استانبولى	عزى	٥٠
١٣٩٢	٥	عمر نسفى	عقايد	٥١

		حسین علی الشیق، گرد آورنده	علماء المسلمین والوصابیون	۵۲
۱۳۹۶ هـ	۲۲	حضرت شاه ولی اللہ دہلوی	عقد الجید فی احکام الاجتهاد والتقلید	۵۳
۱۳۹۵ هـ	۱۰	ابن بکر عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی	العوامل	۵۴
"	۹۱	مصطفی البوسفی الحماوی	مخوش العباد ببيان الرشد	۵۵
۱۳۹۶ هـ	۱۱	محمد کثیر الملوی، الفاضل البقوی	فتاوی علماء الهند علی منح الخطبة بغیر العربیہ	۵۶
۱۳۹۵ هـ	۴	احمد شہاب الدین بن حجر البیہقی	فتاوی فی اثبات کرامات اولیاء اللہ از	۵۷
			کتاب الفتاوی المدنیہ	
۱۳۹۶ هـ	۷۶	علامہ جمیل افندی صدیقی، مؤلف بہ	الفجر الصادق فی الرد علی منکرى التوسل	۵۸
		ایہام شیخ احمد علی الملبی	والکرامات والنحو ارق	
۱۳۹۵ هـ	۳۳۳	عبدالرحمن الجزیری	الفقر علی المذاهب الاربعہ ج ۱	۵۹
۱۳۹۵ هـ	۴۱۴	امام عظیم ابوحنیفہ، مؤلف محی الدین محمد	المقول افضل شرح فقہ اکبر	۶۰
		بن بہادر الدین، شارح		
"	۳۲	حسین علی الشیق، گرد آورنده	کتاب الصلوۃ	۶۱
۱۳۹۴ هـ	۲۸	عبدالغنی افندی نابلسی	کشف الیوز عن اصحاب القبور	۶۲
۱۳۹۵ هـ	۲۸	منقح محمود (پاکستانی)	التفتی القادیانی (بادومقالہ دیگر)	۶۳
"	۲۸	احمد بن علی استانبولی	مراج	۶۴
۱۳۹۶ هـ			المسائل المنتخبہ	۶۵
"	۸۰	فاضل حبیب الحق پرمولی	المسائل المنتخبہ فی الرسائل والوسیله	۶۶
۱۳۹۵ هـ	۲۷۲	شاہ فضل رسول بدایونی، مؤلف مولانا	المعتقد المتقدم مع تعلیق سنی بہ المستند	۶۷
		احمد رضا خان بریلوی، تعلیق نویس	المعتقد بنار سنجاب الابد	
۱۳۹۴ هـ	۹۲	سلیمان استانبولی، مؤلف حسین	مفتاح الفلاح	۶۸
		علی الشیق، گرد آورنده		
۱۳۹۵ هـ	۱۱	احمد بن علی استانبولی	مقصود	۶۹

۱۳۹۶ هـ	۲۲	قاضی حبیب الحق پرمولی	مقیاس القیاس فی ثبوت القیاس	۷۰
۱۳۹۴ هـ	۳۶	دکتر بن سید سلیمان بغدادی مؤلف حسین حلی اشقیق، گرد آورنده	المختار الوهبیین فی رد الأولیة	۷۱
۱۳۹۴ هـ	۲۲۶	محمد مراد مکی منراوی، مترجم	المختصات من المکتوبات امام ربانی مجدد الف تالی -	۷۲
۱۳۹۶ هـ	۶۳	حجت الاسلام ابی حامد محمد غزالی	منقذ من الضلال	۷۳
۰ هـ	۴۶	علامه عبد العزیز فرحاروی	اننا حقیقة عن طعن امیر المؤمنین عاویه	۷۴
۱۳۹۵ هـ	۱۹۰	علی بن عثمان فرغانی، مؤلف محمد بن سلیمان حلی ریجاری، شارح	نخبة اللالی شرح بدو الامالی	۷۵
۱۳۹۶ هـ	۴۸		نور الایمان بزیرات آثار حبیب الرحمن	۷۶
"	۳۸	مصطفی بن البراهیم کریمی سیاحی مؤلف عید بن وصیف، معجم	نور الیقین فی بحث الیقین	۷۷
"	۱۳۲		الوسیلة العظمی	۷۸
"	۱۰۴	اخئی یوسف بن جنید تو قادی	هدیة المهدیین	۷۹
"	۲۵۰	محمد حسن مجددی، مؤلف حافظ محمد ششم ابن مؤلف، مترجم	حربی بس اردو طریق النجات	۸۰
"	۱۵	ابی الحسن علی بن عثمان، مؤلف مولانا ابی محمد احمد کولالی، مترجم	عقیده اهل المعالی فی شرح قصیده بدو الامالی	۸۱
"	۱۵	مولانا عبد الرحیم جگر لاری	مقاله السماع	۸۲
"	۹	شیخ احمد فاروقی سرسهندی	فارسسی در المعرفه و مکتوبات امام ربانی از مکتوب ۱۴۳ تا ۱۶۷	۸۳

۱۳۹۶ھ	۳۵	شاہر شاہ میاں بن عبد العظیم سواتی	ضیاء الصدور لشکر التوسل باصل القبور	۸۴
"	۱۶۸	شاہ غلام علی دہلوی	مکاتیب شریفہ	۸۵
"	۳۰۲		مناقب شاہ نقشبند	۸۶
"	۴۲	مولانا محمد فخر الدین چشتی نظامی دہلوی	نظام العقائد معروفہ عقاید نظامیہ (فارسی اردو) سندی	۸۷
"	۸۶		غایتہ التحقیق	۸۸
"	۵۹	پی محمد کبیر الملوی الفاضل البقوی	ملیالم کتاب السنی فی رد الوہابی جلد ۱	۸۹
"	۷۲	"	جلد ۲ انگلیسی	۹۰
۱۹۶۵م				۹۱
"	۱۲۸	حسین علی ایشیق		۹۲
۱۹۶۱م	۲۰			۹۳
۱۹۶۵م	۱۰۰	حسین علی ایشیق		۹۴
۱۹۶۶م	۱۶۸	"		۹۵
۱۹۶۵م	۱۹۳	"	" "	۹۶
"	۱۷۶	"	" "	۹۷
۱۹۶۴م	۲۳۸	"	" "	۹۸

۲- برای توسعه کار مکتبه الشیخ، نام و نشانی ہائے دستاں خود (در داخل و خارج کشور) بہ مکتبه ارسال کنیید کہ بہ آسان نیز کتب تقدیم شود و ہرچہ بیشتر و شناسنت را معرفی کنیید برای مکتبه موجب افتخار و شکر است و نایبہ دارد۔ اما یادتاں باشد کہ این دوستان استعدا استفاده از مطبوعات دہ باشند۔

۳- بہ مکتبه تبریک دہد و دستان شما غیر از زبان پاکہ مکتبه در آن کتب چاپ کردہ است، کہ اسم زبانہای دانند کہ مکتبه در آن نیز کتب طبع کند۔ ۲۵

وضع کار و توصیہ ہائے زبور می رساند کہ جناب علمی برای اشاء اسلام چہ عزائم گشاہ رونی و وسعت علمی کاری کنند۔

طبع بعضی مطبوعات مکتبه اہست (عکسی) است و

پیشنہا و حایم کن برای مکتبه الشیخ | خواندن آن ہا سخت می باشد۔ مانند رسائل ہمراہ النعمۃ الوسیبہ فی رد الوبیہ و غیر آن ہا۔ در آیندہ برای طبع این نوع کتب از طریق حروف حینی یا کتابت استفادہ شود

۲- بعضی مجلد ہاوی چند رسائل و کتب می باشد اما روی جلد فقط اسم یک کتاب چاپ شدہ است مثلاً در مجلد کتاب المنقذ من الضلال، دو رسالہ دیگر ہم است۔

درین صورت با روی جلد تصریح شود و اسامی تمام کتب چاپ کردہ۔ زیرا این مجلدات شامل کتب عکسی می باشند ہذا ترتیب صفحات در ہم بر ہم می شود۔ ہمانطور کہ در مجموعہ خلاصۃ تحقیق در مورد کتاب الحدیقۃ النذیر شدہ است، وغیر ہم۔

۳- چند کتب در طباعت ناقص ماندہ است۔ مثل حدیقۃ النذیر و فصل ثانی در اسرار کتاب اثبات النبوة در آیندہ مواظبت و دقت شود۔

۴- امروز "اعلام" کلید کتاب شمرہ می شود۔ اعلام نہ تنہا ارزش کتاب را می افزاید بلکہ خوانندگان را از صرف وقت زیاد ہم نجات می دہد۔ مطبوعات مکتبه الشیخ نیز نیاز بہ "اعلام" دارند

۵- مکتبه الشیخ بیشتر توجہ خود را بہ جوانان اسلامی مبذول کند و آنان را از راہ کج منحرف و منحرف کند۔ برای این کار باید در زبان ہائے رسمی ممالک اسلامی کتب چاپ و توزیع شود کہ از لحاظ حجم کوچک و از لحاظ متن جامع و قانع و عام فہم باشد تا کنون بیشتر مطبوعات مکتبه الشیخ

توضیحات

۱ - فهرست مذکور را از روی آن کتب تهیه کرده ام که جناب حلی برائے این جانب فرستاده اند - اما آن کتب که جلوی آنها اسم مؤلف ثبت نشده، بمن نرسیده است و اسمی کتب و تعداد صفحات و سال طبع را از فهرست مطبوعه در آخر کتاب "جواهر البیان ترجمه الخیرات المحسن" برداشته ام -

۲ - اگر انتشارات مکتبه ایشین در اطنق مجلدات بشماریم تعداد کم تر است من تمام مجلدات را با وقت بررسی کردم و دیدم که در یک جلد چند ساله جمع و طبع شده است. من هر ساله را شماره جلد گانه داده ام -

۳ - مکتبه ایشین بیشتر مطبوعات خود را چند بار تجدید چاپ کرده است اما من با رچیب را تخصص نداده ام

۴ - روی جلد هر کتاب خیلی ظریف، خوش رنگ و جاذب نظر است

اگر این جا بگویم که تمام این کار از دولت ترکیه پنهانی می شود، باور نخواهید کرد - اما این حقیقت است خود جناب حلی می نویسند -

"فقیر در حفظ و امان الهی پس پرده مخفا در نشر دکتب،
اہل سنت مشغول است" - ۲۴

این سعادت می باشد که خداوند بخشنده به ایشان بخشیده است -

مکتبه ایشین از خوانندگان مطبوعات خود تقاضا دارد که برای تبلیغ و ترویج مسلک اہل سنت و جماعت با آن معاشرت کنند

توصیه به خوانندگان

این مورد چند توصیه دارد -

۱ - پس از دریافت کتب ب مکتبه ایشین اعلام وصول کنید و بنویسید که چند کتب در چه زبان و ریافته اید -

زبان عربی است. ازین کتب در کشور ما سے عربی یادانش مندان زبان عربی در ممالک غیر عربی مینویسند استفادہ کنندگان مثل من کہ از دستور و زبان عربی آگاہی ندارند، کتب عربی را فقط میتوانند زینت کتاب خانہ خود قرار دهند یا انبار کنند تا از فوائد سنوی آن مافی نصیب می مانند۔

۴۔ در ہمکاران آقاجی حلی کسی نیز باشد کہ آشنائی کامل با زبان اردو داشته باشند این طور با

خوانندگان شبہ فارسی پاک و مہنا فہام و تفہیم زیاد تر بل عمل خواهد آمد۔

حقن شہرہاں میتوانند بہ آدرس زیر با آقاجی حلی تماس بگیرند یا مکاتبہ فرمائید و از مطبوعات فوق الذکر مکتبہ ایشیق کتب مورد نیاز خود بطلبند۔

HUSEYN HILMI ISIK

در پاکستان ہر بیچ لپٹ برائے ترکیبہ بشرح زیر است :

نامہ ہوائی - ۶۵ پیسہ

لٹافہ - ۹۵ پیسہ

در آخر از درگاہ خداوند متعال موفقیت بیشتر مکتبہ ایشیق را مستدام داین مقالہ

را با آرزوی دیدار جناب حلی بہ پایانی می رسانم۔

پاورقی ۱۔

۱۔ وان عاند من قبل لغی ضلل بین - سورہ جمعہ - آیہ ۲۔

۲۔ "چنان در عصر بعثت" مقالہ آقایان محمد جواد باہر و اکبر عثمانی رنجانی، مطبوعہ تہران ۱۳۴۴

۳۔ روی جلد کتاب التوسل بالنبی و جملۃ الوداعیین و کتب دیگر نیز

۴۔ نامہ چاپی جناب حلی کہ برائے ہر کس فرستادہ میشود۔

۵۔ نامہ جناب حلی مؤرخہ ۱۴ محرم الحرام ۱۳۵۶ هـ ق بہ آقاجی محمد زید راسخا۔ راولپنڈی۔

- ۴ - نامه چنانچه جناب حلی -
- ۶ - نامه جناب حلی مؤرخه ۱۰ محرم ۱۳۹۶ هجری به آقای رانجما -
- ۸ - تحریریه پشت عکس سید عبدالحمید که در اسی که از جانب جناب حلی برای حکیم محمد موسوی امرتسری
لاهور فرستاده شد -
- ۹ - "با علوم" نزدیک آنقره واقع است -
- ۱۰ - مضمون آخر کتاب "سلک مجدد" مطبوعه مکتبه اشیق
- ۱۱ - ایضا -
- ۱۲ - نامه جناب حلی مؤرخه ۹ جمادی الاخره ۱۳۹۶ هجری به آقای رانجما -
- ۱۳ - آقای تسبیحی ایرانی الاصل هستند و سمت کتابدار کتابخانه گنج بخش، مرکز تحقیقات تاریخی ایران
و پاکستان، اسلام آباد بر عهده دارند -
- ۱۴ - آقای یوحنا یکی از افراد تربیت یافته جناب حلی و استاد دانش گاه هستند و از ۲۰ سال در بخش
فارسی و عربی (مکتبه اشیق) با جناب حلی همکاری می کنند. بر وایت آقای تسبیحی -
- ۱۵ - روایت آقای تسبیحی -
- ۱۶ - نامه جناب حلی مؤرخه ۱۰ محرم ۱۳۹۶ هجری به آقای رانجما -
- ۱۷ - طبق گفته آقای تسبیحی -
- ۱۸ - نامه چنانچه جناب حلی بزبان انگلیسی -
- ۱۹ - نامه جناب حلی مؤرخه ۱۰ ربیع الاول ۱۳۹۶ هجری حکیم محمد موسوی امرتسری
- ۲۰ - بهائیت از فرق اسلامی نیست بلکه اهل بها از عبادانند که بهائیت مذموب تازه است
که پس از نسخ شریعت اسلامی برای بنی نوع انسان پسندیده شده است پیغمبر بهائیان
مرزا حسین علی نوری لقب به "بهاؤالله"
- (۱۲۳۳ هجری - ۱۳۰۹ ق) می باشد -

از قرآن مجید کتب حدیث و دیگر متون اسلامی خاتمیت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
مستقیم ثابت است. اگر زبیده نادر بنی بهائیت را در نظر بگیریم روشن می شود که این توطئه

کشورهای استعماری علیه دین متین اسلام می باشند و برای بین بردن اتحاد اسلامی بوجود آورنده اند
 بهاء - الله پیغمبر کاذب و تعلیم آن پوچ است -

تثنا سفانه مکتبه البیثون تاکنون در رد بهائیت متنی چاپ نکرده است -

خدا آنرا توفیق بدهد که برائے جلوه گیری این بد مذہب ضالہ اقدام کند -

۲۱ - نامہ چابی جناب علمی بزبان انگلیسی -

۲۲ - روی این کتب همیشه این مہر ثبت میشود -

۲۳ - نامہ چابی جناب علمی بزبان انگلیسی -

۲۴ - نامہ جناب علمی مؤرخہ محترم ۱۳۹۶ھ بہ آقای رانجھا -

۲۵ - نامہ چابی جناب علمی بزبان انگلیسی -

اظہار تشکر

از حکیم اہلسنت جناب محمد موسیٰ امرتسری ثم لاہوری و آقای محمد زید رانجھا، راولپنڈی خلی
 سپاس گزاری میشود کہ نامہ حاشی خصوصی جناب علمی را فرما ہم آدر و نذر دور دسترس من قرار دادند
 از آقای محمد حسین تسبیجی نیز تشکر می شود کہ خاطر ملامت خود با جناب علمی را برای من تعریف کردند
 و این مقالہ را تصحیح ہم نمودند - آقای نور محمد قزلباشی، راولپنڈی بہرہ عقاب بانند کہ نامہ ہائے
 انگلیسی جناب علمی را برائے من بزبان اردو ترجمہ کردند - ایشان را نیز مورد سپاس و شناسایش
 فرودان قرار میدہم -

جواہم اللہ تعالیٰ احسن الجزاء

تنبیہ: میسیونر در نشر دین نصاری کوشش مینماید، و یہودیان در نشر
 سخنهای فاسدہٗ حاخامہای خود اقدام میکنند و کتابخانہٗ حقیقت در شہر
 استانبول در نشر دین اسلام سعی مینماید و ماسوہا إحاء کردن ہمہ دینہا جہد
 میکنند. ہر کہ عقل و علم و انصاف دارد فہم میکند حقیقت یکی از اینہا ویاری
 میکند بنشر کردن آن و در رسیدن سعادت دارین ہمہ خلائق وسیلہ بی شود.
 سودترین خدمت و عزیزترین بھرہ برای بشریت اینست.

Insaaf Watch Company,

Proprietor: — KHAISTA MOHAMMAD Watch Maker,
Bazar Tehsil CHARSADEA, (District Peshawar)

انصاف واچ کمپنی - مالک خانستہ پور واچ میکر - بازار تحصیل چارسدہ (ضلع پشاور)
۲ رجب المرجب ۱۳۹۶
Dated 19 76
از دفتر جمعیتہ العلماء (فوق) حارسدہ ضلع پشاور
No. 12650
ناظم: مولوی عبد الواحد آسٹونٹوی خان اللہی

این فتویٰ جناب حکیم الامتہ و سید عبد الکاظم آرواسی قدس سرہ اللہ مشہد
المشرفین و مراد المریدین و مرشد عذراہ حسین علی عشق سعید استانبول الصید

گشت بر غروب غروب آب شد	سید عبد الکاظم آفتاب شد
گوهر کیتا صدق عصر بود	قیمتش در جوهر انایا شد
کان یسوع الافاضل فی العلی	و اصل رفیق جو شہاب شد
گشت حسین ابن السعید الصیدی	عشق و اندر عشق او بیجا شد
زارم گریان و برمان انفراف	زان کہ رو مرشدش بچ شد
سایہ مرشد مرقی از سرش	رفت و او حیران دین گرد شد
اهل قسطنطنیہ ایٹاما شدند	شیخ ارواسی جو محو خوا شد
دولت و اقبال در باغ لوم رفت	انقرہ در بہت چوں آفتاب شد
یکسزار و عید و شصت چہار	سال وصلش با رب الارباب شد
شد شہید راہ حق استان	رسم عشاقست کہ بر اجاب شد
از کبار نقشبندی عارفان -	سیر از سر منچ شراب شد
رفت بر خلد برین زین فانیان	گشت باقی در ضیا غرق شد
مشہد آسٹونٹوی بدان مشہد رسید	مشہدیش زان نمبر ادا شد

غلام صفا بیگ امیر (۱۱۱۱) تہمتی شہدہ در او کفیل چارسدہ ضلع پشاور ۱۳۹۶ ہجری قمری